فهرست جزء ثانی از کتاب مکاتیب

عدد مکتوب	عدد صفحه	
ب ۱	۲	در معنی تنبیه و اعتماد بر منبه غیبی
ب ۲	۳	در بیان حال سالک در بدایت و نهایت و درستی معامله با اعداء اهل سلوک
ب ۳	۵	در معنی توبه و احتراز از تلوین
ب ۴	۶	در معنی ابتلاء و حسن اصطبار در مقابل اعداء
ب ۵	۸	در تحقیر دنیا و تعظیم امر آخرت و سلوک راه خدا
ب ۶	۹	در بیان آنکه خمول و مسکنت موجب کرامت اهل سلوک است
ب ۷	۱۰	در بیان آنکه مقصد حقیقی سالک جز لقا و جلوه حق نتواند بود
ب ۸	۱۲	در بیان آنکه همای ایمان سایه بر سر آن افکند که دل از تلوث بمقاصد دنیویه پاک سازد و در موقفی در بلند پرواز کند
ب ۹	۱۳	در بیان آنکه دنیا مقصد اصلی نیست و بیجا از خیال رسیده اند که مقصد اصلی دنیا تواند بود
ب ۱۰	۱۵	در ذکر علامات و اوصاف سالکین
ب ۱۱	۱۶	در ذکر اطوار خلقت و بیان عالم فطرت
ب ۱۲	۲۰	در اتفاق اهل سلوک در طی طریق و بیان قبض و بسط سالک و اینکه ربط با انسان کامل موجب حفظ ایمان است در هنگام مرگ
ب ۱۳	۲۳	در بیان اینکه در موارد محنت پناه بخدای عزوجل باید جست که مولمات سالک علامات شود و بالعکس
ب ۱۴	۲۴	کتاب عربی یشتمل علی زجر النفس و عتابها بمواعظ نافعة
ب ۱۵	۲۶	در تحریص طلب و استمداد از اهل درد
ب ۱۶	۲۷	در مسئله اجماع و کفایت عدد آن از اهل سلوک
ب ۱۷	۲۸	در بیان اینکه تکلیف سالک اداء فرض خود است هر چند اعداء گوشش کنند و در نفر قوم جماعت ایثار اهلها باید در رشته سلوک از دست ندهند
ب ۱۸	۲۹	در اینکه اهل حق تشفاق مکرم مبتلا اند و از رحمت هر دو شریکند و الی حسن عاقبت اهل سلوک راست
ب ۱۹	۳۱	در تعریف و معنی فرط
ب ۲۰	۳۲	در رغبت بعالم رجا و بعد و تامل در آیات آفاق و انفس
ب ۲۱	۳۵	در بیان آنکه هر چه از بنده راضی در دنیا فوت شود خداوند کریم در آخرت عین و مثل آنرا عوض دهد
ب ۲۲	۳۷	در کیفیت اتعاظ از موت بعضی از اخوان
ب ۲۳	۳۸	در معنی تعزیت و امر بتوبه و انابه قبل از نزول موت
ب ۲۴	۴۰	در تعزیت و امر بصبر
ب ۲۵	۴۱	در تعزیت و تسلیت از مصائب دنیا
ب ۲۶	۴۳	ایضا فی التعزیة
ب ۲۷	۴۴	ایضا در تعزیت و آنکه یاد داشت هر کس موافق اعمال اوست

ب۲۸ ۴۴ ایضاً در تغرّب و آنکه چون آدمی از ابنای جنس برود وحشت او فرو نشیند
ب۲۹ ۴۶ در تغرّب و اجتماع و صدق توکّل
ب۳۰ ۴۸ در شکوی از اعداء اهل سلوک
ب۳۱ ۴۹ در آنکه ادراک عالم امر الطف از ادراک عالم خلق است
ب۳۲ ۵۲ در بیان نفس امّاره و سوء عاقبت او و نفس مطمئنه و حسن خاتمهٔ او
ب۳۳ در ذکر مقامات اهل ذکر و فکر و شوق و انجذاب بدرجات هر یک
ب۳۴ ۵۴ در بیان دستور العمل ذکر خواطر و اعراض از شواغل دنیوی و عدم
تنافی بین توکّل و کسب معاش و سرّ نهی از غیبت
ب۳۵ ۵۹ در آنکه عرفا بر جادهٔ هدایت‌اند و دیگران بر ضلالت و جهالت
ب۳۶ ۶۱ در بیان مراتب وجود و آنکه جز محبّت خدای و محبّت مجاز خدای هر
محبّت دیگر که هست باطل است
ب۳۷ ۶۴ در آنکه سالک نباید که در مقام لذّات و الم درنگ کند و در بیان
ارشاد طریق الی المقصد و صعوبت و آنکه ابتدا با قدم دل باید رفت
ب۳۸ ۶۵ در آنکه خدا را ورای حروف تهجّی حرفی دیگر که عارفان آن را دریابند
ب۳۹ ۶۷ در ذکر مراتب چهار ملک بزرگ
ب۴۰ ۶۹ در آنکه ادای شکر با آنستکه بنده از خودی خود بگذرد
ب۴۱ ۷۰ در تنفّر از کفر و ظلام
ب۴۲ ۷۲ عریضهٔ شفاعت بحضور پادشاه وقت [illegible]
ب۴۳ ۷۴ در آنکه آدمی در هر مکان قلّت دنیا خود را مشغول داشته غافل
ب۴۴ ۷۶ در آنکه معانی جزئیّه و کلّیّه باقیه و فانیه خود در برابر آدمی جلوه‌گر است [illegible]
ب۴۵ ۷۷ در آنکه نهایت سعادت در یگانگی و غایت شقاوت در بیگانگی که بیگانه با اقبال و
ادبار دنیا در رنج و عنا است
ب۴۶ ۷۹ تقریر حکایت از برای آنکه آدمی بعد از ابتلای مشقّت راحت را غنیمت شمارد
ب۴۷ ۸۰ در تمثیل حال آنها که بدنیای فانی تعلّق کرده‌اند که بصورت [illegible] ابدی حقیقی
ب۴۸ ۸۲ در ترغیب اعطای سائل
ب۴۹ ۸۳ در بیان آنکه قیاس لذّات دنیا با لذّات اهل معارف نباید کرد [illegible]
از خواص بزرگان [illegible] و موقوف [illegible] کردانیده‌اند
ب۵۰ ۸۵ در بیان آنکه حکمت صانع مقتضی است که لذّات مکافات از برای مجازات اعمال دنیا
ب۵۱ ۸۷ در شکوای از ابنای زمان که عیبجو از اخیار [illegible]
مراعات جانب خود ولی است که [illegible]
ب۵۲ ۸۸ در بیان نشانهٔ آنکه بتمام محبّت خدای عزّ و جلّ رسیده
ب۵۳ ۹۰ در آنکه بباید دانست که در مقابل آزار و منکر [illegible]
که در از مرحلهٔ ذلّت [illegible] عزّت
ب۵۴ ۹۱ در بیان آنکه طلب یار [illegible]
خلق لایخالط [illegible]
ب۵۵ ۹۳ در بیان آنکه هر که لذّات انس چشیده هر چه در جهان [illegible]
ب۵۶ ۹۵ در بیان آنکه هر که جهان [illegible]
مگر باتش شوق

ب۵۷ ۹۶ در منع از تفتیش احوال مؤمنین و ذکر مفاسد تفتیش

ب۵۸ ۹۷ در بیان آنکه حب الله صادق و محبت و بیان محبوب دیگر از محبوب تابند

ب۵۹ ۹۹ در تمثیل قلب به حوض که بالا از نهر حقیقت مشروب گشود و ذکر بیان آنکه باشد باب
شهوت سیر کرده و از عهده روح حکمی بگوید که باب خواهد انداز

ب۶۰ ۱۰۱ در آنکه هر کس از قویلات طاعت که بظاهر او کسی دعوی کند که انبعاث
نا باید هر کرا دید که اهل خواست مرجع خود قرار دهد

ب۶۱ ۱۰۲ در تحقیق آنکه ابتلای معصیت اشد از ابتلای بعقوبات الهی است در اهل معرفت

ب۶۲ ۱۰۴ تمثیل در فرمان ابلیس بسجده در تحقق در عرف و فرمان خوش باد که بر آدم کرد

ب۶۳ ۱۰۶ تحقیق در معرفت خاصه و ذکر علامات اهل اختصاص

ب۶۴ ۱۰۸ در تحقیق آنکه معانی بی کسوت الفاظ در نیاید لا محاله که کدورت از لوازم الفاظ است
و محجوبین بظاهر معقول نا محسوس شود

ب۶۵ ۱۱۰ در بیان آنکه هر کسی را برای کاری ساخته که ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی

ب۶۶ ۱۱۲ در تعریف سبب آنکه مرده حقیقی آنکس است که بمعصیت خدای عز و جل گرفتار است

ب۶۷ ۱۱۴ تنبیه و تذکیر و ترغیب بتوبه قبل از تغلق ابوابها

ب۶۸ ۱۱۶ در بیان آنکه تحصیل امکان عمل فرض عین است و بی واسطه مرشد سلوک
این مقصد میسر نیست

ب۶۹ ۱۱۸ در بیان آنکه کسی که از خلق عزت جوید از ذل ابلا رست و آنکه عبادت
اهل معرفت خرشناختی و ترک کار معلل بغرضی نتواند بود

ب۷۰ ۱۲۰ در تقسیم و تحقیق معنی صبر و هو من نجاسین کثیره

ب۷۱ ۱۲۲ در تمثیل دنیا بسراب و آنکه از او هیچگونه تمتع نتوان یافت

ب۷۲ ۱۲۴ در تخطئه نفس در رکون باسباب و غفلت از مسبب الاسباب

ب۷۳ ۱۲۶ در بیان درجات حسب و بیان آنکه اعظم الذنوب عند الله اصغرها عند الکاسب

ب۷۴ ۱۲۸ مکتوب بخواجه و تحقیق لطیفه در شوق مبتدی و محبت اخوان

ب۷۵ ۱۲۹ در آنکه هر کسی را بر حسب همت آنقدر نصیب است که در مراتب عبودیت باعلی درجه از تعلقات

ب۷۶ ۱۳۱ در تعریف توکل

ب۷۷ ۱۳۲ اشاره بمرتبه رضا و تسلیم

ب۷۸ ۱۳۳ در بیان وظایف اهل سلوک با شیخ و امیر

ب۷۹ ۱۳۵ در مذمت ستم آوردن و عزیز داشتن مؤمنان که عزیز کرده خدایند

ب۸۰ ۱۳۶ تنبیه بر محاسبه عمر و کیفیت سبیل الحوط با احتمال وقوع عقاب

ب۸۱ ۱۳۹ در آنکه سالک باید از وظایف عبودیت غافل نشود چنانچه خداوند تعالی
بوظایف ربوبیت قیام میفرماید

ب۸۲ ۱۴۰ در ترغیب بذکر و ملازمت خدای

ب۸۳ ۱۴۳ در بیان آنکه آدمی پاک نشود از رجا آنکه هست از آنکه کند و آمرزا
چنانکه هست از آنکه پاک نشود

ب۸۴ ۱۴۵ در بیان آنکه وصال حقیقی آنست که درد و رنج هر دو داشته که محبت
بی درد و درد نباشد

ب۸۵ ۱۴۶ در آنکه جنون عارضی اعتماد را نشاید که کل من علیها فان

ب۸۶ ۱۴۸ در امر بدوام ذکر و تنبیه هنگام سحر از برای توبه و انابه

ب ۸۷ ۱۵۳ در ذکر شروط خروج از زمرهٔ خاسرین و از ایمان و عمل صالح و تواصی بحق و صبر و کیفیت تواصی

ب ۸۸ ۱۵۷ در تحقیق برزخ بین خواب و بیداری و بیان مکاشفه

ب ۸۹ ۱۶۲ در بیان اهوال و مهابت و سطوت روز قیامت

ب ۹۰ ۱۶۳ در بیان کمال خاصیت آدمی که جامع خواص جمیع موجودات است

ب ۹۱ ۱۶۵ در مذمت اهل عادت و ترغیب بوظایف عبادت

ب ۹۲ ۱۶۷ در تحقیق معنی اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک و در دستور العمل معمول داشتن نفس

ب ۹۳ ۱۷۰ در بیان اینکه استعداد آدمی و وفا با قضاء همت خیر نمیکند بجهت اعمالی بهر صاحب کمال که تعلق کرد عکس بدیع کمالات شود

ب ۹۴ ۱۷۲ آداب القصیدة الالهیة و فیه من الحکم و الآداب ما یهیج الاشواق الی المحبوب

ب ۹۵ ۱۷۹ در اینکه ازالهٔ اخلاق ذمیمه آثار ظاهره و باطنه است

ب ۹۶ ۱۸۳ اجوبة الاسئلة المرشدة در ذکر نشانه ها که کدام خشوع عزیز باشد و از خشوع نفس و تحقیق در رؤیای صالحه

ب ۹۷ ۱۸۵ در تحقیق تعبیر رؤیای صادقه و کاذبه

ب ۹۸ ۱۸۷ در تقسیم مردمان که بعضی کامل محجوبند و بعضی نامحجوب

ب ۹۹ ۱۸۹ در آداب نشستن مرید با مرشد و تطبیق آداب با قصهٔ خضر و موسی

ب ۱۰۰ ۱۹۳ موعظهٔ الهیه و حکمت حقیقیه

ب ۱۰۱ ۱۹۵ در ترغیب بذکر که الا بذکر الله تطمئن القلوب

ب ۱۰۲ ۱۹۷ در اقسام تعب و مشقت

ب ۱۰۳ ۱۹۸ شرح حال و صعوبت اشتغال با اخوان آباد

ب ۱۰۴ ۲۰۱ وظایف زیست سالک با اخوان خود

ب ۱۰۵ ۲۰۲ در معنی همت که کرسی صد الطاعات کار رود و بحالی رسد که یا عبدی اطعنی اجعلک مثلی لیس کمثله شیء

ب ۱۰۶ ۲۰۳ در اینکه روح آدمی عرشی است و جسم او فرشی و مراعات جانب هر یک که بیشتر شود دیگری رنگ از آن خواهد گرفت

ب ۱۰۷ ۲۰۵ در حث بر مبادرت سلوک راه خدای

ب ۱۰۸ ۲۰۷ در معنی تواضع از صاحب مکاتیب

ب ۱۰۹ ۲۰۹ در بیان حال مقلد و مستبصر

ب ۱۱۰ ۲۱۲ جواب سؤالی در بیان مراتب شکر و اشتغال با امر عمارت و ضرورت بکار کردن و وظیفهٔ عبادات

ب ۱۱۱ ۲۱۳ در بیان منع از خودسری و امر به تمکین از یک کس که شایستگی امارت

ب ۱۱۲ ۲۱۳ در کیفیت اطاعت فرمان و در بیان وزرا و ارباب و اختلاف احوال مؤمنان در امره

ب ۱۱۳ ۲۱۵ در الزام منکر بر اقامه امر و متفق علیه

ب ۱۱۴ ۲۱۶ در تنبیه بر عاقبت جهال و بیدار دل

ب ۱۱۵ ۲۱۷ در ترغیب و مواعظ بالغه و هو من محاسن کتب

ب ۱۱۶ ۲۱۸ موعظه و تنبیه بلیغ

ب ۱۱۷ ۲۲۰ در موعظه و تمثیل سالک عاجز بجوهر نفیس که آن طایفه [illegible] معنی [illegible]

ب ۱۱۸ ۲۲۳ در بیان تفکر فی آلاء الله و وجوب انه لا فی ذاته
ب ۱۱۹ ۲۲۵ در تنبیه و موعظه
ب ۱۲۰ ۲۲۷ در معنی آنکه تولی خدای عز و جل جامع همه خیرهاست بخلاف دیگر چیزها که
هر چه بدست آرند لا محاله از چیزهای دیگر میمانند
ب ۱۲۱ ۲۲۹ در آنکه منکران صانع بی نصیب تر باشند و محروم تر از ادراک عجایب و غرایب پروردگار
ب ۱۲۲ ۲۳۱ در آنکه خداوند آدم را از سایر مخلوقات برگزیده و محل ظهور لطف و قهر
خویش ساخته و اقامت بر حکم و روز عمر برای امتحان است
ب ۱۲۳ ۲۳۲ در آنکه در مقام محبت از طمع طاعت نباید اندیشید و با توجه مکاره باید
از کار افروخته تر بود
ب ۱۲۴ ۲۳۴ در معنی آنکه کار دنیا بی کوشش آدمی ممکن نیست و از کوشش باز نباید ایستاد و فا و کرم
آخر بر عهده اوست و او از نجاح فی دارد
ب ۱۲۵ ۲۳۷ فی التنبیه و التذکیر
ب ۱۲۶ ۲۳۹ در آنکه وقفات سالکان نباید موجب سستی و فتور گردد که اینها عنوان راه
وقفه بر حلتین است طفل بایست تا خون شیر شد
ب ۱۲۷ ۲۴۱ فی التذکرة و التنبیه و بیان الاستدلال بوجود المصنوع علی الصانع
ب ۱۲۸ ۲۴۲ در تحریض بر حرکت بسوی کمال انسانیت و لزوم تشبه بعالم کبیر که
دائم در حرکت است
ب ۱۲۹ ۲۴۷ در امر صبر بر فقر و فاقه که از لوازم محبت خدای و اولیاء اوست
ب ۱۳۰ ۲۵۰ در نهی از صحبت ناکسان و امر بصحبت سالکان

ب ۱۳۱ ۲۵۱ در آنکه در هنگام مرگ هیچ چیز انسان را نافع نیست و نتوان از آن رهید عنها
ب ۱۳۲ ۲۵۳ در امر بتحمل ظلم ظالم که امتحان الهی است
ب ۱۳۳ ۲۵۵ نقل منامی از صاحب مکتوب
ب ۱۳۴ ۲۵۵ در بیان آنکه آدمی هر چیز را که جویانست جهت مناسبتی است که با ذات
او دارد پس در حقیقت محبوب اللذات ذات خود است
ب ۱۳۵ ۲۵۸ در آنکه آدمی چون با تن مصاحب شد بجهت نکرد و اندازه در دفع ظلم ظالم
ب ۱۳۶ ۲۵۹ در معنی نفی خاطر و بیان اقسام او
ب ۱۳۷ ۲۶۰ در تمثیل آنکه بنی آدم پاره بمثابه دیده اند و پاره بمثابه دست و پای
که در پیوند با صاحب دیده بمقصد راه یابند
ب ۱۳۸ ۲۶۲ در آنکه طی سلوک بی نشاط اعتماد را به رهبر باید
ب ۱۳۹ ۲۶۴ در بیان آنکه قدر نعمت باید دانست نه استکبار نعمت کرد
ب ۱۴۰ ۲۶۵ در آنکه هر کار در اسباب بسته که با فراهم شدن اسباب از کار ساز میسر
و اسباب عبادت اجتماعیست
ب ۱۴۱ ۲۶۷ در بیان آنکه این جهان سراسر موحش و ظلمانی است و محل اضداد است
باید روی بجهان یکتایی آورد
ب ۱۴۲ ۲۶۹ فی الوعظ و النصیحة
ب ۱۴۳ ۲۷۱ در تحریص اجتماع در رفعه اخوان
ب ۱۴۴ ۲۷۲ در آنکه توفیق عبادت موجب منت پذیرفتن است نه منت نهادن
ب ۱۴۵ ۲۷۳ فی التذکرة و التنبیه

باب ۱۴۶ ۲۷۵ در آنکه همیشه اهل افضال و صراط مستقیم مبتلا بمغضوب علیهم و ضالین بوده‌اند

باب ۱۴۷ ۲۷۷ در آنکه از فساد زمانه دفع ظلم ممکن نیست جز بارتکاب ظلمی کمتر بر رجال مظلومین بر که ظالمین

باب ۱۴۸ ۲۸۰ در آنکه بی محنت و بلا بمقام کمال عز نرسند

باب ۱۴۹ ۲۸۲ در بیان آنکه عمری که در غیر یاد خدای تعالی صرف شود ضایع است و ذکر رؤیا از صاحب مکاتیب

باب ۱۵۰ ۲۸۳ در امر بتواضع و بیان آنکه تواضع و رضا از برای اهل بصیرت مدد کرده است که از نشانه‌های مقصودند

باب ۱۵۱ ۲۸۵ در آنکه ورای جهان طبیعت جهانی است که دراک و نظر بهیچکس او نرسد

باب ۱۵۲ ۲۸۷ در ترغیب بمحبت با اهل الله

باب ۱۵۳ ۲۸۹ در ادب حضرت و قدر شناسی نعمت

باب ۱۵۴ ۲۹۰ در آنکه کلام مستغنیان و اهل دنیا را که بخدمت ضعفا و فقرا نشتابند

باب ۱۵۵ ۲۹۲ فی التحریص والترغیب الی السلوک

باب ۱۵۶ ۲۹۳ در بیان آنکه متابعان انبیاء و پیروان ایشان بدو خلقت از یکدیگر بحسب فطرت و استعداد اصلی جدا و ممتازند

باب ۱۵۷ ۲۹۷ فی الوعظ والتنبیه

باب ۱۵۸ ۲۹۸ در آنکه باید غم و اندوه جهان مانع راه سالک نشود و آنکه کوی و نادی که چون بهشت سازند بازیرکی و کرنزی که به دوزخ رسند

باب ۱۵۹ ۲۹۹ در آنکه امروز روز کار است و فردا روز جزا و آنکه با هر کس باهر مرتبه بمسوا زمین ساخت و اگر نه بمسوا ز ساخت

باب ۱۶۰ ۳۰۰ فی الوعظ والانذار

باب ۱۶۱ ۳۰۲ فی التنبیه والتذکیر

باب ۱۶۲ ۳۰۴ فی الموعظة والنصیحة والامر باجتماع الاخوان فی عمارة بقعة ابرار

باب ۱۶۳ ۳۰۵ در آنکه عافیت اهل غفلت بر تن است و عافیت اهل ذکر بر جان

باب ۱۶۴ ۳۰۶ فی الترغیب الی الوعظ والنصیحة والاشتیاق فی لقاء الاخوان

باب ۱۶۵ ۳۰۷ فی الترغیب الی السلوک الی الله

باب ۱۶۶ ۳۰۸ فی الانذار والتنبیه

باب ۱۶۷ ۳۱۰ در آنکه فقر ضیف خداوند است که منبعث شده از او و ترشرویی مردم و بدخویی عیال همچون ضیفی است که با او فروگذار میکنند که مقتضی کرامی داشتن همه اینها است

باب ۱۶۸ ۳۱۱ در تنبیه از غفلت و ذکر رؤیای صاحب مکتوب و صحابه و رسول خدا

باب ۱۶۹ ۳۱۳ در آنکه فطرت آدمی از جهان الهی است و خلقت او از جهان آب و گل خلقت را با فطرت که رفتن بجهان الهی بازگشتن با اصل است و الا فلا فینعکس الامر

باب ۱۷۰ ۳۱۴ فی الوعظ والنصیحة

باب ۱۷۱ ۳۱۵ در آنکه ظلم ظالمان بر مؤمن خالی از مصلحتی نیست که خود نشان مؤمنان مغلوبیت است بلکه در شکست مؤمن خوبی است

بـ ۱۷۲ في التنزيه والتسليم الى الله تعالى عز وجل شأنه العزيز

بـ ۱۷۳ ۳۱۶ در منع تفضيل بعضى از انبياء بر خاتم انبياء صلى الله عليه وآله

تمام شد فهرست جزء ثانى از كتاب مكاتيب

دو روز بعد از تتميم كتاب

بتاريخ چهارم ذي حجه ۱۳۳۱

وانا العبد الجاني الفاني الحاج ميرزا عبد الله الحائري الطهراني

کتاب المکاتیب الشهیر

١٣٢١

بسم الله الرحمن الرحیم

١ من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین ثبتهم الله تعالی فی التائبین در اوقات هجران گشتیم
و اطوار دنیا همه آزمودیم هیچ طور نیافتیم که خاطر ما بدان آرام گیرد و مرهم جان ریش و دوای درد
دل غمگین ما آید متحیر و مضطر ماندیم و اینها همیکه بر خود خواندیم ناگاه منادی شنیدیم
که ندا میکند گوش کردیم که چه میگوید طبیبیم غریبیم ز بغداد رسیده بر علتها
که ز غم باز خریدیم سبکها که بر راه غم بمیرد بزنا ز دردها و زیبها بجنگال کشید شربتها
نوش شد و آنکه ز جوی فنا بجوی آمد دل ما امیدوار شد و جان افکار ما کار آمد
دو اسبه بجوا و تاختیم و گفتیم ای جوانمرد اینک ما نه ایم صاحب علتهای کهن و غم بی سر و بن
غم ما خور و ما را از غم باز خر گفت چنین کنم لما بشرط آنکه هرچه من گویم باور باشد
پرسش و کاو و کاوش در آن نباشد گفتیم بدیده و سر هرچه تو گوئی چنان کنیم و زبان
از پرسش و کاوش در بستیم که ما در دریای ناامیدی غرقه گشته بودیم و طریق خلاص خود
مسدود یافته کسیرا که چنین باشد کجا وی را مجال ناز و بحث دراز باشد اگر امیدی بتو گوئی
فرضاً نظر بوجاهت باشد همان باشد که بود زیانی نکرده ایم چه خاینه زیان ما را ز واقع آ

خودرا در پای او انداختیم

دوواء غایه چیزی نمیباشد و اگر طریق نجات باشد بیک بحث کیسه ما باشیم و این نه
بی شک در کار تو میگوئیم از روی توکید بجهت ازاله شبهه میگوئیم همانا زود تر
صفت دوای ما بکن که از شوق آن بی طاقت شدیم و عجز و نیاز ما زیاده از آنستکه در
مقام مقابله و بحث در توانیم آمد آمنا و صدقنا و سلمنا از ما امر باش که حاجت
و نیاز و درد ما بیش از آنستکه در ظاهر و ضمیر و عجز و ستر ما تکذیب تو کند در
باشد در کار تو باز دید بشود همانا تو مبتلا گشته بدست جماعتی که در زمان سلف
صفت و مقال ترا بتکذیب مقابل داشته اند قیاس ما بر ایشان میکنی دوا برای اهل
درد است ما که درد داریم دوای ترا بجان خریداریم ایشان چون درد نداشتند
دوا را چه کردندی اما دریغ و درد از چنان بیدردی خداوندا ما و اخوان ما را
از چنان بیدردان مگردان بحرمت آبرو مردان ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع
الابرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
آمین والسلام علی الاخوان التائبین المؤمنین تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

٢ من عبدالله قطب بن محیی الی ولدی فی الله الامیر عمادالملة والدین جعفر و الامیر غیاث الملة
والدین محمد نورالله قلبهما اگر شما را اگر براستی زنجیری که در آن کرد و از امید واماند
تا خود باقی باشد هم چنین اگر محبت شما را اگر براستی ز موانع نادان کرد و از امید بماند
و از راه بر میماند و خود بر جای باشد چنانچه اگر فرضا موانع بالکلیه مرتفع گردد آتش
محبت را ظهوری نماند و نظر باین سر عارف گفته تا ابد این راه و منزل رفتنیست و سالک

در این دو مقام است مقام بدایت و مقام نهایت در مقام بدایت پیوسته مانع بر سر (مانع)
او ایستاده می‌باید چنانچه در بدایت افروختن آتش هیزم بر سر هیزم می‌چینند و در این حین (سلطان)
آتش ضعیف باشد و در دست هیزمهای دیگر نیل و از سوختن این خاطر مع ذلک افروزنده (آن)
پیوسته هیزم را اضافه کند برای تکثیر ماده بعد از آنکه سلطان آتش قوی شود و استیلا
او بر جرم هیزم مقرر گردد تا چنان بر افروزد که تر و خشک هر چه در دیگر ریزند سوزد
و این مقام نهایت سالک باشد و در این حین توان گفت که سالک را مانع نماند نظر
بآنکه مانع بر وی مسلط نیست و الا ذات مانع حاصل است که اگر نبودی آتش محبت هم
نبودی غرض آنکه در بدایت محبت تکاثف موانع و ترادف قواطع رسمیست مقرر و مرتب
غیر منکر قال العارف بر شکنجه کرد عشقش بر زمین خود چرا دارد دل عشق کین
عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود اخوان ایدهم الله تعالی
و اخان باید که از این باک ندارند و از وقیعه و بهتان اهل افترا غمناک نگردند
آخر نشنیده که لا یکون الرجل صادقا حتی یکون علکا فی افواه الرجال کینه خواستگان
از قاطعان هم قاطعان خود بسند که خود را بجالی میدانند که رحمت خدای از ایشان
بر کنار است بدلیل انه اذا ذکر فی مجلس فالرحمة عنهم مصروفة ذکر الدنیا و (الضحک)
والوقیعة فی الناس و قاطعان قطعهم الله مجالس ایشان بآنها و امثال آنها مشحون (است)
و جماعتی که خبث مؤمنان بغیر حق میکنند و از تناول لحوم اخوان مسلمین باک ندارند
و بازیچه بند از آن است که بر طبع کلاب درخند و اشتهی طعامی نزد کلاب لحم باشد
تا انزا یابند بچیزی دیگر نپردازند لا هنیئا لهم و لا مریئا و عذبهم الله بها عذابا الیما
و از ضعف و اشتیه دخول بصورت اهل الغیاب نمود ایشان از اسباعی یافت دیگر شیر

نوعی سباع که بسبعیت ایشان هیچ سبع از سباع ارض از شیر و پلنگ و امثالهما ندیده
و نیافته و هر که روحشی بیکر و منظر ایشان از خیال عبور دهد اعاذنا الله و اخواننا
من شر حاسد اذا حسد والسلام علی و لیه

٣ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاهبین التائبین ثبتهم الله تعالی علی الصراط المستقیم
سزاوار است بمومن که توبه کند و سزاوار است تائب که چون توبه کرد دیگر پیرامن آنچه از او
توبه کرده نگردد و از تلون تحرز لازم داند که تلون از نقص نقیصتی است در انسان و از بعضی
سلف منقول است که گفته لان ابتلی بالفجور بحجوح احب الی من ان ابتلی بتلون واحد
و معلوم باد که ارتکاب ذنب بعد از توبه اشد است از ارتکاب آن قبل از توبه و اوجب
مر ناامیکا از رشاد و سداد و از ابی عبد الله بن خفیف شیخنا الکبیر رحمه الله منقول است
که فرمود رسول الله را بخواب دیدم بر من سلام کرد و گفت یا ابا عبد الله من عرف طریقا
من الخیر فسلکها ثم رجع عنها عذبه الله عذابا لم یعذب به احدا من العالمین پیغمبر فرمود که
بیدار شدم و این ابهره بزبانم بود که فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا
من العالمین از چیزها زود ملول شدن و از طوری انتقال بطوری کردن از صفات فرزند
آدم است و بعضی در این باب بجایی رسیده‌اند از بعضی تا بجایی که از بعضی منقول است که گفته ملالی
من تا بجایی میباشد که در هر ماهی یکبار کینه خود را تغییر میکنم که سر من از من باز رسته (ندید)
و با من باز دیدنه مکر در هفته غرض که فرزند آدم در باب سرعت ملال طرفه ایست
آفاقی نهایت که این خلق را همه جا بکار بنا باید آورد و بینا که وکستاخ فرزند آدم باید
تا باز حد بناشد که در معامله با خدای عز و جل همین طور بنه کند و چند روزی هوس

بعبادة او اورد انگاه دلش از ان بگیرد چنانچه از دیگر طورها میگرفت و عدل جوید
از ان بطور دیگر نه از سر خود میبایدش ترسید که در ساحت عز و جلال خداوند
بسیار چنین طورها سلوک ندارند که این نه از بارگاه کبریاست که چنین بی ادبی و
گستاخی انجا توان کرد و تاب چنین معاملات خفیف اورد انروز که پای در این کوی
مینهادند و در معرض معامله با چنین کبریا و کبریا و اعتلای علی در میامدند
بجکی از سر میبایست نهاد و ترک میبایست کرد یا مکن با پیلبانان دوستی یا بکن
خانهٔ در خورد پیل الفضل خوان لیهم الله و اغان دانسته باید انسته قدم در
این راه نهادند اگر دانسته و گرندانسته اکنون بدانند که این نه از حضرتست که
معامله با انجا سرسری میتوان کرد که چند روزی هوس کاری کنند بعد از ان پی کار خود
گیرند نه هوش دارند و باز وقت غفلت و بیدار باشند والسلام علی اهل السلام

٤ وهو بسم الله الرحمن الرحیم حسبنا

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الدین الشیخ محمد اعزه الله و ایده
بنصره در طریقه هر چه پیش سالک اید خیر اوست در صراط مستقیم اید کی
کراه بنیست ابتلا که بجان و اعدا که محل صفاء اهل صفات و جذب خداست
و میراث انبیاء و اصفیاست حلاوة سالک صادق افروزد و اجر جزیل برای وی
اندوزد و گناهان ببیشتر از اسوزد هان سالکان هان عابدان هان
ساجدان دیده بر بید بلا دوری مکردانید از جفا مترسید از عنا که طهارت
ارند بخون جگر کند عاشق بقول مفتی عشق در دست نماز کار سالک
از ان درست شود که در راه خدا شکست یابد و آب از روی کارش انگاه ابد که

آبرویش برای خدا ریخته شود سر یکه در ان میدان گو نگردد گو مباش دستی
که در انجا از دست نرود دست از وی بدار پای که سر در این راه نپوید گو با تو مباش
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و
انا من المسلمین سر ارادت ما واستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود
ارادت اوست هر کس که خدا را شناخت از همه کس بپرداخت و هر کس که صفت جواد
خدای شناخت از همه ابکی دلش بگرفت هر کس که با او سر کار است با کسی سر کار
ندارد هر کس که دولت وصل یار یافت پروای اغیار او را نماند ما و کنج تنها
و یاد خدا و هیهات که با یاد و کر تنها باشد دشمن من کو سر بسنگ میزند
دشمن من سر بسنگ نه من قدر قد قه ایشان تیشه بر پای خود میزنند و رک و
ریشه خود بر میکنند ای دوست ترا چه غم هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت و هو رب العرش العظیم اخوان المحبین خاطر جمع دارند و اندوه و غم
بخود راه ندهند که سالک راه خدای اگر غالبست فله الفخر و اگر مغلوبست فله
الاجر هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و صاحب نفس اگر غالبست فله الوزر
و اگر مغلوبست فله الخزی اخوان المحبین صبر بیش گیرند که صبر میراث انبیاء است و
مراغم بر اینهم ممن جاهد علی الحبا سننهم و سلوک سبیلهم اخوان المحبین دل
قوی دارند ان الله ناصر من نصره و ذاکر من ذکره و ولی من اطاع امره اخوان
المحبین را در کنف حفظ خدای در میاورم از شر هر باغی و حاسد و ضر هر منکر
و جاحد و مکر هر شریر و مفسد چون الله ناظر علینا و الله من ورائهم محیط

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

والسلام علی اخوانی و رحمة الله و برکاته

٥ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
اگر از دنیا سخن گویم شرمسارم که دنیا چیزیست برتافته و حدیثی است برساخته
کرم از خلق و سطبر از شاک نه سزاوار سخن و نه سزاوار سرودن و اگر از نو
حدیث دانم شرمسار بر شرمسارم که مگر جز حدیث این حدیثی هست تا حدیث آن
باید کرد و بدسیاری سخن از ایمان باید آورد و اگر از خدای عز و جل باز گویم
شرمسار بر شرمسارم که حدیث حادث است و حادث بقدیم کجا رسد هیهات
لا یصطاد عنقاء البقاء بلعاب عناکب الافکار و اگر خاموشی گزینم چون جحیم
کور است گوش و کر و تا نمایند نبینند و تا نگویند نشنوند خالقنا را یکی کرد و
روحهای پاک اسیر تودهٔ خاک مانند و راه برون شد نیابند مقتضی جوانمردی
آنکه شرمساری مجود گیرند و سلطان سخن را عنان بسوی شاهراه بیان کشند تا
بمعونت او معشر جن و انس را نفوذ از اقطار سموات و ارض میسر گردد و از اخلاق
بحضیض بعض و اتباع هوا و هوی خلاص یابند والله هو الغفور الرحیم همان معشر
اخوان گوش کنید و شربت نصح از کف ناصح مشفق نوش کنید هر حدیثی که نه از خدای
با یوم آخر است لغو شمرید و هر کار که نه برای خدای و روز باز پسین است هوا نهید
خانه چه میسازید چون خراب میشود جامه چه میدوزید چون میپوسد
چون میمیرد امید بخلق چه میبندید چون ما تشاؤن الا ان یشاء الله بیم از آن
چه میدارید چون ان الحکم الا لله دانید که صوفیان در رقص چون دست افشانند

دست از همه افشانند از هر چه در دست دارند و چون پای کوبند بر هر چه دامن گیر
ایشان باشد همان دست افشان و پای کوبان روی بار نگاه کنید و هر چند غول مردم
خوار شما را اندک کند وی را زیر مکنید دانید غول مردم خوار چیست طبع آدمی که
نیش در روح او فرو برده و طمع کرده که او را طعمه خود سازد همان از تحذیر طبع مرید
و بتطبیع او امید مدارید همان جبال الجبال الحبل بزاده رو بید که هر که طبع جز راس حد سموات و ارض
چون این سر حد را باز کردید و استبهار در ذکر شما را دست داد این وقت شوم از بیخ شما
باز شد آنگاه آسوده بپرید سیروا سبق المفردون و اگر گویند چگونه خانند
چگونه خامدند و زیم وقد فعلها رسول الله ﷺ گوییم انما الاعمال بالنیات وقد
فهم من فهم والسلام علی من فهم و علی عباد الله الصالحین

٦ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و عونی الی الله الامیر نجیب الملة والدین الشیخ محمد
ایده الله مکتوب گرامی رسید و بر اصول و فصول آن اطلاع حاصل شد و غلو
اهل بغضا در بهتان و افترا که شرح فرموده بودند معلوم گشت سلمان رضی الله عنه
فرموده الناس اربعة اسد و ذئب و ثعلب و ضأن فاما الاسد فالملوک یفترسون
و یاکلون و اما الذئب فالتجار و اما الثعلب فالقراء المخادعون و اما الضأن
فالمومن ینهشه من رآه اخوانا ما الیهم الله این نشانه ایمان بر کسی صفت ضان کند
هر کرا نه مرد گو از بیگانه و خویش نیش بر ایشان بر کرده و با نچه دست رس او است آزار
بیازارد گو جالاک باشید ان ربک لبالمرصاد تو مرا چون کلمه نیکی دشان تو
ندانستی که دارم کلمه این ولیتم ایده الله بداند که کاشتن اهل عدوان بر سالکان نه براے

خذلان سالکان است براے

خذلان ایشانست چون خدای عز و جل خواهد که حجت خویش بر ایشان درست کند و نفوس اشقیا
که بر ناصیه بعضی نفوس السین المهمله مکتوبست جلباب خفا از ان مرفوع کردد تا همه کس این مرقوم
بر خوانند مادام این کرامات بی که ظهور اسرار خدای عز و جل تمام نزد نسبت با شده سبب منافع
و حکم کرا از ان بحال سالکان عاید کردد مثل ظهور ثبات قدم و مثل اعتبار از حال اهل عناد
که چکونه حب علو در ارض غشاوه بر دیده ایشان نهند و تا رویی ایشان از ناحیه صورت ابا
بکردند هر اینه ایشان اضعف الناس اکبرند راه علو در دل خود باز نهند و مجهول و مسکنه
بسازند که هر که از مردم سجودی میکنند زهر اندر جان او میا کنند چون محب زهر
نوشد مدبّر انطرب یکدم بجنباند سر بعد یکدم زهر در جان اثر کند زهر با جان
کند داد و ستد و مثل انکه اشتغال ایشان بمدافعه اعدا باشد نه بمنافسه اجابت دین
جبله نفس قوه مدافعه و منازعه مرکوز است اکر ان با اعدا بفعل نیاید در محبان اصدقا
میاورد و پیوسته انکیزه موجبات شقاق با اهل وفاق میکنند هم چون اتش که اکر حطب
نیابد که بسوزاند الله سبحانه دیده و لیهم را بادراک حکمهای خدای عز و جل دانش را
بشکر نعمتهای او وارسته کرداناد انه رؤوف بالعباد والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم ٧

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الاقربین اکرمهم الله و بارک علیهم اجمعین چنانچه
مسافر در راه باشد که در هر یک کوهی با محلی خیمه کند هر که خویش قصد انجا نماید اما ان نه
مقصد حقیقی باشد مقصد حقیقی انجاست که بقصد ان انشاء سفر کرده امثال این مقام
مجهول است که بان شکل محبوبی چه هر نوبت که تجلی از انها رسید کان که وصول بمقصد
او را حاصل شد و از انجا شربت وصال مزه بکام او رسید و تقوی و انتعاشی یافته محبین

مسافران اند ارواح که از مطموره عدم بیرون امده اند بقصد اول توجه ایشان بشهرستان
بقاست که محل لقا و جلوه خواست عز و جلا و هر چه جز انست از مقاصد بنوبت و غایات
جزئیه امور نسبیه ایشان از ایشان ورده اند و از ایشان لنکر کاهی نموده تا بوصول همه
تعلق کنند و تقوی جویند اما قرارکاه در حضرت کبریاست و سوق حرکات بالسین المهمله
بسوی انجاست کما قال سبحانه وان الی ربک المنتهی اما مسافران در این دو کروهند بعضی
هوشمندان خبیرند که عوارض لاحقه ایشان از حقایق ایشان بسفر غافل نسازد و امور طاریه ایشان
فراموشی اصول ثابته ایشان نیاورد و طموح نظر ایشان از بدایت جز بر نهایت نیفتد و صفت ایشان
چنانست که عمر عبدالعزیز گفت کانت بالدنیا المتکرم و کانت بالاخره لم تزل نزد هیچ خصلا
توقف ننمایند و در هیچ منزل لنکر همت نیفکنند و لا یزال منازع باشند بسوی
غایة الغایات و جز ان مستقر و ماوا نشناسند و جز انجه ایشان انکار ابد اکتساب
کنند الا بقدر ضرورت و نیت معاونت و بعضی سفهاء کوده اند صفت مغفلان
بی بصیرت و ننک حشمان که حوصله اند که غایات مجهوله چنان ایشان را فرا کیرد که غایات
اصلیه فراموش ایشان شود چنانچه پندارند که مکر ان غایه حقیقی است و بکل همت
خویش متوجه ان باشند و وصول بان غایة امر خویش و نهایت سعادت خود تصور کنند
رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه و صفت الجهال
چنین کسان است و عجب انکه در هر منزل از ان که فرود ایند چون فی الواقع نه مقصد
اصلی است و نه مستقر حقیقی باز علاج اسرار و متابعت کار روا نسا لا ربا کوچ کنند
چنانچه مشاهده میکنی که در هیچ حد ادمی قرار نمیکیرد و هر مرتبه که از سعادت خود
میداند چون بان رسد مرتبه دیگر میجوید و دل از او چنان میکیرد که از مرتبه پیشتر

و علم چرا و مع ذلک این بیچارگان کور دیده باز وقت نیافتند که اگر اینها مقصد بودی
حرکت از آن چرا بودی و هر بار بعمل و هم سابق مبتلا شوند و از صفعه لا یلدغ المؤمن
من جحر مرتین بی نصیب باشند نه ایشان را گوشی که گواهی سر خویش بشنود و نه عقلی که
از آن قرائن احوال باز وقت افتد و نه مسکنتی که چون داعی خود اینحال شرح کند بازگوی
کردن هفتند والی الله المشتکی من اهل الهوی والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

٨ من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله ذی المنن الامیر رکن الدین حسن
دولتمند اکنون که همای ایمان سایه بر سر او افکند وگر اهیت بر همای نباشد
اما این همای سایه نیفکند جز بر سر عالی همتان و پاک گوهران و بی غرضان پر همت عالی
دارید و دل از تلوث بمقاصد دنیه دنیویه پاک سازید و گرد مطالب جزئیه
مگردید و جز کلیات مطمح نظر مدارید که چون چنین کنید امید میتوان داشت
که این طایر میمون قصد آشیان شما کند و سایه بلند پایه بر سر شما افکند اگر سلطانی
جهان شما را مسلم گردد و بدانید که هر جایی که سایه این همای اینجا افتد اثرهای نیکو
دهد و ثمرهای شریف بار آورد سینه را بگشاید و بشره دانا بان سازد و خلق را
نیکو گرداند و شخص را صبور و وقور سازد و اگر گویند چگونه ما سایه افکندن
این طایر همایون را انتظار کشیم و بی شک این ما را واقع است چه در ایمان خویش
بشک نیستیم گوییم چگونه هر روز در نماز گویید اهدنا الصراط المستقیم با
آنکه از خود بشک نیستید که بر راه راستید و در این جواب فرماید وجود را
هفتاد پرده بر پرده است و نور ایمان گاه از پس پرده می تابد و باندرون رسد

وگاه از اندرون تابد و بیرون رسد وگاه بیرون و اندرون را همه فرو گیرد
و لکل قسم من ذلک حکمة شمول الظلال ایمان همه جسم [illegible] خویش را جویان باشد تا هیچ جا
از شما نباشد که این نور انجا رسد و حکم خویش آشکارا نسازد تا در همه مواطن قیامت دستگیر
باشد هر کس که این نور در اندرون داشته باشد و بیرون او نرسیده باشد در
مواقف اول قیامت گرفتار باشد و در مواقف آخر دستگیر و هر کس که این نور
بر ظاهر او تافته باشد و باطن نرسیده باشد در اول مواقفات نور بر خود یابد اما
آخر منطفی شود و در ظلمات گرفتار ماند اللهم ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة واهدنا و اخواننا اجمعین الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین والسلام علی ولیی و رحمة الله پرسیده بودند که صحبت
داشتن بنور انسان کل با یکدیگر چه معنی دارد انسان کل انسان کامل است و صحبت داشتن
بنور او با یکدیگر آنست که بسخنان او حجت جویند و بر مدارک او معول کنند نه بر مدارک
خود و از او باز گویند نه از خود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

٩ من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
ایده الله تعالی بما اید به عباده الصادقین آدمی بدنیا از آن آمده که کار سازی
آخرت کند این پنداشته که مگر بدنیا از آن آمد که تمتع بخسان دنیا یابد هر آینه
در واسطه در این کار باخته و انکار را بیچاره پرستیت ندانسته در غلط کرد و اگر
و برای دنیا آفریده بودندی جاوید در دنیا بگذاشتندی آخر اینمردگان کجا میروند
اگر خواب [illegible] آخر ... لا والله نه خواب [illegible] نه هر کرا ایشان را

دیو عمل است با این جهان حساب ایشان با جمادی بگذرد است و سر و کار ایشان با جماعتی چند
این جماعت اول ایشان موقوف است بر آخر ایشان تا چون همه بهم رسند یکبار ایشان را
بنو خدای عز و جل حشر کنند و انشا جدید نمایند و ایشان را از هرچه کرده اند
گفته اند خبر دهند ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم واخر ای خنک آنکس که چون
نامه خویش بخواند در آن بیند که چشم او روشن و دلش بان خرم باشد هیچ دانشمند
کار از جهت هر کار که برای خدا کرده باشند برای خود چه ارزد و از خدا است جز آنچه برای
خدا باشد در حساب نباشد و خودی در آن روز دلیل تر و خوارتر باشد که مکافات عمل که
جهت او کرده اند تواند کرد ای ولی من چون درویش آید و بر کرامی دارد و خوش روی آن
که ضیف خدا است چون کسی خسته باشد و بر او عیادت کند و دلخوشی دهد که خدای تعالی نزد
اوست این دو طایفه از آن خدا اند و اهل الله اند فقرا و مرضی آیه ولی من چون غمی آید
اندوهگین مشو که بلا از برای موجب صحت دل است آیه ولی من چون نعمتی یابی و لا بنعمت آن
شاد شو بعد از آن نعمت ای ولی من راحت در رضا بقضا است و غنا در توکل بر خدا است
رضا و توکل خود حلیه مومن است که بان پرواز کند بسوی علیین و بی این دو بال بآنجا نتوان
رسید چنان کن که حظ تو از این دو خصلت بکمال باشد ای ولی من آنکس که خزاین
ملوک داده و اسباب اموال ایشان را ارزانی داشته رضا و توکل با الکان داده و ایشان
ایشان را از همه چیز بی نیاز کرده اند ای ولی من خوشا حال کسی که سر و کارش با خدای باشد
از خدای بگیرد و از برای خدای بدهد و از اهل مناجات باشد و سر او از ذکر خدا و از
خویش هرگز خالی نباشد اگرچه ظاهر او با این و آن باشد چه لذت که عیش اوست و چه خوش
که حال اوست و چه فارغ که دل اوست و چه طیب که جلوه اوست نور جهان چنین کس است

وچشم

و چشم جهان بچنین کس روشن است و محل نظر خدای عز و جل از جهان چنین کس است جعلنا الله و
ایاکم منهم والسلام علیک وعلی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۰ من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی الاخ و حبیبی مولانا مجد الدین سلام الله مطمح نظر او وجه باقی
سازد و هیچ وجه روی او ان نگرداند و از همه سوی او ان نصب العین خویش سازد و چون اهل طمع
بشهوات ملذ نجوید و بعبادت خدای عز و جل و مناجات با او ملذ جوید از آنان نباشد که اضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات وصف الحال ایشانست چون اهل هوی ذکر احوال دنیا و ابنای دنیا کنند
او ذکر احوال آخرت و بیوت ابنای آخرت کند تقوی نگاه دارد که اهل عبادت خدای عز و جل
متقیانند و خدای عز و جل که قبل او دوست متقیانست در اشتغال بامر قضا از کس چیزی نستاند
الا آنچه شرعا باو حلال باشد و در مرافعات روی کسی و دو بیان ننگرد جز وجه خدای عز و جل
و از هیچ کس نترسد که خدای عز و جل ولی متقیانست و زبان را بر هیچ کس بدشنام و کلام غلیظ
نگشاید برفق و حلم و صبر و وفا ورزش کند صلوة را در اول وقت بگذارد و در خشوع
و حضور قلب همه روزه بتلاوة کلام الله مشغول شود باتدبر در معانی آن در هیچ چیز ننگرد
الا که حکمت و قدرت خدای عز و جل در آفریدن آن یاد کند و بداند که یکبار نگاه در آسمان کند
و عظمت خدای عز و جل بر دل او حاضر نشود نشانه غفلت دل است و ظهور قساوة فی الحال
بجز آنه تضرع و استغفار از حجاب بگذارند تا دیده او از هر چیز بر ملکوت آن افتد و بر ظلم
اشیا که موقع نظر حیوان صفات فنا است نایستد و بداند که حسن اخلاق بهترین مواهب الهی است
بپناه خدا رود و از آنکه غضب بر او مستولی شود تا بمقتضی غضب کاری کند و سخن گوید بپناه
خدای عز و جل رود و از آنکه همت او نزول کند و بانچه عامه مردمان بان شاد و خورسند است

شاد

شاد و خورسند نباشد که دوری همتی بدین همه اخلاق است و دوری همتی میل است به بنا و
افتخار با قبال ابناء دنیا و انزجار از اعراض ایشان حدیث لا یکمل ایمان الرجل حتی یکون الناس
عنده کالاباعر یا پاره و بد و بداند که خدای عز و جل هیچ بنده خود را به بنده دیگر محتاج نساخت
اما بعضی بندگان از قلت یقین و دنائت همت به سبب حاجت بسوی دیگر بندگان برده اند و بر خود
ستم کنند بالتزام ذلت و تنبت با بنده مثل خود اولئک الذین خسروا انفسهم ان بر دند ابنا
خدای عز و جل بدند والسلام علی اخوه و رحمة الله

11 بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاحبین المبارکین فمن احسن قولا ممن دعا الی الله تعالی
و عمل صالحا و قال انی من المسلمین و من اکرم هدایا من زار الله متعبدا و باب شیئه منتهجا و کان
من عباد الله القانتین شاد دلی که بیاد خدای شاد و از غم دنیا آزاد باشد و در حق خدای
برانان که چون ابناء دنیا کام خود را با حاجت دنیا و کلمات شتی شیرین کنند ایشان کام خود
بیاد خدای و ذکر صالحین و تلاوة کلام رب العالمین شیرین کنند مژده باد چنین کسانرا که
بر رستگاری امروز و نکه گرفتاران گرفتار باشند و بر افرازی امروز که اهل ادبار سرنگون کرده
ای اخوان الحبیبین هدا کم بحقایق الیقین اگر زنادقه کم برکاشته قهرمان غیرت است برای اظهار
عزت و اتمام حکمت سلطان ناعوی بنی آدم داشتی ایشان همه را بجهت روی در خدای داشتندی
و جز عبادت خدای کاری نداشتندی برای آنکه آیات خدای بر ظاهر است بر آن در دخت و بسیار و ستاره
شکل خلقت دلیل ظاهر است بر وجود صانع ستاره آسمان با تمیز نیست و تخصیص بوضع
برهانی روشن است بر این معنی و ریگ بیابان با تماسک اجزاء تحامل بر مرکز جهتی قاطع است بر این
مدعی پس دلایل وجود صانع حکیم قادر علیم بعدد برگ درختان و ستاره آسمان و ریگ

بیابان است و چیز نیکو دلالت بر کثرت باشد نیز از آنکه بر که ملتفت ماند و چون معرفت
چنین کسی حاصل شد خضوع با او و تمسک به ذات او و التجا با او و استمداد از او و استغنا با او از غیر او
بالطبع و الفطرة لازم می آید و ذلک هو العبادة قال الله تعالی فی الحدیث لقد سوی خلقت
عبادی حنفاء کلهم و انهم اتتهم الشیطان فاجتالتهم عن دینهم و قال سبحانه فی التنزیل
کان الناس امة واحدة ای مجتمعین علی عبادة الله و الاخلاص له و ذلک فی عالم الفطرة
ثم دخلوا عالم الخلقة و جاوروا الشیاطین فاختلفوا فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین
و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه
من بعد ما جاءتهم البینات ذلک حیث قیل لهم الست بربکم قالوا بلی و هذا التفسیر فی
ابن کعب رحمه و انما اختلفوا فیه بغیا بینهم بما زینته لهم الشیاطین فهدی الله الذین امنوا
لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و ترک الاخرین فی غیهم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
اکنون اخوان الحبیبین چون خدای عز و جل به رحمت خویش ایشان را راه نمود با نچه اول فراموش
کرده بودند از ذکر و عبادت و بر ایشان منت نهاد بشنیدن وصیت پیغمبران خدای
و اقتدا بهدی ایشان و نامی بستن ایشان خدا را بر این نعمت بزرگوار شکر بسیار کنند و
حاضر وقت خویش باشند که دیگر باره شیاطین بر ایشان دست نیابند که پرده غفلت
بر دیده بصیرت نهند و چهره دل از زنگار قساوة تیره سازند اعاذکم الله من الحور
بعد الکور انه ولی المتقین و دانم که چون حدیث عالم فطرت عیان امد اخوان مارا
آرزوی آن باشد که حقیقت عالم فطرت بشناسند و با خود اندیشند که یا آدمی را
پیش از این نشأة نشاتی بوده بدانند که آدمی را پیش از این نشأة نشاتی بوده بلکه نشآت
و همه آنها در گفتار خدای عز و جل و قد خلقکم اطوارا و گفتار خدای عز و جل لقد کنت

طبقات عرطوی احوالست و ما مر نشأ که او در ایشان از این نشأ حاضر بوده بیکبار عالم
فطرت خوانده ایم چنانچه نشأ حاضره او را بیکبار عالم خلقت خوانیم با آنکه در خود باطوار
مختلفه است عالم کون که جز عالم شیخوخت قال الله تعالی ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم
ثم لتکونوا شیوخا طوری از اطوار نشأ فطرت خلق در ظلمت درش بود بر او و طوری
از اطوار خلق کامثال الذر است که در وقت عهد از او و طوری از اطوار آن نشأ بسته
قبضه و قبض بین بسته کما ورد بکل ذلک الخبر و اگر چه آدمی را سوای این نشأت نشأت دیگر
اما کل نشأت او مسبوق است بهر نشئی که هل اتی علی الانسان حین من الدهر
لم یکن شیئا مذکورا و فی الصحیح کان الله و لم یکن شیء غیره وجود را ابتدائیست که
از آن بدر نکند و لی خاصه ذات خدایست عز و جل مدة وجود ما سوی الله را که مدتی
زمانیست بدایتی باشد چنانچه امتداد مکانی بدایتی است تا امتداد مکانی چون مجتمع
الاجزاء است و را نهایتی لازم است مدة زمانی چون مجتمع الاجزاء نیست او را نهایتی
لازم نیست و تحقیق این سخن را از غیر این مجال جویند ای اخوان و موطنی مناسب در
عالم فطرت که هر چه آدمی در این جهان دارد تا کفش و سجاده و لقمه نان که میخورد همه
ازین جهان با وی قرین بوده اند و آن سه شنبه که همه مکاره در آن بیکبار آفریده شد
و آن پنجشنبه که همه دواب در آن بیکبار مبثوث گشت از ایام آن موطن است و هر دو
ایام اسبوع که حالی در میانست چنین سه شنبه و پنجشنبه نتوان یافت چون اینها را
مطموس و مندرس ساخته اند و آنچه در آن عالم بوده بتدریج باز در اینجهان یک یک
بخلق جدید آفرینش میفرماید و در اسابیع این جهان هر چه اینجا آفریده شود اینجا
باز میجوید و قرار نمیگیرد تا او را آنجا و در میرساند و آنچه شیخ ابوطالب مکی در قوت القلوب

آورده که لما اظهر الخلق فی العدم اظهرهم الصنایع کلها ثم خیرهم فاختار کل عبد صنعة
فلما ابداهم فی الوجود اجری کل واحد ما اختار لنفسه از این باب است و عارفان چون
این معنی بدانستند در کسب تحریص و جزوع ننمایند چه میدانند که نان و جامه
که در موطن سابق قرین ایشان بوده محالست که با ایشان آشنا شود و دامن او شود که او
بخود در نپوشد و آنچه قرین بوده بمجان جویای او شود و نمی شاید تا خود را با او برساند
و چون ندرت و عار را بیجوید چه حاجتکه ما او را بجوییم قال رسول الله صلعم للرجل الذی ناوله
التمرة لو لم تأتها لاتتک بلی عارف مهربان خوی و متخلق باشد و در این عالم مجمع
نشاید که این عزیزان چنین بار اجویان و ما آفریده نشده قدمی باستقبال ایشان
بیرون نهیم تفضلا و تکرما بپذیره ایشان باز باید رفت و جامه را گرد دوست دیرینه
چون باز یافته است در بر باید گرفت و نان را که یار قدیم است درون احشای باید داد
در حدیث صحیح آمده که الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف
این تعارف و تناکر در عالم فطرت بوده که شرح کردیم و این معنی مخصوص بارواح بشریه نیست
در عالم ارواح همه چیز باشد و هر چه هست روحی دارد چه هر چه بتسبیح خدای عز و جل مشغول است
بدلیل قوله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم و از غیر ذی روح منصور
نگردد قال الله تعالی و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء
پس چنانچه هر دو کس که روح ایشان را در عالم اول با هم آشنائی و معرفت بوده اینجا با هم الفت
میگیرند همچنین از ارواح جامدات هر کدام که در آن عالم با روح شخصی مقارن بوده اند اشته
در این عالم با او می پیوندد و متعلق با او میگردد و الا فلا پس چون چنین است جزع و اضطرار
چه معنی دارد و فتور و صبور میباید بود که هر چه از این کس است میرسد هذا و مردمان

پندارند که جان مخصوص انسانست فی جان هویدا و نطق آشکارا مخصوص انسانست
جان پنهان همه چیز را هست و هر کس که خدای خواهد وی را زبان جانوران و زبان جامدات
در آموزد و معنی جان هویدا و جان ناپیدا همه کس ندانند که چیست خدای عز و جل
اخوان ما را در موافقت ایمان بدارد تا از آن زمان که بحقایق اشیاء دانا گردند و با وفاق
عیان مشاهده ایشان برسند انه علی ما یشاء قدیر و نباید که آنچه در قرآن مجید
مذکور است در وصف حیوانات بانتفاء عقل و فهم مثل قوله تعالی اولئک کالانعام
بل هم اضل و وصف جمادات بانتفاء سمع و بصر مثل قوله تعالی حکایة ابرهیم علیه السلم
یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا و امثال آن مانع شود از
تصدیق بآنچه گفتیم برای آنکه آنچه گفتیم وصف جمیع ملکوت اشیاء است و آنچه در این آیات
مذکور است در جمیع وصف ملکی فلا تناقض والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم ١٢

در تسهیل و تیسیر من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاجمعین وفقهم الله تعالی
لطلب مرضاته راه خدای عز و جل کم از راه بصره و بغداد نیست چون راه بصره
و بغداد بی قافله نتوان رفت راه خدای عز و جل بطریق اولی که چنان باشد و چنانچه
قافله هر چند غلبه تر امن تر و از شر قطاع الطریق مصون تر هم چنین سایر سبل
الله هر چند بیشتر باشد از آفات طریق و موجبات انقطاع امن تر باشد و این اجتماع
و انفراد که خدای عز و جل بر اخوان بارمنت نهاد اجل رحمتی و اعظم نعمتیست که از آسمان
عنایت الهی بر ایشان نازل شده و هر کس که تواند که خود را در این رحمت را ورد و
نیاورد بر خود ستم کرده باشد و از روزی که محنان بجزای خود برسند ندامت

خواهد برد ای مردمان ما از آن روز که قدم در این جهان نهاده ایم تا آن روز که قدم از این
جهان بیرون نهیم پیوسته بر زانوی محنت و غم نشسته ایم و صنوف محن و مصائب میکشیم
روز از محنت کودکی و گریه و فغان تا آنکه بتم از تعده بزرگی و غم معاش و کودکان حکایت
کنیم از اوجاع و امراض و سهام حوادث و اعراض که از هر سوی روی بما دارد قصه کنیم
این همه زحمت که میکشیم و این همه تلخی که میچشیم کام خود بان شیرین میکنیم و دل خود بان
خوش میسازیم که در یوم دین در جوار رب العالمین کامرانی خواهیم کرد این نامرادی
بامید آن مراد میکشیم و اگر نه نعوذ از نهاد و ای آتش از فؤاد ما بر آید چون چنین است
چگونه توانیم که در کتاب آنچه شرط وصول بان کامرانیست ما اهمال کنیم و مایه
سود و بود و وجود و آرام بلاغم فرسوده ماانست فی ذی نهاد که این طمع بما ملازم
که هر چه شما میکوشید قبول داریم ما این میتوانیم قوه و انتعاش ما باین امید است
نوعی میکنید که ما از این ناامید شویم ای برادران الهی چندی از شما در استظلال
این رحمت که از سماء عنایت الهی نازل شده تقصیر میکنید و اندراج در این زمره سلسله
تاخیر مینمائید و خانه ساختن در ارض طیبه اخوان آباد بعلل میبندید بعلت آنکه موافق
طبع ایشان نه اندراج در زمره اولئک یسارعون فی الخیرات و غافل ساختن ایشان از مضمون
و السابقون السابقون ولا یتدارک ما فات ایا تامل نکنید در امر بعضی یکی از اخوان که در نقل
با خوان آباد تعلل کرده که چون اخرتیا مدد حال ایشان قرار گرفت و داعیه نقل در ایشان
افریده شد الان پشیمانی آرزو میبرند تا ایا توانید این دو کس از اخوان ما که بساره مجد شده اند نقل
با خوان آباد که سماحی پیش گیرند و چون مرد انسانی هست بر این اغراض جزئیه هند و تدقیق
و کر بیش بطرف کنند و هر جا که دست دهد کلبه که چند روز که توان بود تا زمان رسیدن

ابشان بمیل طبع الی الحق والرغبت فی الله
بیرون آمدن از زحمت عمد از دین
باشد و ما لا بد منها ایشان را

مقاضی برانگیخته سازند وخدای عز وجل بعوض این مساحت کند تنگی ایشان را نوری در
دل نهد وشرح صدر کرامت فرماید که اگر در حضرت موضع مقام سازند بر ایشان
بگشادگی ایمان گردد وایا تواند بود که مقتدا الاخوان الامجدین بترک دنیا و حج
رضا دهد ومسامحه کند وخدای عز وجل از حج کا نور او را عوض حج دهد در خود
خویش وایا تواند بود که ولیتم امیر غیاث الدین عبد الله خانه که در خاطر داشت که
بسازد در این بهار بسازد چگونه که از مساندین و ولیتم امیر مرشد الدین عبد السلام
ونقل کردن با اخوان اباد بر خاطر چه بار بسازی این هر دو ولیتم که مذکور شدند در
دیگر وفقهما الله للاتمام بسبب ایشان چرا در تردد با اخوان اباد تقصیر میکنند چنین نبود
سست شدند دلبر از ما بعد امید بستند اول دل ظاهر اجتهد فرمایش بکنند خلق کرام
والسلام علی الاخوان اجمعین وعلی الشیخ والسید والوکیل وعلی الواحد بعد الواحد منهم
بالفضیل وحسبنا الله ونعم الوکیل ولیتم امیر رکن الدین حسن استفسار نموده بود از
این سخن که در بعضی مکاتیب است که خدای عز وجل گاه بصفت بسط دل را گشاید وگاه
بصفت قبض دل را در مضیق افکند و پرسیده بود که این قبض و بسط وگشاد وضیق
چگونه است هر چه از باب فرح وشادیست در هر کسی که باشد از بسط الهی است و هر چه از باب
اندوه وغم باشد از قبض الهی است در هر کسی که باشد وخدا عز وجل در غیب معنی است که
هر گاه که خواهد که دل را بگشاید چهره آن معنی بوی نماید وخاصیت آن گشادگی دل باشد
واو را در غیب معنی است که هر گاه که خواهد که دل تنگ شود چهره آن معنی بوی نماید وخاصیت
مشاهده آن معنی تنگی دل باشد لیکن عارفان آن معنی بی پرده از عین آن معنی با ایشان
نماید ودانند که با ایشان چه میرود وظاهر ان با اسباب غم وشادی مشغول کنند وفی الحقیقت

چهر آن حقیقت بسط وقبض وی نماید اما پندا شته باشند که از اسباب وی غم ودر باب ایشان
ملکی از آن معنی ملکوتی محجوب باشند سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون
شیخ الاخوان استکشاف فرموده بودند از جمله سخنی که در بعضی مکاتیب مسطور است که بسط
متعلم با معلم خیر موجب حفظ ایمانست بر شخص در حین مرگ سبب آنست که در حین مرگ
دل بغایت لطیف ونازک میشود وهر چه در مقابل دل افتاد عکس بدل میافکند و دل
صورت آن میگیرد چون در ایام حیوة تعلق طلب با انسان کامل موکد بوده باشد و
پیوسته بذکر وحب او مشغول بوده در حین مرگ بحکم عادت هم پیش متمثل میشود وتصور
او جز خیر وایمان خیری نداشته پس ایمانی در دل وباز میافتد وآن رنگ میگیرد وآن
میپذیرد وگفته اند که با ایشان ولی خدا اینست که چون او را ببینند خدای یاد آید
این پاره ابیاتیست با جلیت این سخن وآن مجال نیاید وین کجا نیند

۱۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحبیة المحمدیة محنتهای جهان پایان ندارد
وقوه آدمی بدفع ورفع آن وافی نیست بکی دفع نکرده که چند تای دیگر رسیده وبا
تنها چنین دشمنان انبوه مقاومت کردن وجهی ندارد پناه بکسی میباید برد که قوت
او بدفع ایشان مستقل باشد با مسلم میباید شد که هر چه ایشان دو چه مقام
بمقابله دفع مکروه میکنند وفی نفسه تعبی است بس شغلها مضاعف است علی التقسیم
کاهی باید کرد که پاس از فهم اول حاصل باشد ولیس از فهم اول حاصل نیست چه بگوا
عقل وخبر صادق معلوم شده وجود مقتدری که قوه او بهمه چیز مستقل است بادراک
وتقدیر وطریق التجا باو بخبر صادق مؤید بآیات وبینات معلوم گشته پس خرد مندرا

باشان نماید اشارا از مشاهدهٔ
چهرهٔ آن حقیقت

مسكين نماند جز آنجا بمقصد و بسخانه و بد او ورد من خويش در پناه او كما قال الله المقصد تعالى
ففروا الى الله وهر چيز كه جز از اين طريق كند حركت المضطرب لا ينجع ولا ينفع ولا
يصرف السوء ولا يدفع واگر كسى سؤال كند كه ما مى بينيم كه آنانكه آنجا بمقصد و جنة الله
بعضى سؤال ايشان مصروف نمى شود و اوليا و خدا بجز مبتلا مى باشند وآنانكه آنجا نه عقيد
مى شناسند بعضى سؤال ايشان مصروف مى باشد كما شاهد من خلاص بعض الكفار من بعض
البحر في بعض الاوقات فاين موضع الفرق جواب آنست كه آنجا كه در وقت خداى است سؤال به
محنت و سؤ بپيرامون منزل او بر مى آيد كه حفت الجنة بالمكاره اما در آنجا كه مستغرق طلب
خبر و اثرى از آن نمى يافت تخم محنت بر تن او نشسته بر دل او و آنجا كه در شهر خدا بست مشحون
بسو و مكروه هست و آنچه از سوء و مكروه مصروف مى شود از حوالى منزل او مصروف مى شود
مردمان چون بر ظاهر او نگرند بحكم حفت النيران بالشهوات مترف بينند و مكروه نبينند
پندارند كه مكروه رفت بلى اما از درون بلند روى كرد دل او دار مشكافند بينند
كه در چه حال و نكال است قال المقصد تعالى ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا وقال تعالى
من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة والسلام على حبيب قلبى حياه
الله تعالى بالحيوة الطيبة وحيانا بجاه الكريم ان يحيى الحيف لما ايشا و صلى الله على نبيه محمد وآله

١٤ بسم الله الرحمن الرحيم

من الواقف على باب الله المنتظر لرحمته قطب بن محيى عبده تبرد ابن عبده تبرا الى الحضرة المحمدية
المحمدية انعم الله عليه بما انعم به على عباده المخلصين من عباده المنيبين اليه فما اسرع القلب
مجيبا الى امر الله وما ابطأ الجسم مساعدا له في طاعة الله فالعبد من قلبه جسمه من اقبال
يشرمنه النور ينشرح به الصدر ويزداد به يضيء له الفؤاد وتندو منه الاكباد ولا

على ماذا

على ماذا يختم الكتاب والى ماذا يكون المآب فليت الانسان لم يخلق واذ قد خلق نعوذ بك اللهم
وغوثاه فان عذابك شديد وعبدك ضعيف اعترفنا اللهم بالذنوب فتجاوز عنا بكرمك ماذا لطفك
اعف عن عبدك وافض عليه من فيضك يا نفس اليس كنت نطفة بالامس لا تسمعين ولا تبصرين
ولا تنطقين ولا تعقلين فاذا افضت اليك الكوى وسخت القوى مددت يد الطمع الى ما لم يؤذن لك
ولمحت بعين العجالة الى ما نهيت عنه فهب نفسك على بعض حال الصاحب واسكنى عن بعض ما لك
فيه سبيل لك بك من تلك الخبر منه لصبرك ساعة فان الساعة لآتية لا ريب فيها يا نفس ما الطف
مقامات الوفاق يا نفسى والوحش مواطن الشقاق تعبدى لربك في تمسكى بين يديه وتخشعى له
وتعلقى اليه قومى بالاسحار تناجين الجبار وتفهمين الاعذار وتقفين موقف الاستغفار
ان لك سبحا طويلا في النهار تقربى الى الله بالشفقة على خلق الله او فقى بالضعفاء انفقى
على الفقراء تعودين المرضى وتكونين للمساكين ارضا فان ذلك عند الله ارضى اكثرى
ذكر الله والزمى تقوى الله فان من يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب توكلى
على الله فان الله يحب المتوكلين وببغض الغافلين واعلمى ان احب عباد الله من يكثر ذكر الله
في القوم الغافلين يذكر الله عباده المؤمنين ويبعث فيهم الحكمة ويهيجهم التذكرة عقب
التذكرة ويزيدهم التبصرة بعد التبصرة اولئك العابدون المهديون الصالحون المصلحون
بهم يحفظ الله عباده وبهم تنزل الامطار وتثمر الاشجار واولئك الذين ينظر الله اليهم
فيصرف البلاء عن اهل الارض ويفتح بالرحمة ابواب السماء لهم اوتاد الارض وعمد السماء قائمون
على الحق لا يضرهم من خالفهم مؤيدون بالكلمات التامات حافظون لحدود الله
محفوظون عن اعداء الله ناصرون منصورون اولئك حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون

بنام

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵ من عبد الله قطب بن محيى الى دلنى و حبيبى الامير ركن الدين حسن بوى از جهان ميشنو
اياو ليم ميشود بايد وان بوى مرا شيفته ميدارد و بيقرار ميسازد اياو ليم از ان شيفتگى
و بيقرارى بعوض بره باشد دانكه ان كدام بو است كه دماغ از زكام هستى پاك نشود آن بو
نشنود كه من كان فى قلبه مثقال ذرة من كبر لم يرح رايحة الجنة چون جهان از بوى اهل
اعزاز و انكار پر است هر دم كرم كه از نفور سينه بر ميايد هم چون سخن مي‌افزايد كرم
كه بيشوازان نفس باز نشود تا مكرهم در زينت معدنش از ادريابد تا از ان اثر چيزى
كيرد كه سرا پاى او از ان بو زايد تا در حق وى ذكر كند پس مرد كرد تا بر راه نور كرد و لم
امر ايزد سبحانه شنيده كه قل انظروا ماذا فى السموات و الارض باز كو بيكه از اسمان و زمين
همين اسمان و زمين ميبيند يا جز اسمان و زمين چيزى در اسمان و زمين ميبيند اكر
جز اسمان و زمين چيزى ميبيند چرا انكر در انجا افكنده بر سيم انا كدو لكنه اخلد الى الارض
وصف ايشان و رضوا بالحيوة الدنيا و اطمانوا بها شرح حال ايشان است چه از ان چيز العجب
و برايشان عيب و زند و عيب كه از دنيا چه از ان ضعيف محجوب و زنم و ميكنم از ان و در اين مقام
ميكويم در بوته غم عشق يكدانه خويش چو من ما زين اجاد بسته در لامكان نكنجد
اشتر دلم ها كن نازك در اچو رشته سوراخ سوزن تنك اين جرم بيمان
در وصف اهل كتاب ايزد سبحانه ميفرمايد لا تفتح لهم ابواب السماء لا يدخلون الجنة حتى
يلج الجمل فى سم الخياط فى سم الخياط دانى كه هر كرا مروز اين ديد به بصيرت او نكشود
و بماذا فى السموات نرسيده فردا درهاى اسمان بر جسم و جان او نكشايند و هيچ يكى
نرسد و با صفات وى بيكرهاى نرسد در سافلين بماند و اكر كونى اين عروج مرا كجا

ميسر كردد كويم بجاى توفيق يا بى ايج تو ان سيد اما تو خود را از خود خالى كرده باشى
شوى كه جز سبك و خان بدين هوا بر نتوانند امد و مرغ مراد خود مدام سر نكون نشاد
باشد و السلام على دلنى

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶ ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين من عبد الله قطب بن محيى
الى الاخوان الاحبة التائبين وقيهم الله تعالى عن كيد الكائدين سالكان راه خدا
چه كنند اكر از يكديكر جدا ميشوند تنها ميمانند و از تنها چه كار ايد بكر شته نا اميد
اورد و قد ثبت فى الخبر ان الشيطان مع الفذ و هو من الاثنين ابعد هر اينه سر رشته
خود كم ميكنند چه خالى نيست كه در غار جمهور مندرج ميكردند يا بمغارات كوه ميروند
اكر در غار جمهور مندرج ميشوند در الت ايشان ميكيرند و صفت ايشان كسب ميكنند
وصف جمهور امروز اقبال است عاجل و اهمال امر اجل و اكر بمغارات كوه ميروند انجا
ماواى خيالات بد است انديشهاى پريشان و وسوسهاى شيطان كرفتار ميكردند
و قد ورد فى الخبر الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ الناصية بالكرم والشعاب
و اكر با يكديكر اجتماع ميكنند تا بمعاونت يكديكر اين راه روند اجتماع را نمايشى لازم است
و ابناء دنيا نمايش هيچ كرا نميتوانند ديد و نمايش انقطاع خويش ميدانند چون
ديكرى ميبينند از ان غصب ميدانند و بدفع ان مشغول ميشوند و اتش حسد در
جد ايشان بنوعى افروخته ميشود كه هيچ ساكن نميشود جز ابطال ان اجتماع لاولله
الله و بجان در اين ميكوشد اكر سالكان تنزل ميكنند بقانات المفضو و اكر مقاومت ميكنند
يا بمقاومت ايشان مشغول باشند يا بر داشتن خط خود از ان اجتماع ان الله اعلم بمصالح السالكين

خدایا علم تو محیط است بآنکه از این اجتماع و انفراد ما را مقصود نمایش و جلوه و ریا
نیست و میدانی که از بزرگواری و جلال تو آن ما را معلوم شده و بآن ایمان آورده ایم که
خلق را نزد ما آن شان باز نگذاشته که در هیچ منت قبال ایشان باشیم ما را اقبال تو بس
اقبال دیگری بچه وصله ما نشیند خدایا میدانی که مقصود ما از این اجتماع تیسیر سلوک
سبیل است بر خویشتن و تعاون بر بر و تقوی چه از ثواب تو بیش از نعیم و عذاب تو را تاب
نمیآوریم و آنچه طریق تحصیل ثواب و خلاص از عذاب آن شناسیم ناچار دست در این بیکسر زدیم
اجتماع و انفراد را طریق آن شناخته ایم از آن دست در این کرفته ایم خدایا چنانکه ما برای سلوک
راه تو اجتماع کرده ایم مردمان بر ما از روی ... اجتماع کرده اند خدایا ما عاجزیم اگر نه ما را
مدد کنی و ضعیفیم اگر نه ما را قوت بخشی خدایا مکذار که این اجتماع را باطل سازند و کار
سلوک بر ما مشتبه گردانند خدایا این ما ضعیف است چند با ایشان مقاومت کنیم
شر ایشان از ما کفایت کن ندرأ بک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم اللهم اکفناهم
بما شئت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۷ من عبد الله قطب بن محیی الیه ولیی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابن سعید
ولیم نوشته بود که امروز جزم و تحقیق دانسته اید و همه کس در بند آزار ما اند بشرک الله
کما بشرنا باشعار الصالحین آری روز هنگام آن رسیده که بالکلیه خدای را شویم و دیگری را بکذاریم
بالا کنیم چون ... بکر ... ماند که دیگران شاید کرد خلق را با تو از آن بیخود کند تا تو را
ناچار دیگران شوکند و چنانچه نوشته جزم و تحقیق دانسته که همه کس در بند آزار ما اند این ضعیف
بجزم و تحقیق دانسته ام که هیچکس آزار ما نتواند کرد برای آنکه ما را هوائی در چیزی نیست

که اگر ما نفعان نگذارند که آن بشود ما شکسته خاطر شویم در هر وقت آنچه وظیفه ما است
در آن وقت بجای می آوریم و امر دیگر از خوف عز و جل علیها مفوض است بفقدهم میسر با نیم شدن
نا شدن امور با ما دخل ندارد که خدای جهان ماند و ما نند و خداوند سبحانه بامر
منفرد است یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
مما تعدون اگر ما میکوشیم در نظم این اجتماع و انفراد برای آنکه ما با این کوشش ماموریم
چه این اجتماع و انفراد مقدمه تزکیه نفس است در حق ما و مقدمه واجب واجب است اگر ما
در عقد جمعه در مسجد میکوشیم برای آنکه ما را بعقد مقید در این کوشش می باید که
برای آنکه ما در این بر حقیم و خصم بر باطل و دست از حق خویش داشتن عجز است و عجز در دین
منهی است و اگر چه مخالفان پیش گیرند از پیش برند بر سالکان جری میشوند و من بعد
ایشان از ایشان پیش نگذارند و چون ثابت شد که ما را این کوشش می باید کرد و اجتهاد
با این مقتضی شد وظیفه ما کردن این کوشش است چون بوظیفه خود ادا کردیم
نشستن از جای خود و نشستن با ما دخل ندارد آن را فعل کار ما نیست آن کار خدا
و ما را در کار خداوند فضولی نیست بر ما که هرچه خداوند بر ما قضا داند از حلو و مر
بر آن صبر کنیم بحول و قوة خداوند ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۸ ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم من عبد الله قطب بن محیی الیه ولیی
فی الله و عونی لله الامیر مجد الدین الشیخ محمد ایده الله خدای عز و جل بندگان خود را
دو نوع آفریده بعضی را در حجاب هستی ... ایشان با خود کرده و از خدای صرف
کرده و شغل ایشان همیشه اثبات خود باشد و عزت خویش در ذل دیگران شناسند و آنهی خود

در قهر ایشان شمرند و طایفه را حجاب از دل برداشته باشند و بجلال و کبریای خویش بر
دیده بصیرت ایشان تجلی فرموده و روی ایشان از خود بگردانیده و با خدای کرده کما قال
تا نور او دیده ام اندیشه خود نیست مرا   هر که خود بیند که چشم بنا اهل نکند وایشان هم
عز خود در عبودیت خدای شناسند و امن خود در بلا و صدق قل کل یعمل علی شاکلته
فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا و چون این دو طایفه را شاکله و جبلت مخالف یکدیگر افتاد
البته میان ایشان وفاق نیفتد و هر چیز نزد احدهما معروف باید نزد آن دیگر منکر نماید
و پیوسته میان ایشان خلاف و شقاق باشد و تا نوبت عالم امر تا باخر نرسد و هنگام
یوم فرقان نیاید که خدای عز و جل مختلفات را از هم جدا کند و متفقات را بهم پیوندد
و جنس را بجنس الحاق کند و میان جنس و ناجنس حایل ابدی افکند خلاصی از مزاحمت اضداد
صورت نبندد پس سالک را باید که بجود بنهد که مادام که با ایشان نشسته است گرفتار
کشاکش اضداد و مزاحمت با اهل عناد و مکابده کید حساد خواهد بود و سلامت جز در دار
السلام منصور نیست و خدای عز و جل را شکر کند که در دایره متمسکان او از قوس سعادت
سالکان برآمده نه از قوس شقاوت هالکان چه در نقد حال هر دو فریق گرفتارند
هم چنانکه اهل نفس بر اهل حق عذاب و زحمت اند اهل حق نیز بر اهل نفس عذاب و زحمت اند لیکن الم
بحقیقت مشترک است بینهما و اهل حق را حسن عاقبت هست و اهل نفس را سوء عاقبت قال الله تعالی
ان تکونوا تالمون فانهم یالمون کما تالمون و ترجون من الله ما لا یرجون   الله سبحانه و لیم را
و سایر اخوان متمسکین را از اهل حق نوبت و شر اهل نفس را از ایشان بعید دارا و عزت
انار کند بعزت خویش مقهور بعزت خدای تبارک ان العزة لله جمیعا و هو السمیع العلیم
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله

۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله مظفر بن محمد الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین عموما و الی سیدهم
الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد خصوصا فاعظم الله اجرکم فی قرة العیون الامیر نور الدین
محمد و جعله لکم فرطا و ذخرا   همی باید دانست که فرط چیست جماعتی که پیش از دیگران بروند
پیشرو بود برای آنکه حوض و آب مهیا کند و خبر و دیمان راست کند و آب کشد و آماده دارد
تا ایشان برسند او را فرط گویند و از اینجا بود که رسول الله فرمود انا فرطکم علی الحوض
اکنون مؤمن چون دنیا دار او نیست و آخرت نیز دار او نیست بلکه آخرت دار اوست و دنیا محل گذر
او و چنانچه برای دنیا انصار و اعوان میخواهد برای آخرت نیز میخواهد بل الطریق لا بد له
و چنانچه اولاد و احباب تا آنکه در این جهان اند مدد کار و کارکزار این جهان اند تا آنکه
بان جهان میروند جای او آنجا آماده میسازند و برای او و داری و قرار گاهی راست میکنند
و تقدیم اعذار و شفاعات برای او مهیا میکنند تا چون او در رسد بمنزل معمور و محل
آبادان فرود آید و بدیدار دوستان شفیق و یاران انیس موافق وحشت اهل دنیا
از او زایل میشود الحق مؤمن اگر زیرکست از فرط چند کره کلاه او باشد در آن ساختن کار
و جای او راست کنند و انتظار او برند تا چون او بان سرای رود در اجنبی و غریب نباشد
چه حال کسی که نجات بجای رود که او را در آنجا رفیق و آشنایی نباشد جز بیت غربت و تکثیر
غربت و وحشت و حدت او را و مرد دنیا دار کار راست کرده کان مؤمن که پیشتر از او بان سرای
رفته اند چون مؤمن را هنگام رحلت رسید و بطلوع نزع افتاد اجازه از خدای عز و جل
میخواهند و اکوابرا از انهار جنت پر آب می کنند و پذیره میشتابند چنانچه پذیره کسی
روند که از سفر آید و آن آب در گلوی او فرو میریزند و نزد این کسی را که فرط فرستد دنیا

همانا

صبر نمایند و جان و فرزند باشد قرة اعین مؤمن برای این مثل این گوید و الا مؤمن را در
متاع دنیا چه رغبت زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین شرح حال عظمت
حال الذین یقولون لو اعلموا این باشد کار پاکان را قیاس از خود مکن گر چه باشد در نوشتن شیر شیر
فلله تعالی الحمد علی ما اخذ و لله الحمد علی ما ترک هر چه مؤمن از پیش بیخبر او رفت لیکن آن
فرزندان که از پیش می‌روند فرط است و آن آیات که از عقب می‌مانند ولد صالح یدعو له است
بیت و چون پیش بنده مفارقت فرزند مرحوم صبر کنید و والده ماجده اش را بصبر فرمایید
و هم چنین جده کریمه اش جزع نکنند و اضطراب ننمایند و خدای را محمود و ولی دانند او
با او از خود اگر او از مادر جدا افتاد لطف خدای عز و جل با او از مادر مهربانتر است و اگر
مادر بی او ماند خدای عز و جل خیر الوارثین است عوض جزیل و اجر جمیل کرامت فرماید
و زندگانی قرة الاعین امیر غیاث الدین محمد در طاعت خویش در ذکر داراد انه فی الله
عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت و درکا من کل ما فات و المحروم من حرم الاجر
ای بندگان خدای شما خدا را امین شناسید باید خدای نه آنکس است که اینجا او کند با او
خوشنود نباشند و اینجا او فرماید چنان نکنند و اینجا او بیش او رد نپذیرند
گر باشد مجال این کرا زینهار با ادب باشید و دل و زبان و جوارح و ارکان نگاه
دارید این از آنحضرت که گناه خود بی باکی اینجا توان کرد سرها پیش افکنید و دستها
بروی هم نهید و بگویید انا لله و انا الیه راجعون سر ارادت ما و آستان حضرت
دوست که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست والسلام علی عباد الله الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم ۲۰

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد

فاعظم الله

فاعظم الله اجر ولیی فی المصیبة بعد المصیبة و اعطاه الاجر الذی وعد علیه قوله علیه الصلوة و السلام
من یرد الله به خیرا یصب منه و آرزو که این خبر سبب شدن علاقه دل باشد با هر چه در عالم کون
چه هر چه بقا ندارد شایسته تعلق دل صاحب همت نباشد و خردمند خود را در دام آن نفکند
خان دام خرد برای صید کودک صفتان مغرور نهند تعلق طالب با بهم بالعرض
امور باشد نه با امور و اگر او خواهد تو نداند نه جاوید تنحصر داند که درین شاهد
نقشها نیست و گر چه معنی دعوی لن تنالو جاوید است عالم جاوید عالمی است بیرون از این عالم
که خدای عز و جل تمام این بیکبار از فرید و بیک امر کرد و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر
و عالم کون این عالم است که بتدریج شیئا فشیئا یافت شود و هر چه باز دید شد حصر
نپذیر گردد همان بکوشید و خود را بعالم جاوید رسانید و اگر شما نکوشید عالم جاوید
خود کوشد و خود را بشما رساند و زمین و آسمان بر دود اما اگر کسی بعالم جاوید رسد
و امروز تو او قبل این تو تو را بجای او در او او از در دروازه رحمت باندرون برند و در سایه
طوبی نشانند و حلل پوشانند و اگر عالم جاوید بر کسی فرود آید دهشت عذاب پیش او درند
او را از زقوم و غسلین نزل آرند اکنون ببینید که کدام دوست میدارید طوبی و حلل
یا زقوم و غسلین همان بیابید همراه ابراهیم که کردید میفرماید انی ذاهب الی ربی سیهدین
محمدی بشوید که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین و خدای کریم بود در دل مؤمن
او او بیند و انتظار آن روز ببرید که خدای عز و جل در ظلل غمام بسوی شما آید و ملائکه
یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین اگر چه آن روز بشرای مجرمان نباشد بشری
باشد مر طائفه که تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا و در شأن ایشان
نزول کرده خود را از اهل بشری گردانید نه سزاوار هجر المجبور اگر کوشید و خدای تعالی

چگونه

چگونه توان کرد بحث در بیان جهان بکدام پای باید رفت گوئیم به پای همت دمان نظر در کلیات
کنید و طرح جزئیات و فکر در آلاء الله و ذکر عالم اعلی و آنچه در زمین است بنگرید که چگونه
چگونه است تا باز وقت افتید که این درج از کلمه که در او دمیده ماه و آفتاب بر سینه
و سپهر مدام که پیش دارند ببینید همچنان معلوم کنید که کارکنان کدام کار فرمایند تا دیگر
نگرید تا بر سایبان فضای کدام صانع ریخته و کدام دستار از این سقف بلکون
آسمان از نجم که این نیلگون بلی تا بفتد زمین الخضر که ساخته بر آن درختان چه گر بافته انکون
استاد حلاوی ساز دایا انگور که می‌سازد همان بنگرید تا باز وقت افتید که امر خدای
ظاهر است گر ناظر گور بنت تا شما خواهید که دانستم از انگور و انگور
این بدیع کجا شما را باز شود تا شما خواهید که بجامه زرد و سبز زیبا اشده تر بر اینکه
کجا شما را معلوم کرد تا شما را سر کار با نساج باشد که از روی قماش خریده و کهنگی
با خیاط که چگونه از آن جامه دوزد یا اندیشه در نسج صانع اگر چه درز و دوز و قد
این هر دو با هم راست نیاید اینست رسیده و دم سلجهای نفس هم پیشه خوری تا دم
نای نفس همان چشم جهت بر کشاید و آثار رحمت خدا را بنگرید برای شرح صدر
عبادت دهید برای تصحیح حب و از مردمان کناره گیرید برای فراغت خاطر و با یکدیگر
صحبت دارید برای قوة دل همان کارسازی قدم بر خدای تعالی کنید که مهم تر از این کار نیست
جهان شما را فریب میدهد و بکار خود میدارد که کار شماست نه برای باشید و کار خود
کار جهان باز شناسید و بازی مخورید و کار خود کنید نه کار جهان تا امل کنید که این املاک
و اموال و نخیل و اعناب و امتعه و اسباب که شما بدان تمتع میگیرید چه کسان بازداشته
و غرس نموده و بهم نهاده بعد از آن گذاشته اند و بنا کامی رفته و دیگران از آن برخوردار شدند

آکنون ظاهر میشود که ایشان نه در کار خود بودند لما الذم که ایشان کرم این بودند باشان
چنین مینمود اکنون شما هم ایشانید نیست باید که این همه جهان میکند که بعضی
خورش را در کار بعضی میکنند و این خود با ایشان قائم میدارد ایشان نفقه این بار کشی
بیش نیستند و چندان ایشان را خط میدهد که نمایند و ابن هیم از کاه و جو تا از کار
باز نمانند یا قصاب بگوسپندان میدهد تا فربه شوند برای ذبح همان ذبر ایشان باشد
خود را از بند که جهان خلاص کنید از این خواجه گرچش کنام بنیست بگریزید که او نصب
شما را اسیر کرده شما از اولاد خالی از آدمید علم الی جنات عدن فانها منازلک
الاولی و فیها المخیم ولکننا سبی العدو فهل تری نعود الی اوطاننا و نسلم انا
ادمی را این جهانی دانسته و پنداشته که چون تجارت با تجارت که هم از تجار خبر دهم
در انجا نشستند کافرانند که مفتقکا نوا الله فانسیهم انفسهم خاصیت ذات ایشان را مرتبه
ایشانست مومنان دانند که آدمی نه از این جهانست و او در این جهان غریب است
ایشان را عهد قربت خویش یاد باشد و اگر یاد نباشد چون صادق گوید باور دارند
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید والسلام علی ولی

۲۱ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و نصیری الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد ابده الله هر کرا که خدای عز و جل از او چیزی باز ستاند و او بران صبر کند و در
و مسلم کرد خدای عز و جل او را بعینه باو دهد در آخرت و مثل آن باو دهد در دنیا
چنانچه در شان ایوب علیه السلام فرموده و وهبنا له اهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذکری
لاولی الالباب و در جای دیگر فرموده و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری

للعابدین انما کره ذکری لاولی الالباب فرموده و هبنا گفت و مثابرای آنکه متعلق همت
اولی الالباب و هب است و مطمح نظر ایشان منعم و انما کره ذکری للعابدین فرمود اینجا گفت
بلفظ عام و من عندنا برای آنکه متعلق همت عابدین کسب است و مطمح نظر ایشان نعمت
فتفاوتت وجوه الخطاب لتفاوت المشاهد و مختار در تفسیر این آیه اینست که اهل ایوب
که متوفی شده در دنیا باو ندادند بلکه در آخرة باو دادند اما در دنیا مثل ایشان اورا
کرامت شد پس و لیتم ابده الله بر انچه خدای عز و جل از وی باز گرفت صبر کند تا باز آن
بعینه همین معامله رود ابو لیتم کرامة مومن را نزد خدای عز و جل یا بانی نیست و همه
که برای مومن جها نهاده اند که مومن اگر انچه در راستی نزد خدای عز و جل بداند جامه زنگی
جامه جان چاک کند در سر آن لفتهای جهان خاک کند اگر مومن انچه در راستی نزد خدای عز و جل
بداند تلخیهای جهان چون شکر بخاید چون شکر در پی دردها جان جاهلان کرینده باد
تا امید نیست که الا در خام امید امید واران نه هر ناب همچون اینکه نوشتند آی و لیتم جان مومن
بخدای نزد سپرده باشد و با انچه نزد خدای است امید دارد چه اینها همه نهان باو عود باشند
وحدیث ان هست هر کوثر او فرو خوانده بیرون آمدن و حسنات جهان هم چون بر بخ
امدن صاحب قلعه است انکه قلعه در پی صید گر یافت یافت و گر نیافت بر قلعه انچه در
است بر کشاد اما جستن جاهل حسنات دنیا را هم چون جستن گدایان است لقمه ها
از ابواب که اگر یافتند هیچ ندارند لاجرم بکل وجود خود از جو نیند و بتمام همت
متوجه آن باشند بخلاف مومن که انچه حقیقت وجود اوست اصلا بسوی این بیرون نیاید
و انچه خلاصه همت اوست قطعا بان متعلق نگردد بلی چون دنیا بهمه مومن با آتش
عشق در جوش اید هر دیگر که در آن باشد دران کفته روح صله طعام نشنید ناچار

بکفکیر حکمت از آن دیگ بیرون اندازد کمال حکمت و عدالت مومن نپسندد که آن ضایع شود
از ادد کار جهان کند و تمتع قوتهای جوانب چنانکه کفت بلی برای کریکان خانه
موقوف کنند اما دون همتان چون مایه همت ایشان کم باشد تمام همین باشد که
با کف شود بالکلیه ایشان از خود بیرون اید و هیچ از ایشان با ایشان نماند
و صفت یحول بین المرء و قلبه و نسوا الله فانسیهم انفسهم روی نماید و العیاذ
بالله تعالی و ایشان اهل انهماک در دنیا و استهلاک در ان باشند و هرگز خود را
باز نیابند و بلخود نشینند همت ایشان تمام در کار جوانب خرج شود یاکلون
کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم دون مساکین خانه دل ایشان از اسباه کرده باشند
و عیش و زندگی بر ایشان تباه ساخته ایشان کجا و حیوة طیبه و جان امید و زندگی مومن و لت
لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة هم الفائزون اللهم اجعلنا من الفائزین و لا
تجعلنا من القانطین واجعلنا من ورثة جنة النعیم سبحان ربک رب العزة عما یصفون
و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

۳۲ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی لحه نفسه الی اخوانه التائبین الحامدین العابدین فاعظم الله
اجرنا فی الاخ الاهم الحبیب التائب مولینا معین الملة والدین خلیل الله هان بابید
یاران تا ما شانیم و از پای ننشینیم و برای این مصرع که این برادر الهی بعین امد کاد
کنیم و تا این عقبه صعبه را در قفا نفکنیم نان نخوریم و آب ننوشیم بعنی این تا
کرد ما ولان بقصد لذت و تمتع باشد لذت و تمتع بادار آخرت نداریم چون رحمت
خدای بجوار خدای رسیم و دوستان در آن بوستان جمع شویم و در بهار قابض لا نوم

پیغمبر خویش تو ببینیم و دیدگان بر خاک قدم مبارکش بمالیم و اخوان خویش را که
سابق شده اند بر رضا با ایمان باز ببینیم و در زمره ایشان مندرج گردیم آنگاه بدید
دوستان طعام خوریم و شراب آشامیم و داد از کامرانی بستانیم که نفس اینها المهی شده
و راضیه مرضیه بخدای خویش راجع گشته هر لذة که با و رسد خوشنودی خدای عزوجل
در آن باشد و وسیله مزید قرب بخدای عزوجل شود همان عیش برای امروز با
گذارید و امروز بر زانوی محنت مجاهده و مشقت سهر و جوع و عطش و نامرادی
و ناکامی نشینید که بر کام در عقب آن رسید و العاقبة للتقوی و السلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم ٢٣

من عبد الله قطب بن محیی الی الخوان التائبین العابدین الحامدین قرة الاخوان و عمدة
الشبان امیر غیاث الدین عبد الله ازهمه ایکی شما بهانه بگی خدا رفت کرم الله و
واحسن مثواه شاد آمد و شاد باد آمد رضی الله عنکم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه
همه تامل کنید که چون او پیش از این عمر غافل بود آنکه او دست از دنیا بداشت و بسوی
خدای عزوجل و بنیان کردن بر سلوک راه حق و عزم بانزوا و جمعیت فراغت برای ذکر و عبادت
و معاونت بر بر و تقوی اولی بود بسبب اهمال او باینه و حال او اکنون و حال دیگر تفقد
آنکه هیچ از اینها او را پیش نیامده بود یکسان است لا والله یکسان نیست قصد ق
بکتاب الله و مولی صید او مانع است از آنکه کار بر بی کار این و حال یکسان و همان است
او قدر آن کردار خویش میداند و بدان خود شاد و شاکر است اکنون ای دوستان ای
ایعزیزان هر یک از شما خود را او انگارید که در حق هر یک از شما ممکن است که مرگ او
سایه افکنده باشد و انقضاء اجل نزدیک شده همان شتابید و خود را در همه

شده شوید هیهات هیهات که مبرید که خدای شما پاک نیست جز با کسانی که ازین نیست همانا
خود این شست شوی کنید که شست شوی مرده شوی این کار بخشد همان اکنون در دل
بخدای باید که در ساعت مرگ درگیری با قبله کردن کفایت نهند در روز قیامت شخص
دارد که فرزند و پیوند و برادر و خویش و هر کس که در روی زمین است فدا کند و خلاص
شود و از او قبول نکنند امروز که قبول میکنند غنیمت شمرید و همه را در راه خدا فدا
کنید و از عقاب قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال
اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله
و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین بترسید
اند ای دوستان ای یاران ای عزیزان فرصت غنیمت شمرید که فرصت مدام نیست مدت
زندگانی یکروزه را صرف کار تباه کام یکروزه میکنند چنانچه ایام عمرشان که تمام
رسید ایام کامشان نیز باخر رسیده و این معامله بر غبن است برای آنکه از یکروزه عمر
از یکروزه کام مباد زد چه بیکروزه عمر کام ابدی حاصل میتوان کرد و چیزی که حاصل
آن دارد که کام ایام نامتناهی قیمت آن باید بکام یکروزه فروختن غایت بی بصارتیست در
معامله امروز که این مایه تمام صرف شود و هیچ از آن در دست نماند قدر این سرمایه
بدانند که چه گوهر قیمتی ضایع کرده و هیچ از دست داده اما از آن دانش جز حسرت حاصلی
نیابد چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستن نبود اید [illegible]
ای یاران ای عزیزان دریابید که فرصت فوت میشود الوقت سیف و الفوت حیف
ای اخوان یکان یکان را از مخادیم خویشتان از من عزا باز دهید و هر کس که کوشش باز دهد
از من بوی میرساند که آید و سه مهربان امیر غیاث الدین عبد الله نیز [illegible] گرامی

همه را این راه میباید سپرد کار سازی این میکنید و توشه آماده سازید و تزودوا
فان خیر الزاد التقوی مخدوم مؤید امیر عفیف الدین پیر محمد سلام علیه از همه اینکه
کوشش بازکنید نزدیکتر است بندها او کنید و بکوشید ای آنکه خدای عز و جل عین خلق
خلق بر تو منت نهاده نه وقت است که یکباره روی دل با خدای خود کنی الم یان للذین آمنوا
ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق نه وقت است که بدست اظهار فرع باش فها
و تو این کمی با ذخر انز مواهب بیکران خویش کنار استعداد تو را اما لا امال الجواهر الطاف
خویش بازدو از جام معرفت محبت قطره در کام تو چکاند که تو از اسرار کرم دوست
حیات سازد چنانچه از جهان و کار و بار افسرده آن یاد نداشته باشی و تردد
همت تو تمامت ملک و مال جهان و زر جلح بعوضه نداشته باشد اول
وقت سپیده و میکند و دست به باب باشاعلی بکر میفکن فان فی التاخیر آفات
و لا یتدارک ما فات این بی نفس را قبول کن و با نفسی دیگر میندا ذکر در دعا یاد است

و در دعا فراز والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الحی والده سلفا لاخوان الشاب الشاب الامیر غیاث الدین ۲۴
حمدالله خدای عز و جل مهر فرزند در دل مادر نهد آنگاه فرزند از او باز ستاند
تا او را بیازماید که او با امر خداوند سبحانه در چه مقام است اگر او دور کردن مهر
برضا و تسلیم پیش میباید باز العیاذ بالله بنا خوشنودی و کراهت او در آنکه منتها
واگر برضا و تسلیم پیش آمد حق عز و جل با او مباهات میفرماید با ملائکه خویش
و میگوید بنده مرا نگرید که محبوب وی از وی باز گرفتم و او امر مرا گردن نهاد

و راضی و مستسلم گشته بعد از آن محل او و فرزند او در جوار خویش در دار نعیم مقرر
میفرماید و چون بندگان از قبور حشر کرد ایشان را باهم میرساند و ابد الاباد
بیکدیگر متنعم و از صحبت یکدیگر برخوردار میگردند و چون این کار جاوید
باهم در خوشی و نعمت بسر خواهند برد مفارقت این دو روز چندان پیش ندارد
اما اگر والعیاذ بالله بنده در مقام گستاخی و بی باکی در آید و ادب و تعظیم نگاه ندارد
غیرت ربوبیت عزة الوهیت فرماید که بنگرید بنده مرا که دیگری را بر من گزیده
مهر او بر مهر من افزوده و با من برای او خصومی میکند بجلال خویش که دیدار ایشان
بر هم حرام کردم هرگز همدیگر را باز نبینند و از یکدیگر برخوردار نیابند اکنون
کار طریقه رضا و تسلیم که شعار اولیا خواست پیش گیرید و صبر کنید و جزع و اضطرار
منمایید که بیم است که اگر شخص دل خود را نگاه ندارد در زمام بدست طبع جزوع باز دهد
او را بجهان جاییها کشاند و بر آن مقامات رساند چه هر بلایی را نهایتی است و هر زحمتی
بدنبال آن معقوب عفو نهایت آن مرجوات و مؤمن بدین خود ترسان است [illegible]
نه در صبر کنید تا اجر یابید و باید که موت او شما را موعظتی و تذکره گردد و دنیا را
بر دل شما سرد سازد و روشن در کار آخرت بر شما تازه گرداند که طریق اطاعت و عبادت
پیش گیرید و برای خود و برای فرزند مرحوم صدقات دهید و خیرات کنید و همت خود
مشغول بانها دارید نه بجزع و بکا با اقامت مراسم عزا والله ولی التوفیق و لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۵ الا ایا صبا نجد متی هجت من نجد فقد زادنی مسراک وجدا علی وجد و از هفت [illegible]

در دو نوح الفتح علی فنن غصن البان من الرند بکت کما تبکی الولید و لم تکن جلیدا
وابدت الذی لم تکن تبدی   من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی فی الله و احبائی
الامیر زین العابدین علی والامیر مجد الدین محمد والامیر معز الدین الملک اسحق و
الامیر عماد الدین جعفر والامیر الشیخ نور الدین محمد حیاهم الله تعالی   کبوتری که در دست امیر و
صیاد بود و آب و دانه خو کرده شده ناگهان بادی در آن مرغزار که موضع آشیان
اصلی و محل هم جنسان جبلی او ست بوزید و همه فراموش کرده را با یاد او داد
صبر و ثبات از دست رفت و از نهاد جانش فریاد برآمد قصد آشیان و آشنایان خود کرد
هر چند دام صیاد بدام فراق در پیش کرد حال او ما را داغی تازه ساخت که ما نیز غریبان
همان آشیانیم اگر چه بقفس در بند و زندانیم اگر چه محنت جهان بینیم چند غم آب و
نان خوریم چند زخم دشمنان چشیم چند فراق دوستان کشیم   ندارد غیر غم
بیچاره انسان چنین رفته قلم بیچاره انسان   اما ای دوستان و هم نفسان چون
در افتاده اید لب تازه دارید هر چند غم بی اندازه دارید   با دل خونین لب خندان
بیاور همچو جام   نی گرت زخمی رسد آیی چو چنگ اندر خروش   مهر خورشید و چهره
صبر با تامل جزع محو باشد که جزع را در این بازار قیمتی نیست نقد استقامت جز
صبر و صبر نتوان خرید تا فرزند روح یوسف صفت در زندان تن بصنع سنین رنج
و سختی نکشد در مصر ملکوت بپادشاهی نرسد الدنیا سجن المومن الخود بسجید
و از زندان رنج و سختی هر چه بد که رنج و سختی طبع زندانست آن بستانست که جای
روح و ریحانست چون بستان خدای رسیده را سایر بند و رنج و محنت است
انگیند تا در جهانید در تک و پوی و جستجوی رفته دیگر و گفتگوی باشید

تک و پوی در راه خدا و جستجوی مرد خدا و رفت و روی جواهر حکمت فی امنعه و عظه
و شستشوی معصیت جریمه و اخلاق ذمیمه ای هم نفسان هر چند در فنون سخن
تا مکر شجون سخن فراموش کنم اثر فرقت فرقة احباب هر ساعت تازه شعله می زند بر
جگر کباب انجا که دنیا و یاران و مجمع غمگساران است همه از دست رفته همه شاد
غم نیست اما تنها جهد قربت بی بعد و جدائی بی فوت چون نیست بی موت غم در
این خراب آباد جهان نباشم که حکایت شکایتی بر زبان آمد که قصه غصه دیگر پیدا
شده و دیگر انجا برهم رسیده که بشنید دیگر بر سر و ریش آمده غم جدائی و غریبی چو در
نیستایم بشهر خود در روم و شهر یار خود باشم   چرا با رنجهان در روم که شیا رنگ
روز سوزنده انجا نیست در بحر تاغ فروزان و ستاره او زان حاجت و اللیل اذا یغشی
انجا موی مشکین مصطفی آن است و النهار اذا تجلی روی نازنین او خداوندا ای کریما
در جهان کامی نیست و دور از جوار تو آرامی نه اما قدرة و حکمة بدست تو است
هر کس را زمان آگه بجوار خویش بری برحمت خود رسانی و هر کرا که مهلت دهی از امهال
در طاعت خویش گردانی انک ولی الجود و الاحسان سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

۲۶ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة المخدومیة العفیفیة المحمدیة و الحضرة المخدومیة
المبارزیة المحمدیة و سایر اخوانه الاکرمین فاعظم الله اجرکم و ضاعف صبرکم علی موت عبد الله
المقبل علیه التایب الیه القادم لدیه الامیر غیاث الدین عبد الله غفر له و اکرم شبابه
و احسن مآبه شنیده ام که چون اسکندر وفات یافت کسی از دانایان گفت این مرد دیروز که

مدام پند مردم میداد تا مرگ چنین پندی که بدو مرگی میدهد نداد امید که خو عمل
کوشی پند شنود هر دو تا پند مردگان بشنویم تا مکر داخل زندگان کردیم چه مرده تر
که بر نعش است مرده است که هر چند نه که خوبوی رسد دلش زجای نجنبد خداوند
دل دانا و گوش شنوا کرامت فرماید خداوند بعضی از این جماعت توفیق اندک دادی
در زمرهٔ ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در آورد که باقیان از این توفیق دهی
تو باز دنیا برون برو ایشان از دریا کان حشر کن انک ولی الجود و الاحسان و الله

بسم الله الرحمن الرحیم ۲۷

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی و احبتی الامیر رشید الدین عبد السلام و الامیر
علاء الدین الشیخ حسن و الامیر عماد الدین الشیخ حسین و امیر محب الدین محمد زاد الله توفیقهم
و فقهم لما فیه رضاه طریقهم موت امیر غیاث الدین عبد الله هیچ شما را انده محنت
با هم انبد که بود باید میداند که هر که مرد جان برد نبشتی منزل است که ادمی از ان رود
از ان رو که هست شدنا ابد الاباد الوان هستی است که او را پیش می‌باید همان رحمت
خود کنید که بعد از مرگ هیچ کس بوصل شما نمی‌نشیند شما بما باید و کرداد خویش
مرتبه که شما را حاصل است در دانش حقیقت امر و کذا در تعظیم ربت و بزرگداشت
ملکه و انبیا خدا علیهم السلام و نگاه داشت حقوق ایشان و هیچ دیگر بوصل شما نمی‌نشیند
و من انذر فقد اعذر و السلام و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم ۲۸

من عبد الله قطب بن محیی الی اخوانی التائبین العابدین الحامدین اعظم الله اجرکم
مرة بعد مرة فی موت سلفنا الصالح الصادق المجاهد الله علیه القاضی نجیب

الامیر غیاث الدین عبد الله و الفرط الطاهر المبارک الامیر نور الدین محمد و الاخ الحمید
الودود تغمدهما الله معین الدین خلیل الله چون روزگار چنین جدائی در میان ما افکند
اولی آنکه ما با هم بیک قدر همه یکدیگر بدانید و از یکدیگر برخورداری یابید و موفق
و معترف شوید اینکه عهد ندز و الدنیا بیکه قدر دشناسی که بعد از زوال باشد سودی
ندهد خوشا آنکه هستی غنیمت داند و خواهان تا رسد و هر کس که این خصلت او را
باشد که این بیچاره را لازم شود این باشد که بنده شاکر باشد و که این بیچاره بنده
شاکر را لازم کرد دان باشد که اهل بهشت در قیمت نعیم او و شاکر کنند که بکدام الاء
نصیب از این بهتر رسد آری برادران الهی محبت مقامات عبد الله اکر انکار کردید روشنی
افتاب ابره کرد اند و صفا ابر که تغابید و طراوت در بیاحین و نضارت بساتین
جمال ساز آری برادران الهی انچه بر دل اهل دل میبزند از تلاطم صفا در بای غیب که اینکر
حکمت پای بند تن و جان ایشان باز شوق وصال ان وصال ایشان از هم باز و دو حیفا
و در یغا که مردمان از این که اشبونی نشنیده اند و الاهر چه در آن … ترک کرده
از کرفته پادشاهان جهان از بند کی بو نبرده از شراب بندکی و دم زد
سر کردان هدنک ملکر ابرهم زدندی ببند ک آری برادران الهی ایشان که عمر و بند
برادران شما چه کان بسر برد باشان بر آنید که چون شوق در ایشان ساکن شده …
این ادبر کردن نخواهند نهاد چنانچه منکران حشر کان بر بند … کمان می‌برند که …
اند بسوداش سر من چو قلم سر اتش سر پا ز نو بکشم در پایش انسان در کرب اولی
با وجود آنکه لذت هستی نچشیده بود بوئی چنین در کار آمد بعد از انکه لذت آن
چشیده چگونه درست از او خواهد داشت این کربت نیز درست آمده بود و نیز با ساز تمام

میرود که باشد از باز آید آنگاه باز حدیث یکباره در رسانید تا ابدان باز یکدیگر
آدمی نیز مجبور کند و وکیل او را و ورد و برد واللّه علی کل شیء وکیل اما وکیل باید از موکل
کند که اگر موکل خود کردی همان کردی برای اذان الهی و چون باز آید درست کار بر
امروز وده هر کس که امروز در خوشی باشد امروز در ناخوشی باشد و هر کس که امروز در
ناخوشی باشد امروز در خوشی باشد همان خوشی متناهی بگذارید بیاید به خوشی نامتناهی
و از ناخوشی متناهی مگریزید از بیم ناخوشی نامتناهی و تمنی اید نفد اعدد اگر گویند این
چگونه است حال آنکه مؤمن در جهان بسیار افتد که خوشی بیند و کافر در جهان بسیار افتد
که ناخوشی بیند گوییم نی مؤمن در دنیا هرگز خوشی نبیند برای آنکه سرا و منظر اوست
بسوی حسنات کریم در دنیا شب مجاور بر حسنات بد اکتسابش ترید و کافر در دنیا هرگز
ناخوشی نبیند برای آنکه سرا و منظر اوست بسوی سیئات کریم در مضایق باسر برین
سیئات دیشان بدانند فهم من فهم وعلم من علم وقل رب زدنی علما والسلام
علی الاخوان التائبین العابدین الحامدین

بسم الله الرحمن الرحیم ٣٩

من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابیعبید
کی بکه موفق شد چنانچه املاک و اموال او بوارثان او میرسید همچنین ملکات و احوال
او بوارثان انتکران بایشان معلوم میگردد امید که هر کس از اخوان که بمجود خوش
دارند خبرند و هم اخوان باشند تا هر یک درجه خویش پاره افزایند و در اکتساب حسنات
بیشتر از بیشتر کوشش نمایند و اگر نظر ظاهر معقول نیز ایشان هم ظاهر است برای آنکه
مشاهده حال و مطلقه سعی حفظ و اعتبار و سزاوار با افاده تنبه و استبصار است اما مشکل

که نه هر چه در ذات خود ظاهر است بر همه کس ظاهر است برای آنکه اوراد الذات در شرط آن
یکی ظهور مدرک است در ذات خویش و یکی ارتفاع حجاب از دیده بیننده و حقایق امور را
اگرچه نظر بوجه اول ظاهر است از ادراک بینش بیننده در ذات در کمال الظهور و وضوح است اما
نظر بوجه دوم مانع هست و آن غشاوه خدای عز و جل است که بر دیده آنکس که میخواهد
میکند و غشاوه در بر دیده هر کور فلله الحجة البالغة دست در حلقه حبل عنایت زند
که پشت بدیوار کسالت کند تمسک بعروه تضرع و استغفار میباید جست که باشد که
جگر سوز دیده را از لا ابرتا بالکند تا بجمیع حقیقت چنانچه هست ببیند و کیف ترى
لیلی بعین تری بها سواها وما طهرتها بالمدامع و لیلم از قلة مکتوب باز گفته بود
و اظهار شوق باستماع حکمت و موعظة نموده احبنی احیاک الله بعد از آنکه بیم آن
بود که از قلت رغبت و مستمع که متحمل بعض اعباء ارادات عالم ذکر گردد در دل سینه اش
جوش و خروش بخود بشکافد و اختلاج بهم نفسی که برای نفس کرباد و فلج ساعیان و
نفس زند با مثل جمع و احد و بنا بر ظهور مجاب غلبه غفلت و قساوه بر بنار وقت آنکه
طلب لشکر در ساحل یابر افکند تا کهان شرط امید که از ناحیه جماعة اخوان ایدهم الله
واعانهم بوزید که دل باکار و کار باشد از او ورد و کار از دست رفته را باز آورد و دوران
اجتماع الهی و اسباب الفرق بلاق گردد تا اسباب النجوم و وسیله حفظ از شر هر شیطان رجیم
انتظام یافت باز چشم زخم زمانه بادی مخالف بوزید و مخالفی در ایشان کاشته که
ایشان را پریشان میسازد امید که پریشان نسازد که اگر اجتماع ابدان برجای باشد
جمعیت دل الحق عود کند مراد از پریشانی اول پریشانی خاطر است و از پریشانی ثانی
پریشانی تفرق اکنون نمیدانم که حال اخوان چیست و رغبت ایشان در استماع حکمت و

موعظه تا چه حد است نشاط و قوة در چه پایه و از قطع منقطعان الی الله چه نصیب
کرده اند و چه برای خدا باز مانده که دم را گوش نهاده ایستاده برای او تو بیم و کدام
پند پیش تو چه حد است تا زبان از او در بندم اما اگر گوش نهاده اید گوش باز کنید
و بشنوید که چه بگویم میگویم باید که یکی از شما واثق تر باشد با آنچه در کف دست
از او با آنچه در خزانه خداست که اگر همه عالم بدشمنی شما برخیزند و شما در رسول الله
و اگر همه عالم دست پیش شما بر بسته اند که بی تعلق دم جنبانید هیچ حال از شما
مرو باید جز خدای هیچ را در وی نه بینید کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون
اقول قولی هذا و استغفر الله لی ولکم سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم ٣٠

من عبد الله قطب بن محیی الی مقدم الاخوان و شیخهم و عمادی الاخوان و درکنهم
اظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله اظهار اشتیاق صحبت فرموده بودند و بعضی
نموده که اگر این ضعیف را در این رمضان توجه آن جانب نخواهد بود تا ایشان توجه اینجانب
فرمایند دانم که این اظهار مبنی بعد از شوق بری از تکلف و عاری از تصلف است
ایشان هم بدانند که اشتیاق این ضعیف اضعاف آنست و چگونه کسی که همه کار دنیا
کار کرده باشد شعوف نباشد بصحبت جمعی که جز ایشان بر آن کار عوتی ندارند همه
نمی باید هر چند چشم بیاورد و میبرد دریغا از قلت همدرد دریغا از نایافت راه نورد
ما را آن مقتدای طالبان حق جز این توان گفت که از جهان آزاد باشد و بعد از شکر الهی
بشوق حروف سوال استغفر میکند اگر با مردم میامیزد با خود بر میآید و اگر با خود میگرد

با مردم بر میآید ای مردمان از این فقیر چه میخواهید از میان شما بیرون رفته
که بحال خود باشد چه از ایشان میرهید و ایشان را میآزارید بلکه از افطار بعضی
بر میخیزید و بعضی را از ایشان می باید که تا اکار دانید که چون است که در این
روزگار مقتدیان بخود الحریجا کرد است از اهل عصر تا بو علی ماوردی الجبری
انکه مشقت بخود در این روزگار صعب است چنانچه میبینید که همه کس بخلاف و
شقاق شما برخاسته اند و شما از چه دنبه مستغفر اید که میخواهید که بحال خود و
بفراغ دل عبادت خدای کنید هر ساعت این را نامی نهند و بهانه قدح و طعن را بر
میکنند ساعتی گویند قطع رحم است ساعتی گویند عبادت بی علم کرده است ساعتی
گویند چنین است ساعتی گویند چنان است لا والله خدای میداند که هیچ از اینها نیست
اثر حدی است که در حد ایشان افروخته اند نعوذ بالله من شرهم و کیدهم و مکرهم
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

٣١ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن رب العالمین
خداوند خلق وامر باشد و مدد این خلق عقل است اهل فکر را باید دریافت سبیل
باشد و هذا فرماید افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت هر کس که تامل کند در خلقت
شتر و در قانون حکمتی که در آن مرعی است مثل آنکه چون بتوانمندی است که در تردد را
شده تا زمین رسد برای چرا ناچار باز وقت فتد که بند بر حکیمی قدر حیات خلقت
فراهم آمده پس بطبیعه مردمان در سبیل همه را در خلق استعمال فکر و نظر است و
خبر داده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و ذکر آیات خلق در کتاب الله بسیار باشد

وختم آن بآیات لقوم یعقلون و قوم یتفکرون و امثال آن کند لما تقدم ذکره الامر
عقلی نیست و از قبل قوت فکر نیز بر آن نتوان رسید و وظیفه
مردمان بدان تصدیق صاحب وحی است و عمل بر مقتضای آن کردن مثلا صاحب وحی
خبر میدهد که خدای جهان از مطالبه است از فرزندان آدم که ادای صلوة نمایند
و در کتاب شریف خبر نماید این امر نیست که بعقل بآن نتوان رسید که چنین مطالبه
است صاحب وحی بدان رسید و از آن خبر میدهد و دیگران را باور باید داشت که متابعت
کنند و اگر چه قبل از اخبار صاحب وحی اطلاع بر آن هیچکس را ممکن نیست اما بعد از آنکه
صاحب وحی خبر داد علما را که ورثه انبیاء اند ذوق و مزه آمد در آن سنت که حق تعالی
در آن متخصص کرد بندگان خاصه ناس را انبا شد و ذوق مدرک آن امر الطف و اشرف باشد
از ذوق مدرک خلق ولهذا اولیاء الله را گفتگوی این امر و طهی بیش باشد و اقبال
بر تصحیح معامله زیاده از استکشاف حقایق و صنع که اهل نظر را در آن توغل و مبالغه باشد
و اگر چه این فضیلتی است که اهل نظر را داده اند اما نصیب اهل ولایت از مشرب احد
از آنست و اگر در آن کم سخن گویند بنا بر آنست که بچیزی اعلی از آن مشغول شده اند از آن
که بان غیر پسند قد علم کل اناس مشربهم مقصود از این سخن ترغیب طالب است بر عمل
و ترجیح دادن ممتثل امر را بانکه چون پرده بردارند و منازل امر او را چشانند
حالتی پیش آید که لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر مکاشفه و ملاطفه
اهل امر از مشهودات باشد و مکاشفه و ملاطفه اهل حکمت از مشهودات و نشانها
ما بین اهل الذات و اصحاب الآیات همان کم عبادت زمان بندگی از اجلس خود
ساز قیام سحر از دست مگذار و مناجات و استغفار را فرو مگذار حرکات و سکنات

خویش را بمیزان امر سنجیده باشد که ذوق تمام یافته است و ابواب محبت فتح آن بر دلش برگشاید
و از مقامات مقربین قطره در جام جکانند با خود جام ذات آن برکنند همان آدم مکرم
هر کس که آدم کرمنا هلاک شد باید که در دل ملائم اشوب این حدیث باشد و در تک
پوی و جستجوی این باشی از خود بهمین خوشنود مباش که نانی خوری و خوابی کنی
این چه پایه است که بان درسانند از پایه انعام است پایه اهل انعام جز این باشد
الذین انعمت علیهم بچیزی که بر دل ایشان بر خود ببندند و در مجاهده برگشای که مجاهده
دهلیز مشاهده است هر تخمی که در کوره مجاهده کشتی چون به بستان مشاهده رسی
خبر آن بیابی کار کن زهر چو محبو ثمرات کاندر آخر سعی یابی جوه وفقنا الله و ایاک
سایر اخوانی لما فیه مرضاته و اخواتی و ایاهم جنانه و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
والحمد لله رب العالمین هر گاه که ملاقات ولیم امیر تاج الدین شیخ علی رسد همه سلام
وی رسانند و بگویند الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله والسلام

۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة و الدین محمد ایده الله
پیوسته از پیش و پس خبر میرسد که این مرد و آن مرد و یکبار خبر میرسد که نفس اماره
از حرص و هیچ حال غم نبرد و پند و موعظه و زجر و تذکره هیچ جمد داد و عمکرد
که خدای عز و جل نفس را از چه آفریده که چنین قاسی نا سپاس است با هیچ سنگ و امر او را
نیست الا کرام او سخت تر بود کوئی عنصر نفس از ارکان ایمان است که ندن
جهان چیزی بصلابت شدت و با فقد نشود در پیش چشم و از امثال او بیکان بکار
مجبر بد و او مبتلا اند که حکم امثال او واحد است زود است که نوبت او نیز رسد

املش همانست که حاملش همان بنا زاهل می‌کاهد و بنده در عمل می‌افزاید و بنا زاو هو چیزی را کم
میکند اری چون نفس را برای تحمل عذاب نار افریده اند که یک شعله از آن کوه را دو نیم
کند فی الحال بگدازد ناچار او را چنین صلابت شدید بایستی بود تا تاب چنین عذاب دوزخ
و با آنکه تا ابد می‌سوزد سیر نمی‌شود از ذکر و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه شرید باد نفس
اماره را و مبارک تر باد که نهادی دارد سخت لا یموت بعذاب دوزخ عذاب آن جهد اورا
نفس مطمئنه لین و لطیف باشد کالمؤمنون هینون لینون و را با عذاب دوزخ چه نسبت
که اگر یک نفس از آن بیابد در حال بگدازد در حدیث آمده که تحاجت الجنة و النار فقالت النار
اوثرت بالمتکبرین و المتجبرین و قالت الجنة فالی لا یدخلنی الا ضعفاء الناس و سقطهم و غرتهم
فقال الله عز و جل للجنة انت رحمتی ارحم بک من اشاء من عبادی و قال للنار انما انت عذابی
اعذب بک من اشاء و لکل واحدة منهما ملؤها و در حدیثی دیگر آمده الا اخبرکم باهل النار
کل عتل جواظ مستکبر اری جز عتل تاب عذاب دوزخ نیاورد و ضعیف مستضعف را باحمل عذاب
چه نسبت هر چند بدان کافر همچند کوه احد باشد و از شانه تا شانه او سه روزه راه باشد چون
جسم اجساد در خور نفس باشد بدان نفس متکبر جبار که او را است کوه از چنین بدن نخواهد که جهد آ
دوزخ را مشغول کرد از این بنا ضعفا را بر دوزخ را بدند و قوی را بر دوزخ نهند نفس مومن
ضعیف است محمول الطاف باشد و نفس کافر شدید است حامل بار عذاب گردد العیاذ بالله مومن
قوی باشد حامل اعبا تجلیات الهی گردد و دل کافر ضعیف باشد او از کشیدن آن بار
معاف دارند چنانچه مؤمن را هم قوت بود صلابت نبود هم ضعف برای آنکه هر دو در محل خود
انجا از او قوی می‌باید و شخص ضعیف است هر چیزی در محل خود باشد جز ثمره خوب نه دهد پس ضعف
او معاف از عذاب دارد و قوت حمل احمال تجلیات کافر را هم قوت بان می‌بندارد و هم

ضعف برای آنکه هیچ یک از آن به در محل خود نمانده قوت که در دل می‌بایستی بود در نفس است
و ضعف که در نفس می‌بایستی بود در دل او است لاجرم برای قوت و ضعف محل نیز مقتضیات
لا یقبل اماده باشد مقتضی جان قوت حمل عذاب و مقتضی جان ضعف معاف داشتن
از حمل تجلیات دل این غایت عدالت است که هر چیز را در وجه لایق صرف کنند و کار خدای عز و جل
سزاوار تر است بعدل ناچار هر چیز را در مصرف خود صرف کند لذا یعنی که چون اهل
بهشت در بهشت کنند و اهل دوزخ در دوزخ و هر یک را بانچه مستحق است رسانند حمد مطلق
متوجه حق جل و علا گردد و ذکر و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

٣٣ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی حقا الامیر رکن الدین حسن شرح الله صدره بالانوار
هر چه آدمی در یابد مسبوق باشد بتجلی الهی بستر تیر او بصفتی از بدیکار دیگر اما اهل
ذکر از عارفان نه بمعنی لطیفه از تجلی داشته باشد و لهذا از داود هر چیزی که تی می‌بینم معلوم
السبب ایشان را عارض گردد و آن اثر بل تجلی مذکور باشد که اذا تجلی الله لشیء خشع له و گویند
اصلا بار وقت انبقد و الی ذلک النبل اشار العارف حیث قال ما رأیت شیئا الا
رأیت الله قبله و بعد از استثبات این مدرک اهل فکر را از عارفان که مکاشف بایات تجلی
ایشان را در جنانچه مکاشف بذات تعلق بفرق دو لیکه ایشان را اهل ذکر گفتیم بمعنی
دست هدم انجه اهل ذکر را تنبه قلبی مر آن دست داده بود و الیه اشار الفاروق حیث قال
ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و بین مقام الذکر و مقام الفکر من التفاضل ما بین الصدیق
و الفاروق و بنا بر خصوصیت قدمی که صدیق را است در مقام ذکر رسول الله را با وی
خطاب تخصیص فرمود که ان ذکر من لا اعمی و تحقق بمقام مقتضی صدیقیت شد و قیامت

هر کس که شراب او از مقام صدیقیه باشد او را خصوصیه قدم در ذکر باشد و تحقق
بمقام فکر مقتضی فاروقیه است او روز قیامت هر کس که شراب او از مقام فاروقیه باشد او را
خصوصیت قدم در فکر باشد و اهل جنات شیعه صحابه اند و لسان مقام او اینست که ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله معه و اهل شوق شیعه علی علیه السلام اند و لسان مقام او اینست که ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله فیه و شرح این حدیث طولی دارد و اگرچه هر عارف صاحب ذکر و فکر و حیا
و شوق باشد اما خصوصیت قدم هر کس را در چیزی باشد و آن با او منسوب کرده اند و الله
نصیب جمیع را از شوق موفق کرداناد و نشانه صاحب شوق این باشد که مدام افروخته باشد
و دیده از چیزهای جهان بر دوخته و مشرب طلب داشته باشد و خلق طیب و مهربان و با شفقت
و عطوف و با مروت و وفا و با شجاعت و سخاوت و مقام صاحب شوق اظهر مقامات است و لا بحث
اگرچه اعلی مقام ولایت نیست ستاره شوق در آسمان ولایت نور بصفت زاهره افکند
پیشاپیش انوار وصال طلوع کند و اشوقاه الی اهل الشوق و سلام علی ذکر اهل الشوق

سلام علی اهل الشوق و رحمة الله و برکاته

٣٣

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاحبین التائبین المبارکین سلام علیکم و رحمة الله
و برکاته میخواهم که اخوان این ملکه کسب کنند که در اثنای هر کاری که باشند و اگرچه کارهای
سخت هم باشد بتوانند که خود را از آن باز آورند و بذکر خدای عز و جل مشغول شوند و هیچ
هیچ از آن کار ایشان را یاد نیاید خاصه چون هنگام ذکر بدیدند رسد یا آنکه وقت نماز در آید
یا مذکر ایشان را ذکر حکایتی گوید یا در مجلس تلاوت حاضر شوند و ما شاکل ذلک و اگرچه این
بسیار دشوار مینماید اما آسان است بر کسی که خدای عز و جل بر او آسان کرداند و ذلک

قابل همه چیز و مستعد همه چیز است هرچه بود زود دست بار دهد و بر او آسان کرده و از
بیانات حکمت که متسهل سلوک این سبیل است ان الحکم جنود الله فی الارض یروح بها قلوب المریدین
و یقوی بها ابدان الصدیقین اینست که بدانند که اشتغال بمصالح جهان من اصله نه چیزی
ضروری دینی فی قوام البدن چه آدمی بعد الولادة در حضانت همان کس است که عند کونه نطفة
و جنینا در حضانت آن بود و آن کس است که بی دست و پای و چشم و گوش بر او راست میکرد
از او برید است اند چه شباب و کهوله و شیخوخه از تتمه اطوار خلقت است و قبل نطفه و
علقه و مضغه کما قال الله سبحانه هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم
یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا و چنانچه تطور در آن اطوار بی آنکه
این کس دست مصلحت کند ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و هرچه در
با ایشان بود موجود میشد تطور در این اطوار نیز همچنین شد لذلک عینا بحمی کری او ولادت
حیثیت که مینا بحمی کری او است حاجت ندارد که او از آنجا که او است در میدهد باشد که قدر حکم
خویش مینماید کاری ندارد این جهان تا چند کار کاری کنم حاجت ندارد بار من تا کی مفرش
یاری کنم و چون اشتغال بمصالح جهان من اصله نه چیزیست ضروری که در قوام بدن الحکم
توسعه ابنیه الحجة نه غیر کرید ازدواج بدخول در فضا فعل و استنشاق روایح ازهار و
اشجار هر آینه تمتع در این باب بعید است از اعتدال اعانت کسی که مدام در کشت و طوف
بساتین و تتبع مواضع نزهه باشد و سلوک این سبیل مثمر ثمره غلبه لطافت و غلبه لطافت
محروم است و تحصیل آن لخیرش ساز در اختلال باحوال او لذا باید بر وظیفه خود مداومت نمود در
القوی اینست که تمتع در تب نکند و طریقه توکل سلوک دارد و تحصین توکل بغایت برود است
باشد که در اثنای هر کاری که باشد دست از آن بدارد و بیاد خدای عز و جل مشغول شود و قطعا

از خود را موقوف این کار نمیداند و دخول دران کار ترخص و توسع میداند بجز یکی از سبل
ترخص و توسع کند چنان غالب نباید که متحضر خود را ازان باز تواند کرد فی حاصل الکلام
انکه ما اگر گفتیم که میخواهیم کسب کند نکه تمام این نزد سالکین نفی الخواطر و دفع الوساوس
واز اتم شرایط سلوک مبتدی است انبعاث از سرچشمه توکل است و استفتاح توکل از
فکر و عقل است یعنی هر کس که او را زکاوت فطری باشد و استعمال ان زکاوت در تصحیح توکل
کند دلیل توکل او اظهر من الشمس است چه توکل لازم اذعانست بانکه غالب و قهار کذاشته و
بی خداوند نیست هر ذره ذره از موجودات بدلیل این حدیث و راهنمای این معنی است
وان من شیء الا یسبح بحمده واز این بیان ظاهر شد که توکل تابع حلیه ایمانست که لهذا فرمود
وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین الله سبحانه اخوان نماز التسلی بر شجره طیبه ایمان و اجتبا
ثمره مبارکه توکل و وجدان ذوق و فراغت دل برای ذکر و عبادت که ازان ثمره مبارکه کامیسر
کرداناد الله ولی ذلک هو حسبنا و نعم الوکیل اخوان مبارکین معلوم باد که راه دل
اندیشهای گوناگون بدل در حین صلوة که او را حدیث نفس گویند نزد سالکان حدیث دل است
نماز بکه باید که محدث گذارند مسقط فرض نیست نماز بکه باید که محدث گذارند دافع قرب
نباشد و ما چند از حکایات صحابه و سلف درین باب ذکر کنیم تا معلوم اخوان گردد که
نماز در غیر نماز نزد ایشان چه عظیم بوده در موطا مذکور است که ابو طلحه رضه در بستانی که
ملک او بود نماز میگذارد مرغی بجا پرید نیا صعن در ان نگاه کرد چون با حال خود امد فراموش
کرده بود که چند رکعت نماز گذارده نزد رسول الله صلعم امد و گفت یا رسول الله این بستان من
صدقه است درانجا که خواهی صرف فرمای و مروی است که مردی از انصار در بستان خود
نماز میگذارد و در نظر در ثمره نخل افتاد و بان مشغول شد در رکعات برو ملتبس شد و بان

صورة در زمان خلافت اصحاب بود نزد صحابه امده حال باز گفت و گفت این بستان
صدقه است از اینجا هر جا در سبیل خیر و بخش با عامر بن عبد الله گفتند که تو در نماز هیچ از
امور دنیا می یاد کنی گفت اینکه سنانها در من زنند دوستر دارم از انکه بیابم انچه در نماز
شما میابید برادران تابعین یا در بیر هم الله علیهم که در نماز خاطر جمع سازند و اگر نفس
منازعه کند اتش خشم از کانون غیرت برافروزند و در نهاد ان بد نهاد زنند تا خود
و شیطان بسوزانند که اتش خشم در درون ادمی ای چنین کار ودیعت نهاده اند اما
اکثر مردمان از ادبی من بیکجا امثال منتهند دشمن تو خود تو نبود ذات یقین بی
کناهان از امکود شمن زیکین ای اخوان مبارکین در صحیح امده که من توضا نحو وضوئی
هذا ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه غفر الله له ما تقدم من ذنبه رواه البخاری
اکنون کدام از شماست که محتاج بغفر ذنوب نیست کدام عمل است که از ادا دو رکعت اسان
بر جهد که نکند ملکه حضور دل اکتساب کنید که چون چنین کردید از بمقتضی با قضیه الله
ولی التوفیق سؤال اگر کسی گوید اشتغال بمصالح جهان اعنی اکتساب قوام لابدن
دینی است مشروع و سنتی موضوع چگونه از امر ضروری لازم شمردی جواب انکه تشریع
این برای توقف قوام است برانچه در رزق مضمون است بمقتضی گفتار خدای عز و جل وما
من دابة فی الارض الا علی الله رزقها بلکه برای حکمتی است که اشارتی اجمالی بان رفت و هم
استنشاق رواج الاخبار موهبت من المقتدر الجبار و ما نفیدکه دیدیم که با شتغال مصالح
جهان چیز نیست ضروری در قوام بدن انچه موجب ابتلاء و وساوس است بر دل اشتغالست
بان بکار انکه قوام بدن بران موقوف است این کار اشتغال ضروری باد هیا و در که تحصیل اصلاح
دفع ان از خود مشغول کرد اما اگر کسی با کتساب معیشت مشغول شود تا الا الامر ناغل

سایر نعقد آن باشد که باخبار از این کتاب این میکنند و چون باین شغل خوض در آن کنی چون
ذکر کرد از آن افضل است پیش آید دست از آن خواهد بشیر آن داشتن و بذکر مشغول شدن بعلت بود
انسانست و اگر راست میگوید ملخص التعبد میکند ابتدا سخن در این مقام بر اندازه افهام آمنا
چیز دیگر ماند ابجاد و شش با تو روح القدس گوید سنش بلکه از ملکه سالکان روی
که ذکر کردیم و بر کتابت آن تحریص نمودیم و این یکست از هزار اری هزار نکته باز بگیر
زمعوانیها است نه هر که سر بر آرد قلندر کند اند اخوانا معلوم باد که راه خدا رفتن کار
جان خواراست و کار دلیل و نهار است الفصه این کار کسی نیست که کاری دارد شب و روز
باین مشغول میباید شد و مدام حدیث از این میباید کرد که صفات ذمیمه که از خود دفع تا باید
کرد نیاز است و اوصاف حمیده که بدست باید آورد همین سبیل و مفروضات فی قبعه که
موضع این برمردمان پوشیده است بسیار و معاصی غامضه که بر احوال و اعمال و افکار
شخص متغیر است فراوان و مداخل و مخارج این بغایت دقیق و ناپیدا کاو کاو در این باب بسیار
باید کرد و از اهل تجربه استفسار باید نمود تا بغور آن برسند اهل دنیا میبینند که در باب امور
دنیوی چند میکوشند از ایشان بیاموزید و شما که اهل آخرتید در باب امور آخرت
همان قدر سعی کوشید که مجدانی که اگر آن مقدار جهد که یکی از ایشان در کار دنیا خود
میکنند یکی از شما در کار آخرت خود کند بیابد ان رحمت الله قریب من المحسنین از جمله
صفات ذمیمه که از خود دفع باید کرد یکی غیبت است زبان از بدی مردمان کشیدن باید بست
و موضع سبب لغزیده ما آفریدگار فراموش نباید کرد اگر خللی یکی از شما نوشته باشد که کسی از آن
متقن کند شما را چگونه ناخوش آید اشیا سراسر حرف غیبت از کلمات تحدیث از نحو او گوید
ها او سیار باشد شنیده اید که عایشه حفصه ایکونا هرچه ذکر کرد رسول الله صلعم فرمود

کلمه گفتی که اگر با دریا آمیزند دریا را متغیر سازد هذا معنی ما ورد فی الخبر صحیح اینکه این کلمه
چرا چنین عظیم است برای سر که اشاره بان کردیم و باید که تجویز نتم بعضی باش و هم الذین جوزوا
فی الشرع ذمهم شما را گستاخ نسازد و بیباک که زبان بهم بر کشائید و آنجا که روا داشته اند
زبان دراز نکنید آنجا که تجویز کرده اند حکمت خدای و اذن خدای است خدای بلند بد آنچه فرمود
کار خود را هم با امر خویش کن بر ذرخلاف و رست سخن آمد در مجلس که فرمان شیخ
کر آنجا او بار ای نیست که صبغه الله را بگوید کوما کسی را مذمت کنیم با اذن خدای آن
باید مذمت است از خدای عز و جل او را و خدا برا ست حکم بدان فریش خویش مدح و ذم
و لسان ما در این مقام ترجمان است اما جائی که اذن خدای عز و جل نباشد اگر مذمت کنیم آن
مذمت ما است و را و ما را کجا مجال دیدار باشد که شی را از آفریده خدای عز و جل کم شمار
هزار هزار فرشته مکرم بدان کار کرده اند تا آفرینش آن تمام شد بلکه دست بیچون مقدس
طینت آن مخمر ساخته مذمت کنیم هی کر باشد مجال این کرا صنع الله الذی اتقن کل شی
اهل بینش ابصار المجتهی دیگر بینند یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس
والله بکل شی علیم ای اخوان کاغذ نامه بآخر رسید اما سخن بآخر نرسید بلکه گوئی هنوز ابتدا نشد

والله هو الفتاح العلیم

بسم الله الرحمن الرحیم ۳۵

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الاعز ذی النسب الشیخ ابی سعید جعله الله من الاخیار
ادعونجانی جدا افتاده باز میجوید این قدر بیشتر لیک همه ادعیا را تامل است و هیچ کس
از این حکم خارج نیست اما بعضی اهل عرفان اند و بعضی اهل هیمان اهل هیمان آنانند که هر
چه که ایشان را پیش آمد که بوجهی از وجوه محاکی کم شده ایشانند در آن میاویزند و شطح

از غیر این پرهیز می‌کنند تا بدریج باز وقت می‌یافتند که این نزاکت و این خوی و بوی که کشنده اشارت
بوده از این بازنمی‌یابند تا چار ملول می‌شوند و دست از آن می‌بدارند محاکی دیگر بیش می‌باید
کرمنم باز در دام او می‌افتند و هم دیگر با آن پرهیز میکنند و هکذا مع الثالث و الرابع و چنین
کسانی کراهانند مقصود کم کرده اند و هم در پی تقلب بیرون می‌آیند چون شام اجل در رسد هیچ
دست ندارند و هیچ دست بازیچهان میروند و اینجا هیچ بیش نمی‌باید که دعوی کند که من
محبوب کشنده شما هم تا آن ساعتی باز نسلی خود کنند تا چار آتش عشق در دل ایشان افروخته
میکردانند که هیچ وجه ساکن نمیشود و ایشان را می‌سوزاند و بکوی تا یکون و بعد ذلك ما
و بزداد منا بزداد و اهل عرفان کوش کشیده کان خبر و سالکان بصیر ندکه کشته حق خود را
از جهان می‌جویند و میدانند که آنچه در جهانست جز عکوس غرور نیست جمعیت حق
تا بقوت جوهایی جستند در عین جوهایی می‌یابند و نیست که همه ایشان بجود ایر هدایت
دارند اهادی از ایشان را خوی عز و جل بر میکزیند بابن هدایت و باقی را از آکرام نور
هدایت عنید هدا تا نور ادب مید هد بنور ادب خود را بر فرار آنان که مویدند
بنور هدایت میبینند و متابعت ایشان و امتثال او امر و نواهی ایشان شعار خویش
میسازند تا چون در هدایت و اعمال تشبه با ایشان کردند و در فیضان نور هدایت
نیز تشبه دست مید هد بمقتضا والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا انکاه بنور
هدایت حقیقت حال میبینند و آن جستن جهتی که طریق اهل هدایت است را بجهت
میکزیدند تا مرسند بانچه اهل هدایت بان رسیدند و نفس طلب عین میشوند هم جوینده
از آفتاب مطلوب روشنی رخانند و ما کرد جهان میکردیم انکاه میدانستند که آفتاب

پیدا است نزدان میدانند که حجاب میان ایشان و مطلوب نبود جز جهل و حجاب بالذات
خود نباشد جز جهل هر چه را حجاب کویند جز جهل آن ماده حجاب باشد نه نفس حجاب رفع
الله الحجاب هذا ولیی الی سالك و لی لا الباب انتم و لی فی ذلك و هو حسبنا و نعم الوکیل

٣۶

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی مولینا معین الملة و الدین عبد الغنی
لقاه الله بفضله عن سواه و الی کنف اللطف آواه هر چه کاهی هست کاهی نیست انکاه
نیست نیست انکاه که هست هم نیست بر ای آنکه هستی نیز حکم اوست حکم انکاهست کی
اگر حکم او بودی همیشه بودی و چون حکم آن کاه هست چون از آن کاه بوی پیدا آید و او
هست باید پس هستی او حکمی است مطابق موضوع آن کاه و انکاه نیز واقع مطلق است
شیئی است از اشیا مطابقه با او شیئی واقع نکردد و اگر هست نیز تبدیل بدان کنند هستی
مبهم باشد که محصلش یا همان آید که هست در آن کاه نیز هست معین باشد که کی و کجا
و چکونه و امثال آن بوی در نتوان آورد هر چه چنین هست که کفتیم اعنی هست معین
بروی اطلاق هست بحقیقت باشد و هر چه قطعا اسم هست بر او بحقیقت نیست بحقیقت باشد
و آنچه هست را و اقسام آنها هست تا قیدی چنانکه کویند هست در فلان جای یا در فلان
زمان یا بفلان شکل یا هست نه با قید اما در قوة قید که اگر سایل بپرسد که کی و کجا
و چکونه سوالش مستقیم باشد چنین چیزها ذو الجلال است میان این هست بحقیقت و آن
بحقیقت که اول کفتیم از هستی نصیبی ندارد و از نیستی نصیبی اگر با هست او را شمار
نیستش کویند و اگر با نیست حقیقی او را شمارند هستش کویند هست که جز روی هستی
ندارد حق است عز و جل و نیست که جز روی نیستی ندارد شریك حق است عز و جل لا اله

الا الله وحده لا شریک له و اینجا مزید دلست و محتمل طرفین بودی با هستی و نیستی ارده
با نیستی او بدیده خواسته عز و جل اکنون اگر چه او بدیده نوع هستی است اما صاحب همت
با چنان همت ازان نکرید و جز آن همت که جز روی هستی ندارد مستغرق طلب است تا
الا بذکر الله تطمئن القلوب این دانم اما ندانم که چون صاحب همتیم او بدیده آن
که روی با هستی و روی با نیستی دارد سبب چیست که او با چنین چیز بس نمیتواند
و بآن قناعت نمیتواند کرد و چیزی زیاده از آن میجوید چنان چیز اگر چه با اضافه با آنچه
جز روی هستی ندارد ناچیز و نیز در خور است اما با اضافه با او که هم نیستی مزید بین
الطرفین است لایق و در خور میافتد بیش از خود چرا میجوید خیال حوصله بجز مزید
هیهات چه جای سبب این قطره محال اندیش تو از کجا که جستن خود همین اقتضا
میکند که جستن مثل جوینده باشد برای آنکه اگر مثل او باشد چرا او را میجوید مثل
معنی است نه مثل این ذات و معنی است نه ذات از آن مثل خود را که میجوید و نیز در این سؤال
بروی دیگر کرد که پس باید او بدیدکار را بجوید حال آنکه او جز او بدیدکار میجوید غایت آن
که او بدیدکار نمیجوید و کمی همت که او بدیدکار را خود اصلا نمیجوید همچون کافران معطل
جواب آنست که مطلوب بالذات او بدیدکار است جز او بدیدکار و این حکمی است عام همه
او بدیدکار او جز او بدیدکار چیزی اگر میجویند برای آنجا است که برا و میبینند که حکایت
امری از امور او بدیدکار میکنند برای این حکایات بر ایشان ملتبس میشود و فریب
و در طلب آن میباشند بعد از آنکه بآن رسیدند و زمانی با او بسر بردند و بشناختند
که نه آن جستهاند ایشان دست از آن برداشتند و دلشان از آن سرد شد و دیگر مثل آنکه
با چیزی دیگرشان دست میدهد و حالشان با آن سر همان باز میرسد که با آن اول

باب الثالث

باب الثالث در بیان این حکم غیر مومنانست که سفیه و بی بصیرتند و بعقل المؤمن
بصیر بخردمندانست که لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین مجید بار که او از این ابتلا رسته شد
تا یکبار بمحبت غرائب سعداد مومنان باز و وقف حقیقت حال ایشان شد و از این ابوالعجب قرین
باز بیهوده دم و او را فرو نمیتواند داد و میداند که جستن او از این جهات است
بیجهت و او را میجوید یعنی بیجهتی که خود را بآن ورد زمام خود بدست جستن میدهد
چنانکه در شتربان کرده که گم کنند زمام با اسب دهند که او راه بر میداند همچنین مرکب
طالب طلب اوست طالب بمطلوب میبرد و جهت مطلوب هم بیشتر شناسد و در ردود طلب
میباید از خود و از نفس بر درد از خود چون بگفتیم که وجه طلب بالذات او بدیدکار است
طلب محبت نه خود جهت او را لذت و راه از آن کم میکنند که صاحب طلب او را بدیگر جهات
میکند و بفطرت خویش باز نمیگذارد هر گاه که طلب را بفطرت خود باز گذارند و در دی
او با چیزی نکند او بطبع خود روی بآنجا کند که سوق حرکت شوقی بالذات بسوی آنجاست
و دیده که بآن مشاهده اسماء و صفات مطلوب که مرات ذات اوست کند باز کند تن
از و دیدن دیده بر سر بدید هیچ چنان مانع در این صحبت که صحبت کسیکه از همان طالب
مطلوب او بعینه باشد در این مرات یافته اگر محبت از صرافت خود روی باسباب کند بهر سر
محالیکه روی بآن کند چنین کمراهست بلکه محبت چنین کس چون صرف و مصلحت برای آنکه
اگر راه از صرافت باگم کند از راه دیگر با صرافت میباز آید برای آنکه چون محبت با او
پیدا کرده و محبت مقتضی تشبه بمحبوب است هر آینه صرافت حب از او میباید چنین محبت
کرتجارة لن تبور است حاصل الکلام آنکه جز محبت خدای و محبت محبان خدای هر محبت دیگر
که هست باطل است بکلمه الا یک هیچ استثنا در این نیست و نور الله و لی محبته و محبة اهل حبه و السلام

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم ٣٧

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد والاخوان
الاهلین اجمعین حماه الله وحماهم بعافیته لذت و الم دو سرهنگ اند بدر بارگاه عزت
کرم بهانرا که بیابان گرفته کشند از بیرون باندرون و از اندرون ببیرون و هیچ کس را از
چنگ این دو سرهنگ خلاص نباشد مگر بنده چند که خدای عز وجل ایشانرا برگزیده و
بمحرم خاص راه داده آنجا که سرهنگان دوگانه را مجال دخول نیست چنانکه ایشان از حکم لذت
والم خارج باشند لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم مقصد و مقصد حال اتباع
سالک باید که در مراحل لذت و الم توقف نکند و در منازل شادی و غم روند دارد و هیچ جا
نایستد تا سر منزل وحدت که انوار یکتائی تابان باشد و مزاحمت اضداد آنجا مفقود
و چون بانجا رسد بار فرو گیرد و رخت آنجا بنهد و پای استراحت بنشیند که قرارگاه آنست
ای ولیّم این سر منزل را دانی که چه نام است مقعد صدق آنجا بر اسپ توان نشست غیر آنجا
اگر راست پرسی جای نشستن نیست ای ولیّم صفت مقعد صدق خواهی که بشنوی صفت
آنجا دانم اما گفتن نتوانم راه آنجا بتو نمایم بهر تا برسی که چون برسی خود ببینی که آنجا
چگونه است اما شهرستان دل بپرس چون بانجا رسی حلقه اراده بجنبان تا در بروی تو
بگشایند چون در گشوده شد در رو که شاهراه راست که پیران تو وصول بدو است دل
و سری دیگر بمقعد صدق و اینک نشان راست بتو دادم و اگر پرسی دل خود دل کجا یابم
بدانکه دلها همه در دل عارف گم کرده در دل عارف بجوی و دل خود را از دلهای
جهان باز جوی و اگر گوئی دل عارف چگونه دریابم گویم بمداومت مراقبه و تمام اخلاص
و تحقیق محبت و حسن ادب در ظاهر و باطن و اگر گوئی عارف را چگونه شناسم گویم بحسن

واستعمال

واستعمال البصیرة و صفا سریرته و آنجا مجوع عز و جل ای ولیّم عارف حجت خدا است در زمین و عقل
حجت خدا است در تن حجت خدای راه نماید و حجت خدای بخدای رساند و خدا این امر و ملاح
این کار اصرار در طلب است و عدم سرعت ملال که در طلب است از دو مرید عاقبة الامر
بیابد مراد والسلام علی حبیبی و علی سایر احبتی ورحمة الله وبرکاته

٣٨ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحمدیة المحبیة المحمدیة لا زالت مواهب الله
فایضة علیه و عیون حفظه ناظرة الیه خدای عز وجل میفرماید و من کل شیء خلقنا زوجین
از هر چیز دو چیز آفرید آنگاه بحکم یکی چیز از آن چیز را باز گذارد و یکی چیز را محو کند چون
خواست که نهار آفریند دو نهار آفرید آنگاه یکی را نهار باز گذاشت و یکی را محو کرد و نهار
محو لیل آمد قال الله سبحانه وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة
النهار مبصرة و فرق میان آنچه از اصل نبا آفریند و آنچه آفریند و محو کند برای نکته محو
از اصل نبا آفریند اصلا نباشد و آنچه آفریند و محو کند عبرت را نماند اما اثر آن بماند و اثر
شاهدان بر شیء چنانچه شیء شاهد است بر خود پس اثر احد الشیئین است اما شهادة
شیء بر خود شهادتیست جلی همه کس دریابند هر اینه شیء خود را اینچه بصره باشد شهادة
اثر برو شهادتیست خفی جز اهل الطاف فهم اثر در نیابد چون خدای عز وجل خواست که حرف
آفریند دو حرف آفرید یکی را باز گذاشت و یکی را خط بر سر کشید یمحو الله ما یشاء و یثبت
وعنده ام الکتاب آن حرف که باز گذاشت این بیت نه حروف معلوم است آن حرف را
که قلم بران کشید حرفی مکمل تثبیت است هکذا ورد فی الخبر آن حرف که باز گذاشت همه کس
خوانند و آن حرف که خط بر سر کشید اهل فهم خوانند و بس نبینی که چون کسی سطری

نویسد

نویسد آنگاه خط بر آن کشد و از معشوق باشد اگر کسی دیگر دیده و صحا هیچ باشد
از آثار باقی آن سطر تواند پی بردن و درک که چه نوشته بوده اگر هیچ کس نبودی که آن حرف
خواند نوشتن و محو کردن عبث بودی و عبث بر حکیم نرود آن حرف محو امتحان و کناه
از کیاست فرس بر چنان نیز دید کان که آن حرف سترده تواند خواند هو الخواه توام
جانا و میدانم که میدانی که هم ناگفته میدانی و هم ناخوانده میخوانی سخنان خاص
که خاص عام گویند و عاده در نوشته باشد همه از آن باب حرف خوانده اند پیر مبصر برای عوام
و خواص است این محو خاصه خواص باشد چون کتاب آیات محوه بکتاب اند لیل اینجو
نهار بینند از انوار آنامند محبت ایشان شمرند حلو و تر قضا بر کام ایشان حلو آید
اینجا گویند بلا ذا از خوش ترسا بیم از ابتغای خوش بلا فی من جید دانم دیده ابتلا
حسنه فوق الطبیعه که اثر رحمت واسع است که شامل رحمت مکتوب و محوه هر دو است
و هر اینه حسنه غیر محوه و اگر حسنه طبیعی است حسنه محوه و اگر که لا حسنه طبیعی است
یکسان شامل باشد کما قال سبحانه الذی احسن کل شیء خلقه کشوده کما قال عمر بن عبد
العزیز رضه لم یبق لی سرور الا فی مواضع القدر در قضا و قدر میبینند همه
کفر شان را بد طلب کردن خلاص اما چون سرور محبت فوق حسنه است و لا حسنه طبیعی
هر اینه سرور ایشان سروری باشد فوق سرور و لا سرور طبیعی این سرور که باشد از
تقابل بیرون آری باغ سبز عشق گو بهشتها است جز غم و شادی دو داو درین معها
از غم و شادی نباشد جوشها و از خیال و وهم نبود هوشها حالتی بکر بود کان
نادر است تو مشو منکر که خوش نادر است الله سبحانه حبیبم را از چنان سرور
بهرمند کرد تا نادکه سرور دیده که هر کس که با آن سرور مسرور گشت تا ابد الاباد مسرور گردد

وآن سرور هرگز از وی زایل نشود برای آنکه زوال الشیء بورود ضده است وآن سرور را
ضد نیست این سرور بیرون خارج از حد و تقابل این موهبت مستغنیان است که از احکام
تلوین خارج شده اند و شرب ایشان از وراء معلوم است چون شرب بود وراء معلوم
موقوف نه میبوشان بموسم وصلی است که قطع این محال کرده است قال ابن الفضال
بیرون از لغات این جهانی انجاست زبان بی زبانی در پرده صوت ما نگنجد آن لفظ
در این مجال نگنجد نه حرف و نه صوت عبارت بید بی جمله و بی هیچ باید مستغنیان
چون بمقام عند تثبیت رسیده اند هر اینه احکام تلوین از ایشان برخواسته باشد آن که
لیس عند ربکم لیل و نهار نور العرش من وجه دروخه الیشان نور خدای و شرح و نور
خدای بظلمه منسوخ نگردد و هر کس که نباید لذات ناید از وی باز نگیرند برای آنکه
کریم داده خود را باز نستاند انچه منوط باستعداد محل باشد چون استعداد بگردد بگردد
کما قال سبحانه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اما انچه منوط بمحض فضل و عطای
خداست هیچ حال نگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والختم بالصلوة علی محمد و آله

۳۹ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب الدین یحیی خدای را عز و جل چهار فرشته بزرگوار است که کار آدمی و
جهان با ایشان راست میشود باذن خدای عز و جل یکی اسرافیل است که کار او دمیدن روح است
در جسد چون ماده که آدمی و جانور از آن آفریده میشود در اطوار خلقت تقلیب یابد
غذا بنطفه و از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و اعضا و ارکان بر او راست شود
اسرافیل باذن خدای عز و جل جانی از فرمان خدای که کلمه ازلی است فراگیرد و در او
دمد و از جان حادث باشد اگر چه کلمه ازلیست دوم میکائیل است که کار او تحصیل مواد

اروانست در تکمیل صوران تا بنیه جسد معتدل که بقاء ان مقدر است محفوظ ماند
بخار از بحار او بر انگیزد باذن خدای عز وجل باران بر زمین که تشنگان را او رساند باذن
خدای عز وجل دانه در زمین و میوه بر درخت پرورش او دهد باذن خدای عز وجل
با هر قطره از باران یکی از اعوان او همراهست از ابر بیاورد و بر هر برگی از درخت
از اعوان او موکلست از ابر باشند و رعد و برق دو فرشته اند از اعوان او و انچه در
این جهان انرا رعد و برق میخوانند بنام این دو فرشته خوانند برای انکه رعد بدست این
فرشته است که او را رعد نام است و برق بدست ان فرشته است که او را برق نام است
سوم جبرئیل است او وحی بپیغمبران اورد و انچه موجب حیوة دلست تعلیم ایشان
کند کما قال الله تعالی وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا وقال تع یا ایها الذین امنوا
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم چهارم اسرافیل است و سبب حیوة جسم
او و سبب حیوة دل باشد و بعد از پیغمبران دیگر بزمین نیاید و وحی که ذکر رفت اما
فرشتگان که الهام بدل صدیقان رسانند از اعوان او باشند چهارم عزرائیل است
و کار او جدا ساختن ارواحست از ابدان و پاک کردانیدن ان از رجس نشسته در نوبت که
بسبب ان از خدای قدوس باز مانده و از دید او محروم شده و از جوار لطف و احسان او
دور افتاده بود و از این روی از جمله فرشتگان زیاده است که تا قدم مبارک او
در میان نیاید بنده بخدای نرسد و ایام فراق و ناکامی سر نیاید و بر همه مؤمنان فرض است
که محبت و تعظیم فرشتگان در نفس خویش مقرر سازند خاصه محبت عزرائیل برای
انکه چون بوسیله او روح که عاشق دنیاست از دنیا ببرد و بدید بعض روح دنیا اخر
میشود دنیای ملعون عزرائیل را دشمن میدارد و بحقیقت که از دنیا دور است اما او

این دشمنی داشته باشد و این بحقیقت طبیعت نام است اما اگر ادمی خود دوست دار عزرائیل باشد
دشمنی طبیعت نبوت زیان ندارد اکنون بباید که پیوسته محبت عزرائیل میورزد و تعظیم
او در دلهای میداد تا چون هنگام مرگ بلقاء مبارک او رسد محبت او بر عداوه طبیعت نبوت
غالب بود و بدیدار او شاد باشد که مرگ و العیاذ بالله عداوه طبیعت نبوت بر محبت غالب آید
و اورا بر طبیعت نبوت شود و دیدار عزرائیل مراد دشمن دارد کافر میرد و در اهل یوم یرون
الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین باشد و جماعتی بهود که گویان که چون لقاء کسی نکرد
دارند تشبه بی عزرائیل کنند بدین کناه خویش را به کافر شوند و اکثر مردمان بی تعظیم
ملائکه صلوات الله وسلامه علیهم و معرفت قدر ایشان قاصرند و چون از علماء تعلیم
نمیکنند مقصر و مجرم میشوند و چگونه ایشان را بی تقصیر معذور باشند و ایمان بملائکه که یکی
از ارکان شش گانه ایمانست کرایمان بی ان تمام نیست چون مکتوب الجمیذ ده الله رغبة فی تحریض
الناس نوشته کرده بود مشتمل بر ذکر ملائکه این نامه بدین سیاق بقلم آمد والله المستعان ولی
ان ینفع به ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولیی فی الله و حبیبی قطلغ الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
سزد که بنده بجای خداوند خود چیزی فرا نگیرد و اگر چه نفس او باشد و سزد که با ظهور سلطان
خداوند سبحانه او برای خود ظهور و سلطانی نخواهد و سزد که برای نفس خود با رب خود
مخاصمه نکند و انچه در باب بر نفس او قضا کند از تلخ و شیرین بکام خود شیرین کند بنده
شکور انکس باشد که خودی خود را اندر راه خداوند خود نهد برای انکه او خودی از خدا دیده
یافته و ناشکر نعمت در راه منعم ننهند بتمام شکر این نا دیگر نعمت خود هم خود نیست

هم مکر خودی اما در هیچ کس و قلیل من عبادی الشکور این بنده در شب جمعه بیست و یکم رمضان
در خواب می دید که در این زمین کسی نیست که آنچه خدای عز و جل کند بیند مکر بانک کرد یا
کرد دیکر انتهی اما این خصوص رحمه باشد که کمال مراتب شهود اما هنوز منحصر نیست در دریغ
و مراد از آنکه آنچه خدای کند بیند آگاهی است که بعضی از اهل انوار در اشیا در ظهور قدرت
در حکمت و انفتاح چشم حقیقت بین و طی این سه منزل و آثار در اقطار ارض بندکان
هستند که مجری تر آیند کی میکنند و تو از ایشان خوشنودی و ایشان از تو خوشنود
موضع نظر رحمت تو اند تا از ایشان خداوند بذیرفتکاری طاعات ایشان و رضوان
تو از سکنات و حرکات و خواب و بیداری و نطق و صموت ایشان که اخوان ما اذکرا
ابرار و مواهب موقنین بهره مکردان و محبت ایشان را رحمت و جود او تو باب محبت
و اخلاص باک در دل ایشان نیز و ولیم امیر محب الدین شیخ محمد دلی با کثره روزی
و نفسی نمی بیند و کامی محبت خداوند خود نیز که اکر جهان بر زهر شود شیرین کلام
او بر او غالب است خداوندا اینها مواهب موقنین و کرامات ابرار است بر هو
کردن و بر ابراز کردن از این کرامات و مواهب ما را و اخوان کرامت کن انک ولی
الجود و الاحسان سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد
لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی و حبیبی الذی تیسر به خاطری و یقر به ناظری الامیر الافضل
الملة و الدین محمد الهمه الله ما فیه الصلاح و الصواب فی جمیع الابواب فقد قال الله تعالی
الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بر ولیم ابده الله پوشیده نیست که قرآن کلام

آدمی را دربیت جز بر باد و کار وی کار سازی این دار است و اکر چند روزی برای اشتوی که
طبیعت بشر بسر رشته اند باین و آن بردازد و این سوی و آن سوی تازد خانه قرارش نیست که با
درد این حول کشیده در کوشه بحال خود بنشیند و اوقات خود را بر عبادت و ذکر و تعلیم
و مذاکره و آنچه معین آدمی است در نوکید و علاقه با عالم اعلی و سست شدن علاقه با عالم
زور توزیع کند و در باب خراج طبیعی بقلیل اقتصار کند و از مال و امور دنیویه بانکه
قناعت نماید و بر بعضی ظلم کند و منع از مخالطه ظلمه و رکون با ایشان که مورد و عید و لا
ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار است بیشتر نیست صبر کند که آنچه از او فوت میشود
خبر نیست بمخالطه که با ظلمه میکند بیشتر از آنست که بسبب ظلم از او فوت میشود چه آنچه بسبب ظلم
قلیل است از امور دنیا و آنچه بسبب خلطه با ظلمه فوت میشود کثیر است از امر عقبی و کثیر دنیا
در جنب قلیل عقبی هیچ است که بعضی قلیل دنیا در جنب کثیر عقبی کما قال الله تعالی بل تؤثرون
الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی و اکر آدمی برای خود مهمانی هست که چون از مهمات دنیا
بکار سازی آخرت و تضرع و تمحض برای عبادت مشغول شود اقتضا این مهمات سن اربعین
که ابتدای شیخوخت است هر آشوب و حرکت که میکند بیشتر کند اما بعد الاربعین جز آنکه رو
کرد بحال خود بردازد و اوقات بتلاوت و صلوة و مطالعه و مذاکره و ذکر و تذکر و فکر و
تبصره کذراند سبیلی نیست و موت آدمی را در هر حالت که باشد نزدیک است که موت آدمی را فرا رسد
و او ساکن و مطمئن باشد که خدای را اکر موت او را فرا رسد و او در آشوب طبیعت و حرکات
بشر نیاز مانده باشد و مستعد موت و قدوم علی الله نشده هذا ما کتبته الی ولیی و حبیبی
ملتزم علی التوجه الی بلده قم و انما اوردت ما اقتضاه ان یکون ما ع النافع به ولیم
نامه را مکرر ابل در ایام منکر و مطالعه فرماید و اکر مطالعه ان متمرسی این عزیمت

نیز برسلوک و عبارة شد فذلک غایة المأمول والمعونة علیه من الله مسؤول واکر نسخه
مذکوره نداده در بر همان عزیمت استمرار واقع شد سطر دوم از نامه مطالعه فرمایند مضمون
ان تسلیم جوید دانشرو الصحة الاخری ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

مضمون سطر دوم از نامه آنکه کسی که بمحافظه حکام و ابناء دنیا مبتلی شد و بر او چند وظیفه
نگاه باید داشت یکی آنکه پیوسته بازوقت حال خود باشد و مراقب نفس خود نیز کردن
ایشان نکند و صفات ایشان کسب نکند برای آنکه تشبه بجنبه نفرت خاصه تشبه بغا
دوم آنکه بدو وظایف عبادات و اذکار جد تمام تقدیم کند و وقتی چند خود را برای آن
مقرر و موظف سازد بنوعی که اصلا فترت بان راه نیابد تا مکر هر زنگار که بر آینه دل از
صحبت ایشان حاصل شود بصیقل ذکر بمقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری
للذاکرین زدوده گردد سوم آنکه ابواب حکام محل جریان احکام است خیر و شر انجا رود و نفع
و ضر جاری شود آنچه در آن نفع عباد باشد با آن همراهی کند و آنچه در آن ضرر عباد باشد
تا امکان در دفع آن جهد تقدیم کند اما قیام باین وظایف سه گانه کسی را میسر باشد که
نفس خود غالب باشد و شیطان او زبون و مقهور شود و در انجیل مسطور است که هر که بر نفس
ظالم خویش از خدای رحمت و آمرزش خواهد شیطان او زبون و مقهور شود والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم ۴۳

من الفقیر الی الله مطهر بن یحیی الی الحضرة العلیة الصفویة حفها الانوار الالهیة والبرکات
القدسیة امرای عظام جمعی که در قطر فارس [illegible] و ضعفا را کهفی بودند که از ضعفا
و درد که برایشان یک دست [illegible] شدندی و هرکس که نوبت بود کار او را از پیکار

بیند احتیاج او را بالغا فی معد کردندی و با کار او ورندی طالب علمان غریب که بشیراز
آمدندی چون ایشان را اعوازی روی نمودی پیش ایشان رفتندی و از ایشان مرفه
و اعزاز یافتندی قریب بصد سال از ایشان [illegible] سالها بودی که نوبت بود کار کم چون
دیگری رسد یافتی ایشان او را دستگیری کردندی برایشان دست یافت مطلع ایشان از آنجا که
سرمایه ایشان رفته چند است که از پیدا با ایشان دست [illegible] ابقا چند نفر معدوده بودند
و آن نفقات برو بقیه تصرف ایشان اکنون چند نسل بر نسل فرود آمده اند عدد افزوده
و عدد بهمان باکثر از آن و در این سنوات از ملح و چند گوشه دیگر نقصان علاوه آن آمده
و قرض سر قرض که از قبیل تضعیف بیوت شطرنج باند احرکتی بجوی غریب میکنند بر بند
بر انداختی اقوام دستی تمام دارند والله المستعان دست برایشان یافت اگر مرحمت پادشاهانه
بمقتضی کما [illegible] ایشان میکردند اکنون با ایشان کنند و نکنند [illegible] که این بوده مانند کریم
کر بی تکلف [illegible] فارس کرده [illegible] الله حضرت پادشاه دین پناه مصداق لوکان الدین معلقا
بالثریا لناله رجال من فارس [illegible] معامله باشد که از مرحمت
احشا چنان پادشاه دل آگاه جز چنان معامله نشود این ضعیف اکنون چند سالست که بهمگی
با نظر همه وردارم و اطلاع بر کنه احوال ایشان حاصل کرده ام حال ایشان چنین یافتم اگر
اگر عنایت و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان نشود کار ایشان از دست برود الا ما
رحم ربی خالی چند کس از اعیان ایشان برای استیلاء فقر و مرض و باز مانده که از قیام با
حیال اهمال بغیر ایشان برند و باقیان که [illegible] و خود را از میان نمایند
اگر از مهمات لطائف باقی که دو روزنه از عنایت حضرت پادشاه ظل اللهی نسیم اقبالی
برایشان بوزد که کار ایشان را باسازد و ساز ایشان را با کار آورد و [illegible] ایشان را

وا پیش می باید کرفت بنازه چنین خبر رسید که رقم مطالبتی بر ایشان شده اول از رب
عنایات پادشاهانه رفع است و افزون بر آن امید مرحمت پادشاه دل آگاه اقتضا آن
از کند مبلغ این خلاصه باشد و التوفیق الله دعوتی الی الامیر افضل الملة والدین محمد ابده الله
که ذکر بنان ایشان بسط و تشریف بعلم و فضل و ذکا یغنی المشاهدة من التعریف است همه
عرض حال اقبال صفت وی بیان ساند کرم و دهند وجوه ام است ها دامید که عنایت حضرت وی
در حق پادشاهانه شامل حال گرداند و در هنگام وی برادر است بوس رسد که گفته اند حضرت
پادشاهی که مستمد از فیض بسط الهی است محرم صفت طلوع الطاف عنایات الهی باشد و مصدا
ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها امده از شبکات این فواتح افضال و احسان
وزد ان ربی لطیف لما یشاء انه هو الحکیم العلیم سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام
علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم ٤٣

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المجیبة المحمدیة لازالت مؤیدة بالتأییدات
الالهیة اوهر امکاره خبر بتیه بیوسته واقع است چون این فقد حالت همتی صرف استغا
خود از آن میشود و متفرع هر استنقاذ خود از مکاره کلیه که بعد از این بر نفس او خرت
واقع خواهد بود نمیشود طریق استنقاذ از آن سلوک نمیدارد اما از زمان که
این مکاره بر او فرود آید دیر او محیط شد امر کلی از العبا و اثقال هست بی نکال و اغلال
که وضع این همه موضع خود متضمن ظهور قهر و جلال و عز و کبریا است هر آینه موضوع
که از او در آن وضع کند خواهد است چنین نفوس غافله که نقد حال ایشان از فرو گیرد و از
التفات بمال مانع شود موضوع و موضع این معانی را می باید هر آینه باز گذاشتن ایشان

باغوی و ضلال ایشان و ذام از هدایت دلالت ایشان مجاذبه صواب باخود کشیدن از تمام
اقتضای امر کلی است چون چنین باشد ای برحال آدمی که چنین مکری او را در قفاست و چنین
خذلانی در بیمدی او را در خور سزد اگر دل در این اندیشه خون شود و جگر پاره پاره
خدای عز و جل عالم را برای آدمی آفریده و آدمی را برای خود این حکمی است عام همه آدمیان را
اما آدمیان در عالم الهی دو گونه باشند بعضی را در منصه کرام جلوه دهند برای
اظهار لطف ازلی و بعضی را در هاویه بعد افکنند برای اظهار جلال ازلی هر دو واسطه
ظهور معانی الهیه اند اما طوبی و خوشا حال آنکه واسطه ظهور لطف و اکرام شود و ویل
و خسار بر آنکس که واسطه ظهور جلال و قهر گردد لطف خدای عز و جل بر آنکس که از آن
نیاز میتوان بود و قهر و اعلاء خدای عز و جل بر آنکس که از آن میتوان او را و دست سزد از
آدمی که بر خود رحم کند و خود را از اودیه قهریات بجناب الطاف افکند و اگر او با
خود این نکند که برای او خواهد کرد چون این فریق نسبت با او ست فی الافنیة با الوجه
همه یکسانند ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا اینها موضوعات الهی
و قهریات همه بر کار اند بحر بی بود از رفتن و خوش هر گونه میباید خواهی عقیق
لعل شو خواهی کلوخ و سنگ شو و این ترغیب تخصیص که ظاهر او را میکنم با طنا آن
و تضرع نز در حجت خاصه که مفهوم هر دو فردست و مقام اعوذ بک منک پناه از رحمت
عامه که قسم کل است برحمت خاصه که قسم خیر است صبر و الآخر خدای عز و جل کیفیت که
استنقاذ از اودیه قهریات از آن طمع توان داشت کان بالمؤمنین رحیما جماعة اخوان المحبین
کرد در آن محبه اند مفرد از فرد از اتحاد طیبات شاید امید که بتجنه خفی کرده
چون بابد بیت سلامی قولا من رب رحیم رسند و السلام

۴۴ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی و حبیبی و عضدی شیخ اصدق الملة والحق والدین محمد
والولد الاعز الامجد الاسعد المولی الشیخ محیی الدین محمد ادیم دانی محض است سازج قابل
همه معانی ایشان نظر در هر چه کرد دل ایشان میکرد و هر معنی که در جهان هست چو باید
نظر اول است خواهان انکه ادمی را خواهان خواهان خود سازد برای آنکه معانی همه
عالم ضامن شد نظر ایشان است بعینه همه میتند جان ایشان انسان است هر اینه تمامت
هم چو عروسان خود را بیارایند و بهتر و خوبتر آنچه ایشان قادر باشند از زیور و زینت
بر خود راست کنند و خود را بر ادمی جلوه دهند تا باشد که او در رغبت ایشان
افتد اما معانی بر ذات خویش برد و گونه است معانی کلیه باقیه و معانی جزئیه فانیه
اگر معانی کلیه باقیه برادمی راه یابند و میل و رغبت او بسوی ان افتد بیاید تا بقا
مخالطه وجود او گردد و باطنش منور گردد و چهره اش برافروزد و بعلیین بر اید و بصفا
الحاق یابد هو الذی حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وصف حال چنین کسان باشد
واگر معانی جزئیه فانیه براو راه یابد و بمقتضی کذلک زینا لکل امة عملهم ظلمه
فتا مخالطه ذات او شود و باطنش مکدر و چهره اش اغبر گردد و باسفلین فرود اید و
قرین شیاطین گردد و معانی فانیه هر معنی است که چون زمان بگذرد ان معنی بان
بگذرد هم چون بزرگی ابنای روزگار و ثروة ارباب اموال و معانی باقیه انچه بگردش روزگار
نگردد هم چون بزرگی خدای عز و جل و غنای او و ملک و پادشاهی او و سالکان روز
بنظر در آیات خدای و تامل در عجایب بصنعت صنع او گذرانند و شب بعبادات یاد
و ادای حق عبادت او و سجود و خشوع در حضرت او اشتغال نمایند و روز ایشان و شب

ایشان با خدای و ذکر صفات و اسما او گذرد هر اینه جان ایشان محشو و مملو باشد
از ذکر خدای باقی و دیگران روز بمجالسه با ابن و ان و تردد بدر خانه بزرگان گذرانند
و شب بذکر انچه در ان مجالس گذشته باشد روز آرند هر اینه جان ایشان محشو و مملو
باشد از ذکر فانی باطل الا کل شیء ما خلا الله باطل باش تا در وقت فنا ایشان بگذرد و در نفی
مالک یوم الدین لمن الملک الیوم لله الواحد القهار انگاه حال فریقین معلوم
گردد و هر کس را بمقتضی نولیه ما تولی روی بان کند که در دنیا روی بان داشته اند
ذاکران خدای برای او بجوار قدس او روند و ذاکران دنیا و ابنای دنیا همراه او بانجا
روند که او رود و دنیا زود جز بدار البوار که محل فانیات است لا یستوی اصحاب النار
و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون الله یجعلکما من الفائزین بمنه و سعة جوده امین

۴۵ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد اواه الله الی الطافه
مایه سعادت یگانگی است و مایه شقاوت بیگانگی بیگانگی را از خود باید بردن که یگانگی هم
بدست آید انگاه با هم پیوندند و رستگار مطلق شوند بیگانه اگر چیزی از عالم
دست یابد بهر طغیان کند و از پی ما یبغی رود و اشیاء را از موضوعات خویش
خواهد که بگرداند و مراتب را در هم زند و کل را در خویش خواهد که مستهلک سازد
و اینها همچنان حرکت باطل است و شکی نیست که اشیاء را نیز قوتی است که هستی خود را
بر خود نگاه میدارند و نمی‌گذارند که در وی مستهلک شوند پس مضادت و ممانعت
پیدا میشوند و پیوسته او در عذاب کشاکش است و اخر ایشان غالب میایند و او را
هلاک میکنند چه ایشان بیشترند بیش تو این حالت بدولت است که در از او اول

اول است و اگر عالم دست بوی نیز همه در حرکت انقباضی مبالغت کند و انبساط خود
میکر نزد و ان عدل که در حرکت انبساطی از مزاحمت عالم بوی میرسد در حرکت انقباضی
در ضبط خود بیابد و پیوسته بدست علاقه بر خویش میکوبد و وبال و اثور آن
بر همه حال او در شقاوت مستحق با غنا و بسط باغناء قبض بر یکی نکو محال است برای
انکه عالم متفرقات مختلفه است و با اختلاف اتفاق صورت نبندد از خدای تعالی اگر
نگرید یکی نکو ممکن شود برای انکه این مختلفات او بدیع ایت کند و این متکثرات در کار
واحد احد ند و غایة الغایات همه یکی است که هر چه در غایت ظاهر متخالف اند هم چون
دوایی از کار زرگر یکی جامه را ابر کند و یکی خشک کند ظاهر اینان ضد اند اما
بالظاهر دو متوجه بیک چیز ند که ان پاکی جامه است چون سالک بنظر الهی ناظر اید همه
اشیا را مستهلک بیند نزد امر خود جل و علا که قیوم جمله است و همه را مضطر بیند در امضا
امر او و بلوغ بنقطه مراد او و خود را نیز یکی از ان جمله بیند مستهلک در حین جمع و نیز نظر
تفرقه و بیکانکی را از وی بر دارد و دو بر اهمه اشیا بصلح افکند با هر یکی در جای خود باز
گذارد و از افساد و تباه کاری دست بدارد و هیچ شی را در خود نخواهد که مستهلک بیارد
بلکه خود و همه اشیاء را در امر خود مستهلک بیند و چون بمقام معامله که انقطاع ان است
و موضع ظهور خلافت او نظر کند نگاه داشت عدل که نسبت است بعدل حقیقی و تخلق
باخلاق الله و ذلک هو اقامة الدین پیش گیرد و دایم او صاحب این نظر باشد نظر
او اندر باطن امر باشد از ان روی که بتدبیر و تقدیر خدای عز و جل قائم است و باین نظر
مشاهده صنع الله الذی اتقن کل شئ کند و بقضا هر چیز راضی باشد چنانچه عارفی
گفته   در قضا ذوقی همی بینند خاص   کفرشان اید طلب کردن خلاص   و نظری

او را در ظاهر امر باشد انجا که موضع استخلاف انسان است و باین نظر ایستادگی بوظایف
دین و اقامت عدل که محقق تخلق باخلاق الله است کند تا کمال قوت علمی و عملی او حاصل
شود و در شهود توحید و قیام بقسط نیز در زمره ملائکه و اولی العلم مندرج گردد
که شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط و وراء این مرتبه
نیست مرتبه ای و مرتبه مردان مرد این است و منتهی کمال اهل کمال قل فلله الحجة البالغة و لو
فلو شاء الله لهدیکم اجمعین والسلام علیکم

٣٦ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و عونه الی الله الامیر صاحب الملة والدین الشیخ محمد
ایده الله   این ضعیف از حال خود حکایتی میکویم و گمان اینست که احوال همه کس را نیز خود واقع
شده باشد این ضعیف مکرر آشفته شده ام چنانچه رفع طمع از خود کرده ام و هیچ بار نبوده
که دیگر بار خوش خواهم شد اخر خوش شده ام اکنون با خود میکویم که تو صبر کن بخود نهاده بودی
و هیچ امید تراود و زندگانی نمانده که که انچنان شد که تو میاندیشیدی که مرده بودی اکنون
توان بود دیگر باره تو را در دنیا نیز کامی بود و نیز نامی اینکار که چنان شد اکنون بهر اند
حظ و کام که هست خوشنود باش که براه باز یافته و چیز یکه براه باز یابد اگر اندک و گر
بسیار بسیار است و این حجتی تمام است بر نفس لجوج ولیکن چون این حجت تعلیم میکنم
او لا و لیکن را با یاد میدهم خستگی که در راه مکه که میرفتم او را عارض شد و چنان مینمود
که و لیکن سخت بر خود ترسان بود از ان چیزی لیکن کار جهان را اسهل گیرد و هیچ از ان عظیم نشمرد
هر چه شود کو میشو فارغ البال باشد و با خدای عز و جل مشغول و اقامت رسوم عبودیت
و عبادت هر چه جز این است کو یاد میرو جامی که خصومت معادات با سالکان میکنند خدا

میدانند که بر باطلند که ایشان خود دانند تا بعضی مردمان ندانند که و میدانند بنا بر که
شده مردمان بدکار شما شمارا در کار خود شك افکنند اینکار که شما پیش گرفته‌اید بعنایت
خدای عز و جل و جستن تقرب باو شما از خود میدانید و هر منصف غرض از شما این میداند
و کار پیغمبران نیز که کار دین بکیکو بود در خوبی این شك نباشد و جماعتی که چنین با زمینها بنده‌اند
نه از کار ایشان حسد و بغضا و حب علو در ارض و نفسانیت چنین میگویند تا ایشان را چنین
مینمایند و ایشان که رعایا و دستگاهان دو رهبان بسته‌اند و بغایت جهد خویش میکوشند
ستگان نیز بایدکه بغایت جهد خویش کوشند که صورت غلبه ایشان را باشد اهل حق
صورةً ایشانرا مغلوب شده اند و از دست جاهلان سنگ جفا بر سینه خورده تا اجر
مضاعف گردد و وزر جاهلان و اگر غلبه اهل حق را باشد فهو المراد هل تربصون
احدی الحسنیین ونحن نتربص الاکبر الله تعالی ثبات رسوخ قدم و قوت عزیمت
و سایر اخوان ما را کرامت کناد و بمقتضی و لا یحیق المکر السیء الا باهله و بال کید
اعداهم با ایشان باز گرداناد والله ولی المتقین فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم ٣٧

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الله الفقیه عماد الدین عبد العزیز اعزه الله تعالی
در مردمان این جوهر و قوة نیست که در معرض امر کبریا ابد و باید فاطر السموات کنند
و خداوند یاوه ایشان شوند و از این بیند که مقابل دارند کان که اینمعنی پیش از ایشان
و همت ایشان با بیجام بعنی مکرد دارا این جز نیز کار بیا بدکه حوصله ایشان را
بگنجاند چنانچه از حال کودك مشاهده کنیم که درخت میوه دارد که مرغان حقیقی بر آن

باشد

باشد بیش او و نفعی ندارد و براوردن دهی نیست اما چون از کاغذ صورت مرغ و
مرغ بر چینند بغایت شاد و فرحان باشد و دل او برد برای آنکه او کوکی است چو ما
کر تواند ساخت چیزهای بزرگ نبرد و نخورد اوست که چنانکه کمان با چیزهای بزرگ
ساخت بزرگان نیز با چیزهای که بر نتوانند برد و پادشاهی که بمواطات جماعت پادشاه
و ارکان وضع و اتفاق ترك کنند او تا دیگری فرو نشاند از قبیل امر و زیر بدانند و
چنان پادشاه کردن بکردن نتوانند که رفت از جنس چنان پادشاهی نیز برای خود
عار دارند و چون حال پادشاهی چنین است بایدکه مناصب و مراتب نبوی چه رسد
اگر تمامت عالم ایشان را سجده کنند و تملق زبان بگشایند ایشان کمانند ایشان چون کمان
لبنان لعاب شمرند و ایشان را و تملق ایشان را وزن پر پشه ننهد نزد رسول الله
فرمود لو کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء
چون خداوند عز و جل دنیا را وزن پر پشه ننهد فی نفسه او و او وزن پر پشه نخواهد
برای آنکه علم خدای عز و جل با مر علی ما هو فی نفسه متعلق گردد و چون دنیا را فی نفسه
پر پشه نیست نزد هر عاقل بایدکه چنین بنماید و هر کس که او را نزد او نیز چنین نماید
باشد اما علیم خدای عز و جل هر کس را برای پیشه آفریده و او را همتی و وجود داده
خوران پیشه نیز بیش از آن و نه کم از آن برای آنکه هستی مع عدله داستوا وانعم افضل
در آن نیست و نقص در آن نیست اما زاکه برای دنیا آفریده همتی داده درخور دنیا که
الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و اما زاکه برای عبادت خداوند دنیا و
آفریده همتی داده در خور اینکار که و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات نزاینها
سر نهنبا فرو دایند و نه آنها را همت بذروه عبادت متعین گردد قد علم کل اناس مشربهم

و انچه

و انچه فرموده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و در حدیث امده که کل مولود یولد
علی الفطرة حکایت می کنی است غالم که سائر فعل خاص شده تا افعال عباد محمول بر فعل
خاص خود نکردد که استحقاق ثواب و عقاب باطل شود و ظاهر کردد که اکر ایشان را با خود
افتاده همان اختیار می کردند که حق عز وجل برای ایشان اختیار کرده و شر و من وجد
غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه اشکارا شود و لیکن نظر بلند دارد و بهمت بر طبقات
برایند و اخلاد بارض نکند و تمسک بامور حقیقی جوید و امور رسمی از خود سبک کند
کلمه از سخن نبی الله صلعم بعمل اورده اند ولی فی الدارین رضای همه بنی ادم کرده و شارق
مغارب ارض باکر اند که باید وصیت و عمل کردن چندان فایده میدهد که تمام اهل
شرق و مغرب اکر اتفاق کنند چنان فایده نتوانند رسانید و بیان کلمه او که فرموده
و بان عمل نکند چندان زیان رسد که اهل مشرق و مغرب اکر اتفاق کنند انداز ان
نتوانند کرد چه ثمر از خلافی یکباره فرو کیرد که خدای و رسول او پسندد والله ولی
والله ولی من تولاه والسلام علی من تبعی

بسم الله الرحمن الرحیم ۴۸

من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیب قلبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله تعالی بما اید به عباده المخلصین نامه که همراه شیخ محمود رجب عطاء
نموده ام این نامه متمم همان نجز است معلوم ولیکن وسایر اخوان با ذکر مسایل
همراه است و همین برکه در حدیث امده در شان صدقه که یقع فی کف الرحمن قبل ان یقع
فی کف السائل ان سر عجیبی معینی حرابست با نکر اسرار غاز عارفان دو شهو لابد کر
چه مقتوی عام هست که با همه کس است چنانچه فرموده وهو معکم اینما کنتم اما جز ان معیت

خاصه هست که با بعضی می باشد دون بعضی معیت بالعلم شامل است همه کس را اما معیت بالالطاف
با بعضی است دون بعضی چنانچه فرموده ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون و لطف هم
انواع است لطف خاص هست که حق عز وجل را با فقرا است که با غیر ایشان نیست ان لطف خاص است
که در شهود عارف تو می باید و همین با حق خدای بر سائل مهربان می باشد و خدای عز وجل
عادت هست که برای امتحان فرشته را بصورت ادمی فرستد تا چیزی در خواهد چنانچه از
حسن بصری رحمه منقول است که فرموده ان الله لیبتلی اهل البیت بالسائل ما هو من الانس و لا
هو من الجن ولقد ادرکت اقواما یفرمون علی اهالیهم ان لا یردوا سائلا وابدال
بنیا افند که بهیئت سائل ایند و چیزی خواهند تا برکات ایشان با اهل خانه رسد چون این
احتمال هست فرق میبرد میان مدبر و سایر اکرام می باید داشت که شاید ان ایشان باشد
چون تو را ان چشم باطن بین نبود که تمیز میبیند انکه در وجود حکایت ابرص و اقرع و اعمی
که در حدیث امده برای همین فرموده تا هر که از مثل این در شان خود امن نباشد از
مواضع امتحان حق غافل نکردد که در بار در حکایت مذکوره از بخاری و دیگر کتب حدیث
طلب ارند و مطالعه نمایند که در ان عبرت مستبصر است فتذکروا و تدبروا والله ولی
الاعانة والتوفیق و انچه در حدیث امده که استطعمتک فلم تطعمنی واستسقیتک فلم تسقنی
اشاره بان لطف خاص است که خدای عز وجل با فقیر و سائل است که از غایت لطف و تعز
خود کفته کما اقول بین که بر زنده خود از عدم بنده نجود خواند دروکرم کفت که
ای زاده ادم چرا خسته شدم و هیچ ندیدم بکفت اوا خواستم ای زاده ادم طعام از تو بداد
امر نکردی قیام خواستم ای زاده ادم اب ندادی بمن از هیچ باب کفت
خداوندم من را حبیب خسته و کشته که بود تشنه که کفت فلان بنده رنجه بود

وان دگر از نوع غذا جسته بود ان دگری از تو طلب کرده آب هیچ بکار تو نداری ای خدا
وحکایت موسی و آن شبان مناسب این معنی افتد وقد نظمه بعضهم چنین آورده اند
ارباب معنی خطاب آمد ز حضرت سوی موسی کز اشتباه ما مهمانی ما کز بلا
بگذر کردیم همراز بنده موسی و تربیتی همی کرد ز هر نوع غم کار وی همی خود برآ
مطبخ ابی بود در خور برآمد ناگاه بر در سبحوار بد تشر داد و فرمود کز کز
زانک تا یابی زما سود سوی بر داشت ابلهی دانم رد شد ز دونان و نگذاشت بر کرد
چوان تربیتها کرد و بگفت کز تا تو که دهان و لقمه ربت بنا بده لقمه فی شب
بر سر شد نیامد یارش و از خود بحث شد چوا شنید خویش بعد طلب بر خاک همی گفت
ای ز هر عیب و خطا پاک ز تو هر که بخلاف عهد ناید ز تو جز راستی خود من تا ابد
جواب آمد که موسی آمدم دوش نکردم وعده و صلت فراموش ولی تا از تو خواست
انکاه دیدم که بهر مطبخ آن کشید والسلام

۴۹ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی عفو الله قطب ابن محیی الی ولدی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن جعله الله
من العارفین اگر آدمی زیاده سر باشد و جز آنچه محمود ورق آن کند و بان رسد قول
نکند و بمقتضای آن بکار در نیاید بر خود در از میکند بلکه یکباره در بر روی خود فراز میکند
برای آنکه مقام اول انسانیت با آخر مقام جوانیت متصلست و جوانیت و آنچه مجاور آن باشد
کجا آنجا این جز آنچه لهو و اشتهار باشد بر خوش احوال بنده که دل سلیم داشته باشد نه نفس
سرکش و آنچه ناوی گویند باسلام و تسلیم تلقی آن نماید و بمقتضای آن عمل کند تا اکثا
که حقیقت آن بدل او فرو آید و آنچه رسول الله صلعم فرموده اند یاد کردند که لا یدخل الجنة

الانفس مسلمانان او کما قال در کتاب الله آمده که الا من اتی الله بقلب سلیم اشاره بجانب
مذکورست فطوبی لمن رزقها ثم طوبی له از جمله آنچه دیر آیا و بر تو فی بابکر دانسته که
بر جزای اذکار و بار آنجهان کار دیگر در بیرون از این حسنات و لذات حسنات و لذتی بلکه
و لذات آنست که آنچه مردمان از حسنات و لذات می شمارند از نایافت و نام ادب دیگر حسنات
حسنات جنبی بد بیند و بی شرمی داشته شد که آنها را حسنات گویند و مثل ایشان بود اجماع
بر این حسنات مثل مورچگان است که بر خورد ریزه سفره که افتاده باشد اجماع کنند یا مگسان
که بر قطره عسل که از لب خورنده بر زمین افتد جمع شوند همچنین اسرار ها عارفان دیگر نعمات
کرم رب العالمین چون ثنا و احسان و نعم کند بمقتضای و للارض من کاس الکرام نصیب
خورده ریزه از ان بر آنجهان ریزد و انار و انگور و خرما و سیب بیرون و الوان حسنات ارض
از ان موجود شود چون حسنات ارض محلی از خورده ریزه سفره ایشان باشد ایشان را
کجا اخلاد بان صورت بندد نه سبب عار غیرت فرموده انی ابیت یطعمنی ربی و یسقینی آنچه سر
عارفانست چه او بود و لا فخر که هر چه دیگران همه آن یابند انحضرت بقدم با آن سید
ولولاک لما خلقت الافلاک منقبت او سر و عطیه انی ابیت رسول الله صلعم از اندر رمضان
بود پیروان او و این قوة القلوب در رمضان چشم باید داشت که با سر از ایشان از آن نصیبی
رسد و ایتم برای مثل این کوشد و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون والسلام

۵۰ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی ولدی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین
سعید ابقاه الله تعالی اشرف چیزی در این عالم محسوس لذت و حال و معلوم است که
در این زندگانی خوش خوشی که بیند و سعادتی لایق بر سید بری آنکه اسعد اهل دنیا اگر

سر بر دیدل باز کند جهان از غرور در خون ساز داز بنای کار و شکایت که از حال خود
دارد پس اگر جز این بار داری نباشد که سعادت لابد انجا حاصل شود جهان به درجه کمال
وافر بیش سموات و ارض برای حیث از اتفاق خلق سموات علم ضروری حاصل میشود بحکمت
صانع او و عبث نه حکیم روا نیست قال الحکیم سبحانه وما خلقنا السموات والارض وما بینهما
لاعبین قال سبحانه افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون اگر دو جهان بالا یک
جهان نازل نشده بجز دو بایستی که آدمی باز وقت ابن افتادی عبد المطلب گفته که مگیج
که هر کس کسی بد کند البته مکافات باید شخص بدکردار بود و بمکافات نارسیده بمیرد انجا
بیشتر می کردند ساعتی تامل کرد و گفت جز این داری هست باید پس بود که او مکافات خود انجا
باید ایمومنان اگر وجود آخرت نمی دانستید دو کار سازی این نکنید همین سبیل عذر خود
واضح کنید که این چه طور است که دار باید بجز آنکه اگر کسی راه آخرت بسپرد مانع میشود بلی
سخن این عارف درباره شما راست که گفت خلق را گفتم براه خود روید قبول نکردند گفتم
مدد من کنید برنفس قبول نکردند گفتم چون خود نمی روید و مدد من نکنید بر رفتن
مانع من مشوید تا راه خود روم این نیز قبول نکردند دریغا خرید ادم چنین که فرزندی
خدای خویش و ناسپاس و کود نفس و مال و تن و جان با آزار رسانند کار هم اهل خدا عز و جل
مال برای این داده که در راه خدا انفاق کنند نه در راه هوا همچو جماعتی که در شان ایشان
آمده که ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون
اشد کفرا انکه بنعمت منعم توسل جویند بمعصیت او الله سبحانه اخوان اصدق ایشان قد
کرامت کناد و کید خصوم ایشان هم با خود
راجع ذا زاد الله بصیر بالعباد

٥١

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله مظفر بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
والاخوان الالهیین اجمعین امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده سیکون اقوام
لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل والتجبر ولا یستقیم لهم الغنی الا بالبخل والبطر ولا یستقیم
لهم محبة الناس الا باتباع الهوی والاستخراج فی الدین الا استخراج الفساد فمن ادرک ذلک
الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنی وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز وصبر علی البغض
وهو یقدر علی المحبة اعطاه الله ثواب خمسین صدیقا اکنون آن زمان موعود رسیده و
هر کس که درین روزگار راه خود سپرد او را بخود می باید نهاد که مردمان بعد او نشوی
خواهند خاست چنانچه اخوان از حال خود مشاهده میکنند جهان چراهمه یکبار یکی
برخاست کناه ما نجز این که کرد و بسیار نوایم امروز ایراست میان بعض بعض ناس باتباع
هوی و استخراج در دین از این دو یکی اختیار باید کرد که در این روزگار جمع میان محبت
مردمان بهتر نیست سر الدنیا والاخرة ضرر آن سخت ظاهر شده ای نفس چه میکوی این
نه از زمان است که عزت و رفعت صوری نه با اهل معنی باشد چنانچه در قصد اول که صاحب اخبار
امر انبیا که بود که افضل همه باشد این روزگار است که امر بدست بر عکس از جارب
جاهلان غالب شد مستند و نهیم عاقلان سر ها کشیده در گلیم
وعدة بدء الاسلام غریبا وسیعود غریبا کما بدء فطوبی للغرباء قالهم نزاع القبائل
عکس آنکه امروز روزگاره کرفتن است و خول لما باللعب که نه هرکس کرکناره
مردمان از وی کناره میگیرند بلکه کوی بیشتر از بیشتر بوی میپردازند تشنه باید که
روزگاری باید که قبض حق همچون قبض جم باشد بحدی که این روزگار

تجمه صح

راه خود نفس ایشان نیست اگر با مریدان می باشی با خود بر نیابی یعنی در نزد ایشان میگیری
و نفس قوه مقاومت ندارد که متاثر از صحبت ایشان نشود و اگر از ایشان جدائی میگزینی
با ایشان بر نیابی یعنی بمعادات تو بر نمیخیزند و چشم تو طاقت ایشان ندارد چه تو اندکی
ایشان نسبت با الله که امروز راه خود نفس چه صعب است مخصوص که در روزگاری تنها
که مشکل مخصوص الحر بنجا که بی باشد از سنا یقین بخدای که ایمان در روزگار است الفضه لله
نفس و الحنین است که نموده که جمع میان دین و دنیا در این روزگار بغنوان کرد اکنون دین
میگذرد یا دنیا دین بگذرد که دایم الحکم است دنیا فانی و زایل با محنت چند روزه باز
برای راحت ابد بر فقر و ذل و بغض صبر کن که وعده خدای خوش است اینجا که فرموده ان
الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اگر امروز دشمن میدارند با تو دوستی
ابد که کار بر خلاف این بود که در دنیا اند در آخرت سیجعل الله بعد عسر یسرا اگر چه جمله
دانندوه و درد دیدیم بیقین دانیم که اخر شاد کردیم چو دردی هست درمان نیز باشد
چو خاری هست ریحان نیز باشد و اگر بعضی از حسنات مومن در دنیا معجل کردهم تعالی
لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و بالله نستعین و علیه نتوکل فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و السلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی ولی فی الله و عون الی الله الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد ۵۲
ایده الله تعالی چون شخص بتمام محبت خدای رسد این چند نشانه باشد اگر از اد در خود باز
یابد باید اند که بتمام محبت رسیده و ولایت او ولایت اسلام شده اول آنکه امروز تمام اسود
دلدار شادمان باشد که تمام خلایق جهان با انکار و نفرین او برخیزند و امروز تمام الشوق

دل و مطمئن باشد که صلاح بر خیزد و ما الله هیچ چیز نباشد و در وجه ارض فی امروز تمام اسود
دل ازاد باشد که بیند که جان از تن بیرون می برند هر کس که در دین سر مقام مطمئن باشد
اطمینان جمعی که بر دل او در بستر خود نباید نه اطمینان خیالی نفسانی بلکه عکس سر دماغ
آنکه مخصوص ولی الله است سلام علی کره و رحمة الله و برکاته و اگر کسی تعجب کند و گوید این
چگونه توانند بود گوییم شنیده که عثمان بن مظعون رضی بنهار یکی از مشرکان مکه
اسوده می بود ز بنهار او رد کرد کافر دست او کشید که یک چشمش را افت رسید گفت
این چشم دیگر هم مثل این نیازمند است و کان نبی که این نیازمندی عین این چشم
دیگر را بود نیند بود و جود او را همین نیازمندی بود نبود سپید باشد که سپید
همین امروز باشد که با دنیا ایذا بیکار دیگر او را بکشند از گفتار زکریا علیه
نبود سپید است که گفت رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین بنگر که چگونه این را
دوست میدارد که فرزندش نباشد تا وارث خدای باشد اگر گوید پس چرا دعا
کرد که رب لا تذرنی فردا گوییم برای جستن رضای خدا و اتمام قضیه حکمت و توقف
خویشتن اینجا که گفت رب لا تذرنی فردا خوشنودی خدای جست و انچه گفت و
انت خیر الوارثین نیاز و ارزوی قلب عشاق و بجلال فردانیه احد صمد اظهار کرد و اگر
کسی گوید ظاهر است که رب لا تذرنی فردا اظهار آرزوی خود است و انت خیر الوارثین
ایشان رضوان حق گوییم راست گفتی که ظاهر اینست اما باطن اینست و این عکس این شوق ها
محبت است که محب مراد محبوب با مراد خود بنفس نماید و مراد خود بمراد محبوب چرا که
داند که نفس با انچه مراد خود داند همراه است مساعد پس مراد محبوب با مراد خود باز
نماید تا نفس بر تحصیل این مساعدت کند و مراد خود را بمراد محبوب باز نماید تا که

مثا اهل درد و دیدار داد و ورود محبت از این بابهای نفس فرستاد مدد داد و در کار کند

لطایف محبت را اهل محبت دانند درد و کرد از الذین شوهم الخبر نیست اگر تو از هوس

میکند که بعالم محبت رسی و این شیوها با آموزی بگویم چون رسی انجا ولیکن قلم بشکن

چون انجا رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

٥٢

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم من العبد الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان الاعزة اهم

غانة والی بعضهم خاصة چون در جهان این گنجید که حبیب خدا را شاعر و ساحر و کاهن

و مجنون و مسحور و صابی و مذمم و امثال ذلک گفتند و کلیم خدای و اصحاب او را دشنام

کرد طیرتم و ابو موسی و من معه و هم چنین نوح الله و رسل او که قالوا انا تطیرنا بکم که ما شما را شوم دیدیم

جهان که خواهد که مسلم ماند شنیده ام که موسی علیه السلام از خدا عز و جل درخواست کرد

که مردمان چیزی که در من نباشد بمن نگویند و جواب آمد که این چیز ... نکردم برای

نکرده ام چه جای هلا ... عز و جل ناپسندها گفته اند مثل ثالث ثلثة و ان الله فقیر

و ید الله مغلولة تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اخی اخوان اجمعین ما یعقوب ...

که بعضی مردمان حسنات خود برای ما هدیه میفرستند و اگر حسنات ندارند ما خود بستان

داریم ان ز ما بر دارند شنیده ام که شخصی از سلف کسی همه روزه او بد گفتی و دشنام

دادی و او هر روز برای او هدیه فرستادی این شخص شرمنده شد و ترک او هرزه گفتن

بکرد و او نیز ترک هدیه فرستادن نمود گفت این هدیه مکافات هدیه تو بود چون تو

ان قطع کردی ما نیز این قطع کردیم عهد و عزیمة این ضعیف بر اخوان است که اگر کسی در

باره این ضعیف بد گوید اغماض و اعراض کنند و متعرض نشوند که و اذا خاطبهم الجاهلون

قالوا سلاما

قالوا سلاما و گویند سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک

امرا و جماعتی که گفته اند که فلان را خواهیم زد اگر گفته اند اگر به سازند فلان و فلان عمل

بوجه صحیح طلبی کنند که اصحاب خود را فرموده که اگر کسی بر روی شما زند دندان بر روی دیگر

بدارید بظاهر ایشان بجز قتل نرسانند که مقاومت واجب باشد فی احد الوجهین اگر

جراحتی کنند هم توان نهاد و اگر بجز زدن باشد بروجه مختصر کردن ایشان و اگر

بطاقتی عمل برای انستکه ذلت نمیتوانند کشید تعالی نیست که اهل نفسند با اهل دل اگر

نفسند صلاح نفس در تنگ نفست و اگر اهل دلند دل را در تن تنگی نیست تنگی دل از دوری

خدای است عز و جل و دیر و شکر که مصرف بنا فرمانی و ملاهی نیست اگر نا فرمانی و مخالفت را

ذل بضاعت ساکن است اگر تا اکثار از ذلت بهمان قدر راه رسند که دیگران چه فرق باشد

میان بنا الله و غیر بالله عزت و رفعت و ذلت و خاک فی ابینها هم مؤمن را در اخرت عوض

دنیا هم چون که هست گو میباش ساعتا نوشتم که الا یا ایها الاخوان قوموا ابیاتکم دعوا

شان شان لکم لیوم المسائل انچه نوشته شد برای انستنبلدن عمل بود مقصود نه شاعری قصد

بر خواندن فی الله یغفر لکم والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

٥٣

اعوذ بوجه الجبار من النار یکتب من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی الاخوان الاجمعین

تقبلهم الله تعالی اجمعین چون در جهان در طلب طالب خود مقصر بود دیوانه شد ان جانب حق

طلب ایشان و دعوت و ترغیب ایشان بسلوک راه خود نمود ایشان را از آن کمان افتاده که اگر

روی باز کردند و جواب راه خود کشتند هیچ نماند و متبین شد که برای ایشان گشاده اند

انکه خود را مطلوب تصور کرده اند و چون مطلوب توجه کند انکه طالب و شیفته گوئی تو

کرده اند

کر سند بود و اقبال نکند و هیهات این کمان خامان افتد که از دور و میکردند و دور ماندند
کار نشستند طالبان که قدم در راه نهاده اند و از اندرون کار آگاه گشته اند و اعراض یابند
از چون و چرا هیچ که چه ظاهر احکام باشد باطنا خاص ذات اند بخاصان و این کس صید اند که
از ایشان است یا نه هر کس خاص خود است یا چاره دل تو بدهد که خود از آن اند و محروم کنند همین
کمان بخدای عز و جل برده اما این کمان فاسد است تا که خاص خدای باشد کار آن دارد در خاص
خود بودن سر ذکر در صحرای که صد هزار سر در انجا بچوکان قهر هوای جهنم افتاده و هزاران
هزار جان از ایمان بر آمده کام تو سان و لرزان نهند و پیش و پس نگرند و فارغ البال نشوند
و از دنبال شد قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء بر سر هر کس که در علم افزود
ترس خدا در دل او کثر است از چه چنین امن و فارغ دلی زانکه با سر رخدا انبیاء
بند کار او با خدای عز و جل نسبتی ثابت نیست که بعضی قریب باشند و بعضی بعید قل هو
الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد نسبت بند کان این کس بند و مخلوق
او بند و این نسبتی است در ایشان همه ان کل من في السموات و الارض الا اتى الرحمن عبدا
انجه پیکر و اسب بر همه روانست کر با وجود نسبت عبودیت تا از کجا طرد کرد و تا که طرد کرد
دیگری چه امر است چه دانند کنا او همین نخواهد و دریغ نعوذ بوجه الجبار من النار سالک
باید که از خوف حکم بر چون باشد و دل پاره پاره خاصه که امارات بعد و مخایل خذلان که از آن
بعضیات در خود یابد دل انکه هوا و نفس غالب شده عقل و ایمان ضعیف و مهزوم و چون چند
رغبت خود در طاعت و عبادت فاتر یابد باز کاو دکه غالب غشاوش ابتلا به معصیت و
معاصی قلب با معاصی لسان و از بعضی مشایخ منقولست که شخصی از حرم کند از قیام
لیل بری معصیتی که در نهار کند ابراهیم ادهم رحمه الله صباح تا شب کار کل کند بر غیر تنکه

چون است که شما چون از خدای و بهشت و دیدار بیخواهید و بیشتر انکه کره بر این شمیم نکنه کار میکند
میکنند و دریغ از هم میکنند و نصف بعدا هم میکنند بحث شما را بعضی بر دمعت در جهان
نهاده اند و نیست مردان که وقت خان بیاید که کار اکبر دران الهی می‌کوشیم که کوشش کنید و نکو
نیم کنید چون ادم برای عبادت آفریده اند نهاد عبودیت روی نهاده اند کران عبودیت
خدا را کر دیدنها و الا ناچاران ازاد و بطهور میرسد و چون عبودیت در مستعملی ضرور در آنها
بضروری ما دون خدای چیز فرامیکیرد و پرستاری ان میکند تعس عبد الدينار و عبد
الدرهم تعس عبد البطن تعس عبد الفرج هر کس که تعظیم خدای از دلش فرامیوش میشود تعظیم
خلق در دلش می افزاید وجاء في الاثر من لم يخف الله خاف كل شيء و هر کس که طاعت خدای
نمیکند طاعت هوا میباید بیشتر کرد وجاء في الخبر اعظم معبود عبد في الارض الهوى انها که در
نکاپوی طاعت نیستند در تکاپوی کسب فضولات معیشت و فضولات تزیید و تودد با این
اند که فکر ایشان صرف بر عظیم امر که در کار و عجایب خلق سموات و ارض میشود فکر ایشان
در محقرات امر جهان و وساوس معاملات این و ان صرف میشود غرض که ادمی و قوتهای
او معطل نیست اگر در کار اشرف نشد در کار اخس صرف میشود تا انکه کمان برید که عمر ضایع
از طاعت خدای معاف اند بلی معاف اند از مشقت طاعت چو اما مبتلا اند بمشقت طاعت
خلق اکنون اگر خردمند بداند بیشتر کنید که از این دو حالت کدام بهتر است یسر که الله
جماعة الاخوان للخير و السلام عليكم

۵۵ بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب ابن محی الدین و لبی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن بالله انرخشیده در حشمه
در جهان نیافتم اگر بود اخ سوزنی دیدم از ابکشاد کی اسمان یافتم بهر تاریکی کرده

از او روشن دیدم اعوذ بنور وجهك الذی اشرقت له الظلمات با یاد آمد محبوب
مکروه را همه محبوب یافتم عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم یاد کردم در اندیشه
افتادم که با این کشادگی مردم چرا در تنگی روند با این روشنی جهان بر چشم خلایق چرا
تاریکست دانستم که آن تنگی از خود شانست که جهان بر ایشان تنگ مینماید همچو کسی که
سرش بگردد که عالم پیش چشمش گردان نماید حال آنکه ساکن است سر اوست که میگردد
وهمچنین دانستم که آن تاریکی چشم ایشانست که جهان بر ایشان تاریک مینماید همچون
آن شخصی که کور شد با اهل خانه گفت چه شد چراغ شما اگر بمرد ای خواجه این چراغ نیست
که بمرد چراغ خانه روشن است القصه بر باب بشنفتم در دین چیزی عجیب است با این نور
رهین ظلمات بود بر ابد بحق سبب است که من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ای وکیم صفت
وحشت دوزخ شنیدی عجایب میشناسم موحش تر از دوزخ وان درون دل جاهلان است که
ولیم صفت انس بهشت شنیده جائی میشناسم انس تر از بهشت وآن درون دل عارفان است
این دو تیم دانم که آسان باور کنی برای آنکه شنیده که ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی
قلب عبدی المؤمن دانی که نظرگاه حق نیز تر باشد از نظرگاه خلق اما در اول شاید که تا
داشته باشی اما لمکن وبدانکه خدای عز وجل دوزخ از روز که آفرید از نجت دل جاهلان
آفرید وانچه دوزخ از آن آفریده شود موحش تر از دوزخ باشد اگر کسی پرسد که تو گفتی
وحشت در جهان نمی بینم دل جاهلان نیز از جهانست چگونه از این وحشت بالغ وصف
میکنی جواب آنست که دل جاهلان از آن روی که دل ایشانست تاریک و تنگ و موحش است اما از آن
روی که ملک خدای است ملک خدای تاریک نیست و اهل انس از ایشان آن روی بینند که بخدا
دارد اگر چه حکم آن روی که از ایشان با ایشان دارد نیز دانند اگر مجذوب و سالوک باشند

واهل جهل جز آن وجه از اشیا که با ایشان دارد نبینند ونداند ومن لم یجعل الله له نورا فما له
من نور الله سبحانه ولیم وسائر اخوان ما را از اهل انس ومعرفت کرداناد انه ولی ذلک وهو
حسبنا ونعم الوکیل

۵۶

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر رکن الدین حسن مبادا که شوق طالب
ساکن شود که جز با آتش شوق این جهان را نتوان سوخت وهر که این جهان را نسوخت و بر
خاکستر آن نشست لا بل خاکستر آن بر باد نداد لا بل کلی آن را بر باد نبرد وجان نبرد بشنو که
چه گفتم و در باب پندم آن غایب حاضر را سالکان کالهم حالی پیش آید که دنیا را در دهان فنی
نهد وخرد کوبد وهم چون اعمال ایشان آن هباء منثورا سازند و افکند که اثری از جهان نزند
وعلم از خاکستر سازد وهم چون اعمال کفار برباد دهد کرماد اشتدت به الریح فی یوم
عاصف شاید شنوده که بد اینجا که رسید کجا برد این کار عالم پوسته بر جاست و عالم را
میبینیم گوییم نه از احکام عالم غدروت خبر نیست عجایب ملکوت نمیدانی باش تا ببینی که
از این عجب تر حالها سالکان را پیش میاید اگر باز گردد و گوید عجب نیست که سالکان را ابتدا
ریاضت ودرمان فکرت مغز خشک شود وخیالهای پریشان بینند گوییم ابعد از این حکایت
در گذرد که پر و بال خیال در هوای این اثر که سالکان را بر جهان سوز انند اول چیزی باشد
که بسوزد چیست اینجایگاه وهم وخیال العقل وا سوخته است هم پر و بال ای غایب حاضر غایب
مباش از حاضر خویش واز آنان باش که الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم تا بدین کرامت
رسی که اولئک لهم الامن وهم مهتدون دانی که آن ظلم چیست آن ظلم نه کوشش مال کسی
بزور یا سبلوئی و بر کردن کسی نزدن اگر چه آنهم از ظلم است اما ظلم نزدیک پوشانیدن

و پیدا کردن پوشیده و پیدا آنست که هر که پوشیده نگردد و عهد پوشیده آنست که
هر که پیدا نشود پیدا از پیدا از و پوشیده از پوشیده بعنوان دست بگو نکوتر از خود
و دست باز نتوان خود را والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم ۵۷

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة محمد اولی ما یعالج المومن ان کشف بحث
و تفتیش از امری که احتمال هست که اگر ظاهر شود منشا عیب و مشغولی باشد مومنان نکند مادام
کران بحث و تفتیش بر او فرض نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم این سنت مانده است که سلف صالحان بران رفته اند و مخلصان دو قرن
دو هر روز کار بران منوال سلوک کرده بحث و استکشاف که بر ایشان واجب نبوده ترک کرده اند
و امور را در محل ستر اهمال گذاشته اند چون نوبت بجماعتی رسید که اشتغال بتزکیه نفس
و استبصار بدین امر فرض داشته اند و مفروض شناخته و بسبب فراغ نفس و شغل جهد
غرض در پی ترک گرفته اند و التزام ما لا یلزم چند نموده و بلیه هم النفس ان لم تشغلها
شغلتک مبتلا شده استقصا چند کرده اند که مفضی شده بر حرج خود شان هم حرج دیگران
گاه صرف اغلب در تصحیح محاربت کنند چون اجتهاد در محاربت مسلمانان لازم نیست
که این اجتهاد کنند تا مفضی شود بوقوع اختلاف میان مسلمانان و حدوث وسواس و
تفریق جمع و افتراق کلمه و گاه بی جماعت افتد ظاهر حال اینست که تعدد بحث حاجت
چه حاجت که استقصا و تعمق کنند برای آنکه کار مسلمانان دشوار شد هلک المتنطعون
در امثال اینها مادام که مضطر نشوند بعلم بقا ان اغماض و اعراض اولی است برای آنکه
حسن ظن بمسلمین اصلی است ثابت در دین و تکلف تعرف فساد اعمال مسلمین فرض نیست انچه

برسبیل ضرورت معلوم باشد بطلان آن و ابطال آن باید کوشید و انچه بدین ثابت نباشد
از پی آن نباید رفت و بتزکیه نفس خود مشغول باید شد هم چنانکه فرض است اقامت حجت منکر
تا اظهار کنند فرض نیست اگر بی تجسس و تفحص و بی تکلف تعمق منکری اطلاع افتد منع لازم است و ما
سوی ذلک فامره الی الله تعالی و از اشباه این تکلف استقصاست در ابواب طهارت که بعضی
متقشفه پیش میگیرند تا بکوزه از ایشان بینی که بیک سبو آب وضو سازد و یکی از ایشان
بینی که اگر سکوی دارد که چه بیند بر نهاد آید که بتطهیر دل مشغول شد و از اخلاق ذمیمه و احتراز
از تلوث برحب سلامت نفس بایستی او را بهتر بودی و اگر او را از این باب شغل بودی خود بان
وسواس و بر تمییز داخت برای حرمان او رسیده کمان حل اسلام که مبتلی بچنین ما لا یعنی شده
و غذای خشنود باد از کسیکه مرابته هر چیز بداند و الاهم فالاهم تقدیم کند نکند که فرض
ضایع گذارد و شغلا بالنوافل یا خود را فرو گذارد و اشتغالا بالغیر و خواست که
انجه سهل باید گرفت سهل گیرد برای قوت پیش یکی نیست چون طاقت و قوة خویش در انجه
زیاده مهم تر حاجت بان نیست صرف کرد نوبت انچه مهم تر حاجت بان هست چون رسید بی قوت شد
و یاران ایشان که تمیز نانده نموده و اینها کرده طهارت ظاهر مبالغه زیاده دارند اگر انکه از
طهارت باطن غافل اند و از اخلاق حمیده عاری بیخود و نا ساز کار و جفا کار و پر از ریا شده
و انانکه در مطالب ضعف فاین و توغل زیاده میکنند اکثر آنست که جلال فرو گذاشته اند والسلام
علی من اتبع الهدی

۵۸ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی مولینا معین الملة والدین عبد الغنی
اغناه الله بجمیع خیره خدای عز و جل عادت هست که بعضی از بندگان را بوضع بلا خود آشنا

اگنند و ایشان دوستان خدای باشند در زمین ذکر خدای بر زبان ایشان جاری شود و چشم
باشد و ذکر باری جل جلاله در دل ایشان و خدای عز و جل از اسرار آفرینش و حقایق و حکمتهای
خویش بر ایشان چیزها چند روشن کرده اند که دیگر سالکان را روشن نشده اند و ایشان صاحب خطاب
و محدث غیب باشند چنانچه رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرموده که در امتهای پیشین محدثان بوده اند
بفتح الدال اگر در این امت باشد سلمان از ایشانست باید که و لیکم ایده الله بتوفیقه بشناسد که
این مقام باشد در این راه بلند سوزان و جگر تر کند از آن بی قرار و آرام تا اگر از مقامات
چیزها بر او مکتوب باشد بمجرد طلب حدیقه جد او بجایی که قابل است بمانند و وقت از
راه بر خیزد که مثل چنین کسان مثل ماهیست که حکایت میکنند که در بعضی بحار بسیار باشد
که چون بجیب جزر دریا بخشکی افتاد تشنگی غالب شود میطپد از فرط اضطراب
او را دو بال هستی از اطیار میگشاید و پرواز میکند بسوی دریا و آن ماهی را حق
و جل نمود از کمال مجد و آن حضرت عزیز که ایشان بعینه چنین است که در دریای قدرت غرق
ایشان را جناح ملکوتی باقیست که چون در مقام غلو و اشتیاق و کار بجان کارد
رسیدن بوستان ایشان شکافته میشود و از جناح ملکوتی پر میگشایند و خطاب یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را امتثال نموده باینجا که از آن آمده بود
پرواز میکند طایر عالم قدسیم نیم از عالم خاک چند روزی بگذر افتاده ام در این دام تنم
و اگر چیزها از آن بر او مکتوب نیست چون جویای مقامات مقربانست بمجاهدات ایشان
و المرء مع من احب اگر ببال خود پرواز نتواند کرد صاحب دلی او را بر بال خود گیرد و با خود
ببرد اگر ضعیف بجا باشد ضعیف اینجا باشد که چون پادشاه کبیر ادعوت کند اصحاب
نیز با او بمجلس راه دهند داری هرکه شد در ظل آن صاحب دلی هر که بر تیر در راه نبود غالبی

و اینمقام سالکان صادق چنانچه اول مقام مجذوبان محقق است جز این نه و فریق
محروم باشند از فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشاره بفریق اول است او القی السمع و هو
شهید اشاره بفریق دوم اهل ذکری این دو گروهند و لیکن وزرا حسادان فرزند هان
یا صاحب لباس تر با خاک صاحب دلی شو که جز این دو کار کاری نیست تر طلب که تو
جان را فروزد که اگر چه آن ایشی معنوی است عز و جل معانی را در صور نهاده اثر طلب
اثر شباب نهاده هر کس که در جوانی که وقت هیجان قوی و غلبه حرارت سودای این
طلب در سر نیفتاد در برودت پیری که قوی از پای در آید و موی سپید از سر بر آید که
کاری خواهی کرد هان دریاب که الوقت سیف و الفوت جیفة الفرصة تمر مر السحاب
هان در یاب در یاب قبل انغلاق الباب انه الکریم الوهاب الغفور التواب والسلام

٥٩

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الاخ الالهی مولانا مجدالدین سلام الله تولی
بما تولی به عباده الصالحین دلی که بذکره ازو منقطع شد همچون درختیست که ابر
باز بند و چگونه درختی که ابر او باز گرفتند خشک میشود همچنین دلی که بذکره با
نمیرسد خشک و بی طراوت میشود دلی که خشک شد و از مجاری انداد فیض او غیر رسد
که باز زنده و تازه باشد و در معرض جذب شهوات باید که این بی بروی کار خویش
او ورد و اوراد شهوات خارجیه طراوة دل را همچون آفة ابیست که بر چوب افشانند از
خارج نوعی تری و طراوت بر چوب بدان اثر تری و طراوت باشد اما چنین تری و طراوت
مفسد چوبست از آن پوسانند و تری که از طرا و گردد بجذب قوای نباتیه از زمین در آن
شود بر قانون طبیعت آن موجب قوت و غضاضت و نضارت و تحقیق است میان طراوت

همچنان کامانی به نسبت طفل و کودک فرموده است و مآل آن بیش کلی و نفس مطلق کند و
چگویم که تعلق دل ایشان بر ادراک این سیاست بعد از مصادر بنده کرده چه مقدار است
غیر مرکه انجا او را کسی باشد که بنده کرده باشد کرده جمله او استاد کی نیابد این چند روز که
برادر الهی شیخ کریم الدین انجاست هر روزه شطری از زمان به مذاکرات حقیقت صرف کنند
چون بر انوار بنده کرده دست نیافته از مطالعه کتب بنده کرده خود را خالی نگذارد اما فهمها
کتب بنده کرده کجا بند که رسد اهل روزگار را مناسبه قلب با فضول است که بر دانایان آن
روزگار فرود میاید بخصوص تا ابقدر با استعدادات ایشان دست نمیدهد و ایشان را
از آن نفع بالغ مبلغ نیست و مراد از این فیض تفصیل است که قلوب عارفان قرنا بعد قرن
قابل تحصیل آن نیست و زیادت کلیه که در فصل الخطاب کلمه جامعه نبوت محمد علی قائلها
الصلوة والتحیة است قیام قیامت موقوف همان است که قیام انچه در جوامع کلم محمدیه علی
قائلها الصلوة والسلام است در مجامع تفصیل بر قلوب اولیا است قرنا بعد قرن بحسب
استعدادات قابلیات ایشان ظهور کند برای انکه اولیاء هر روزگار از مجاری خطاب
دیگر میگیرند و حقیقت کلیه این است در لوح ضمیر ایشان صورتی خاص میپذیرد اگر چه اشارات شتی
وحسنک واحد وکل الی ذاک الجمال یشیر ولطیفه حدیث فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان
علینا بیانه تلویح بهمین معنی است که حضرت رسالت را نباید که خاطر خود را بجهت
در کلیه خطاب مصور است که فراخور افهام باشد جهت تفهیم آن میخواهد که آن
ابلاغ نشد بیچ خود عز و جل خود خواهد کرد و اعیان تکلیف رسول خویش برداشتن
انما انت منذر باید که خطاب خطاب بصرف احاطه خویش رساند و بیان تفصیل
بامداد امت که قوی و حال او بیند بازگذارد که این دور بر نسبت و اگر منکر باشند

سر فرود آرد از ابلاغ کلی که منبعث از دایره احاطه حقیقی است سر رشته مختلفات همه
انجاست امت را زمان قیام بوظایف این تفصیل انچه از باب احکام است بعضیها ایشان بجمع
باید کرد و انچه از باب معارف است با بی یزید و ابی الحسن و امثال ایشان مسند مردمان را
باید که بدریای حقیقت واسعه که جز او راه بانی نیبرد رسانند و هر یک را قدم و سعی فرا
بدهد که برای خود نهری از آن شق کند چه حاجت که آن بار و این بار بر خود نهد و بر خدای
عز و جل اعتراض آرد انکه این بار بر او نهد روحی فداک یا رسول الله جزاک الله عنا احسن
ما جزا نبیا عن امته فقد ادیت الرسالة وبلغت الامانة ومهدت السبیل واوضحت
الدلیل وبینت الرشد من الغی فلن یحتجر بعد ذلک الا خاسر لو علم الله فیه خیرا لاسمعه
والسلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته

٤٠ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله ضعیف بن یحیی الی الولد الاجمد الاولی الشیخ شمس الدین محمد ابده اکرمه الله بالطاف
باهر که قریبیم هست از طلعتی که او را بظاهر کون میخوانند و ظاهر کون بلاطم امواج
و ظلمات فجاج و مسالک حرارت و عقبات صعبات است و هر کس که در آن افتد مثال او
مثل کشتی است که در اضطراب امواج افتد و نشیب و فراز بحر بپیماید بیامنی باد بیچ موج
بر آید و لحظه بحضیض او را فرود و سرکار شریا شکال جبروت باشد که از وحشت بکر
منکران نفس بیوراخ عدم گریزد و روز از بسم عشی صیحات رهمون باشد که این بهم نهیب
طبیعت اهتمام کنند مشغول کند و روزگاری بانی بلجه کند و خافی این همیی گینه لا یموت فیها
ولا یحیی و داعی حق انکس است که مردمان را از شر این قعر برهانند و ایشان از ظلمات
و از تفرقه جبه به جمع دل میخوانند و جمعیت خاطر دل اهل اطمینان و سکینه و وقار و روز

وثبات و استغفار مقتضی هر کس که بان ذوق بهره یافت از دوستکاران شد حاصل ظاهر کردن
موصول الوجود است و دوزخ خدای هر کس که بان پیوسته مردود تیش پیش از آنکه در لشکر آ
ودوزخ حسرت بعض از دور عذاب است باطن دل موصول الوجود است بهشت خدای هر کرکه
با بجاراه یافت با آثار انوار آن امروز در اسرار و کشاد و بعض از دوزخ روز حشر بیند آ
و مرادات همان از شر قرین خود در آنکاه دارد و دفنها از قرین بد نهاد و قنا عذاب
النار و این قرین طاغوت که در باطن است تا باشد که قرین چند از ظاهر نیز عهد
خود دارد و نزد آن کار باز داشته و باز از کار او کرم شود الذی یوسوس فی صدور
الناس من الجنة والناس بیان هر دو نوع قرین است عجب عجب برابر کند که جمله اسرار و
الطاف الهی بند ناکار او با صلاح ابد و الطاف خدای تعالی از کار او کند که شوم باهل
طبعت و عین با اهل چو هر کس که کمان باشد که از اهل خواست عجیب و در بودن باد
تضرع و استکانت ظاهر او باطناً و علانیة پیش اهل تر ادب بر ظاهر است که
نهان از اهل از ایشان سازاست پیش دانایان ادب بر باطن است زانکه دانا بر دل و
فاطر است و چون نزد پاکان بد دکاه از وجود خود بکند و مجمل که در ساعت از
وجود ایشان وجودی باید و وجودی که از ایشان باید پاک باشد که از پاکان جز پاک
نیاید آنگاه دلش و کارش و جمعش و چشمش روشن شود و بالله التوفیق والعون

۶۱ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی من الیه سزد که آدمی ضعیف که با کرید بدین و توجیه نداند
از عذاب خدای کریم بترسد و حاجات عقاب دوزخ و شکنجه و داغ از جهان خود آنگاه عهد داند
که عذاب خدای سخت است سطوت بطش او از مجرمان صرف و بدنست کرا دی انداخته که خدا

کریم و رحیم است بجای بنده و از چنین عذاب کند باید که بعید نیست که مجرم خالی خدای باشد
مجرم کرده که او از محل معصیت از دیکار خویش ساخته و مجعا و نافرمان بر درای قوم تمود آ
مبتلی کرده از ابتلاء بعذاب که بسبب آنکه نزد او با بهم و اهل معرفت این باده ناخفا
اگر یکی از ایشان از آنجه پیشتر نه عیان عذاب با ابتلاء بمعصیت عذاب او دوست دارد از ابتلاء
کنند کار خویشتن معصیت برای آنکه معصیت است تمیز ندیدند با قطع نظر از آنکه بسبب عذاب
بالغیب چنانچه رسول الله صلعم در شان صهیب رضی فرمود نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه
و بنده مستبصر داند که اگر العیاذ بالله بعذابی جاوید مبتلی شوند این امور از آنکه باز فرمانی
و عفو و جهان در کار او بدیکار تبارک اسمه موصوف کردند چون خدای عزوجل آن خدای
بنده پسندید که او بچنین شی موصوف کردید که نافرمانی عذاب است عجب اگر او بعذاب
مبتلی کرداند که امور ازاست نزد مستبصر خویشتن و چون ظهر آخرت جلال و بزرگواری خدای
بر مجرمان ظاهر شود چنانچه مرا انکار نتواند کرد و ببیند که چنان نافرمانی و سوء معامله
با چه کس کرده بشیبیشی که از آن تمامی بهتر باشد و از زشتی کردار آگاه شوند که آنچه که
تجاهل این نتوان بود و زید ایشان از اعمال و ودی نماید از جهالت که عذاب اشتر باشد و محنت
که از است امور ادان باشد و که ایشان از فراموش شود بلیساعی از آن ز اهل و غافل کرده
کو فی بر ایشان شتی توان نهاد و دوامی بکسی بد اعمال او که عذاب اشتر با ایجاد وست اعمی
الحالین او باشد و کسی نکو بیند که چون امروز مجرم و اقف نیست که نافرمانی چه کس است که ممکن
و او را عمیشانست جای آنکه معذور باشد چنانچه کسی پادشاه را نشناسد و بنا شناخت
او را دشنام دهد که پادشاه عادل بچنین کستاخی او را آنکه بر دو او را معفو و معذور دارد
چرا این کوید بر این آنکه از این آن پادشاه است که کسی او را نشناسد چه عهد دلها بخدای

خدای کواهی میدهد که ذات خدای ازان همی بیزارست که بر ان پوشیده باشد و ازان برتر
باید لیکن امر مجرم و ظالم و جفاکار و ستمکار است و رفع خوی میکنند با آنکه دلش کواهی بان میدهد
و بان مینکرد و لهذا چون بکشتی نشینند خدای را میخوانند و باز کردند بخشکی بسبب لغزش میکنند
کما قال الله تعالی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم
یشرکون و در آخرة اوان معرفت حاصل میشود بحوی که نفس که الست انکار و استکبار بود در دوزخ
خرید و اگر دیگر باره همان مدد بیابد همان انکار و استکبار با سر گیرد که و لو ردوا
لعادوا لما نهوا عنه لاجرم باوی گویند الان وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین
هرچند سخن درین کوهرست و مدعی مجرمان کوئیم از هر دو یکی کفته باشیم و اگر ایشان نه
سزاوار لعنت و سخط بودندی خدای رحمن رحیم بر ایشان لعنت نکردی چنانچه در خبر
آمده و یل لمن لا یرحمه الرحمن الرحیم لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت لاعنان بر مجرمان
و ستمکاران و اگرچه مجرمان را خدای عز و جل مجرم آفریده مجرم هستند و چون مجرم هستند ملعون اند
و سزاوار نفرین و اگرچه مجرم بودن بداست مجرم آفریدن بد نیست و از تمامی قدرت

بید الخیر انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم

۶۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله تعالی الامیر عماد الملة و الدین جعفر چون
خدای عز و جل را اراده چنانست که دار شفا را عامر چند باشد و خالی و غافل
ابلیس را که مانند او و سلطان بر جماعتی داد که فرمان ابلیس در نهاد ایشان همچون خون
در رگ در وانست و فرمان خدای عز و جل بر ایشان همچون باد بر تن که ندانند انچه از امر خدای
بر ایشان خوانند از گوش شنوند و از گوش بدر کنند و انچه از امر ابلیس بایشان پیوندد

بجان ایزد بپذیرند بمقتضی این در کار آیند و در این جماعت جماعتی دیگر باشند که از حزب خدای
عز و جل باشند نه از جنود ابلیس اما نصیب ایشان از خدای عز و جل اندک باشد و نور ایمان
در ایشان ضعیف بوشد از جنود ابلیس در هر عیب و شک باشند و ابلیس بر ایشان غارت
و دست برد و اهانت و لا بغارت ایمان ایشان باشد و چون از این عاجز آید بغارت اعمال
صالحات درآید و این طایفه چون باشند که پاکان و اقویا اند و ز بر دستان و سرهنگان
راه خدا اند سلام علی کرهم ورحمة الله و برکاته و قلیل اند باعمال و مقامات ایشان جز
بخدای عز و جل باید جستجو شناسند و خواه نشناسند چنانچه زید بن عمرو گفته
اللهم لو انی اعلم ای الوجوه احب الیک عبدتک به ولکن لا اعلمه موضع نظر خدای عز و جل
در عالم ایشانند و عالم برای ایشان آفریده شود که اگر آفتاب روزی برآید و بر ایشان نتابد
روز دیگر بدل خویش بر نیاید که اگر آب از چشمه بیرون آید و ایشان از ان نیاشامند دیگر
باره روان بیرون نیاید که میوه از درخت بدر آید و ایشان از ان نخورند دیگر نخواهد
کر بیند ابدا احوال و معاملات و مقامات ایشان بر همه جهان معلوم و معروف باشد
و حوش و فلوات و جهان بر بحار ایشان را شناسند و احجار و اشجار از کار ایشان واقف
باشند اگرچه از دیده اکثر بنی آدم پوشیده باشند که و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون
و در قباب عزت حجاب صون متواری که اولیائی تحت قبابی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک
الایه الامر اراد الله این طایفه رستگار مطلقند و باقیان بحسب اعتقاد نسبی که با این طایفه
داشته باشند بسعادت لایق خویش برسند و نسبت معنوی حکم نسب صوری یابد مقتضا
والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و نشان این طایفه و هر که باشد کم
تا کسی که حاول الکتاب آن کرد و اتمام مقارب بدو نشد بباید جست و بجز عالی خلاص در معامله

کردن که لکن که چیزی از این برای او مکتوب باشد بان برسد والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم ٦٣

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی مولینا شمس الملة والدین محمد ایده الله
از طریق حصول معرفت خاصه رسیده بود نداد مرجحا لیکن می باید شد از استقلال وقیام
بخود و رجوع با خود و انقطاع از همه کس و همه چیز که راستی الفقر باشد که هیچ میل التجا بهیچ در
او نباشد و پیوستگی با هیچ چیز نداشته باشد و چون بان حالت شد ابواب معرفت خاصه بدل
او گشوده میگردد برای آنکه خدای عز و جل وی را دوست و تو را دوست میدارد چون بعد از آن
و رتبه رسید سزاوار محبت و اجابت و محرم شناخت گردد باشد و صفت بنده که باین
رسیده باشد آن باشد که شادی و غم وی را نباشد چنانچه خدای عز و جل فرموده لکیلا
تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم اگر چه مر همان او به بهشت شاد و نا کان به غم ناکاه
بند بلغ سر عشق کو بهشت نهاند   جز غم و شادی در او بر میوه نهاند   و بنده
مذکور را طمع بکس نباشد و بیم از کس نباشد و بنده مذکور را همه عالم بدشمنی او برخیزند
باک ندارد و اگر همه عالم بدوستی او کمر بندند منت نپذیرد و بنده مذکور متوکل
باشد چنانچه اگر وی را در چاهی کنند و سر او را بگیرند دل او بهمان قرار باشد که در خانه
خود پیش اهل و عیال و بنده مذکور راضی باشد بهر چه خدای عز و جل برای او قضا کند
چنانچه عبد العزیز رحمه الله فرموده لم یبق لی سرور الا فی مواقع القدر و بنده مذکور
خمول دوست دارد و شهرت نخواهد مگر آنکه خدای خواهد و بنده مذکور از اخلاق انس
نباشد مگر بامر خدای عز و جل و بنده مذکور عروس عالم ملکوت باشد چنانکه در عز و جل

او را هر ساعت بر منصه از منصه های کرامت نشانند و بر بیننده دیده ها جلوه دهد عروس
در لغت عرب مشترکست میان رجل و امرأة مرد و زن هر دو را گویند و بنده مذکور بر روی زمین نرم رود در این اکم
عروس خرامان رود و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اشارت بدین خرامیدن باشد
که خدای عز و جل از ایشان حکایت میکند چنانکه گفته انه لا یحب من کان مختالا فخورا آنکه در آیت
سورة الرحمن عروس قرآنست عباد الرحمن عروس جهانند عالم بدیدار ایشان خرم است و زمین
بانوار ایشان روشن بکر صفت صالحان کنم تا رحمت خدای بر ایشان شود و ولیم را از این نصیب رسید
و ولیم بداند که مقامات اختصاص که بعضی بیشتر از دیگران خدای عز و جل نامزد آن
میکند و هم از روز اول به لطف خویش ایشان را بتربیت ایشان مشغول بود و در حجر عنایت ایشان را
پرورش میدهد تا مربی باشند چنانچه مرسهانند کما قال   جان فدای خالدان طفلی کنید کو
روز دگر راز لعل امید   هم در آن طفلیست محبوب خدا   صد هزاران جان نثار شرف وی
تا بنا از هستند بر ملک   دایه او ماه و مهر انجم فلک   جمله عالم بر سر شیر لرزان شده
غیر از انسان که او نا داده شده   ماهیان بر بحر گوینده بس غنا   هم بدانی کوهها و دشتها
ماه تا ماهی گواه حال اوست   بنده از حشمت و اقبال اوست   اما مقامات عباد که بعد از آن
و مبتدیان از مقام رحمت علم سالکان باید که باندیشه مقامات اختصاص و کرامات خود
خاطر خود را رنجه ندارد و روش خویش را باین اندیشه معلوم نگرداند ملازم جاده
عبودیت باشد بر قانون اخلاص بی استشراف بالاغراض و الاعواض که اگر چیزی از آن برای
مکتوب شده است و امین تر که از خاکروبان این درگاهست اگر خاکروبی این درگاه کفت خاک
روب خاکروبان این درگاه است که ولیم دیده که مقناطیس سوزن را برباید و از او
شود باز آن سوزن سوزنی دیگر را برباید و آن سوزن سوزن دیگر و هکذا تا سلسله پیدا شود از سوزنها

اگر چه جز سوزن او را بالذات متصل بعیسی علیه السلام نیست اما متصل بشیء متصل بان شیء است
گر تو خواهی همنشینی با خدا * رو نشین اندر حضور اولیا * از حضور اولیا گر بگسلی
تو هلاکی زانکه جزو بی کلی * ای ولیم شکر و سپاس خدای را که اگر محبت خاص خویش را وهبی کرد
محبت خاصان خود را کسبی ساخت و اگر ذات خویش را در حجب عزت از دیده پوشیده داشت
اشخاص اولیاء خویش را بر اهل ارض ظاهر کرد تا بدر ابواب رحمت خود را ایشان بر دلها باز داشت
و انوار عالم ملکوت از رخسار ایشان تابان است * کیف مد الظل نقش اولیاست * کو دلیل
نور خورشید خداست * سایه یزدان بود بنده خدا * مرده این عالم و زنده خدا * از حدیث
اولیا نرم و درشت * تن مپوشان زانکه دینت راست پشت * گرم گوید سرد گوید خوش بگیر
تا ز گرم و سرد بجهی از سعیر * سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته ثم السلام علی
ولیی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیب قلبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی
غیرتم می‌باید بر معانی که بگفت آیدم از پی که درد و کثافت که میبینم که معانی الاخوی میشود
چون از آن باز امیر رسانند در بعیاچه بود که معانی همان لطافت و نضارت که در دل است بر زبان
آید میوه که از درخت چینند تا آنجا رسند طعم و رنگش بگشته باشد با فرهسافت نیکو
کان میوه باغستان دل که از آنجا تا شهرستان تن هزار منزلست زنهار تا فرمایی یکبار الله
را که بلطافت و طراوت خود بماند ای حبیب قلب اگر تو این شهرستان دل که از افتاده ام هو
از آن تا جت بر تو و زد دیدانی که در روح و کشادگی چیست و در اخت خوشی که دام است ای حبیب قلب
اینجهه در این جهان از راحت و خوشی خوانند در آنجهان چندان که اینه ناخوشیست که اگر یکی

از اهل آنجهان بعین جهان دل نهند خود را شغل خلق نپذیرد و از این عجب باید کرد که تا
اینجهه نعیم بگوی از کدام بازنا باشد اگر پادشاه زاده را بیش آید غلبه سخن باشد نسبت با ای حبیب قلب
راه شهرستان دل بیرون در شهرستان گل قرار و مکر با از اناث نساء کرد و لکنه اخلد الی الارض ای
حبیب قلب اینجهان بهشت تمنیم کراز هم مبر دن خانه کر ساختی خانه که باقی بعد از آنکه
زمانی بنگر که چگونه در بزید و بوسید و اگر زنده بودی بر بزیدی و بوسیدی که هر که بمیرد پیوست
مرده شد زینهار که دل زنده خویش را میراث که دل از کوه زنده کانخست ار زنده کانی هو
رسان قوت القلوب بجوی دست طعام زمین بدر از مکن که کل طعام بر مضر باشد اگر گوئی چگونه
طعام زمین نخوردیم همه عارفان طعام زمین خورده اند گوئیم حاشا که عارف طعام زمین خورد
در لقمه قطع از نور هست و قطره از کل عارف قطره نور خورد و در او بیاد ذکر و حضور شود و
دیگران قطره گل خورند و در ایشان باز شود که شود و از اینجا گفته‌اند چونکه در تو میشود
لقمه گهر * تن مزن چندانکه بتوانی بخور * و اگر طعام عارف با جاهل بگوئی بودی و در رزق
و بیان خبر و اینی نفر مودی طعام جاهل زهره حیوة دنیاست ولا تمدن عینیک الی ما متعنا
به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و آن زهره بر زهره ماند ظاهر سبز و دلپذیر
و باطن تلخ و گلوگیر بر زهره است زهر است طعام عارف رزق الله است که ورزق ربک خیر
و ابقی این کجا و آن کجا اگر کسی گوید مانا که در لقمه عارف بکنیم از همان جنس است که سایر لقمها
نه جنس دیگر است گوئیم این جنس دیگر است اما بدیده تو از همان جنس مینماید برای دیوش
و اگر خدای خواهد و این پوشش رفع کند بینند بچشم سر بینند که آن لقمه که در دهان عارف
از نور است نه از آب و گل است اگر آب و گل که هم از نور باشد و آنکه کم انگبینه از نقره تواند ساخت
گل از نور و نور از گل تواند ساخت و این سخن حق و عین حقیقت است و از تکلف و مجاز دور است

وکنایه میتوان اقتباس طعام عارف باید کرد شخص عارف نه شخص عارف بچشم سر دیدن همچون شخص
جاهل میتوان دید حال آنکه شخص عارف در زندگانی پیدا و نهان تبدیل لا حول شده و یکسانی با جاهل نماند
اما این تبدیل از دیدها پوشیده است و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون حکایت از حال ایشان است
واگر ازین روشنتر باید واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا ومصداق همه اینها آنکه ولهم اعین لا یبصرون بها چه دانیم که عدم اهتمام
ایشان نه مر ظواهر اشکال است بلکه مر بواطن احوال است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم ٦٥

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید چنانکه حکیم
حد درودگری دانند وانصاح خیاطت نباید هر کس پیشه خویش داند هم چنین از انبیاء
و اولیاء نیز دانسته اند هر کس را خدای عز وجل برای کاری آفریده وان کار وی را آموخته است
ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی هر کس ملازم جاده خویش است نزد خود میرود اما
راهی که منتهی آن بهشت و نعیم و راهی که منتهی آن عذاب و جحیم هر کس را چنانکه
دو راه کرده اند میرود انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا و چون این اختلاف از
جانب باری خدای شده که خلق از ایشان بخود دادن اشتغال پیش نیست این پرسش که کند
واستحقاق این دعوی کرا باشد و ولی هر کس را ولی و مولای اوست اگر کسی پرسد که مر
او را او پرسد و در چنین محل آفرینش را مجال حضور نیست ما اشهدتهم خلق السموات والارض
ولا خلق انفسهم کس چه داند که این سؤال را چه جواب باشد یا خود این سؤال را جواب نباشد که
چون سائل چنین مجیب نباشد سؤال چنین جواب باشد بل سؤال نباشد برای آنکه چون سؤال آن

جواب نباشد نه سؤال باشد و نه جواب و ولیّم بداند که حقیقت از وجوه است خود را شاهد
بحول الله ما یشاء و یثبت اگر خدای عز وجل خواهد که کس را معذور دارد تواند و اگر او را بد
مقام باز خواست دارد سزا او را باز خواست باشد که سزاوار این بر خدای آفریند والله علی
کل شیء قدیر و نباید ترسید از کسی که تواند شخص را عذاب کند و تواند که استحقاق وی مر
عذاب این نیز بیافریند و استحقاق و مر این استحقاق و استحقاق و مر استحقاق آن استحقاق الی
غیر النهایة اما کسی که بر همان اول قادر باشد و بر اعمی محجوب للتعذیب او نباید ترسید بی
آنکه چون غیر مستحق را عذاب کند ملوم نباشد و استحقاق و مر لوم را مکافات آن تعذیب
پس بزای خود رسید اگر کسی پرسد که چون تسلسل محال است چگونه توان گفت عز وجل استحقاق
غیر متناهی بیافریند او را جواب گوییم که او در برخالق وجدانیه بیافریند که بعلل
با استحقاقات نامتناهی میشود و این حالت وجدانیه بخود آن و شاکله اوست قل کل یعمل
علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا و انما کان اعلم لانه هو الذی فطر شاکلة کل
شیء و ابدعها و دیعتی کم ازاغ الله بر ان مرتبت ظلی که بفضل الله ثمره انت عدا شاکلة
کر انا جعلنا من بین ایدیهم سدا ابتهت جزاری کفر یکبد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا
یؤمنون از آن چیز دانها همه اشاره بان شاکله است و نصیب هر کس چه شاکله اوست و کل
انسان الزمناه طائره فی عنقه ای ولیّم راه دو راه بر تو یکتا باید و حقیقت چیزها چنانچه
هست تر اینما باید او ولیّم وای اولیاء ام متابعت اولیاء انبیاء و ارباب هوا مکنید که ایشان
جز انچه خود دانند شما را راه نخواهند نمود چنانچه آن شخص گفت ما اریکم الا ما اری و ما
گفت و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد و دروغ گفت اگر چه پنداشت که راستست و مکتوبه والسلام

علی من اتبع الهدی

٦٦

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید اعظم الله
اجره ولیّی وسایر الاخوان الاحبین فی موتهم النجم الثابتة الباقیة الغالبة وبعد میت
انکار شکر زندکانی او سزاید میت انکار که بمصیبت خدای عز وجل مشغول باشد بدانکه
انکه انکار کرد زندکانی او سزاید اکر بید برفت خدای عز وجل باشد خدای عز وجل تواند که
بان مردکی او را کرامتها و سعادتها و دولتها دهد که مغبوط هر زنده کردد برای انکه
خدای عز وجل قادرست بر همه چیز و مرا حجاب نتوانند شد میان رحمت خدای و شخص اکر
خدای خواهد که ان رحمت باو رسد واکر اندیشه در تجویز این تفاعد کنند که چکونه مرده
باز معانی متخصص کردد با اندیشه باید کفت که عالم قدرت بدیع چکونه است انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون
دیده تو چو کاره ادراک عالم اسباب کامور انجا منوط بشروط و مقرون بکیفیات
شده نداند که امور عالم ملکوت از این حاجات و علاقات پاکست خدای عز وجل هیچ پرده ای
ندارد چون با مرده کوید بشنود فی الحال بشنود و حاجت نیارد که مرده زنده کردد تا بشنود
شنید ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور واکر باوی کوید زنده شو فی الحال
زنده شود و نکوید اجزاء بدن من هم فراهم اورد و مزاج معتدل او ایجر و کذا و کذا تا
من زنده شوم کر زندکی بی این شرایط معتبر نکردد فی هیچ از این بجهتها باور ندارد انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اما کسی که والعیاذ بالله بمصیبت خدای عز وجل مشغول
او مرده است برای انکه خصم و کسی است که هیچ دکر فراز او مبتر نیست هر کس که در برا دشمنی
باشد با خود اندیشد که اکر هیچ معرفت نباشد بفعله مرا خود نه انکیم و از او رهایی یابم اما اکر

والعیاذ بالله دشمن خدای باشد بحضار مرا از او نتوان کریخت برای انکه امر او در هر کس است
هم چنان روانست که در جوانستان و کسیکه بعبادات و مخاصمه چنین کس مشغول باشد
همه رنجها بر تن او خشک شده و مرده از بیم و ترس و خطر او نجوید در هیچ حد از حدود درجه
او نماند بلکه مرده مرا برهمه هستی او دوست بوده این مرا حقیقتی است که هیچ زندکانی نزد او
نیست اکر کسی کوید ما از حال کسانی که از این بیم و ترس که تو وصف میکنی نمیبینیم خوش
فارغ البال واز ادمیان ایشان کوییم واقع ایشان از این قصه کاهست و این ترس و بیم
با دکار کرده نفس ایشان در لباس غرورست و پرده غفلت بر او نشسته اما زود باشد
که این پرده از پیش برخیزد و انچه در نهان او مضمر و داشکار او نیز از آن با خبر کردد و نفس
مطابق نفس امر شود که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید وحافی بکرو موقوف
اسمع بهم وابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین و بعد والیتم را خوی عز
وجل فروساخت برای فرید والد صغیر و الذکیر که جلا فرد المعاد اوباز رسد اکنون بکیا
روی دل با خدای خود برکند و شبانروز بمناجاة و تضرع و عبادة و تملق بوی تقرب جوید
او خدا برا و خدای او ودیکر هیچ در عالم نشناسد بجز یا هو و یا من هو کسی که بکرهمند ایم تو
شاب مؤل واسباب موم و بابهم اینها خدای عز وجل از او ببرد و دانست که نوع ثنا اسم
که انچه فدا احسان حق عز وجل در باره او کرده باشد و چنین نیم برای او فراهم اورده واکر
حدیث از احبه الحب البالغ افتاده درست شود مصداق ثم حال و بیم است اکنون تقدیر این
نعمتها بشناسد و الا حجت خدای عز وجل بر او باشد که بدیکران چون کلمات خدای عز وجل
برحمت خود از او صرف کردیم شبان او همت خود از خود صرف کند بعوض در مجاری احوال و تقلب
معاملات متعلق القلب هیچ موجود نباشد فرحا و هیچ مفقود اسفا قال سبحانه لکیلا تاسوا

علم ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم ابیت و صبحت و لیتم فیه فلیتمسک دینه فلیطلع و عزیز
وجل والله نسئل ان لا یحرمنا واخواننا من مقامات الابرار وکرامات الموقنین والسلام
علی النبی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

٤٧ من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز این نامه ایست از من بتو اگر کریمی و بیدار شوند
تذکره هستی باشد و در استماع موعظت غیبی و چون سخن خوبی رسد بیان کار بند
و حال او بعد از رسیدن تذکره بوی مساوی حال او قبل از رسیدن تذکره بوی نباشد و هر کس
که چنین نباشد نصیبی از این نامه در رسیدن جز خدا نیست او و زیادتی استحقاق مقت
و حذای مضمون این نامه آنکه خدای عز و جل نگاه کرد در خاک بعضی از خاک پاک شاهد
نورانی ربانی و بعضی از خاکی پلید با قبض ظلمانی شیطانی تا بعد هر دو یکسان شغول سنج
خوانی و نظر بان نهاد پاک بود که در چنین خطاب فرمود ائتیا طوعا او کرها اما چون
عجز و ناتوانی و بی‌بسانی هر دو یکسان در مقام بندگی و فرمانبرداری یکسان بود
کفتا اتینا طائعین اما حکمت و غیرت خدای عز و جل اقتضای این ساز در پرده النباس از این
بر نهند از خدای عز و جل نور است و صفت نور کشف ایشان امور باشد برای اظهار
این حکم و اتمام این حکمت از آن خاکها صورت بشری بر ساخت و اسباب استقلال و اختیار
در چله ایشان نهاد تا ایشان را با ایشان داد بعد از آن ایشان را از مقام ایشان امر
کرد و خداوندی خود و بندگی ایشان در آن ظهور رسانید تا آنکه نهادهای پاک
در مقام صبر و تقوی جای ساختند و فرمان خدا را مطیع شدند و نهادهای ناپاک
حظ خود مشغول شدند و فرستاده خدا را هیچ نگرفتند و بسخنان او و مبالات ننمودند

تروخشک هر چه پیش راه ایشان آمد و مانع وصول ایشان بود بشهوات خود از راه برداشتند
اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا چون ناپاکی و بی‌باکی ایشان واضح شد
و حجت خدای بر ایشان درست شد سقم جبار از تن خشم خود آتشی برافروخت و سراپای ایشان
بسوخت سوختنی که هرگز سر نیابد و او را انتها و انقطاع نباشد اکنون بشارت میدهم شما
پاکان را برحمت و رضوان و نهادهای ناپاک را بعذاب و نیران و بتو ای برادر میخواهم هر هایم سرگردان را
بشتابید خود را در باب پیش از آنکه در توبه بسته شود و آفتاب بره از مغرب بدر آید و نگاه باز گردد
نشانی بر آمدن جان از تن که باب توبه خاص هر کس بآن بسته شود چنانکه باب توبه عام بطلوع
آفتاب از مغرب بسته شود و این نیز نشانی باشد که ازبرای بر آمدن جان از تن جهان ظاهر کرده
که تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و مقدمه و نمودار از آن
فاذا برق البصر حال دیده انسان در طلب برآمدن جان و تولی و خسف القمر و جمع الشمس والقمر
یعنی فی الطلوع من المغرب حال بعد کان جهان شد با عروج روح و ملائکه چه بمقتضی من مات
فقد قامت قیامته هر کس را از آن ساعت که مرد قیامت قائم شد و بعیان که روز بعث
که در دار ازل آن اهوال موت در اواسط آن احوال بعث در اواخر آن
رسید فاذا برق البصر حال اول الموت و خسف القمر و جمع الشمس والقمر حال اوسط ان اکنون
ای هایم سرگردان که تو طلوع آفتاب از مغرب نمی‌بینی و در طلوع آفتاب خود
از مغرب خود در نمی‌یابی که هفته دیگر زنده مانی یا فرصت باقی است خود ندانی
و بدرست نصوح باب توبه بکوب ساعتی دیگر میفکن که
دانی که ساعتی دیگر بر خود رحم کن و پیش از این بر خود ستم روا مدار

السلام علی الاخوان التائبین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحبیة المحمدیة ادام الله علیه جزیل البرکات
مستبصر در هر وقتی بحسب هر وضع ایجاد الهی توقف و او فوق این وضع باشد از تکلیف کند و هذا
گفته اند که عقل تو بنیت که این خبر الخیر بشناسد تا با امکان راه از تکلیف بر روح نکند
این خبر الشر بشناسد تا اگر ابتلا با حدهما لازم آید با امکان اهون از تکلیف اشد نکند
مستبصر چون متمکن از این تمیز نیست ایجد بحسب اکثر نیکو میباشد او را دستور العمل او میباید
و چون خبر این بحسب اکثر است گاه باشد که نه خوب واقع شود اما سبیل بصیبا او از میل آن
قصور نیست مگر آنکه علی الدوام ملازم مستبصری باشد که در تفاصیل احوال مراجعت با بصیرت
او کند تا آن زمان که خود مستبصر شود از این جهت مشایخ و صحبت طالب مرشد کرده اند قواعد
مجرد مراجعت با دستوری مرسوم پسندیده نشمرده اند و اگر دستوری مرسوم شفا محض
بخشیدی قوانین طبی شفا ابدان را کافی بودی و با وجود کتب طب حاجت بطبیب که مراجعت باو
کنند نبودی و چنین برای آنکه تفاصیل احوال مرض و معالجات ایشان چیزی نیست که جز کمال
بکنه آن غیر رسد و منضبط شود بیان از حیز امکان بیرون نیست مرض دل که قوانین سلوک کفیل
اصلاح آنست که از مرض جسد بیشتر است چون صلاح امراض جسد از مجرد قوانین طبی ممتنع
داشت بی استعانت بطبیب حکیم شفاء امراض دل بی مراجعت با مرشد که طبیب دلست چگونه
توان داشت و چون در هر بلدی از بلاد هر محله علی ما یقتضیه الحاجة طبیبی در بایست که باشد
چگونه مرشد لازم نباشد که باشد و شفاء دل اهم است از شفاء جسم برای آنکه شفاء جسم
اگر حاصل نشود غایتش مرگ است و شفاء دل اگر حاصل نشود غایتش هلاک ابدی باشد
تا شتان ما بین الهلاکین پس لازم است که در هر قطر یا در هر بلدة علی حسب الحاجة مرشدی باشد

که علاج قلوب کند و مردمان را از راه نجات خواند و بر دیگران لازم باشد علی قدر الحاجة و التیسیر
با آنکه هفته دو روز یا روزی یا دو ساعتی یا بیشتر یا کمتر بصحبت او روند و ایشان دو روز در ذکر
برای آنکه دیدیم که علمای سلف صحبت کرده اند که مؤمن باید هفته دو روز تعلم علم کند
ظاهر اجتناب کند و شنبه پسندیده شمرده اند و چون این امر باین وجه منتظم باشد گناه از همه
ساقط باشد و الا همه گناهکار باشند علما برای ترک تعلیم و ارشاد و نقض عهد از آنکه اخذ
الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه و عوام برای ترک تعلم و انتشار
چنین اگر شاید نباشد همه عالم گناهکار باشند که چرا از ایشان کسی متصدی کفایت این مهم
نیامده چرا که وجود چنین عالم فرض کفایه است و چون فرض کفایه بالکلیه متروک گردد همه
خلق عاصی باشند و اگر چنین عالم باشد و ایجد بر او نیست و دعا بحق نجاتی و در دیگران که
صحبت وی نروند و از وی پند نشنوند و علاج امراض دل از کبر و عجب و ریا و بخل و حسد و سخط
و حب علو و جهل و تقلید و غیر ذلک نکنند همه گناهکار باشند و مجروم و محروم یوم لا
ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم چرا که امراض قلب همه محرمات است از اینرو همه
کس فرض عین چنانچه امام محمد غزالی رحمه الله در تصانیف خود بیان کرده و بعضی از محققان فقها
تصریح کرده اند که رضا و توکل فرض عین است و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و حدیث
من لم یرض بقضائی الخ دال بر همین است ایجاد از سهل بن عبد الله رحمه منقول است که فرموده
کور است آنکه میشناسم که بر اهل این بلاد و شبانگاه اطبا و شارع و خود میباید مع ذلک
چندانکه اگر ذره از این اهل عالم بهند همه هلاک شوند لا اله بر همین میکند که توکل و
رضا فرض عین است برای آنکه چنین عذاب جز بر ترک فریضه مترتب نگردد و از این بیانات
واضح میشود که سلوک تا آنکه فرض عین است نه چیزی نیست که هر کس خواهد کند و هر کس

كه خواهد يكى از آنها امام حجة الاسلام الغزالى رحمه الله فى كتاب الاحياء بعد ما عدّ الصفات
الذميمة فهذه وامثالها من صفات القلب مغارس الفواحش ومنابت الاعمال المحظورة واضدادها
وهى الاخلاق المحمودة منبع الطاعات والقربات فالعلم بحدود هذه الامور وحقائقها واسبابها و
ثمراتها وعلاجها هو علم الاخرة وهو فرض عين فى فتوى علماء الاخرة والمعرض عنها هالك
بسطوة ملك الملوك فى الاخرة كما ان المعرض عن الاعمال الظاهرة يهلك بسيف سلاطين الدنيا بحكم
فتوى فقهاء الدنيا فنظر الفقهاء فى فرض العين بالاضافة الى صلاح الدنيا وهذه بالاضافة
الى صلاح الاخرة ولو سئل فقيه عن معنى من هذه المعانى حتى عن الاخلاص مثلا او عن التوكل
او عن وجه الاحتراز عن الرياء لتوقف فيه مع انه فرض عينه الذى فى اهماله هلاكه فى الاخرة ولو
سألته عن الظهار واللعان والسبق والرمى لسرد عليك مجلدات من التفريعات الدقيقة التى
تنقضى الدهور ولا يحتاج الى شىء منها وان احتيج لم يخل البلد عمن يقوم بها ويكفيه مؤنة
التعب فيها فلا يزال يتعب فيه ليلا ونهارا فى حفظه ودرسه ويغفل عما هو مهم نفسه فى الدين
اذا روجع فيه قال اشتغلت به لانه علم الدين من فرض الكفاية ويلبس على نفسه وعلى غيره فى
تعلله والفطن يعلم انه لو كان غرضه اداء حق الامر فى فرض الكفاية لقدم عليه فرض العين
بل قدم عليه كثيرا من فروض الكفايات انتهى والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

٤٩ بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان الاجلين الشابين المولى معين الدين عبد الغنى و
المولى مجد الدين سلام الله والشيخ كريم الدين محمد والشيخ عفيف الدين ابى سعيد والشيخ جلال الدين
والولد الاعز الامجد المولى الشيخ محيى الدين محمد سلام عليكم ورحمة الله وبركاته الى احمد كم

الله الذى

الله الذى لا اله الا هو ليسئلن يجمع بينكم ويغفر ذنوبكم ويتولاكم بما يتولى به عباده الصالحين
خداى عزيز است خلق را ذليل و هر كه خواهد كه خود را بخلق عزيز كند اندك اندك خوار شود چرا
عزيز بكند دانند ذليل بگريند و بعد خداى عز و جل فتح باب اسباب براى آن كرده كه دست آدمى
در كار ركشايد و از خلق باخلاق خويش سازد و معانى تهذيب ايشان نكند و كار از
مدد خويش برآورد مى بايد كه براى نظام حكمت ميان بندگان مقرون بكسب جنبشى كند تا ان
ند شود و باز هستى بكرين خود شد و با وجود آن فكند او سبب كار را در عهده او نه
او بكار ابن كار از كجا كه داوى اختيار امير دغا فلكى كه بود با الذات باطل و بعد متخلقان
باخلاق الله خداى را بى غرض پرستند چنانچه خداى عز و جل بر ايشان و بر عباد بى غرض
صب جمال احسان و الطاف فرمايد خدا را از آنچه پرستند كه اوست او را است نكند و زير
و چنين پرستش در مقابل چنان احسان نيك افتد با آنكه ميان دنيا شد بهجو انچنانكه
با آنكه مبكرد ز هو مبد هد چو هستى على مسيار بازى عطاف فى اما پرستش
كه براى غرض و عوض باشد آلوده باشد و احسان خداى با آن آلوده مكافات با لذات
و با انجه نظير خود كنند در ثواب حديث است كه در گوش نفس مى گويند تا بار ابد كه نفس از خوى
بيرون نتوان رفت و معامله با آن دورى صورت نبندد تا ستر ايشان از استتار و پوشى
اطلاع منزه و مبرى باشد و حديث نعم العبد صهيب لو لم يخف الله لم يعصه كاشف تر خلقان
و تلويح بسر كوى طامعان و بعد هر كه كه آيات خداى در ايشان نبيند بگر وزى تا شيخ
كه در آن روز از مواجيد و مكاشفات غيب بر انصبى چه بهره رسيده او از محرومان كوتاه
خود بد از و بعد خداى عز و جل فرموده فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم
بها فى الحيوة الدنيا و تزهق انفسهم وهم كافرون آنجا ايشاء و دنيا از آنها سعادت نه بكنجى

مبدانند

مبتلا شدند با نهم محنت و عذاب ایشانست و ایشان نمیدانند و چه سعادتیست که روی کرد بدو اولا
ایمان بخدای تعالی باشد و کدام نور است که دل بآن منشرح شود جز نور ذکر الله الا بذکر الله
تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب هداکم الله معشر الاخوان
الی مسالک اولی الالباب و ذکرکم عهود مراحل الذکر و رقیکم الی مراقی کلمات الاسرار و
صرف ابصارکم عن مواقع الاغترار و حماکم برحمته ووقیکم بمحض کلامه انه حمید مجید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم ٧٠

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر الحمد لله تعالی
که ولیم را الهمند اسباب مسالک شکر دست داد و وفور نعم خدای عز وجل و خصوص منعم علیه در قیام
بوظایف شکران شناخته و دانسته است که چون ثناء لا احصی ثناء علیک که ثمرهٔ تابش
انوار جلال است بر سر بدر محل آمد همان عکس به گفتار او انداخت از بقاء آنست کما اثنیت علی
نفسک که نتیجهٔ ظهور انوار جمال است بر دل بدر مقام عرفان او را نصیبی رسد تا بجد
شکر خدا کند و از قرب که ثمرهٔ مواظبت بر نوافل است عبارة از آن یکی سمعه
بصره الحدیث شده محفوظ کردد انگاه بتمام شکر ممکن برسیده باشد چنانچه از تمام صبر حکایة
امده که واصبر و ما صبرک الا بالله هم چنین از تمام شکر حکایت این تواند بود که واشکروا و ما
شکرک الا بالله و فرقی که در کتب سلوک و صابر بالله را از صابر لله و صابر علی الله و
صابر من الله جدا کنند و شیر مخجة این بشارتست شاید که ولیم را دل کشد که معنی صبر و
شکر بالله و مغزی کنت سمعه و بصره بداند و بشناسد و اگر بکمال شناختن نرسد بوجهی
از آن معقول داشته باشد که بآن رجوع کند و بآن آرامد و لیم ایده الله بداند که مبدء
سلوک سالک خطفه ایست غیبی که هم چون برق میرسد و میدرخشد و ظهور حرارة محبت در دل

لازم آن میکردد پیش از آن سالک به کار رود میباید و لا بزال تعرض بآن صوب که آن نور از آن
تا بمقام تمکین میرسد و سزاوار معیت محبت میکردد انگاه آن نور که هم چون برق درخشیدی
هم چون شمع باقی تا قبیل الفنا باقی و ثابت میباید و جرم دل که بحرارة محبت که اخص آثار عشق بسیار
مشتعل بود در زحمت بخار از میان بر میدارد چون کثافت دل که مانع تلقی صرافت خطاب است نماند
هر خطابی که از صوب غیب میاید و هر معنی که از انجا تعلیم میشود بصرافت خود معقول دل میکردد
و بآن کو با میشود لسانی لذیه بر میکشاید و معانی قویمی باداء میرساند انچه و بر ایما میفرمودند
بهمان صرافت باز میکوید هرچه بوی میرسانند هم چنان باز میدهد در امانت خیانت نمیکند
مثل او مثل کوزه ایست که چون آب بر او کنند بعد از آنکه آشامند بهمان طعم و رنگ و رقت
و صفا باشد که پیش از آنکه در کوزه نرفته بود از جانب خصوصیت کوزه هیچ لاحق نشود
هر کس که پیش از این مقام رسد فیض در او بهمان صرافت که از مبدء میاید با او میرسد و انچه
ایجا اید سزاوار انجا باشد پس شکر چنین کس سزاوار جلال احدیت باشد و ذکر او لایق قدس
جبروت اما هر کس که مثل او مثل کوزه باشد که آب در او کنند طعم کردد و رنگ دیگر شود
جرم کل داخل او شود که رقت و صفا خود نماند کفتار که از چنان کس خیزد با خدای عز و جل
نرسد الیه یصعد الکلم الطیب و خبیث است با وکردد که الخبیثات للخبیثین این از عمل آن
کرد را همان بر این او تکشاید و برو عامل باز زنند حاصل فیض از سر چشمه قدسیت عنایة
آب از چشمه بود ان آب از چشمه که بیرون میاید پاک و صافی میباشد چون در مجاری که آلود
کردد اگر مجاری پاک بود رفته است هیچ خاک و خاشاک در آن عارض نمیشود و هیچ معنی غریب لاحق
او نمیکردد بهمان لطافت و صرافت خود میرسد اگر مجاری آلوده و ناپاک باشد آب از خاک
بکیرد قلوب اهل الله بمثابه مجاری پاک رفته است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

وبطهم کو نظرهم افیض بود ایشان بهمان صرافت خود باشد تا چار چون با خدای عز و جل بود دیگر فتنه
افتد که ابجد از انجا باشد سزاوار انجا باشد و قلوب اهل جهل عشا بر مجاری الوده تا پاک گردد در
ایشان بمکدر و تیره شود و بر خاک و خاشاک چون با خدای عز و جل بود دیو برفته بنفسند و انجم
گویند صبر بالله و شکر بالله و سمع بالله و بصر بالله و بطش بالله و مشی بالله هم عنان
ازهمین باشد که این معانی نه داو بهمان لطافت و صرافت باشد که در اندرشب که ازنظام قدر فی
بجکد و بغشاوه جهل او و ستوکبت هیچ از تلالؤ انوار ابن جنابو که لالی و جواهر معادن
غیبند مستور نشود هر اینه دیده چنین کس چنان باشد که هر چه نگاه کند بحقوق ان به سد
و گنه ان ببیند و هیچ از نشان ان از او پوشیده نماند اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله این
باشد حاصل کلام انکه معنی سماع بالله انست که شنود بسمعی و همی که خدای عز و جل از
افریند لا بقوت و قدرت خود نه مقید باستعداد این کس اگر چه استعداد نیز خدای عز و جل اگر
انجا که افریند اما افرینش خدای عز و جل دو نوع است یک نوع انست که اول استعدادی دو محل
افریند انگاه چیزی فراخور ان استعداد افریند و مثل این زکسبی گویند و یک نوع انست که
ابتداء چیزی در ان محل افریند بی سبق خلق استعدادی و مثل این را وهبی گویند افعال و
احوال عامه ناس از قبیل نوع اول است و افعال و احوال مقربین از قبیل نوع دوم و انچه از اعمال
غیر مقربین پدید رفته افتد و در استماع برای انکه گشایند بحبل قلیل شوبیست که از شرب مقربین
با انست و مزاجه کاس ابشار است انه سلسبیل ابشار و الله یهدی الی صراط مستقیم و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم ۷۱

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و عونی الی الله الامیر عز الملة و الدین الشیخ محمد
لا حرمه الله کرامات المؤمنین هر چند نگاه میکنم از دنیا خود طرفی نمیتوان بست اما او را

انکه ما هیچ ازان نعمت که بشخص میرسانند زحمت و نقصانی رفته است چنانکه ازان نعمت بوی میرسانند در حین
نعمت و زحمت متعارض شد تعارض افتاد و تساقطا پس آدمی در چه کار است فی این تجارت بی نتیجه میکند
واما ثالثا برای انکه دنیا بعین خود کسی را از آن نمیدهد بهمانی بشخص میسپارد چندانکه بدانکه
وعید خویش میسپارد چندانکه دل او دروغ خویش میاورد بعد از ان باب تمتع فراز کند
و او در آن نگاه بوی طلب حلال میاندازد و نشان آن اینکه هیچ زر و نعمت دمی از دنیا که
بان برسد آرام نگیرد بلکه در طلب وصول بان همچنان غلو و شوق در آدمی در خود می یابد
و این برای انست که بعین ان مطلوب نیست تا از دور دید بود مطلوب در اینجا مینماید چون
نزدیک شد مطلوب ان سوتر دید آدمی از سرگرفت زانست صفت سراب اوردکه در حکم
معین نماید چون خود را بان حد رسانید از ان پیشتر نماید باز چون پیشتر رود پیشتر از ان
نماید و تعلق هذا القیاس صفت جمال کار این دار که کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء با خود
همانست علی ای حال انچه از این صفت باشد ظاهر است که برای فریب آمده نه برای انکه کسی
از خود بر خورد دار گرداند و شمرانست اگر چه خود را دوست نماید و دوست اگر چه خود را از ان
نماید بیگانه است اگر چه آشنا باشد نماید و انچه چنین باشد خردمند خود را در دام ان نیفکند
و عمر خویش بیهوده در کار ان نکند دنیا لئیم است کریز از وی حظی نیافت و خود را ازو
نه دهد او بدان آمده که حظ بگیرد نه بدان آمده که حظ برساند و بدان آمده که صید کند نه
بدان آمده که صید کسی شود دنیا فقیر است و فقیر بستدن آید نه بدادن زینهار که کرد
دنیا مکر دید که از وی طرفی نمیتوان بست جان از شما ستاند و نان در عوض دهد چه
معامله برغبن ابنها که از صفت دنیا گفتم اگر برهان بران خواهید برهان آنکه ابناء دنیا
همه از صفت دارند چنانچه مشاهده میکنید یقین که صفت والد و ولد یکی باشد چه

ولد از ولد اموز ذکر طمع خیری داید بود و بی نیاز جز خدای عز وجل او دید که خدای عز
وجل کریم است و غنی و کریم کسی را نغز بیند و غنی هر دو نشان ندا زاو کام می‌توان یافت
بدانچ شاید که چنانچ فقیر طالب هند داشت غنی خواهان جویند است اما زاینجا
نمودم بدان ناحیت شاید که گرامند حقیقی بیاید خداوند جواد است و جواد آنکس باشد
که بی عوض دهد و این جز خداوند شما کسی نیست برای آنکه بی عوض کسی دهد که تام مطلق
باشد چه هر کس که در خود ناقص باشد اول با استکمال خود مشغول شود پس دادن بی عوض
از وی محال باشد بلکه آنگاه دهد که عوضی کمتر مستکمل ذات او باشد بگیرد و آنچ بعوض دهند
بحقیقت بیع باشد نه بخشش [illegible] کار ملازم باب الله باشید که از اینجا کام می‌توان یافت و
پیرامون دنیا مگردید که هر چند در بعد و مبانات بود و هنید نیست باز می‌گردید [illegible] آدم
کرده برای [illegible] خاک گسترده برای عطا گفتم آنچ بیقین دیدم و دانستم والسلام
علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم ۷۲

من عبد الله قطب بن محیی تحیة التذکرة الی من یرجو الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین
محمد جلاه الله بکرامات الابرار شکایت از نفس کرده بودند که بیم می‌دهد و اضطراب
مردم ناراستی می‌کنند و مال می‌برند غضب مستولی می‌گردد دوم آزاو [illegible] برای آنکه
نفس را اهتمام بوجود مال هست کسی که او را از وی انتزاع می‌کند نا خوش می‌آید و غضب
می‌شود چه اگر کسی ناراستی خالی [illegible] و خاشاک ضرب المثل چیزی که او را بوجود آن اهتمام نیست
از وی برد غضب غالب نمی‌شود و اهتمام نفس بوجود مال برای آنست که دفع مکاره و جلب مطالب
منوط و مربوط بمال می‌پندارند و او را بر مکاره و از مطالب صبر نیست و در این هر دو خلل است

اما در اول برای آنکه خدای عز وجل قادر است بر همه چیز و اسباب و شروط در آن حضرت
نیست اگر خدای خواهد تواند که با وجود چیزی وجود آن از چیزها که مردمان از آن محروم
می‌شمرند شخص را سوده و آزاد بدارد و خدای عز وجل بکرهای [illegible] آنکه [illegible] خواهد دل
مومن را بگشاید از او جلوه دهد دل او را بگشاید و آنکس که تواند که مرده در گور [illegible]
و سرور دارد زنده را در گور زمین [illegible] تواند که چنان بدارد و اگر خدای عز وجل
نخواهد که شخص آسوده و آزاد باشد اگر بعد رمل [illegible] باران و ذره زر و جواهر باشد همیشه
و معذب و منغص باشد پس مدار بر خواهش و مشیت عز وجل نه بر مال و بود و نابود آن التجا
می‌باید برد و پناه بکرم او و تعبیر می‌باید کرد که خدای عز وجل بچه طریق آنکس را خوشحال
و آزاد بدارد در طریق [illegible] خدای جویند ان الله علی کل شیء قدیر و بیم دادن نفس همه از اینجا
کرد و ثوق او با اسباب است نه بمسبب الاسباب و در این محل است که کار از آن مسبب الاسباب
دارد و وجود و عدم اسباب یکسانست این سببها بر نظرها پرده‌ها است که نه هر دیده
صنعش از دوست دیده باید سبب سوراخ کن تا سبب بر کند از بیخ و بن تا [illegible] سبب
اعد الامکان هر زه ببیند جهد و اکتساب کان و اما در دوم اعنی عدم الصبر علی
المکاره و الصبر علی المطالب برای آن محل است که این و صبر از کسی [illegible] که این جهان را
مستقر می‌پندارد و تنبل را نیک [illegible] اند و بدواید اینجا و چنین نیست که این جهان مستقر آدم
و نیل [illegible] اینجاست و بد بد اینجا و مومن [illegible] آنکه چنین گمان [illegible] کار آنست که در اینجا
خواهد رفت آنچه در این جهان بود حال آنکه در [illegible] غار [illegible] باید داشت
[illegible] باید بود و [illegible] الله سبحانه [illegible]
ثبات بیقین کرامت [illegible] و وصیت رسول الله [illegible] ابن عباس رض قال [illegible]

كنت خلف رسول الله صلعم فقال يا غلام اني اعلمك كلمات احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سألت فاسأل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت على ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء قد كتبه الله لك وان اجتمعوا على ان يضروك بشيء لم يضروك الا بشيء قد كتبه الله عليك رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذي والله نسأل ان يوفقنا للعمل بوصيته رسول الله صلعم واخواننا اجمعين والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم ٧٣

من عبد الله قطب بن محيي الى ولده في الله وحبيبي مولانا شمس الملة والدين محمد آنچه استفتا فرموده بودند که با چنین فرطه اگر توبه نصوح کند رجوع بفطرت اصلی کند یا نه کند و آنچه گفته اند که ان بین العبد وبین الله سبعة امور الذنوب اذا بلغ العبد طبع الله على قلبه فلم يهتد الى الخير بعده ابدا مراد بدین حدیث از عدد عرض چیست هیچ نسبت از اجناس کرده عرض ذنب فی نفع است و اسم اثم بران مباشد که با این شایع باشد مراد بحدیث از عدد معین و مراتب عدد و جمع چیز ... که خدای عز و جل آفریده اند تا مرتبه که در قانون علم در آید ماخذ مراتب جمع مبادی صد و دو ذنب که کیفیت معجم بران دو مخافه موقف از کیفیت اشد است از مخافت ایشان از نفس ذنب چنانچه ابن عباس رضه فرموده یا صاحب الذنب لا تامن سوء عاقبته ولما يتبع الذنب اعظم من الذنب اذا عملته قلة حيائك ممن على اليمين وعلى الشمال وانت على الذنب اعظم من الذنب وفرحك بالذنب اذا ظفرت به اعظم من الذنب وحزنك على الذنب اذا فاتك اعظم من الذنب وخوفك من الريح اذا حركت ستر بابك وانت على الذنب ولا يضطرب فؤادك من نظر الله اليك اعظم من الذنب اذا عملته آری یکبار نیز گناه کند و گری گناه کند و گرید تا کی گر گناه کند و خندد و ازینجا گفته اند که اعظم الذنوب عند الله اصغرها عند الناس

واصغر الذنوب عند الله اعظمها عند الناس برای آنکه گناهی که کنده از کبر شمرده و در کرده او مستمر خوف باشد و آنچه خورد شمرد فارغانه کند هر گناه بزرگ بعفار نه خجل و وجل شود و گناه خود را باهتمام غفلت و تهاون بزرگ کرده و چنانچه بدرد درجات نسبت مخافت مؤمنین از کیفیت آن است که مخافت ایشان از نفس ایشان هم چنین بود در درجات طاعت امید واری ایشان بکیفیت طاعت بیشتر است از امید واری ایشان بنفس طاعت چه بسا افتد که بجز نعمت طاعت شخص مستوجب نظر رحمت الهی و امر ... شود برای آنکه با خلاص حضور دل وانکسار نفس کند وافتد که طاعات کلیه از وی صادر شود و هیچ از ان نتیجه ندهد برای آنکه مغار درجات معانی نباشد و حدیث لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه بابی قد کان وقع لی فی هذا المعنی من جاعر لسان ... زاهد هر ازو گفت اگر میکنی نماز ماند ابجامی ان همه بابت داده اند حاصل الکلام آنکه مدار کلی در رد و قبول بسبب معصیت و طاعت بر مراتب جمعی است ... والعیاذ بالله معصیتی از شخص صادر شود که مرد همان از او خورده شمرد اما علیم خبیر داند که ... برای آن نفرط بسا گناهی و جفا کار و بر بیننده را از نظر خود بیندازد و افتاده ابد گردد و چنین کس والعیاذ بالله البته تا شخص ولو عند الموت مسلوب کرده در دار الشقاء داخل با ... و افتد که از شخص طاعتی صادر شود که مرد همان از او خورده شمرد اما علیم خبیر داند که ایشان او بان از محض اخلاص و نیکو بندگی است نه شایبه رعونت و غرض و بدین سبب پذیرفته گردد و پذیرفتگی که دیگر رد در آن نباشد هم چون پذیرفتگی اصحاب بدر که بدان بدیشان از خطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم شدند و نشانه چنین کس آنست که موفق بتوبه گردد و لو فی آخر عمره و بران ثابت ماند و مصداق این دو حکایت آن دو زن است که یکی بسبب گربه بدوزخ رفت و یکی

سکوی بهشت و در حکایتست در صحیح اما الاول فعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عذبت
امرأة فی هرة ربطتها حتی ماتت فدخلت فیها النار و اما الثانی فعن ابی هریرة قال قال النبی
بینما کلب یطیف برکیة کاد یقتله العطش اذ رأته بغی من بغایا بنی اسرائیل فنزعت موقها
فسقته فغفر لها به و ازینجا گفته اند که هیچ از معاصی خورد نباید شمرد برای آنکه خدای
عز و جل غضب خود را در جنس معصیت پنهان کرده چه دانی که این معصیت نه از آن یکیست که
غضب خدای عز و جل بدانست اینست مجمل و تمام نوشته که با چنین فرط رجوع بفطرت ممکن
اگر مقصود منسی معتبر است نه فرطات همه اجناس فرطات قابل آن هست که با بتلا بآن
رحمت خدای عز و جل بدل ادراک کند و هیچ جنس ازین حکم مستثنی نیست و اگر اشارت بفرط
معین است که معلوم شد که صدور آن از مصلح خود مقرون بکیفیتی بوده که و العیاذ بالله
متمم نصیبه کلیست این چیزیست که علم بشر بآن نمیرسد و هیچکس بر هیچ معصیت خود حکم
نمیتواند کرد اگرچه که بر هیچ معصیت خود نیز حکم نمیتواند کرد قطعا که نه چنین است مقام
مؤمن میان خوف و رجاست نه جوار رحمت و نه تحت عذاب ثابت و لی الحسنات و هو حسبنا
و نعم الوکیل

۷۴ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة و الدین ابی سعید ایده الله
احسن التأیید از جملهٔ احکام محبت یکی اینست که اگر تمادی یابد مراد سوز طلب شکند
و اثر شوق بکشد طالب آن فایده که از مطلوب خواهد یابد از اشتیاق مطلوب باید
محبت در نهاد محب خلیفهٔ محبوب باید بر کار باشد که از خلیفه ابد و از مستخلف نباید
برای آنکه خلیفه از مستخلف باز گوید پرده باز گشاده باشد و مستخلف از خود باز گوید

پرده باز گشاده باشد و مستخلف از خود باز گوید پرده باز در بند شود و بعد اگر گویم
اشتیاقی بدیدار اخوان خویش دارم چگونه راست باشد و مرا خود اشتیاق جز بدیدار ایشان
نیست و اگر گویم اشتیاق ندارم گویند پرده چرا از ایشان جدائی جواب این دانم اما بهتر آنکه خود
جواب باشم و چگونه مرا اشتیاق بدیدار اخوان الهی نباشد و هیچ محروم از مرهم نیاز ما
و هیچ درد مند از دارو مستغنی تر خاصه در دمی که آهی در درون سینه شرارش که
هر که را آن نکشد از بیم آنکه مبادا شعلهٔ آن در آسمان گیرد و بسوزد لیبلغ الکتاب اجله
گوید از درد چنین درد مند آمد اخوان الهی صبر شود اگر با او مساعدت کنند تا آن نفس گرم
دود آسمان تواند کشید با شما بکشد و از کرب روز نشیبی جو بید از آن نشنیده اید که من
نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة اما شرط حکم
هر چه حفظ زمین و آسمانست از هستی شما باز ستیده از آن خالی شوید یا معشر الجن
و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا ای اخوان الهی هر که
بدین هست حقیقی بهست حقیقی نشود بروی شغل آخرت باشد الا تعلموا علی الله باید که
چندان عظمت خدای بیابد که عظمت آدمی و آدمی بل آدمی را همه فراموش شود و این حالت را
لوازم چند باشد یکی آنکه در صفت محمد عبد الله سید الکونین گفته اند که کان لا یغضب لنفسه
و نیز گفته اند که کانت الامة من اماء المدینة تاخذ بید رسول الله صلی الله علیه وسلم فتذهب به حیث شاءت
و نیز گفته اند که کان اذا دخل بیته یکون فی مهنة اهله فان جاءت الصلوة الیها باثوم
و این هدیها و سنتها تا بهم چو شد لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و السلام

۷۵ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین جعله الله من الصالحین هیچ تربیت

افریدهٔ ذات العلی آن نیست که در مقام معامله با آفریدگار در آید و در ربوبیت او را بعبودیة
و جلال او را بثنا و اکرام او را بشکر مقابل دارد و هیچ که بآن معامله مرتفع گردد اعلی همتی
توانند بود و چون این اهل رتبه و همت را تقاضا بان اهل همتی است و معلوم است که همه کس در
درجهٔ اعلی نخواهند بود نا چار بعضی بآن مختص خواهند بود که ایشان خیر بریه و اشرف خلیقه
باشند و از پیش ایشان از عنصر کرامت و جوهر نور و بها باشند و باقیان که فرومایه
خسیس الجوهر باشند و همت ایشان چنین معامله با آن بزرگوار نخواهد کجا باید و دیگر
بیکدیگر خواهند و در چنین آفریدگان روی با هم آرند و آفرین بر یکدیگر دهند ایشعا ملهم
ایشان از ازلی که بهره از این غبار رند لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم همان بهره که لوث
وجود خویش از ساحت قدس کبریا بدور دارند بعضی از ایشان که بر سبیل امتحان با
ایشان مباسطتی دهند و بر حاشیهٔ بساط قرب ظاهر ایشان راه داده اند چه کنند که نیما
کرده اند بلعام لعنه الله را اجابت دعا دادند دعا بر موسی ع کرد ابلیس لعنه الله را از
جامه خانه کبریا خلعت دادند تکبر بر خلیفة الله آدم ع کرد علماء سوء را [illegible] خلعت
عالم پوشانیدند و حیله بکار ساختند از او سید پوشانیدند خود را نیک گردانیدند آری
بد گهر را علم و فن آموختن   همچو تیغ دادن بدست راهزن الله سبحانه قطع شر این قطاع
الطریق از ما اکنان [illegible] کناد تا ابد ایمن باد [illegible] که شر بر خبر و اکله دنیا و هر کو
فساق و ارباب هوا از ایشان آمنتر و اکنان [illegible] خود طالبان طریق صدق از ایشان
محنت عنا و بهتان و افترای ایشان بیشتر مبتلا اللهم اکفنا شرهم و اهد الیهم مکرهم
انک قلت فی قولک الحق ولا یحیق المکر السیء الا باهله
والسلام علی الاخ الاعز و رحمة الله و برکاته

بسم الله

۷۶

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر مجیب الملة والدین الشیخ محمد فقد قال النبی صلی الله علیه وسلم
کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل غریب را همکدر [illegible] را تعلق بی اهل و وطن که دل بان دارد
باشد و از هر آن فارغ باشد مومن را اندیشه در کار آخرت باشد که آخر کار است و در این دنیا
که بیگانه امور دنیا مشغول است اگر صد لون نامرادی و مکروه گرد بر گرد او بر آمده باشد
از فرط تعلق بلد که بمحل معاد خود دارد از آن شاید نباشد [illegible] مومن کشتی تن
خود را بدست امواج این دنیا باز داده تا هر گوشه که او خواهد برد و هر جا که خواهد
افکند دل او در خدای جل است کار او و در دار ضر [illegible] باشد ولیم ایده الله ذکر سخن
پیش ایده الله الحمد علی کل حال مومن از روی حقیقت عابر سبیل است اگر بحسب صورت بر عالم
سبیل شود گو باش مومن بفرموده خدای عز و جل ان لا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من
حملنا مع نوح خدا را وکیل و ولی امر ساخته و چون کسی او را ولی امر خویش ساخت اهتمام
بر او باید کرد و رجوع از آن توکیل و تولیه نباید کرد و چون ولی عز و جل امر فرموده و اذن
داده که در کار دیگر پیش آید بتقدیم فکر و شورت بنماید و بعد از آن عزیمت کرده بسبب
اکتساب [illegible] مشغول شود اما اعتماد بر ولی عز و جل داشته باشد و چشم در تقدیر و
تدبیر او باز داشته که از غیب چه پدید آید و شب [illegible] چه زاید که و شاورهم فی الامر فاذا عزمت
فتوکل علی الله ولیم ایده الله همین سبیل مسلوک دارد و مسلوک داشته باشد [illegible] الله ولیه
و یعینه علی امره ولا یکله طرفة عین الی نفسه انه الولی الحمید نعمت صحت که خدای عز و جل
بان برادر ولیم الامیر شمس الدین ابی سعید منت نهاده بکرامت شکر و مشکور شد و هم چنین نعمت
صحت که ولیم الامیر عماد الدین جعفر را کرامت فرموده بعد از مخاطره اهوال [illegible] ولیم آن حفوه

که از آن

که از آن بود از یک اول بود چون جزوه خالی با جزو صد بشمرد این جزوه از آن خدای
عز و جل باشد و در کار او صرف کند و هیچ از آن در حظ خویش صرف نکند و لله الحمد که خدای
عز و جل آن بنا اختیار به معانی و شکر آن احسان بر او منت نهاده و صفت او را مبارک صفت ساخته
ساخته قال رسول الله صلعم ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم اعفاه الله عز و جل کان کفارة لما
مضی من ذنوبه و موعظة له فیما یستقبل و ان المنافق اذا مرض ثم اعفی عنه کان کالبعیر عقله
اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه و لم ارسلوه اولاده و لیتم امیر مجد الدین اسمعیل و اولاد
ولیتم امیر فاضل الدین محمد و سایر مرضی اخوان باد را شفای و زیاد و توفیق شکر و صبر
حاصل امیر مجد الدین محمد اعزه حق اجر جزیل بر فوت فرزند گرامی حاصل باد و خواجه
الحبیب الاستاد ولی صفی المولی شمس الدین محمد را بر فوت برادر مرحوم سلف صالح
باسلام و علی ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت و درکا من کل ما فات و الحمد
مرحوم الاجر عماد الاخوان نور الاخوان و رکن الاخوان را کتابات مفرده یاد بود کرد الله
بخیر یاد بود باد ذکرهم الله بخیر عنده و لا حرمهم من مواهب صلواته عالی جناب افادت
مولانا فخر الدین ابوبکر بن مفرد التقات مودود بوده فهو مفرد بالتحیة و السلام
اظهار المحبة و الشوق لا زال المستفید به اماما و للعلم و الفضل قواما و السلام علی
اجمعین الحاضرین و الغائبین من ذکر و من لم یذکر بالقلم و الفم و رحمة الله و برکاته
و تحیاته و رضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم ٧٧

من عبد الله قطب ابن یحیی   آدمی فقیر که بسته ذخیره نقد بر است میکند که خرج جای مهم
او را امید آن بنا باشد و با وجود این کار او با زخواست کند و واست برای آنکه فقرا و محتاجان

از طرف

از طرف او است و از آنجانب همه بی نیازی و استغناست اگرچه تقصیر او برای او بنا باشد فوق
و قوت تو اند با فهم جز از آنجا اما چون نادر قوت بر آنجا لازم نیست و حاجت و نیازی ازین
آنجا اباب نیست اگر چه تحقیق باشد بلکه از این بازخواست عز امت قبول باید کرد که خالیا
بر سر آنجا او را از اضافه کرد از آن محروم و ممتنع نیاز خواستن نکفت و کوی و لی ان بنات الحق
سررشته ابنکار و کرم کسنده این بازار در دو خواهش است که در نهاد آدمی نهاده اند جهانی
سوزش و تپش و خروش آن اثر نهانی و درد اند و ناشی است اگر چه نفس آدمی از ایجاد بیت و اضطرار
اما و کیل هست و باقی مطمئن است هر چند او را ز بیرون کوید چون آن درون ماند بدکه
بلی از کفت بیرون کردند بیرون پرده باشد شور ایام درون پرده خاموش
و آرام اکنون بیجه بنده کر اشکال او موافق نهان اندرون شود او مطابق و جنوب او کرد
و بقضا خدا رضا دهد و زبان از اعتراض در بندد چنانچه او را در ذوق باشد آورده اند
که یکی از مشایخ بیمار آب بد که فلان شخص زن تو خواهد بود در بهشت با خود اندیشید که
او بچه عمل شایسته این شده باشد بدین در بهشت قرین چه میبود که او چه عمل میکند عیادت زیارتی
او مرید آن بدید که میکند از او پرسید که تو را چه عمل که من میبینم دیگر هیچ نکفت مکر آنکه
خصلتی پرسید آن خصلت چیست کفت اگر در سایه ام تمنی این ندارم که در آفتاب باشم و اگر
در آفتابم تمنی این ندارم که در سایه باشم کفت این خصلتی میکوئی این خصلت که همه مردان
از آن عاجز باشند و معلوم او شد که شایستگی آن مرتبه باین خاصیت کرده و الله الموفق

٧٨ بسم الله الرحمن الرحیم

و طایفه اخوان المحبین نا بتیس   او احیا عیتکم و عده با ایشان نیست که رجوع
بخیر کنند و برو جمع شوند کوش او دارند چون قطعه از زمین ایشان جمع کرده

ز باز آرند

از بازار بنده رحمت خدای بر ایشان نازل نمیشود بجز همان رحمت که هر یکی را از فرزندان و اهل خاصست
و اکر ان کافی بودی ایشان را این اجتماع و انفراد برای چه بود و شیخ و امیر چه حاجت معتقد
شیخ و امیر چه را تعیین شد که مناط وحدة باشند جماعت را باید که در مجلس ایشان بادب نشینند
و مجلس با ایشان نکاه دارند و با ایشان مشغول باشند و هر کس که سخنی پسندیده بخاطر او آید
بکوید و وقار و فروتنی با دیکر اجماع بر صاحب مجلس القا کند نه انکه هر دو کس با هم کویند و هم
مشغول باشند که اکر چنین میکنند رحمت مصروف میشود والعیاذ بالله چنانچه کذشت
دوم باید که اوامر و نواهی شیخ و امیر را امتثال کنند که خطا در متابعت و موافقت بهتر است
از صواب در استبداد سوم زبان را از غیبت در بندند و بخود مشغول باشند تا اکر احدی
از عیوب خود افتاده که بعیوب دیکری نمیپردازد مرحبا ان باد که خود را بر نداند امر
کفرهما فاوصیت انفا انعام چهارم سخنانی که موقوف علیه امر معاش و نافع در امر معاد
نیست نکویند اکر سخنی چنین باشد نکویند والا خاموش باشند که خاموشی رکنی است از
ارکان اربعه سلوک پنجم اکثار مطایبه مذموم است که بکدر مجلس استقامت رسید فاسد ضبط
خود نیست که از حد اعتدال تجاوز نکند دیکر با ولازم است که حسن الاصل ارتکاب آن نکنند تا
زمانیکه با استقامت حال رسند و مستقیم انکس است که در حین ستیزه هم تواند که را ز
باز کیرد چنانچه خلیل باشد چنانچه از بعض امهات مومنین منقولست که در صفت رسول الله
کفته اند که او با ما میبود و مشغول کفت و شنود که ناکاه اذان نماز در میدادند در انحال چنان میشد
که کویا هرکز ما را نشناخته هر کس که از این شرب حظی و نصیبی رسیده باشد ازو مستقیما
باشد والله یهدی من یشاء
الصراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والله یقول الحق وهو یهدی السبیل   مومن بعلم ایمان بوی عزیز است عزیز کرده خدا و دوست
و بندکان خدای نشاید که عزیز کرده خدا را ذلیل سازند بی اذن خدای تعالی عز و جل اذن نداده
که با مومن مسخرکی کنند و استهزا نمایند و استهزا را جهل کفته قال سبحانه قالوا اتتخذنا هزوا
قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین نشاید که جماعت اخوان که از رسوم اهل طبع توبه کرده اند
و برسوم اهل حق کرویده طریق اهل طبع و غافلان بل جاهلان در سلوک پیش اورند و یکی
ایشان باید که با خود تقدیر کنند که اکر انچه ایشان با این شخص که با او مسخرکی میکنند میکند
یکی با ایشان کند خاطر ایشان بخود نمی پسندند بر برادر مومن پسندند لا یومن احدکم حتی یحب
لاخیه ما یحب لنفسه و اکر ایشان میپسندند خدای نمیپسندد و خدای کینه خواه است از
قبل مومن هر کس که با مومنی استهزا کند خدای عز و جل باوی استهزا کند بانه از ان خفیف شود
که کسیکه بشر با او استهزا کند بر ایشان بدین استهزا که با بنده مومن میکنند صبر و غیره بند
و نترسد که برای انکه ساعتی طبع را خوش کنند و شیطان را محظوظ کنند بنده خدا را بیازارند
و بازردن او خدا را بیازارند ان الذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا و اثما مبینا بنده خدای که مومن است با او در رسول او در ذمه خدای و رسول است
هر کس که ذمه خدای و رسول را بشکند و کسی که خدای و رسول او را امان داده اند
نترسد عرض او را محو ساخته اند محو ندارد خدای و رسول او خصم او باشند و بدا حال کسی که
خدا و رسول او خصم او باشند این معاملات جاهلیه است که اهل طبع و جوانان بیخرد
چون مردی ساده ببینند چشمی او را بمسخرکی کیرند و استهزا با او روا دارند و ستم سازند
چنانچه او را از دست ایشان فرو باشد که سر بدوانند هر کس که او را این طریقه باشد از

خدای عز و جل از آن کند کاری مکتوب کرده و خدای عز و جل از وی آنکه باشد باشد
از وی کی باید که جماعت اخوان ازین اثم عظیم توبه کنند و دیگر باره باز آن نروند تا خدای
عز و جل بر ایشان ببخشاید بر ما زیاده از کفتن نیست که اکر بشنوند از خود و از هر کسی که ایشان را
این بلا رسیده است اکر نخواهند بود در روز قیامت و اکر چرا آن کنند فانما حسابهم علی الله و ما علینا
البلاغ و منکم العمل و التوفیق من الله عز و جل و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم ۸۰

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاهلین و سائر المسلمین ارباب الاموال الرافاده است که
تخمین حاصل خود کنند و خراج بر آن اندازند اکر چه دانسته که احتمال النظر و اتفاقات کم و بیش حاصل
مال باشد هست و احتمال خطا در تخمین بیشتر و کم هست اما بنا بر ظاهر حال نهند و حساب
از آن بردارند بر همین قیاس باید که مردمان تخمین عمر خود بنهند و صرف اوقات خود را بر آن
اندازند و مناسب تخمین عمر آنکه هیچ قدر مبنا الفرد آن نباشد هم کوییم در حدیث آمده
شده که اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و تجربه بر این هم کواهی داده پس اکر عمر کسی را
بر تقدیر آنکه بغایت برسد شصت و یا هفتاد کرفته آید اکنون ای آنکه کسی که تراچه سال است بیست
پنجاه از عمرت مانده اند پس اکر بیست و پنجاه البته بنشاد دیده بر هم زده کذشته
و اکر صدق این خواهی که معلوم کنی واقعه از واقعات خود که بیست و پنجسال پیش از این واقع
شده باشد یاد آر و دیگر که کوی باد دمی یا دیده بود و چون تو از عمر همین مقدار مانده ترا
بلی کار باید کرد و بلی کار نباید کرد اما آنچه باید کرد شتاب به تحصیل فواید اکر هر چند هنکام
خروج نزدیک تر شود جد و جهد در تهیه و استعداد آن زیاده باید کرد که وقت تنگ می شود و کار
از آن نزدیک میکرد و دیگر آنکه اوقات خیر میباید و کو آنکه چون غیر محل فرزندان آنست و فرزندان

بنهند و اما آنچه نباید کرد اندیشه بسیار در امر معاش برای آنکه بیست و پنج سال
و مانی بسیار است بس نباید بسی سر آمد و حاجت بزیاد نمی نهد در همین مرتبه کار که بسیار
افتاده برای این مدت کافیست و حاجت بسوی بیکر نیست که بر نفقه و سخن بسیار باید دید که
می توان برد چه زمانی اندک است و اکر اندیشه برای فرزندانست معلوم داند که او ز الله
خود کردن و متفرغ شدن برای کسب نفقه معاش بسیار اولی است در اندیشه فرزندان هر کسی
بخش خود هستند چه حاجت است که این کس خود را فدای ایشان کند خدای عز و جل هر کسی را
چنان آفریده که بخش خود هست و ایضا علاقه فرزندی مری اعتبار نیست در امور اعتبار
در زمان زندگانی فاهست و فراغت دیگر بهر آن ای اعتبار آن هست چون کار بر او تنگ شد بکار بر
این نمیماند در روز قیامت که او دیگر کار درمان چه کار دارد باشند و همه بسبب غیر علاقه با نفس خود
که علاقه حقیقی است باز نماند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل
امرئ منهم یومئذ شان یغنیه و چه جای آنکه از ایشان کریزد که یود المجرم لو یفتدی
من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤویه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه
ایمان بروز قیامت آرد باید که امروز قیامت خود همی حاضر داند که آن روز که واقع
و چون چنین کند بالضروره ایثار خود بر ایشان بکند و آخرت خود را فدای ایشان نکند
مردمان دنیای خود را فدای ایشان نکنند چون است که بر آخرت چنین سخی اند که از فدای
میکنند با الخوف اهون و ادنی است دنیا زنی بدنیا مومنست مکر و با آخرت و آنکه کرم
تا اینجا سال عمر است تا پانجده سال مانده یا پانجده سال آنکه کوئی که چه بسا هیچ نهادی کذشته
آنکه کسی که بیست و پنجسال مانده بود حال این بود که شنیدی اکنون بنو چه رسد بیاید شو
و تا حال خود دانی و دل از همه چیز و همه کس بکسل بجمله و بکروی خدای و ذکر خدای

عبادت خدای شو تا باشد که گلیم خود از آب بیرون بری تا نگر همین یک تن تنهای خود بینی
کرد فکر دیگران نخود شان باز گذار مثل تو مانند آدم مثل کشتی شکستگان است که غرق دریا
شده اند هر کس از بهر نجات پای می باید زد که خود را بساحل اندازد و کس از خود بکس مشغول نمی باشد
داشت که بوصله او نیفتند و از کار خود باز نمانند و هر چه در غرق می شوند که ملاح بشر
کرد تا شناور نخود را و چند کس را بیرون تواند برد از بحار جهنم که در این دریا دستگیر
باز ماندگان کنند بفرمان خدای سلام علیکم و رحمة الله و برکاته و ان نزد او مدد
باشد تا از راه فکر دنیوی که مر فساد را برای بحر خود می باشد وای اگر کمتر از شصت سال
عمر است تا اینجا رسانده و پنج سال دیگر حساب است ساعت بساعت فریح نعل در آتش مرد را
گوش دار اندیشه کفن و کافور تر اولی است که اندیشه مال و ملک کار تست تا باشد دل
حاضر دار و کلمه را تکرار میکن پنجاه سال گوئی تا خود چیست تا چشم بر هم زنی گذشته ذکر چه
مرده نعت اما چکنم چون تلخ واقع است بتغافل و تجاهل از سر ما باز نمی شود هم مگر از یاد
کردن مگر دل بیدار شود و بکار سازی مشغول شود ولی ایکه پنجاه رفت در خواب
مگر این پنج روزه دریابی و این خطابها که در این نامه کرده ام شخص معین را نمی خواهم بل خطاب عام
با همه بنی آدم و این نامه است بنام بشر نوشته شده هر یک از فرزندان آدم حصه خود از اینجا
بردارد و صرف وقت خود بر مقدار عمر خود اندازد و همه این نقد بر آنست که در اینجا کرده ام
افضل عمر است محب الا الشاه و او را اندکه مرا امروز فردا و پس فردا نیز در حساب است فاذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون نه بر ک باشد و بناء کار خود بر آن خود نهد که گوئی مرگ
داند که فردا نخواهد مرد امروز چکار خواهد کرد امروز همان کار کند که شاید فردا فرداست
باشد که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله

الامانی و زینهار که مجال عفو و مغفرت گذار و گذاشته در معصیت نگشاید که ترتیب
عقاب بر معصیت امر یست اصلی که ظاهر حال آنست و عفو و تجاوز احتمالی است که چون آن
نیز گاه می باشد در مقام استیفا بیان نخواستند که ذکر آن اهمال کنند همچنانچه ظاهر
حال کسی که او را افعی گزیده موت است اگر چه می باشد گاه که نمیرد اما این نیز نادر
فراوانست که شخص ایمن و سر دهر افعی بردو و خدای خوشنود باد از بنده که امر نجات
هست بیندو السلام علی من اتبع الهدی

٨١ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر حبیب الملة والدین الشیخ محمد نصر وفقه
نوشته بودند که ادعیه همه محبوب مخلوق شده و خو محبوب است که یک نفس از ذکر
معبود خالی نباشد آری چنین است چون ربوبیت عز تعالی پیوسته بر بوبیت بنا دگی می فرماید
که اگر طرفة العین نظر از وی باز گیرد وجود او از هم فرو ریزد و چگونه چنین نباشد
مرغ حبی که بجز آن که بحسب ظاهر ساخته او بود چون از نظر او غایب می شد فی الحال
می افتاد و ناچیز میشد چگونه آدمی که فی الحقیقة ساخته قدرت خدای عز و جل است
بی آنکه در نظر او باشد اگر نظر رحمت از او باز گیرد در ساعت ناچیز شود پس حق عبد
نیز آنست که یک طرفة العین از اقامت وظایف عبودیت غافل نشود و چنانچه ربوبیت
پیوسته مستمر می باید و نیز پیوسته عبودیت تعلیم کند تا بنده شکور باشد اما قلیل
من عبادی الشکور بگو چنین بندگان کو اهو زاده و قلة المعظم برای این سنگ گرمی
گاه صورت می بندد که ذکر خدای و محبت او سرشته جان و تن عبد شود و بار ازدو
خون او بیامیزد چنانچه و بر انگشتش نباید کرد برای ذکر بلکه وجود او وجود ذکر باشد

نشان ولایت او نباشد که گفته اند ولی خدا آنکس است که دیدن او خدا را یاد دهد برای
آنکه چون ذکر بوجود او قائم شده تمام حرکات و سکنات او ثمرهٔ ذکر است یعنی هر چه میکند برای
خدا میکند و هر چه میدهد برای خدا میدهد و هر چه میستاند برای خدا میستاند و
هر چه میگوید برای خدا میگوید برای آنکه حول و قوهٔ خود در میان نمیبیند و چون نیت
الهی او در همه کاری حاضر میشود همه کار او ذکر است خواب او ذکر است بیداری او
ذکر است سخن گفتن او ذکر است خاموش بودن او ذکر است فکر او ذکر است نسیان او ذکر است
و هستی او ذکر است شده در ذکر است و از ذکر است صبر ذکر است لا اله الا الله پاک خدائی که
چنین پاکان پاک کردهٔ او نبشته نقوش اکوان از لوح سینه او زدوده محبتی بر ارادهٔ
ایشان او در بوده پاک کند برای یک یک ایشان مر که الله سبحانه از برکات این پاکان فی
و نصیبی ... گرامی کناد انه بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
والختم بالصلوة علی محمد و اله

۸۲ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الحق والدین فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ذکر
خدای عز و جل مونس دل طالبان آخرت چنانچه کر مازده سایه خواهد که در آن بیاساید مرده
نشان او خواهد که بیاساید مرده دل طالبان یاد خدای خواهد که در درون خود جای دهد
چون ابنای طبع با عادت طلب کام خود شیرین کنند او کام خود بنام خدای شیرین کند
پاک خدائی که طعم حدیث کام ایشان تلخ کرده چنانچه تلخ تر است از صبر و حنظل و ذکر
خدای بر کام ایشان شیرین ساخته چنانچه شیرین تر است از قند و عسل و اگر از فرزندان
آدم ایشان اهل زبان و همه دیگر با ایشان مشارکت کنند در تمام بذکر گستر [illegible]

فرزندان آدم خلق فرو انس ایشان از همه بیکبار همپای ایشان ساخته بر وجهی که بسمع
ظاهر ذکر ایشان شنوند چنانچه داود را بود که یا جبال اوبی معه والطیر باید وجهی که بقوه
بصیرت از ادراک یابند چنانچه سایر صدیقین و موقنین از شجر و ... و هبوب ریاح و
اصوات طیور و پرواز مگس و زنبور همه تسبیح رب غفور است غافل افتاده راه او ست باد
هوا خواه او ست آب بدان سوی او ست اگر کرم جستجوی او ست زبان سوسن بثنای او گویا
چشم نرگس حیران صنع او لاله اسیر داغ آزاد برای بندگی او بپا است نیکو خدمت بسته برگ
و در آب نیست دو تا کرده او زرا کمند اشجار سر بر زمین نهاده او را ساجد بنده که آدمی
که سر در هوا و پشت بر خدا کرده و رو بجوار ... خود را فراموش کرده از کرم
الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا از آدمی کفور تر و کنود تر نیست نعمت خور در دنیا
منعم را نبیند و نعمت او وسیلهٔ مکابرهٔ با او سازد برای انکه مکابره با خود کند و منوحی
خواست پس مکابره با امر بکه خواست مکابره با خدا است و به نعمت خدا متمکن از این است که
او را قوت و قدرت بخشیده ای چون برای اشتغال بتمتع نعم از ذکر خدای باز ماند
و برای استظهار بان نعم از مکابره با خود متمکن گشته خدای عز و جل تواند که این نعم را دو
ستاند تا ببیند که بعد از سلب این نعم او هم چنان مصر است بر اعراض و نسیان او هم چنان
داعیه نظار لی و تعمد ذاتی دارد یا نه خدای خوشنود باد از بنده که پیش از انکه نایرهٔ فهم
مشتعل شود و در سینه این تنعم و تدارک ... باز یافت کار خود کند و پیش از ایکه خود
ببیند و بدوام ذکر قوه دل را نرم کرده اند و بالتزام مسکنت گردن فرازی بر خود
بشکند قال الله تعالی الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق
و لا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون

ایا جماعة الاخوان المحبین زنهار تا برین طول امد قسوة در دل پیدا شده که مجالس ذکر را مجتمع و
معمور میدارند و ملازمت بیوت خود را ایثار میکنند بر ملازمت بیوت حق عز و جل انما
یعمر مساجد الله من امن بالله و الیوم الاخر نه چنین کنند امروز که روز اثبات
رفع بیوت ذکر اسم او و نشر ذکر او بعضی نکنند تا انروز که روز ذکر باشد حق عز و جل و
الیوم کلمه را ندکر با ایشان هیچکدام ان تنصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله
کان الله له ای جماعة اخوان ملازمت شخص بعد از حاجت او باید کرد شما صحبت ما اجیبه
وجوه افتقار شما با او بیش از بیش است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی
الحمید ملازمت بیت حق عز و جل و حضور در ذکر این وجه کم میکنید بعد در حاجت
ملازمت خانه او کنید و بدانید که اگر با وجود اخلال بملازمت خدای تعالی حاجات مقضی
میدارد برای آنست که او مراتب حاجات میشناسد حاجتی که از ان هیچ گریز نیست
از تقاضا میدارد تا بازل او تقصیر مقصر ازانک دارد انچه میکند در حاجات جزئیه اما هیچ
میدانید که ان حاجت کلیست انحاجت بظلی که ماوی گیرد در ان یوم تبدل الارض
غیر الارض و السموات غیر السموات و برزوا لله الواحد القهار امروز کسیکه در ظل
بیوت خدای نرود که و رجل کان قلبه متعلقا بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه
انروز که جز ظل خدای ظلی نباشد او را ظلی باشد اما کسیکه در سایه خانه خود گیرد
انروز خانها خراب است فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا لاجرم بیسایه
بماند جز خانه خدای انروز خانه و جز سایه او سایه نباشد و نتواند ما کان لله یبقی
و ما لغیره یهلک و یفنی کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون غفر الله
لاخواننا الاثام و لا یفضحهم بشوباتهم و بصر فالیه قلوبهم و نیاتهم انه ولی ذلک

وهو حسبنا و نعم الوکیل و الختم بالصلوة علی محمد و اله

۸۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المجیبة المحمدیة سلک الله به سبیل المحبین .
ادمی تا پاک نشود امر را چنانکه هست ادراک نکند و تا امر را چنانکه هست ادراک نکند
نشود در دبر دور سر گردانیم چون گوییم پاک شو تا امر را چنانکه هست بدانی گوید مرا باید
امر کردن چنانکه هست تا پاک شوم چون از ذاه عجز عاجزانه دست به تضرع و از نفس بر آرد
درخواست کنم نفس لئیم باشد هر چیز داری بعض کنم التفات کمتر نماید تا اخذ او نکند عز
و جل ان داری که من پیش نفس کم شنود هر داری من رحمت رد و برمن یک تا بپیند انتم
کند و هیچگونه نگشاید اول پاک کرداند بعد از ان در آن تا اول در آن کرداند بعد
پاک تا خود این و آن هر دو یکی است از این باز انداختن و از این باز بهانه گیری نفس
کند دعوی قدرت دارد و چون بمقتضی این دعوی مطالبش دارند و باز در فانتواند کرد
بهانه گیری آغاز کند و علل و شرایط اثبات کند و عجز خود باین حیله بپوشاند چون کار
باندر افتاد بی مهلت کرد اکنون تو خواهی چنانکه خواهی چنین اکنون اگر کسی خواهد
که این پاکی را بجد شرح بشناسد که چیست برای وی از اثر حکم موجز بدانکه ما نیز یکی
بر اغراض خواهیم و پاک انکس را گوییم که او را در کاری که کند هیچ غرض و طمع نباشد
و این بود دو مقام صورت بندد یکی در رعایت هستی و بی غرضی از این مقام خدا این است که حق
او تمام مطلق است که هیچ نقص بهیچ وجه در او روا نیست کاری که کند نه برای نقص و استکمال
ذات باشد بلکه جود محض باشد و یکی در رعایت بندگی و این او محض نادر باشد که چون بنده
که ما سوای خدای عز و جل را از انجا که اوست هیچ قوتی و ثبتی نیست نفس و اجله

ماسوی است هرآینه ابر دانش او را ساکن گرداند سکونی سرمدی که من بعد هرگز منقطع
باز نباید گردد و چون خالی مطلق شود از پاکی الهی پرتو بروی افتد و او را حولی و قوتی
بخدای حاصل شود و بدان کارها کند با استغراق که فایده آن نیز راجع با او باشد لا بج
با امر باشد و او از برای خود چیزی نخواهد چه خود بیند که ما للحیری توانا بود از خود
در غیب باید و هستی او با همه هستیها یکسان شده فاعا صعقا صعقا که ممکن شد کردن
نماز از ذکر او را نصیب است و رضی کلست غایی او دارد که نصیب است نصیب این هستی که نه
قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور متوکل باشد و راضی و صبور باشد و قانع باشد
و دایم الحزن باشد و دایم السرور باشد و فکور باشد و فارغ البال باشد و شخص مذکور همه
چیز داند و هیچ نداند و دانست چون بر این وجه از لبد اند که از ایشان باید دانست اند داشته
علم وی ممزوج بجهل نباشد و شخص مذکور ضحوک باشد و قتال باشد و اگر صاحب سیف
باشد بسیف کشد و اگر صاحب لسان باشد بحجت او و اهنت غالی باشد و گاه در غایت ضعف
و عجز ظاهر گردد و شخص مذکور خلوت دوست دارد و از خلوت انس تمام یابد و اگر با خلایق
صحبت کند از ایشان متوحش باشد شخص مذکور مشتاق باشد و مشتاق الیه شخص مذکور
نیز او وی خود باشد در زمین است از خلایق و با او توان سنجید هر کس را در گفتن او نهند با او
راست ایستند تمام العیار باشد و هر کس که با او کج و با او در مقام شقاق و خلاف ناقص باشد
شخص مذکور حجی باشد و نور و مردمان از دیدن وی شرم ایشان سکینه از جبین او
لامع باشد واسطه نزول رحمت خدای بر اهل ارض چنین کس و امثال او باشد سلام علی
ذکرهم و رحمة الله و برکاته و سلام علی الحضرة العلیة المحببة و الختم بالصلوة
علی محمد و آله

بسم الله

۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله الامیر رکن الدین و الملة حسن ابقاه الله و قواه و کفی
الالطاف له دانی که هر چیز را ابتدایی باشد و ابتدای خدای عز و جل عالمهاست و اینهاست نمود که
کند بر صاحب اینها و اینهمه باشد و صاحب همه صاحب است برین بها باز رسد
دل بصاحب اینها لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر نصیب ابدی از
صاحب اینها تعظیم بغایت باشد و شکوه بر شکوه گر کوه کوه را و شنید چنانچه از سکینه است
که بر سر او سر نتوانند او دو نشسته که در مجلس رسول الله صلی الله علیه و سلم سر پیش افکندندی کانما
علی رؤسهم الطیر برای آنکه رسول خداوند آیات بود از شکوه رسالت بود که بر او بود از
تاج هر رسالت که لله العزة و لرسوله و محبت حقیقی در حضرتی چنین تواند بود که با کمال
خیال و دست دیده ادراک نتواند شد و بجلال الجلال از دید فنا متواری باشد اگر در
اینجا افروخته گردد و محبت او رونق دارد درد باشد محب بی درد سزاوار وصال نباشد
حقیقت آنکه درد وی از درد است از وصال است محبوب اما آنجا که وصال بدرد کرده
وصال دوست ندارد وصال اینکه محبوب است محبوب برای آنکه چون اینکه را خبر شد
اینکه در میان آید و پیشتر گرفت هیچ را تمکین ندهد که از او در گذرد و معانیه از خود
میکند از اینجا گفته اند و تعذیبی مع الهجران عذبه احب الحسن طیب الوصال لانی
فی الوصال عبد خطی و فی الهجران عبد المولی چند روزی باید ساخت که نفس مطمئنه
گردد و بیگانگی او با غیر بیشتر گردد بعد از آنکه شرکت آنگاه اگر او در میان آید آیا
یکسان باشد که صافی شده و حایل نمیشود همچون جامه بهشتیان که هفتاد جامه بر
کرده ایشان از ایشان پوشاند آنگاه محرم وصال گردد و وصال بدریده وصال او و حلال

باشد

باشد در هنگام دردِ درد بگذارد و وقت و نوبتِ ذوق وصل باشد و لیکن یبدّل الله سیّئاتهم
حسنات و محنتها هم درد باشد و هم درمان تا بحر کف نیارد بیرون اندازد و آن دُرّ یتیم در جوش
و خروش باشد و از تلخی تا از نفس تند جوش شد اما ندانند که برای چه تا ز دام اندکه بسوی که
تو مجوش که جوش همه خود مبتلا شد تو مبینا که هر که ز راه خود میکند راه کم گم کند

ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم

مه بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله مولینا مجد الملة والدین سلام الله تولاهم
بما یتولی به عباده الصالحین   ادعی کرم اندیشه کارهاست که معنی بجوئیت در اندیشه
نقش جوه اصلا نیست کوئی که او امری مقرر است عجز آنکه نا مقرر نیز هم چیز جوئیت آید بد
پای بست محکم باید ساخت که بعد از آن دیوار و سقف بر آن نهند تمام کار و بنیاد جهان بر معنی بر
نهند کمبستی لا امر جوه خود مقرر کن و قاعده زندگی استوار ساز تا از مرا که امر باشی بعد
از آن بنا کارها بر آن نهند و اگر کوئی این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار بید بر بهشت
کوشیم برای خانه شاد بر شفا جرف هار بنیان تا بنیم مکن و تقوی و رضوان خدای بجوی
و بنای کار بر آن نه که آن اصل اصیل است استوار کنی برای وجه خدای کن که یا فنیت کل من
علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام   امیر جعفر کلیار المحض فضا الانوار
کرد در مضمار اما نی چه اسبها میتاخت هر گوشه طاق و رواق ساخت که کجاست از چی
وان جا بکی کجا شد آن فر و فر از انکه کجا شد از دیت در دستگاه مال با جمال کشت جاه
اکنون باز بنگر دار خویش است یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه
اگر کردار تو صالح است و زاد این جاه چون آنجوه کشایند که قبر را روضه سازند از ریاض

بهشت آری هر کسی از نزد روز خلق کار کرد کشت ای با زمانه کان همه ز شکر یاد ناکم
بکذکر بیدار مرا شعر شکر بید و با زوقت خود واقف بیش از آنکه عمر بید چند است اصل قدر
کرده با قلم و هم ام اینچو و اندونجا از بید بر اس بجانی بنوان رسید اما از پرتا وقت تا
ست ماند و شو بید و بدان نه که با بید وقت نرو بید و از آن کار که باید کرد باز ماند
از دست داده و سود کنج آن نیاورده چگونه که جمله مستغرق و بیم و نام هشیار ببالله تجا
از این مستی هشیار و از این خواب بیدار که امت کناد پیش از آنکه خواب کر این مراجعه در رسد
بیحولی عذاب شایر رسیر فکند و فتنه تا انبیلوت من کل مکان و ما هو بمیت و العیاذ بالله
تما باید نظر بود خلاص شد از این فتنه فانی شد نست جلال الهدی و سعف کرفتن برو
اضطراری بود اخباری چند بابود هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
یاد کردن از این وجود چند روزه که ثوب مستعار است تا نکفتن و از آن برخوردن و ما
المجوع الدنیا الا متاع الغرور چون جامه دلکنی بوشد تا بر اندازد آن کند و بنگ و بد
ان مشاهده نماید باید که آنکه ما الکامنه در آن جامه نگاه کند و شاد و معجب آن کردن
خیاط از او برا ویکند محزون و غمناک نکردد و اگر محزون غمناک کردد دلیل سفاهت
نادانی است که او در اظهار معنی ساخته بود نه خود در اصالت معنی بدانست امر از خدای
آمده بخدای باز کردد و الیه یرجع الامر کله ادعی بچپانز است که این کتاب او مبینها باید
باو باز مینماید چنانچه نحوی کوید ضرب زید عمرا برای تفهیم فاعلیت و مفعولیت
از کوشه بیرون چند چلت رزید زید که تو از بعضا مبکر با با این ابتا البت که سنا خیم
برای تفهیم معنی با نوچه علاقه دارد و اگر النشر چنین است این کان العطی زید عمرا دینارا
دینار ز ابتا او آن کیرد و بدیدن بنگی جهان همه از این کونه است تو تی بست بر کاری تو

الله این جهان باری گفتم اگر شنفتی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
وهو شهید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم ۸۶

من عبد الله قطب ابن یحیی الی دینی فی الله سید الجماعة الامیر محی الملة والدین الشیخ محمد
پرسیده بودند که چون خواهند که بنده یک لحظه از یاد خداوند خود غافل نباشد اگر
چنین نباشد اثم و عاصی باشد یا نه باید دانست بگوییم یاد ستری و این یاد هرگز از
جان مؤمن منفک نشود و وصف حال او این است که یاد تو در ضمیر و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود و این یاد دیت که اگر لحظه از ان غافل شود نام
او در جریده بیگانگان و معرضان ثبت شود دوم یاد ذکری و این یاد دیت که بزبان
کند یاد در ظاهر دل که در ادا شدن و اقامت صلوة خمس برای اداء چنین ذکر است که اقم الصلوة
لذکری و چنین یاد کرد در اوقات غیر مفروض از ان کاهی اهمال شود چون این یاد سری
پنهان جان او قائم است محب خداوند او صمیم و ز اهل غیبت نیست کفاره این نیابت فی
خداوند کریم بجود عمیم از ان تجاوز فرماید و بنده را بدان مکلف ندارد از حنظلة بن
الربیع که از کتاب رسول الله است روایت کنند که گفت ابوبکر دو چار من خورد گفت
چگونه ای حنظله گفتم حنظله منافق شده گفت سبحان الله این چه سخن است گفتم ما که نزد
رسول الله صلعم میباشیم ما را پند میدهد به دوزخ و بهشت چنانچه گویی از امی بینیم چون
بیرون رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک فراموش کردیم بسیاری
ابوبکر گفت والله که ما را نیز همین واقع است پس من و ابوبکر رفتیم پیش رسول الله صلعم
و این حال شرح کردیم فرمود بدان خدایی که نفس من بدست اوست که اگر شما همیشه بر ان حال

بودید که نزد من بر آیید دیدی که فرشتگان با شما مصافحه کردندی بر بسترهای شما و در
راههای شما ولکن یا حنظله ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی سه بار فرمود
غرض کرد این بیان که این سخن متفق علیه شود و عبد که ذلک انسانی ... و کذلک
الیوم تنسی نسوا الله فانسیهم انفسهم و امثال ذلک بدان ای برادر این نسیان که کلی است که محب
خدای و در دو رسول او از دل زایل شود و حب دنیا و شهوات بمغز جان و نهان او برسد و اینجا
از جان او که جای محبت خداست محبت غیر او مشغول شود و چنین خذلان مؤمن را اندر
نکند و محال است که اینجا از دل مؤمن که محل محبت خداست که ازو صمیم قلب خالصه و جوهر
اوست محبت غیر خدا و ناپدید خدا بیان نه ماه ندیده پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب
تا جز اندیشه او هیچ در درون نگذارم شنیده ام که یکی از سلاطین با علی علیه السلام گفت مرا
کفاری گفت خدا را دوست میداری گفت آری گفت دوستی دیگری را چگونه گنجد
علی علیه السلام غمناک شد گفت ای پدر عنایت عشق که در دوستی تو با خدای است ایشان را امن است
شفقت است فرزندی پیش او باد که این حالت محبت که بنده را با خداوند است مثل این نا غیر
او نیست نتواند بود و هرچه با غیر او دست دارد اسمی دیگر است چنانچه هم که محبت خدای
بان خوانند و اگر مثل محبت با غیر او داشته باشد وصف ایشان باشد که من الناس من یتخذ
دون الله اندادا یحبونهم کحب الله پاکا خدای که سر دل مؤمنان از محبت غیر او و محبت
او بالکلیه پاک کرده و اگر ظاهر دل ایشان میل چیزی دیگر با ساعتی یاد کسی یا چیزی
مشغول میدارد برای اتمام حکمت هر ساعت بار تقاضای از غالب ذکر میدهد که مقتضی
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون زنک غفلت
زنک ظلمت از آینه دل ایشان زدوده میشود و سر و جهر ایشان یکسان بنور ذکر روشن

میکردد و اکر در ساعتی و روز که اوقات اشتغال بکسب و معاملات است بر وظایفه
بکمال اتفاق نمیافتد و در اثناء اللیل چنانچه خواست تست بهجد کما قال الله تعالی
ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ واقوم قیلا ان لك فی النهار سبحا طویلا قوله وطاء علی
وزن فعال ای مواطاة القلب للسان و الظاهر و الباطن آری بنیم شب که همه
مستغرق باشند مرغ خیال تو و نالهای تو رد الورد خوشا حال بندکان کسی تا
که چون روز در ذکر مقصر و قاصر بند شب بیخبر بند دانرا با تابند و استغفار تدارك کنند
والحق انجه و لیم باز وقت ان فتاده که بیك لحظه غافل شدن از یاد خداوند مظنه
تقصیر است نکو در یافته اما چون ادمی کان تقصیر و تفریطات فی سرشت جرم او
جرم شده چاره انست که ان نسیان ابدکر تدارك کند که کل ابن ادم خطاء و خیر
الخطائین التوابون والبته درکرد از قیام لیل جهة خود تعیین کند که جبر تفریطات
روز عذر خواهی تقصیر نهان کند و خدای عز و جل چون صفت اولیا خود فرموده
والمستغفرین بالاسحار و کسی را دون کسی این تخصیص نکرده بس معلوم شد که تعظیم
چیزی که لازم سرشت ادمیت هر کس را بحسب خود و همه کس را لازم است که ساعتی
جهة خود مقرر کند در هر شبانروز بکه در ان ساعت بعذر خواهی تقصیرات شبانروز مشغول
شوند چه جرم نسبت با ادمی هم چون چراغ است نسبت با خانه هر چند روز با الضرور جرکین شود
وازالة باید شست هر کس جهة خود نوبتی و میقاتی مقرر کرده باشد در ما بکمفته کرد جامع
شوید هم چنین نوبتی و میقاتی جهة شستن اجرام و تقصیرات از جامه جان بآب توبه و استغفار
مقرر باید کرد و چون ادمی را این قضا روی بادین صاحب توفیق بنیست منعمله که
احتیاج بان هم چندگاه میافتد تجدید وقت هو او اناب صافی و اب استغفار کرم است که این

شنوی تو اکر خدای عز و جل برحمة خود این باو باز نکذاشته و بعلم خود انرا
تعیین فرموده هر شبانروز یکنوبت در وقت سحر از شنوی فرموده اشتغال به
باید کرد که در ان وقت بادی میوزد که تخفیف تردامنی مقصر از امت باید و خداوند
بوجه دیدان وقت از فراز عرش با اسمان دنیا نزول میفرماید جهة قبول توبه بندکان
کناه کار و اجابت سؤال اهل نیاز منداست و در بسط کهین کرم میفرماید که هل من
داع فاجیبه هل من سائل فاعطیه هل من مستغفر فاغفر له ای بنده شرم بدار که
کرد خداوند غنی از فتاح بیچنین بنده یعنی کرده برای تو از عرش جلال نزول فرموده
و تو بنده محتاج بر بستر خواب تکیه زده و از این دستان در دست مکر دری نی تو شرم بدار
سر از بالین جهالت بردار از خواب غفلت بیدار شو این چه جفاست این چه ناز کیست و اکر
بیدار نشوی تو خود دانی که او اکر چه کریم است عزیز نیز هست و لا یا تو از درکرم
در اید کر از کرام باشی با کرم او مجوشی و اکر غیر از باشی در دستکاه او همه چیز هست
و ان همه کاری موجود است اینجا معلوم باشد که هر جا نوری از ایجه میابد انداختند
تا از بانه عذاب در دکر تو بجبانند و با کراه تراه بجهانند هر کجا زخم باید مرهم فرمود
که توم هم طور بداری تو و بدانکه جبار سموات شدید البطش است و بخشا
المحامد و لطف و اکرام هست مبد قهر و انتقام نیز هست بنهان که اثر قهر او بر مغفرت
که انکاه همه ابهای جهان را اثر است تواند فرونشاند و چون اینجا صفت لطف و قهر هر دو
هست نزد و یکسانست اکر توان کنی که سزاوار لطف شوی ان کمی که سزاوار قهر شوی
چه قضای او منوجه انفاد لطف و قهر هر دو است پس کار با تو افتاده اکر ان کنی که
سزاوار لطف شوی بلطف او تو عمل کند و بفعل الله بعذابکم ان شکرتم و امنتم و کان

شاکر اعلیتما و اگر آن کسی که سزاوار عنف شوی بود از آن جهت است که قوه او از مفارقت
با تو عاجز نیست که و فتنات کند بشود و اگر خشنود نیست با آنکه تو چیزی کنی که سزاوار عنف
شوی برای آنست که رحمت او غالب است بر غضب او و برای نظر در حال تو است که آنکه گمان بری
که ترجیح طاعت تو بر معصیت تو دارد و آنست که مباشرت تعذیب و انتقام متمم نعیم و منقضی است
دو جانب و از این جهت جانب طاعت ترجیح دارد و راجح است از آن جهت که در طاعت مطیع و ودادیست
علو و کبریائی است که در معصیت عاصی نیست فی الحقیقه ذات خود نام است و هیچ وجه در وی
هیچ چیز و هیچ کس محتاج نیست و او از هیچ کس هیچ وجه گزندی و زیادتی نرسد و نتواند
رسید خواهد که بعضی کند اما نه برای نفس گناه برای آنچه گناه متضمن است از ظهور مقتضی
عفو و انتقام و نخواهد که طاعت کنند برای نفس طاعت که طاعت پسندیده و برگزیده
اوست پس توان گفت که معصیت میخواهد اما نه برای آنکه معصیت را دوست میدارد
و پسندیده اوست بلکه برای متضمن چیزی که آن چیز دوست داشته و پسندیده اوست
که آن ظهور سلطان عفو و انتقام است و طاعت را میخواهد برای آنکه طاعت را دوست
دوست میدارد و پسندیده اوست لنفس الطاعة و اگرچه از آن حیثیت که متضمن ظهور لطف
و احسان است نیز دوست میدارد اما منحصر در این جهت تا آنچه نیست بخلاف معصیت و از این
تقریر ظاهر شد حقیقت آنسخن که گویند خیر و شر همه بخواست است اما خیر برضای اوست و شر
بی رضای اوست نیکو در این تقریر تامل کنند تا بحقیقت این سخن برسند که کبرای این زمان
تعقل این چنانکه میباید نکرده اند و غفلت نموده اند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
والسلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته و علی سایر الاخوان الالهیین
والختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله

٨٧

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین ب
شروط خروج از زمره خاسرین بنص کلام رب العالمین سه است ایمان و عمل صالح و تواصی بحق
بحق و صبر بر این مجرد آنکه شخص در خود ایمان آورد و عمل شایسته کند کافی نیست تا آن زمان
که غیر خود یعنی دیگری برادران مومن کند و ایشان را بر همانچه خود بر آنست از ایمان و عمل
صالح ندارد و کار بر دکه اگر ارشاد ایشان نکند و ایشان را بطریق اصلاح ننموده
ننماید و خود سالم ماند برای آنکه بنی آدم همه بهم بازبسته اند همچون اعضای جسد واحد
و اثر آن از بعضی به بعضی بالضروره واصل است چنانچه اگر عضوی دردناک باشد سایر اعضا
بدان سبب متغیر گردد و از اعتدال بیرون رود و تمام اندام را بگیرد و رسول الله صلعم در
این باب مثلی زده قال مثل المدهن فی حدود الله والواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة
فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها فتاذوا به فاخذ فاسا فجعل ینقر فی
اسفل السفینة فاتوه فقالوا ما لک قال تاذیتم بی و لا بد لی من الماء فان اخذوا علی یدیه
انجوه و نجوا انفسهم و ان ترکوه اهلکوه و اهلکوا انفسهم یعنی مثل کسی که مسامحه کند
در اقامت حدود خدای عز و جل و مرتکب معصیت از آن باب منع نکند و مثل مرتکب معصیت
مثل جماعتی است که بشرکت در کشتی نشستند بعضی از ایشان در طبقه زبرین کشتی باشند و بعضی
در طبقه پائین که دندانه ایشان از این بعض و تاذی باشند آنکس که در طبقه زبرین است
بخاطر آرند و بیرون بر آرند و در زیر کشتی خواهد که سوراخی کند برای آنکه آبخود را تا
بر آرد و در اهل طبقه پائین نباید بگذارند که موجب ضرر ایشانست که اگر اهل طبقه
بالائین او را باز نگذارند که چنین کند خود زنده مانند و او زنده ماند و اگر باز گذارند تا

کشتی

کشتی را سوراخ کند باید را باید و کشتی را بسکر کرد و اعلی و اسفل هم غرق شوند اکنون بدید
مقام تطبیق مثل اهل طبقه بالایین اهل علم اند اهل طبقه زیرین اهل جهل و لیکن اگر
طبقه زیرین باز نایستند از آنکه خود دلبسته کر اهل جهل مراجعه اهل علم شوند تعلم
بمقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اگرچه کند از بعضی رود تا ذی اهل علم باشند
کرو وقت خود بکشف شبهه ایشان صرف شان باید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان و تعلم
و تقویم زیغ ایشان علما و عقلا اما اگر اولی است مجال فریقین چه اگر اهل علم بر
ترسانی خود اهل جهال را بخود باز گذارند تا از همان انجاکه خود ندانند اندیشه کنند
و آراء و عقاید بهوی و ظن خود برای خود مقرر دارند و مدار کار خود بر آن نهند
و تسکین عطش قلب خود بآن کنند زود باشد که آراء باطله و عقاید زایغه در نفوس
نا مستقیم در ارض انتشار یابد و کار جهان بر آن بکردد تا آنکه اهل جهل باز هلاک
شوند چنانچه ظاهر است اهل علم نیز هلاک شوند بدو سبب یکی آنکه چون جهل
غالب شود و غالب و کرد غالم از علم خود بلغزانند و جاهل سازد هم چون بود غالم
که چون مسکین شود قبل را بلغزانند دوم آنکه غالم بعلم خود کار نتواند کرد و کمال
نفس در مجموع علم و عمل است و تنور تمیز علم بعمل است کار او خام و ابتر ماند و بمقام
خود نرسد هم چون بدر [illegible] که هیچ وجه نباید هرگز بدی نسازد و تحقیق آنرا شد
که اذا و ما انکس که [illegible] ذکری نذ الله فرق نباشد پس وظیفه اخوان الصفا که رغبت تجدید
معالم دین و احیاء سنن سالفین دارند آنست که دست از تواصی بحق و صبر نکشند
با مقداری که توانسته و مجالس تعلیم و تعلم منشور دارند و مجالس اجتماع اخوان را از ذکر
علم نافع و موعظه حسنه خالی نگذارند بشرط محافظت بر طریقه سلف کرام اجتماع

خالی از جدال و مراء و محافظت استبر و وقار و تؤده و روز الخمیس و یوم الاثنین
مزید اختصاصی باین معنی هست فی سنن السلف الصالحین کردن روز دیگر
از اخوان بر سبیل تعیین مقصد که اقامت شعار تعلیم شود و هم چون یکی تعیین مقصدی
اقامت سنت تعلیم و تعلم و باقیان برای استماع حاضر شوند و خلوا الانتفاع بیابا
پسندیده باشد و موجب نزول رحمت باشد بر اهل ارض و کفاره تقصیر دیگران
کما قال علی علیه السلام لولا الذین لهم ورد یقومونا و اخرون لهم سرد یصومونا
لدکدکت ارضکم من تحتکم سحرا لانکم قوم سوء ما تطیعونا و کان نیز نکرد که
قیام منحصر است در قیام للصلوة ایستادگی نشر علم و موعظه صالحه اجل و افضل
عبادات است اما اهل زهد و ذکار برای مداخله شبهات فاسده از موضع موضوع
خود بکردانیده اند و خشوع و وقار از آن بیرون برده اند و تعلیم و تعلم را امری
ساخته اند شبیه کشتی کیری که جماعتی در میدان بان ایستادگی نمایند و معرکه برا
انکیزند و وعظ را از قبیل مسخرگی میدان ساخته اند بر جماعت دم زنان راه
خدا بند و قطاع طریق [illegible] کسل [illegible] اسقاط [illegible] امثال ایشان باطل
شده جماعت اخوان الصفا وفقهم الله تعالی لاحیاء سنن السالفین بر طریق [illegible]
و احیاء انحجر سنت است ایستادگی نمایند و روش تعلیم و تعلم را زیبا دارند که
همه در آن باشند و هم وعظ چنانچه طریقه ماضیین است رحمهم الله محفوف بوقار
و سکینه و انصاف و حلم و رزانت بعید از هوی و نفسانیت و غضب و تحامل [illegible] کرچند
کند از افضل طاعات و اجل عبادات باشد باید که چون این مجلس کثیر الخیر انتظام یابد
اخوان در حضور در آن تقصیر ننمایند و بعید از صحیح را آن تخلف نکنند برای آنکه معلوم

که کلمهٔ که خدای عزّ وجلّ آنجا شخص را بآن منعلوب ساخته کدام است و در کدام وقت خواهد
شنید از مسلمة ابن عبد الملک منقول است که بامدادی بخانهٔ عمر بن عبد العزیز رفتم
در اندرون که بعد از نماز فجر آنجا تنها می بود کنیزکی آمد و طبقی خرما آورد و فندی خرما
از آن برداشت و گفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد و آبی بر سر آن بیاشامد او را
بس باشد گفتم نمیدانم پس پارهٔ بیشتر از آن برداشت گفت این چه گفتم بلی اینکافیست
و کمتر از این نیز چنانچه اگر این بخورد تا شبانگاه ندارد که هیچ طعام دیگر بچشد گفت
پس برای چه آدمی بدوزخ رود یعنی آدمی که کفی خرما و آبی او را بس کافی است برای
چه در مداخل دنیا که مفضی است باستحقاق دخول نار درآید و در مجال خود نیفتد
مسلمه گفت هیچ وعظ در من چنان کار نکرد که این غرض که آدمی نمیداند که کدام
سخن در او در خواهد گرفت مسلمه بسیار مواعظ عمر و غیر عمر شنیده بود اما هیچ
در او چنان در نگرفته بود که این یکی از ابنای ثروت بود لفظی یک اندک شنید که وی
گفت عجبت من ضعیف یعصی قویا این سخن در او اثر کرد و ترک دنیا کرد و بزهد
و ریاضت مشغول شد تا یکی از اولیاء خوش شد شاید او بسیار کلمات و موعظه و حکمه
شنیده باشد اما آنجا سبب هدایت او خدای عز وجل در این کلمه بسته بود تا
عبد الله المبارک رض گفتند تا کی تو در طلب حدیث و علم گفت شاید آن سخن که
رستگاری من در آنست هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم همه باید که در مجالس علم
و وعظ حاضر شوند و عمر بن عبد العزیز با وفور علم و جلالت شان بعد از نماز
در مجلس واعظ عامه نشستی و چون او دست بدعا بر داشتی غیر عالم برای تعلم
و عالم برای تذکر و انس وقتی که اخوان این اجتماع ندارند کنند بعد از ادای فرض

بپیش

بپیش است برای آنکه اول روز وقت اشتغال بمهمات است شاید بحضور دل نتوانند
نشست و از کارها باز مانند و بعد از پیشین چون موصول است بشام که وقت خیبه
و ملالت اگر بعد از نوبت مشغول شوند از پیشین تا خفتن علی الاتصال اشتغال بذکر
لازم میباید بی فرجه و مظنهٔ ملالت و سامت شاید باشد اگر و الهم مولانا شمس الدین محمد
و امیر مرشد الدین عبد السلام متصدی تعلیم و تعلم شوند و دیگران استماع نمایند
پسندیده مینماید و اگر مقرر و تقریر ناقص باشد نیکو باشد و باید که مخلوط باحادیث
و حکایات صالحین کنند و مقرر تحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه باشد از وعظ و
درس و سایر اهل علم از اخوان مطالعه فرمایند و سخنی که بخاطر شان آید القا کنند بچند
شرط اول آنکه چند کس یکبار سخن نگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند و تا
سخن یکی تمام نشود دیگری سخن نگوید دویم آنکه بوقار گویند و تا سخن از پیش رود بتیز
روند بعد از آنکه در کلام مزید دیدی نمایند و بکرار و اصرار باز کردند بی کنند سوم
غضب نخورد راه ندهند و لین العریکه باشند و چون ظاهر شود که خطا کرده اند فی
الحال اعتراف کنند و باک ندارند بحمد الله علی اخواننا الملکات الفاضلة و الخصال
الجمیلة الکاملة و جعلهم من الکاملین و کتبهم فی عباده المخلصین الصالحین و الحمد
لله رب العالمین

۹۹ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر سمعه الله
دعاء و اکمل شغله نموده بودند که در میان خواب بینندهٔ چنین نموده که مسجد شیراز
دنیاست بکه از آخرت هر کس که بمسجد رفت باخرت رفت چنانچه بیننده تعجب میکرد

کرده

کرمردم اینهمه باخرة میروند باز میآیند صدق الله دوبار میان خواب وبیداری
زمان مکاشفه غیبیست ولطایف غیبی بر اهل شهادة در این برزخ ظاهر میشود
والطف اوقات واعذب حالات است نوادر اشارات وغرایب اسرار کاشفات عارفان را در
آنحالات اتفاق می افتد ومراد خالق قدس سره از تشبیه مدارج انزالیست در آخذات بکمال
چه هرحالت از خواب وبیداری کمالی هست ونقصی کمال بیداری بقاء هوش است واین جهة
ادراکات بیداری ازلی بریست ونقص او اضطراب فکرات از این جهة از مکاشفات غیب
محجوبست کمال خواب اطمینان فکر است از این جهة قابل است مکاشفه غیب ونقص
او زوال هوش است از این جهة ادراکات اکثر الا النادر است میان خواب وبیداری دم
لغوایت مشرف بر اطراف هوش تمام زایل نشده وفکر اهنات اطمینان کرده مرتبه
اشد اوقاتست بوقت آخرة برای آنکه در آخرة هوش باقیست وفکر ساکن برای آنکه
فکر برای تحصیل مجهولست آنجا مجهولی نمانده هر کس بمعلوم خود رسیده وفکر آنجا
از اثر بعید انجا حین آمده وسیر اوهام مبتدلست پیر اقدام شده ترقی آنجا انتقال آ
از مشاهده بمشاهده بنشاط انبساط وتحیری بجا فرو پیچیده اند وهمه چیز خود
خود کو اهست وچون مضاهات مذکور او را باوقت آخرة ثابت شد بر مضاهات
مستعد ارمیشود که محل ظهور مکاشفه احوال آخرة وامور غیبیه کردد بالذات
وعارفان را در میان خواب وبیداری وقتیست بان ذوق وشوقی که هم ایشان را
چنانکه قدوة المحققین شیخ فرید الدین عطار فرموده میان خواب وبیداری جا
که جاز الذوان باشد کمالی امدیم باشرح اعضی که مکاشفه کشته معول است در
وذوقی است صحیح چه ارض محشر خدای عزوجل حشر خواهد کرد وتبدیل خواهد دا خلق

ارض جنت خواهد ساخت وآنچه در آخرت جهنم خواهد بود امروز ثری زمان بهشتی پیوند ده
چنانچه کریمه یصلونها یوم الدین وما هم عنها بغائبین بعضی اشاره باین کرده اند
که اگر چه اهل نار در یوم الدین داخل نار خواهند شد امروز بالکلیه از ان غایب نیستند
واثری از آن بر ایشان موصول گشته ومعیشة ضنک که دلالت میکند مرضا اند ذکر را
از آنجاست که بکمال دیده بصیرت او پرده شکاف باشد موضع ان اتصال را مشاهده کند
وببیند که همه احوال ایشان از روز تا امروز نهای دوزخ که دل ایشان گشته
باشد دوزخ یابد چنانچه مولانا جلال الدین رومی گفته این جهان منتظم محشر شود
گر دو دیده مبدل وانور شود وچون در حدیث ثابت شده که الحمی من فیح جهنم یقین محموم را
نسبتی با جهنم حاصل شود که نیز دوزخ بجسم او از موضع از بیند رسد چه عجب اگر محموم
نسبتی با نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة دست دهد که ظلمت واحزان بدل او
از آنجا آید وهموم وغموم برخاطر او از آنجا وزد چه معدن همه شرور وخواه جسمانی وخواه
نفسانی جهنم است لهذا بعض مفسران در تفسیر وان منکم الا واردها گفته اند نصیب مومنان
از این ورود شداید محن واوجاع والام است که در دنیا بایشان میرسد چه اینها همه از
آثار ونتایج دوزخ است واینهمان چون درست شد که هرچه در آخرة میرود امروز ازین
ازان بیشتر میپیوند ودر تبدیل که ارض محشر از دری خواهد بود وبان از جنس ارض جنت
خواهد شد ومنضم بباقی ارض جنت خواهد گشت بی ان نباشد که امروز اثری از آن
بارض محشر پیوسته باشد وچیزی از آن تبدیل او در یافته باشد واهل کشف ومشاهده
انحال برا و ببینند چنانچه در خبر درست شده که اهل آسمان مساجد را در ارض بحیات
امتیازی که زمین با بند که اهل ارض نجوم را در آسمان وتخصیص ایشان باین مشاهده

اندکه ایشان اهل کشفند هر که از اهل ارض دیده که کشف باز باشد و اینها یاد در
ادیدن چنان یابد و دیده‌اند که شیخ حاجی عمر مسطور است که گفت که دیدم رسول الله صلعم را
میکند در دم و محدث است ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوضی در دل کذ
در ساعت چنان دیدم که ان محل ابو بکر قدس ره و جماعت که نماز میکنند در میان ان رکوع
و سجود میکنند و این معنی که ولیم ابدالله در میان خواب بیداری دیده بود یافته از ضعیف
در بیداری یافتم در آن حین چون در مسجد رفتم خال خود دیدم این حال یافتم کرده
خارج مسجد داشتم مباینتی تمام و چنانچه ماهی در بیرون آب باشد چگونه مضطر
باشد و چون در آب در یا آمدم خود را در خارج مسجد و مسجد بعینه بازیافتم
و بعضی مفسران در تفسیر فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب
گفته‌اند این سور مسجد شریف یعنی بیت المقدس این معنی از عبد الله بن عمرو بن العاص
منقول است تا و این همانست که مذکور شد که مسجد چون بیت الله است معنی این جمله
با و پیوسته و سوق چون بیت شیطانست علی ما ورد فی الخبر و مساجد الاسواق مراسیه
معنی از دوزخ باین پیوسته و ناچار دیوار یکه حایل باشد میان مسجد و بازار معنوی
با و پیوسته باشد و این معنی در مقام فکرت به بصیرت توان شناخت و در مقام ذوق و حال
توان دریافت و در مقام مکاشفه بصری از مشاهده توان دید چنانچه شیخ حاجی عمر را
نمود ثمره این کاشفه لصیقه ذوقیه که ولیم ابدالله در میان خواب بیداری نموده این ساده
کرد در بیداری ملازمت مجد غنیمت شمرد و لیم مقدم الاخوان الالهیین امیر مجد الدین
اسمعیل اسابقا در بارور رسول الله صلعم دست داده بود که در پای مبارکش افتاده و چند
گریه کرده که زمین تر شد بعد از ان است از ضعیف نموده بود که بخدمت مسجد

اشتغال فرمایند این بیچاره فقیر همان خواب توانند بود که مسجد ان بر من ساله ادو بهلا
استبدالی نه یکون تیمی به ده علی و شکور ید ان مشغول میباید شد دوتان و منشیم کر
التماس نموده اند دعوه ولیم امیر رکن الدین حسن شکر و جه تحصیل نموده تسلیم کردن
الاخوان نمایند اسار در محل و ثان میان مطبخ مسجد متصل بدیوار قبلی مناسب و مستحکم
چون قائم نیز الدین علی رحمه الله که از نمانر او نکه دیوار العرقیام باشد چه مسجد از
مستحکم تا کرد است الله سبحانه باین اخوان بعد از توفیق قیام بتعظیم بیت الله و تکفل خدمات
اهل الله و جب ساکنین که عباد الله اند کرامت کناد و شیخ الاخوان که ذکر او رفت چون
میل اعتکاف فرمودند و بسیار نقل همه مسجد است همه را از برکات اعتکاف نصیب باد همراه
در شبی معین حالتی امیدوار ادر ال میشود که امارة لیلة القدر باشد امسال که در
بعضی از الیلة الشد بعد انم چگونه بود چون این سرار او تا دامت الطلاع تقدیم کرده یا اید
ماه ان لغیلای افتاده با وجود ان برکات لیلة القدر و روم عید بجماعة اخوان الالهیین مسابق
کرد در افطار روزه میشد و اصل باد لاسیما امیر الاخوان الالهیین ایده الله تعالی و کثیر
الصالحین چنین نمودند که قاصد دوانیراست اگر مجال اند هد از کتابة کتاب تمام الخو
باشد چه اخوان که نفس واحد اند ان شاء الله تعالی چنانکه کار ان مسکان از هم جدانست
جانهای شیر از خدانست و اگر مجال افتد کتابه هر چند کانه حسب التیسیر جاء الانقطاع
بالموعظة اتباع قوله فذکر ان نفعت الذکری نوشته خواهد شد خداوند عز و جل
نیکو بنده و شونده در گفتن و شنیدن خالص گرداناد برای وجه کریم خویش خلعت
اخوان که بنت در باره بیت الله داده اند بادر ذالک این سعادت موید کردند و بانشار
اقتفاء اثر ایشان در دیگر شوار نقل و لیم و حبیبیم مولانا شمس الدین محمد با اخوان

براو وبر اخوان مبارك باد شعار خدای معظم واعلام هدی مرفوع وسبیل سلوك
مفتوح باد وکید اعدا رحمانا بعصمت خدای عز وجل مدفوع الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور والسلام علی الاخوان الاهبین التائبین المبارکین العابدین الساجدین التالین
لکتاب الله الحافظین لحدود الله ورحمة الله وبرکاته والختم بالصلوة علی محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحیم ٨٩

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی فی الله جمع الله شملهم چون دارنده روان رو
نخواست که صحیفه از تذکره خالی گذارد اگر چه اندك باشد برای آنکه قلیل الحکمة کثیر است
ما اکثر اگر بان منتفع و برخوردار میشود حاضر التذکره آنکه خدای عز وجل امور عظیمه را
تاخیر فرموده وامور خسیسه را فراپیش داشته وای برادری امروز که آن امور عظیمه ظاهر
شود وای بر او که چگونه طاقت آن خواهد آورد از عارف محقق فضیل بن عیاض رحمه الله
منقولست که گفت رسل را بر من هم که از بدیه نگشتند بدین مر غبار ایشان چو ملائکه
ورسل الغریبه ایشان را مشاهده اهوال محشر میباید کرد بنگر که احوال محشر چگونه خبر یافته
که عارف محقق که شناسای حضرت الهی آن چنین ترسانست بر مقربان خدای عز وجل تا بخود
چه رسد بحال دیگران در تفسیر وتری کل امة جاثیة گفته اند که جهنم زفیر زفرة لا یبقی احد
الا جثا لرکبتیه حتی ابراهیم الخلیل علیه السلام یقول نفسی لا اسئلک الیوم الا نفسی ودر کعب
الاحبار رضه منقولست که والله لو ان لرجل یومئذ عمل سبعین نبیا لاستقل علیه
شدة ما یری والله لو دنی من غسلین ولو دلوا احدا فی مطلع الشمس لغلت منها جماجم قوم فی مغربها
والله لتزفرن جهنم زفرة لا یبقی ملك مقرب ولا نبی الا خر جاثیا علی رکبتیه یقول نفسی
نفسی وحتی پیغمبران ابراهیم واسحق علیهم السلام بجاهت اخوان قد اهو سنوی عظیم انتم عنه معرضون

عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون ان هؤلاء یحبون العاجلة و
یذرون وراءهم یوما ثقیلا ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة ایها امر عجیب
عظیم وجلالت ومهابت وسطوت از دوزخ مسکین آدمی خاطر ضعیف که در چنگال این اهوال
اندیشه چیزها بیند که هرگز ندیده باشد که چگونه خبر از آن هائم و در نشیب چه کرد یوم
یکون الناس کالفراش المبثوث وتکون الجبال کالعهن المنفوش آدمی هر چه مکرر آید برین
کستاخ شده و دیگران تشاخت بالا ان زیاده از دست عبر بود و سرگردان عقبه و چنان
اهوال که هرگز ندیده و نشنیده و در خاطر و ضمیر نیامده که وبدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون چون بغتة برآورد و آید بالا ان سطوت و بطش که کوه و زمین از آن خبر پاره گردد ود
لرزه افتد که یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا مهیلا و آسمان از تاب
بگدازد که یوم تکون السماء کالمهل و فتنه در حرکت از دست تا هد که یوم تمور السماء
مورا وتسیر الجبال سیرا در بیابان که حال آدمی در آن یکبار چون حال زمین و کوه
که جاد از خوف جادو ترجمه اند و کوه را ازبیش بپرانند که وتری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب با جان آدمی که فرصت عقل ادراك میکند از فرط لطافت حکند و بل
للانسان هول قد آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ازفت الآزفة لیس لها من دون الله
کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون فاسجدوا لله واعبدوا
والسلام علی الاخوان الاهبین الساجدین العابدین ورحمة الله وبرکاته

٩٠ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی قلبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد کان الله له چنانچه هر چیز را خاصیتی است آدمی را نیز خاصیتی هست مثلا

خاصیت آهن است که اگر از وی آینه سازند چیزها در آن بنماید و خاصیت سنگ آبگینه است
که اگر از وی آبگینه سازند چیزها از ورای آن توان دید و علی هذا القیاس هر چیز را خاصیتی
که چون تربیت نیکو یابد آن خاصیت از وی ظاهر گردد هم چنین آدمی را خاصیتی است که
اگر تربیت خاص یابد آن خاصیت آشکار شود اما اگر تربیت نیابد آشکار نشود و همچنانکه
آهن که خام بماند چیزها در وی ننماید و سنگ آبگینه که در کوه بماند صفا نیابد که چیزها
از ورای آن توان دید و خاصیت آدمی خاصیتی است جامع تمام خواص که متفرق است در اجزاء
عالم چنانچه اگر آدمی تمام خاصیت خویش ظاهر شود هر چه از چیزها باید از وی همان
آید مثلا خاصیت کارد بریدن است و خاصیت سوزن دوختن است و خاصیت نان سیر کردن
و خاصیت جامه تن از سرما و گرما نگاه داشتن است و خاصیت چشم دیدن است و خاصیت گوش
شنیدن و خاصیت دست گرفتن و خاصیت پای رفتن و خاصیت مغز اندیشه کردن الی غیر ذلک
من خواص اجزاء العالم هر آدمی که خاصیت او ظاهر شود بی کارد برد و بی سوزن
دوزد و بی نان سیر شود و بی جامه اندام او از سرما و گرما مصون باشد و بی چشم ببیند و بی گوش
شنود و بی دست گیرد و بی پای رود و بی مغز اندیشد القصه این خاصیت ذات خویش از همه
بیرون است از ذات او است از مخلوقات مستغنی شود و مصداق قول مولانا روم قدس الله سره
گردد که فرموده شمس تبریز اگر مفرد و بیکس باشد پادشاهی است که از خیل و حشم بی نیاز
و چنین آدمی چون کارهای او در لباس اسباب رود برای زینت باشد نه برای حاجت و آن
اندر وی تجلی باشد نه تدلی اکنون ای ولی من العجیب عن این سخن از من باور دار و بدانکه
آدمی را چنین خاصیت همراه است و مراد من که خاصیت وی آشکار شد او را در ابتدا
خاص خدای راه نیست زیرا که خدای عز و جل ملک قدوس سلام است و هر کس که ملوث است

بعلائق ناپاک است و ناپاک با پاک نتواند بود پس کوشش آن است که به هر تا خاصیت انسانیت خویش
آشکار کنی که هر کس که این خاصیت او اصلا آشکارا نشد بعد از مردن در عذاب خواهد بود و در
سجین قرین شیاطین خواهد ماند و انجه در حدیث آمده که هر کس که در وی مثقال ذره از ایمان باشد
رستگار است اشاره بظهور این خاصیت است و بشارت است که اگر اندک اندک بسیار چون اصل
این خاصیت ظهور یابد شخص بسعادت حقیقی خواهد رسید لما انه اندک است قلیل منک
یکفینی و لکن قلیلک لا یقال له قلیل اگر عمر باشد در دیگر نامها حقیقت این سخن را شرح دهم
و بافهام رسانم اما نوشتن آن موقوف است بر شرح مشوه هر سخن که میگویم با نقد دیگر از آن فهم بیخی
بعمل این مشغول باش که اگر خدا خواهد بان بسر بان برسد انشاء الله ولی التوفیق بعضی
افهام بلوزد که این صفت که تو میگویی اگر ممکن است مگر پیغمبری یا صدیقی را باشد دیگر عامه مومنان را
بیساط خدای راه نیست که نرسند گوییم همه مومنان را این خاصیت بقدر ایمان خویش هست اما
مومنان را آن درست تر باشد و اولیا را درست تر و انبیا را درجه و در آخرت همه را درجه
شود بکوشش ای ولی من بکوشید ای اولیاء من و این سخن را باور دارید تا این سعادت ابدی
برای خود کسب کنید و بشهادت اهل یقین و نادانان ملتفت شوید و السلام علیکم و علی
اولیائی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

از بنده خدا مطلب این یحیی   چون از اگر چه این بدن خاکی که از خاک آفریده شده و با خاک
خواهد شد چیزی نیست در آخر نیز هیچ دوری را هیولی جسم مشغول نباشد اما آدمی که
او را روح پاک که از نور قدس آفریده شده هست اگر از الایش پاک شود با جهان قدس
در نعمت جاوید در جوار ملک قدوس سلام و الا در ذل حجاب ناکامی و عذاب بماند شاید

۹۱

تمام هست او پرورش تن وی براوردن آرزوی جسم باشد کار آدمی عبادة خدایست عز وجل و دیگر
ذکر و طاعت که عمل فرشتگان است کسی که ازوی کار فرشتگان آید جهد باید که کار حیوانات
پیش نگیرد و اگر چنین کند از حیوان کمتر باشد برای آنکه هیچ کار حیوانست هر آینه از حیوان بدتر
و چه بدتر از آنکه کسی بچیزهایی خوشنود شود آنکه از دیگر حیوانات نیز کمتر باشد و کمتر
نازل تر مثلا اگر همه خود را خورش سازد آنقدار که خار پشت خورد نباشد و اگر همه
فرو بطن سازد درین صفت با پیشه و پلنگ نتواند رسید و اگر زینت آرزوی خود کند
و جامها نگارنگ پوشد با پر طاووس نتواند رسید از خردمند صاحب همت نه زیبد
که بچیزها که حیوانات خوشنود شود آنگاه در چیزی که حیوان در آن برابر و افزون باشد
زینهار که از دون همتی بپرهیز چون میتواند که مانند فرشتگان باشد خود را
ستوران میکند کار فرشتگان عبادتست عبادة و عادة باهم راست نمی آید تا ترک
عادت نمیکند بحق عبادة ایشان کی نتوان بود و ترک عادت بر زبان اهل عادت
نمیتوان کرد لاجرم اولا از اهل عادت عزلت باید گرفت تا نا بیار ترک عادت توانید کرد
مثلا عادة اهل عادت آنستکه اگر ایشان را عزایی افتد چندان زحمت بر خود نهند
و بار بگردن خود کنند که از اصل عزا بر ایشان گرانتر باشد و اگر ایشان را عروسی
نماید چندان زحمت بر خود نهند و بلا بگردن خود کنند که از ملال عزا افزون باشد
و علی هذا القیاس چندان بار در هر باب بر گردن خود نهند که تمام عمر جان کنند تا
بمنزل نتوانند رسانید اکنون شما تامل کنید که چون اهل عادت را از عادات مقرره
چندان بار بر گردنست که این یک عمر را دیدن نتوان بجا مجال عبادة و کار
راه آخرت یابند مگر آنکه ایشان را دو عمر باشد که یکی در کار دنیا کنند و یکی در کار آخرت

وهیهات عمر یکی چیز نیست که آنرا در کار دنیا میکنند آخرت ندارند و اگر در کار آخرت میکنند
دنیا ندارند اکنون یکی را ازین دو اختیار باید کرد که هر دو باهم میسر نیست بنابر آن حوالت
و دین بدرست این هر دو نباشد فلک بنده نشت لله الحمد والمنة که خدای عز و جل
عزلت از اهل عادة بر شما آسان کردانید به برکت خود شما را از جای کرامت فرمود و نجات
فرود آورد اکنون خدا را برین نعمت که شما را بان مخصوص کردانید شکر کنید اگر از شیوه
تحمل با اهله از رفق با بعد حوائج باکرده بدند فار بطمع بنشک بند بشما بقتلک بیاید و طمع
کوشد سر بر سنگ میزند که چیزی که برای خدا کرده ایم برای تو ترک نخواهیم کرد و صبر کنید که
برکت صبر خدای عز و جل کار آسان کند و این محنتها نماند سیجعل الله بعد عسر یسرا
دشخواری اول برای امتحانست چون صبر کرده بید از جای برسید آسان میشود
والله ولی التیسیر نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم

٩٢ من عبد الله قطب ابن محیی الی ولی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة و الحق و الدین
الشیخ محمد اگر در محبت خدای و رسول او صد و ابادان کرده آخرت خویش خرابی بچیزی
از چیزهای جهان نشاید یابد و امری از امور دنیا از دست دهد خردمند آنرا گران نشمرد که
آنکه خردمند آخر بین باشد چون بیند که قرار کار بر وجدانست بفقدان محال بنا الا آن ندارد
در شطرنج بنبر در آکثر است که آخر بر دار آن او باشد اگر چه بسیار چیزها از او برده شطرنج
باز استاد دیده باشید که بسیار چیزها کذارد تا خصم از وی بکیرد برای آنکه بر خویشتن در
باخت بیند نادان که بر کار و عمیه باشد آنرا بنا استادی حمل کند برای آنکه آن بازی که
دیده آن نادان نبیند نظر بر حال کند و زیان بیند و نظر او از انجام که سود داشت

کوتاه باشد و مثل تخلف اخوان المحبین در تغافل اخوان باد و آنچه بدین سبب از ایشان فوت شود
باشد و از حسن اطاعت خدام و سعی مرافق و قرب حوائج و رضاء جماعت و امثال ذلک
همین سخن و مانند بر خلال ایشان بخطر میبرد کرچه سبب شاید که جماعتی از زیان اهل عالم
که همه الا قلیلی اقبال بر دنیا و اعراض از عقبی کرده اند و ظلمت از پیش و نور از قفا مانده
و عادات مقبول و عبادات مهجور داشته دست بر خویش نهند که این کار ما با جماعتی
اینست که میکنیم و بر ترک هر چه معتاد است از خدا و فعل هر چه مقرب است بسوی او بهیچ
آنگاه در اینست و شبانه قشیبا بمقتضی این بیان عمل کنند و هر چه پیش آید از ملامت
و زحمت و مشقت کشند و کذا است در دو روی کرد ایشان شوند رحمت خدای بر چنین کسان باد
درهای فضل و عطا بر روی ایشان گشاده شود اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون ای اخوان اکر بدانید که آنچه شما را پیش خواهد آمد نسبت با آنچه
بعد ما آمده اند چیست و آنچه شما را بدست خواهد آمد با آنچه از دست میدهید چه نسبت
دارد در این معامله خاسر نبینید و تمنی کنید که آنچه رفته کاش پیش از آن و پیش از آن
بودی چنانچه شهید چون اجر شهادت ببیند بتمنای آنکه کشته شده تمنی کند که چند
بار کشته شدی ای اخوان من کافران نه از آن تکذیب پیغمبر میکردند که سخن ایشان بر
تصدیق بود و بینه ایشان ضعیف داشتند از آن تکذیب کردند که آنچه ایشان میگفتند
خلاف هوای نفس ایشان بود و نفس ایشان بر عقل ایشان غالب بود و نمیگذاشت که
عقل ایشان تصدیق انبیا کند با وجود که فطرت او مقتضی تصدیق بود که مبادا که چون
صدق ایشان مقرر شود و انقیاد ایشان دست دهد او از هوای خود باز ماند و ناکام گردد
بحق رسول خدا ای فرمود اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک چگونه اعدی عدو نباشد

کسی که شخصی را از تصدیق پیغمبران که ثمر سعادت ابدی است باز دارد و بر تکذیب ایشان که
مثمر شقاوت ابدی است وا دارد لاکن چون دانستند که موجب حرمان ابدی غلبه نفس است
و پیروی او در هوای خود حرم خویش را بمخالفت نفس ساختند و باز داشتن او از هوای او و فی
الحقیقه که تا کسی نفس را دایم عنان از بد دو اما ناکامی چنانچه پیغمبر فرمود که عقل از ورع
او بر جای ... و درو حوت التخیر عقل نماند امر بهنوان شد که با او همان کند که با کافر
کرد چکونه کسی که همواره دایم در دست نفس است بر خود نهد از آنچه بر سر غیر ازل و ملعا
مکر خود نفس است آنچه شاعر گفته چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم که دل بدست
کمان ابروی نیست کافر کیش غرض که تا الله تا زنده است کار او مخالفت نفس است و اخر از
نکردن از آنچه در آن ناکامی و هوان نفس باشد آنچه خواه از پیش آمده که در تغافل اخوان باد
اگر ناکامی است ناکامی نفس است ... در شقت حیرت است در این هر دو سر و قلب ما لکان
وا پرورش ایشان است که اکر بغیر اخبار پیش باید با اخبار مثل اندیش خویش باید دو که
نفس را در آن و باضت هستند از سرکشی او آمن شوند که نفس سمی است که چون باشد اول
چیزی که از شخص قصد کند ایمان او باشد که سر همه خیرات است چنانچه شیر اول چیزی که از آدمی
قصد کند سر او باشد که منبع جوهره حرکات است و میداند که چون او را سر نماند هیچ و حرکت
که بدان مقاومت تواند کرد نماند و تا سر دارد هر چند بکر اعضا افتاده باشد چون
زنده است از مقاومت باز نمی ایستد همچنین تا ایمان باقی است نفس ... مراد خود
و شخص با او در کشاکش است آنگاه که ایمان نماند تمام مسلم او چون شد همچون ...
در دست نفس ... که بهر طرف که وی را میخواهد میکرداند لا جرم نفس هیچ چیز را دشمن
ندارد چنانکه ایمان را و دایم الاوقات در کمین ایمان باشد و وسواس و شبهات که

مؤمن را بپوشند و روی همیشه بپاید از زخم چنگال او ستاند تا دغدغه سازوبرگ باز وقت افکند
که این دشمن همیشه در قصد است و لحظه ساکن نیست و هیچ گونه کسی که چنین دشمن در
کمین داشته باشد که یک لحظه از او غافل نشسته غافل نشینند و اسباب حرب را آماده
ندارد و او در قلعهٔ ریاضت مصابره کند که تمام راه و دروازه را ببندد چنانکه از هیچ طرف
مواد غذا او که شهوات و لذات و کامها و طمع و آسایش تن باشد و بر نرسد از راه چشم صورتها
نیکو نبیند و از راه گوش آوازهای خوب نشنود و از راه دهن طعامهای لذیذ نخورد
و علی هذا القیاس مداخل شهوات و مخارج انبساطات و بر او ببندند و در قلعه تن
او را محاصره دارند تا عاجز شود و قلعه را بدو کلید قلعه که صفت اوست بدست عقل
دهند تا هیچ راه بر تن نجنبد جز بخواهش عقل و نفس مغلول در کنج افتاده باشد و هر روز
دو تیر نان جوین و جرعهٔ آب وی را دهند تا عهد پادشاهی بکلی فراموش کند و روح را
بر خود بشناسد و تمام هواهای مخالف زیر سر بد کند آنگاه اگر صلاح دید عقل باشد
بند از وی برگیرد و او را در کاری چند که صلاح داند استعمال فرماید تا خادمی باشد از
خدام عقل و بدین مقام سزاوار تشریف یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی گردد و خدای عز و جل جمله اخوان المحبین و سایر اخوان الحسب را
چنین نفس کرامت کناد و ابواب جنت خویش بر ایشان بگشاد انه هو العزیز المنان والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

٩٣ من عبدالله قطب بن محیی الی الجناب العالی صاحب المفاخر و المعالی مصدر الخیرات و مورد
البرکات الخواجه قطب الملة والدین فتح الله علیه ابواب سعادة الآخرة و الاولی و جمع له
اسباب الارتقاء فی مدارج الصورة و المعنی   او ثق عری اسلام محبت فی الله است و سبب کم

مؤید باشد باخاطر جوانب خیر جز محبت فی الله نیست برای آنکه خیرات بسیار است و کمالات
فراوان و استعداد هر فرد وفا نمیکند با اقتناء همه خیرات و اکتساب این کمالات و آنچه
استعدادش بآن وفا نمیکند هم بی بهره است که زمانش بآن وفا نمیکند و اسباب تحصیل آن
او را فراهم نیابد پس احاطه بر وجوه خیر و صنوف کمال بطریق اکتساب اقتناء آن البته متعذر
متعذر است تا اگر کسی را محبت انسانی باشد تواند بود که آن محبت از وی بهر صاحب کمال
تعلق گیرد و محبت صفا المؤمن در مرآت روح باز دید کند که عکس پذیر شود از معانی محبوب کما
ورد فی الخبر المؤمن مرآت المؤمن هر آینه خیرات که طرایف اهل کمال که متعلق محبت او اند
بمساعدت استعداد موافقت اسباب اکتساب کرده باشد بطریق انعکاس در مرآت قلب او
باز کرد و مثل او و ایشان مثل نقاش و دیگر است چنین که نقاش چینی بنای امری کرد
و هر گونه نقش در طرفی خود بکاشتی و نقاش رومی پوسته خود را جلا دادی چون پرده
از میان برداشتند که در بر هم کار ایشان ببینند هر نقش که نقاش چینی کرده در طرف
نقاش رومی بطریق انعکاس پیدا شد با مزید صفا این است حال اهل محبت که سرّ عشق در این
باب از اعتبار و اعتبار تکرار کمالات و خیرات سایر بشر نهاد این احاطه بدین لطایف خصیصه اشارت
سزاوار آن عالی جناب در اکتساب کمالات است هست در ضمیر محبت ثابت و در وجود این حصه
بیشتر از سنوح اجزای بازی نباید و الحق آثار این محبت و تفوق بر حسن احوالات از ناصیه
احوال آن فرخنده فر و میتوان خواند و همین باعث شد بر تصدیر نامه با این شیوه سخن و الی
اهل دنیا اقل الحدیث فی مقصود کلی و غرض اصلی تجدید اساس محبت و توکید قواعد مودت
که چون داعیه روانه آن صوب بود صحبتش از تذکره خالی گذاشتن خلاف شرط وداد و مقتضی
اتحاد و اتحاد نمود نامه که سابقا در صحبت فلیتم و حبیبهم الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز

اعزهم الله تعالی بعزه و ارسال فرموده بودند رسید و از رسیدن آن تمام بهجت و سرور بود که بید
توقع همین است که مثال فرمایند تا بعد از این پیاپی مراسلات مدام غرض و طرح دارند و با علام
احوال خجسته مآل بپوسته مشرف فرمایند چون غرض محبت و اخلاص بود همین اختصار رفت

والسلام علیکم اولا و آخرا و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم ۹۳

آداب الصید الالهی عیسی علیه السلام بر جماعتی بگذشت که در کشتی بودند و صید
ماهی میکردند گفت اگر متابعت من کنید شما را صید مردم بیاموزم بهتر از این صید شما را تعلیم
بشر بیاموزم جماعتی از ایشان الان ماهی که صید در کشتی بود بگذاشتند و پی او گرفتند
حواریان اند ایشان را اعلم از صید بیاموخت آنگاه دو کس از ایشان را بانطاکیه فرستاد تا صید
آدمیان آنجا کنند بعد از آن سیوم را بمدد آن دو نفر فرستاد چنانچه در قرآن مجید میگوید
اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث تا از این صید تا آن صید که ایشان
میکردند غرض تنبیه بر آن است که آنجا ایشان صید میکردند که او را از او باز رسانند و
این صیاد صید میکنند برای آن صید میکنند تا او را باز رهد از صیاد صید خود را
کشد و این صیاد صید خود را زنده سازد که استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما
ان آخذ باشد و کسب این صید عطا باشد و وهب آن صید نعمت رساند نسبت این
زحمت رسانند که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و عبارت از این صید در قرآن مجید
تواصی بحق و صبر فرموده بر هر مومن لازم کرده اند که نصیحت از ابناء جنس دریغ ندارند
و دین را همین داشته که الدین النصیحة اکنون مراد از این نامه آداب این صید الهی نوشتیم
رفقة المحبین که براحیا سنن مرسلین پیمان کرده اند تحت در مطلوع تمام باین

ایشانرا ترغیب کنیم آنگاه آداب این بازنمائیم رفقة المحبین بدانند که بحال خود بودن و
از نصیحت و اصلاح دیگران باز ایستادن طریقه طایفه ایست که خود را درویش
نام نهند آنگاه در درویشی ایشان فضول کنند آنگاه فضولی انتقیه بامر بمعروف و نهی از منکر
نمایند و ستر آواز این طایفه این باشد که درو درویش داشت هر اینه علما این کلمه را
کفر شمرده اند برای آنکه اشاره با تمتعی باطل است رفقة المحبین چون در قرآن مجید خوانده اند
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا
بالصبر باید که چنانچه خود را مطالب بایمان و عمل صالح میدانند بتواصی بحق و صبر نیز
خود را مطالب دانند و این رحمت که خدای عز و جل ایشان را داده وسیلت تا بین باید
نموده شکر کنند و بدیگر ابناء جنس از آن نصیب رسانند و با خود نیندیشند که چون
مردمان قبول نمیکنند چرا گوئیم که این حلم بشنگ خدای عز و جل از ایشان بدو نور دید
و ایشانرا از عیوب قلوب آگاهی بخشیده و چه دانند شاید که بعضی از مستمعان موعظه
و تذکره در ایشان در گیرد با هر کس میبایدگفت تا بیان باید که اهل آن باشد بر سبیل
کرده کار نامان است اما ما او را اجد کان نمیشناسیم که او را بنصیحت تخصیص کنیم تا
هر کس میگوئیم تا آن زمان که بصاحب خود رسد هیچکس از رفقة المحبین خود را از آن
حکم خارج نشناسد و هر کس بقدر مقدور خود با این معنی همراه باشد و از قریب و بعید
نصیحت دریغ ندارند با المعروف این بود ترغیب مطلوب در قیام بحرمت صید الهی اما آداب
آداب باید که المحبین در اجتماع باشند در این امر که از منفرد کاری نیاید و چون اجتماع
واحد باید که مناط و مرجع باشد ملتزم نگردد باید که یکی از میان خود که بزیادتی رشد
وسداد ممتاز باشد بر خود حکم سازند و در امور با او رجوع کنند و صلاح از امر او

نمایند و عمل بر آن او کنند و چون این کردند نفقه را اجتماع باید که همه نظر از خود فرو گیرند
و بر آن واحد که مناط وحدت ایشان است نگاه دارند او را و باز گویند نه از خود و در کار او باشند نه
کار خود و اظهار او کنند نه اظهار خود هر یک باید بخود ندا در جوی و روان کنند تا از انضمام
آبها باب او نهر عظیم روان گردد که تنها او فنا یابد هیچ ضد او را نا چیز نسازد که غیر آن
رسد چه اگر هر یک را بخود در جوی خود روان کنند چون آب اندک باشد غیر آن نرسد
راه نا چیز گردد چنانچه شاخهای متفرق اندر درخت قطع کنند تا تمام زور در یک شاخ شود
و از او چوبی سبز با قوت که متحمل هر ایجاد و انفعال تواند شد باز دید باید هم چنین باید که
هر یک هستی خود را فرو گذارند تا هستی آن واحد قوت گیرد و چون هستی او قوت گیرد
هر واحد اندر طی هستی او چندان نصیب از هستی رسد که در انفراد عشر عشیر آن نرسد
در انفراد نسبت مطلق شود هم چون شاخهای ضعیف که باندک زمان شکسته شود و قطع
و متلاشی گردد اما هر کدام که در ضمن شاخ بزرگ مندرج شده بقاء او همیشه باقی است
تا نو هستی خواهم خورد و بنده   بنده او شو که با جهان خواجگی   و چون این اصل مستحکم
کنند بعد از آن شروع نمایند در نصیحت عباد و اداب نصیحت چند چیز است اول تعلیم چنانکه
گذشت که خورد و بزرگ و بنده و آزاد و شریف و وضیع و عامی و عالم را اندر این حکم یکسان
گیرند با هر کس از این راه در آید اگر سخن بدرد او گیرد فرا گیرند و الا با کم کنند فذکر ان نفعت
الذکری سیذکر من یخشی و یتجنبها الاشقی دوم سخن با هر کس بحسب حال او گویند نه بحسب حال
خود بعضی آنچه او را واقع باشد از امور که حاجتمند باصلاح باشد سخن کردن باصلاح آن نافع
باشد گویند که ناصح همچون طبیب است و طبیب را بحسب مرض باید دارو داد که اگر غیر وی
نشناسند سخنهای مطلق که بهمه حال نافع است حاصل گرد که فلان بعضی و حال تقوی تو بتقوی عالم

بود هجی کلی گویند بقوم اقتصاد در موعظه نگاه دارند چندان گویند که مستمع را سآمت
نگیرد این شرطیست که محافظت بر آن صعب است برای آنکه گوینده را ملال از گفتن دیر تر پیدا میگردد
که شنونده را از شنودن برای آنکه خود ملول نمی شود ساکت نمی شود و سامع بعد از آنها پیش
از آن ملول شده و چون مقدار بر ملال نمی توان نهاد و حال مستمع مجهول است هر بار که مجهود
که ساکت شود نمی داند شاید که هنوز مستمع ملول نشده باشد و از بیکه بیخبر از حد
جمع می باید که باره دیگر سخن تو را گفته نگوید و علمای سلف نشانه داده اند گفته اند
که چون مستمعان بدیده برابر کس کاسته باشند و آثار شغف ایشان ظاهر شود باید
و چون دیده باخود دیگر بدان نشانه سآمت ساکت باید شد بهمه حال مدار بر ملال خود
نمی باید نهاد که هرگاه خود ملول شود ساکت گردد بعد تنها پیش از آن ساکت می باید شد
چهارم چون فرموده و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و ناصح در مقام خود نایب
رسول الله میکند باید که از این خلق بهره داشته باشد با هر کس بزبان او سخن گوید و از
مقام او با او در آید و تمثیلات مناسب حال او کند و تفهیمات لایق طور او در نصیحت و تذکر
بر خورد او گرداند و در انفتاح و تبیین آنچه گوید اغتنامی معتد افهم مردم آنچه گوید لا
قرار دهد و حدیث دیگر آن بعضی علما اخلاصه معلم خود از انقوب کنند و در این وفا گر
یکی تو شوال این سخن دوم رعایت دست از ایشان باز گفته باشد نه از خود برای آنکه چون
گوینده را وسیله العمل او ظاهر است که بالقول اشارات اظهار کنند چنانچه اخبار از خی گرد
باشد چه معانیست که میگوید فی الحقیقه از ایشان است و از ایشان اخذ کرده باید لطف
یا بالمفهوم چنان این معانی نزد ایشان است   ای برادر بر تو حکمت عادت آن
ابدال است بر تو عادت است   این که او از خود از اخرج کند چنانکه گرو باشد امنه

باید که خود را از رجحان نداند و ترجیح ثبت خود را باز نماید بلکه انکسار که او بیتر جبران اوست
و اسناد حسن باود و در مطاوی سخن تره بعد اخری و در حدیث رسیده که لا تجعلونی
کقدح الراکب اجعلونی فی اول دعاءکم وفی اوسط دعائکم وفی اخر دعائکم او کما ورد معنی محصل
حدیث اینست که مسافر که بار می بندد اول متاعها بار میکند از نماز که وقت روان شدن است
قدح را بر می بندد و از گوشه می آویزد هر جا نظر بر وی افتد باشد که از اعزه باشد که او بر
از بار چیزها بجهد در کوزه و آفتابه و مثل این میباشد مقرر باید که هم چون قدح راکب سالک را
مراکز از زمان که وقت فراغ از دعاء است درود بر رسد همینجا تا نام من برید و بر من درود اول
دعا تا نام بری بدرود درود بر من بفرستید و اگرچه این از منطوق آمده در باب دعا اما المفهوم شامل
همه انواع ذکر و کلامست در حدیث بکر بصریح آمده که ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله
فیه ولم یصلوا علی نبیهم الا کان علیهم ترة فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم و سرآ
نبست مؤمن را که بتفصیل سخن بگوید که در ازجمله بار ذکر رسول آمده باشد در درود باد و
اسناد محبت او و هم چنین ذکر ائمه دین و علماء متقین که علم رسول بواسطه ایشان
باو رسیده الاخص فالاخص بغایة محبوبهم وابائهم و قربا ما بشکر احسانهم و انعامهم
و در سخن بعضی هست که من علم حرفا صبرت له عبدا و علما چنین آداب شمه حرمت اسرار
ابرار است که هر متاخر متقدم خویش را مقدم داند و الحق ادب و موزا دب تادیب
با وجود تقدم حقیقی ابوة معنوی که او را ثابت برای طالب تقدم زمانی و ابوة جسمانی
در درود خویش را تالی درود ابراهیم ساخت و تلقین امت چنین داد که گویند اللهم صل
علی محمد و ال محمد کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم و ذکر ابراهیم در امت خود ما الکرام
تا امت او باشد و ذکر او کنند و در پنج بار نوبت ذکر ابراهیم نکو سید نوبتی ذکر او

نگویند و چنانچه تشریف صلوة خود را تالی تشریف صلوة ابراهیم ساخت هر دنیا برای تتمیم
همین معنی و تکمیل همین صورة در محشر تقدیم ابراهیم فرماید در جامه پوشیدن که اول
یکسی یوم القیمة ابراهیم ثم اکسی علی اثره ادب چنین است کسی که خدای عز و جل او را
آموخته باشد و سر در اللهم صل علی محمد وال محمد وسلم کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل
عن ذکره الغافلون و بعد از آن یاران و پیران او و ابرکت ارشاد هدایت و ادب حیات بوده
که بود او ورثه اند که کسی از حسن بن علی چیزی خواست صد درهم یا صد دینار با و داد بعد از آن
پیش حسین بن علی آمد و از وی چیزی خواست پرسید که حسن ترا چه داده گفت صد درهم یا صد دینار
فرمود تا نود و نه دینار یا درهم با و دادند یکی یا کم کرد تا مساوات با برادر بزرگتر کرده باشد
از پیر ادب فرهنگستان جوانمردان باد در تذکره سهل بن عبدالله تستری است که هر گز
پشت بدیوار باز نکردی و در کی پشت بدیوار کردی چون معلوم کردند از و ذو النون مصری
شده بود تا ذوالنون در حیوة بود از ادب بر تیمم دیگر پشت بدیوار باز نکرد و در بعضی کتابها
نشسته چون رسول الله صلی الله علیه واله عثمان را بمکه فرستاد در عام حدیبیه بعضی
گفتند خوشا حال عثمان که کنون طواف میکند رسول الله صلی الله علیه واله فرمود که اگر
چنین و چنین سال عثمان در انجا باشد تا من طواف نکنم او طواف نخواهد کرد و همچنین بود
که رسول الله صلی الله علیه واله فرمود که عثمان چون بمکه رفت اهل مکه او را گفتند
طواف کن گفت نکنم تا آنکاه که رسول الله صلی الله علیه واله طواف کند این بر ادب عام
ادب بود و امتثال امر لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و انچه مشایخ گفته اند که مرید
در حضور شیخ بنوافل مشغول نشود هم ازین باب است فی قد وقع لنا نظم فی هذه
ایثار الخیر علی الخیر مشتمل علی مکاتب عثمان وذلک ما نقول

حکایة منظومة

خاص شد دارد چو بانو الفقات / کو بدیت بستان یکی چشمه نبات
بکذرانم تا نوازم پیش شاه / عرضه دارم تحفه‌ات در بارگاه
تا نوازش یابی و احسان او / حاضر آیی بر کنار خوان او
تو وسیله خویش را اودان نه این / تحفه بین است و رسم است این چنین
همان شو مشغول ترتیب تحف / کامکنی خاصان شه دارد طرف
عذر ما اینکه تحفه سازم بهر شاه / سوی خاصان تا زنم بارم نگاه
ای تو و ای تحفه تو هر دو هیچ / از خرد مغزت تهی تا دار پیچ
کرد عثمان چون سوی مکه گذار / تا برد پیغام خاص کردگار
مشرکان گفتند دارد عیب معاف / خیز و گرد کعبه اندر تو طواف
گفت عثمان من ندارم این قبول / چون طواف آرم بی پیش از رسول
این وفا بین و این مروت و این حیا / خبر آنکه بد بر خاص خدا
خاص حق و لی نبود بد از عمل / کان عمل باشد چو تحفه در مثل
از پی ترتیب تحفه کی دولت / پشت بر آنکس که او خاص حق است
طاعت این است و ادب وصول / گرو سیله جو تو باشد رسول
خاص حق به بانک شخصی اهل راز / لب بجنباند گوید در نماز
خاص حق فرمود کای تو بی ادب / در جوابم از چه نگشودی تو لب
عذر شد اینکه تحفه سازم بهر شاه / سوی خاصان تا زنم بارم نگاه
او کجا و بینش عثمان کجا / این تفاوت آنکه بهر خدا

او کجا و بینش این خودشکاف / کز بیات امید آن کالکون صاف
چون جماعت کج جمع آورده / میکشید او دم بدم او دمبدم

نصیحت آخر این چهار که گفتیم از آب هست تا چون سخن بدینجا کشید و بیاض نامه باخر رسید
در این مجال بهمین اختصار رفت والله ولی التوفیق

٩٥ بسم الله الرحمن الرحیم

یوفق الله ولی للتنبیه لدقائق الدین واستنباط نظر لطائف السالکین پرسیده که ای کریم
اخلاق ذمیمه و تحصیل بصیرت فرض عین است فما الحق بغلبه و اعراض از کسب بصیرت نفست
یا تخصیص در چه مرتبه و بچه علامت عهده این فرض بیرون میاید و خلاصی از فسق و رذ است
میدهد و با هم چنانکه اشخاص میباشد که صلوة و صیام از ایشان ساقط میشود
مثل مجانین در این نیز اشخاص باشد که از ایشان ساقط شود برای قصور استعداد و مانند
جواب از اله اخلاق ذمیمه چون بمرتبه برسد که آثار ظاهره و باطنه بر آن مترتب نگردد
از عهده این فرض بیرون آمده باشد آثار ظاهره مثل منع زکوة نسبت با بخل و ازاله نعمت
از محسود نسبت با حسد و اضرار محسود علیه بغیر جوانب با حقد و تحسین عمل برای
نظر ناس نسبت با ریا و آثار باطنه مثل تمنی نسبت با بخل و تحقیر ناس نسبت با تکبر و قرب حصول
از نسبت نعمت بمنعم و حب استقلال بآن نسبت با عجب و جزع مفرط و سخط بالغ نسبت
بانی توکلی و بی رضائی و شناخت اینکه ازاله این بمرتبه شده که آثار ظاهره بر آن مترتب
نمیشود دانستن حاصل توان کرد برای آنکه آثار ظاهره امور محسوسه است که دیدن آنها
نیست اما اینکه آثار باطنه بر آن مترتب نیست با نزد انسان توان دانست برای آنکه احوال باطنه
نفسانیه امور ملتبسه مشتبهه است که غیر کسی که اغوار نفس شناخته باشد بارتکاب

ریاضات و معالجات که در آن شناخته نافع است از وقت این توان افتاد و کاهو حقه
این معنی یوم تبلی السرائر ظاهر گردد کما اقول گر در این تنشا چونکه بشتابند هر کسی
پیش پایی خود ببیند از زمان بینما بیت روشن آنجا را که کشتم فردا پس احتیاجا
آنکه شخص تا زنده باشد به تمام طاقت و قوه خود در تزکیه نفس کوشد که اگر کوشش
تا بود مفید افتاده کوشش لاحق موجب مزید توکید باشد و اگر کوشش تا بود مفید نیفتاده
باشد که کوشش لاحق مفید افتد و هم چنین بعض ز واجبه خالی نیفتادنی است ما بعد مرشد کسی
باشد که باید آن نتیجه یابد به مقام مرتفعی گردد و کسی باشد که بسیر و اعوام کوشد در سد
و طرفه تر آنکه نه آن کس رسیده از خود آمن باشد و فارغ که رسیده و نه آنکس که نرسیده
از خود نا امید و جازم که نرسیده ایشان الخالی بالطنه و اطرافه بالطنه است که الذی یعلم
السر و اخفی دانند شخص خود از خود بیاکی نتواند دانست تا خود به کجا خواهد رسید هر آینه
این نوع تفاوت با فاضیان و محتسبان دخل نباشد تا در شهادت با نادیده بدیده بیند دیده آن
منتهی کرده در آن قاضی یوم الجزا خواهد کرد و دیدن مجلس خیار طبع و عالمی را
جدا خواهند شد و مضمون و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون ظهور خواهد دید سید
بسا عمامه دار که اسیر او و اسیر آنکه بوسه داده اند امروز بند در گردن به دوزخ
خواهند کشید بسا عاصی از آنکه که بگواهی او قضیه بفیصل رسید و تمسکات سجل شده
امروز سجل او هم یرتهم بعد از اول بر نامه او خواهند نوشت چون کنند بجان باز گوی نو
چند او بلا بر ابر اهل دین فلو مثا همت از این بیم دو نیم است کسی در مجلس یکی از
سلف گفت من بدان خوشنود نیستم که چون بهشت روم از اصحاب یمین باشم خواهم
که از مقربین باشم او گفت باری من تمنی دارم که کاش چون بمیرم حشر نشوم انما یخشی الله

من عباده العلماء و اقول برسر هر کسی که ز علم اثر است ترس خدا در دل او اکثر است
از چه چنین امن و فارغ دلی زانکه با سر او بعد اجاهلی و این اجمال این که بقصور استعداد
وجوب و سقوط عن شق و بی آنکه نقصوا استعداد از این معانی نه قصور بیست مغفرت که
استحقاق دخول نار و سقوط عن حین الشجر بجنین نقصو استعداد ثابت شود لیمیز الله
الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم
الخاسرون تا به تکرر رسیده از وجه نوع نوع بیان کرده شده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی با انجه در یعذا اشاری به درد وتا به تخلل هر ازین مرتبت جواب المخصرت انطق بمقتضی
هوای خود اصلا نیست انطق او منحصر نیست که بوحی باشد از هست که بوحی است
و از هست که باجتهاد است انجا که باجتهاد او باز کذار ندو ضمیر ان هو الا وحی یوحی راجع
با قرآنست که قرینه خارجی بر آن قائم است نه با نطق که در لفظ مذکور شد مگر آنکه از نطق
مذکور مراد نطق بالقرآن باشد و بعد از قبل حتم در تیم استعمال الموکول الی الاجتهاد
چون اجتهاد فرماید اگر مطابق ما عند الله من الحکم افتد اجتهاد دو اجر باشد و الا اجری
و الا دو اجر و احد و هیچ توبیخ در آن نباشد چنانچه در حکایت سلیمان بن داود در قرمود
ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما و در حکایت بدر هست که آنحضرت منزل در
اول چاههای بدر فرمود حباب بن المنذر گفت یا رسول الله این منزل که خدا
نود داد فرود آورده ما را انست که تقدم و تاخر کنیم با دای است حرب مکیده رحب
تا با خر چاهها رویم و آنجا حوضی بندیم و پر آب کنیم و منزل سازیم و دیگر چاهها را سنگ
بکنیم تا ما را آب باشد و ایشان را نباشد رسول الله فرمود رای این است پس برخاست
و با خر چاهها فرود آمد و آنجا منزل کرد و اگر کسی سوال کند که در قصه اساری بدر هنده

شده باشد که لولا کتاب من الله سبق لمسّکم فیما اخذتم عذاب عظیم و هم چنین عتابهائی
هر که ونه در ابواب بر آن حضرت نازل شده مثل عبس و تولی و غیر آن چون ابتغاء مرضات ازواجهم
ذی الاجر الواحد بوده که توبیخ بر آن نسبت بر آن حضرت عتاب چگونه است جواب آنکه
این برای علو منصب ایشان است که این موجب اجر و محمده است در دیگران او را از این عتاب میکنند
کما قیل حسنات الابرار سیئات المقربین و لهذا چنین اجتهاد اگر در غیر آن حضرت باشد
تواند بود که خدای عز و جل او را بر خطا مستمر دارد و ازاله آن ننماید بلکه نکند چنانچه
در ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان از مجتهدین که تا آخر عمر بر خلاف بوده اند تا بیقین دانیم
که یکی از ایشان بر خطا در اجتهاد مستمر شده و خدای عز و جل آن را از او زائل نفرموده
و در آن حضرت چنین نشود که او را بر آن مستمر دارد بل البته از آن فرماید و تنبیه نماید
تنزیها لدرجته العالیة چنانچه فرموده عفا الله عنک لم اذنت لهم ما کان لنبی عبس و تولی
الی غیر ذلک من المواضع والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم ۹۶

اجوبة الاسولة المرشدیة پرسیده بود که بکاء هم بیشتر از خشوع قلب است که ثمره تجلی
الهی است و گاهی شیطانی می باشد و چون مقرون به سبب الهی باشد مثل یاد کرد امور اخروی
متعین است که غیر شیطانی است و نشان شیطانی چیست جواب بکاء اقسام است گاه از
خشوع دل باشد و اقسام که از خشوع نفس باشد که ادعی عن الریا من عمل یرید غلبة الشیطان
و العبادة و اعتقوا علیه الخشوع و البکاء و اقسام که در ابتدا از خشوع دل باشد بعد از آن
خشوع نفس بر آن وارد گردد و در این قسم اقسام که نفس بر دل غالب شود و ذات عمل از دل
باز ستاند و اقسام که باین نوع غالب نتواند شد ذات عمل هم چنان از آن دل باشد اما

وصفی از آن بتعلق نفس گیرد قسم اول از این سه قسم در خشوع دل معدود نگردد و همانا
این مصلحت ایشان باشد برای آنکه نفس بر ذات عمل غالب نتواند شد ان تیمجطفان بود دل و
هر اینه منطفی شده و باز نفس غالب آمده و در دخان از ضعف کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا
اظلم علیهم قاموا روی نموده اما قسم دویم داخل خشوع دل باشد و باز نصیبی که نفس را
از آن حاصل شود عمل را ساقط نگرداند که خلط انما باید داشت و مبادی قسم سیم گفته اند
اذا شرع العامل فی العمل سارت فیه سوزیان فاذا کانت الاولی لله فلا یضره الاخری
کما قالوا و مقارنه سبب الهی چون بانفکاک آن از بکاء نباشد قرینه شود بر آنکه خشوع از
ابتدا قلبی است اما دلیل نشود بر عدم نظر و تصرف نفس فی ثانی الحال بر این اندیشه نفاق قلبی
در سخن بعضی سلف هست که اذا کمل نفاق المرء ملک عینیه و کما قال و اگر کسی خواهد که
باز داند که خشوع بکاء شخص قلبی است یا نفسی این بمعرفت شناخت شخص حاصل شود هر کس که
از اهل دلست خشوع او قلبی است و هر کس که از اهل نفس است لان کل اناء یترشح بما فیه قل کل
یعمل علی شاکلته گر بکاوی کوشش اهل مجاز تو بتو گنده بود همچون پیاز مرتبه
عمل مرتبه عامل است و فی الجمله اگر نشان می خواهد بنشان خشوع قلبی آنست که صاحب
آن از اطلاع و عدم اطلاع مردمان بر آن فارغ باشد اما در دعوی این دانسته باشد که کسی
او را چنان خاشع بیند و این خاصه مطلقه نباشد چه خشوع مبتدع ممکن که این چنین
باشد چه مبتدع را روی در آن خشوع بالخود است نه با مردمان اگر چنان باشد که نه از آن
بخود نماید و نه بدیگری این خاصه مطلقه خشوع قلبی است نشانه باز نمودن این بخود آنکه
عجب بر آن مترتب نشود پس سخن باین باز گشت که هر خشوع و بکاء که خود بینی و خود نمائی که
عجب است نیاید از آن باشد تعالی بدل داده والله اعلم سوال دیم پرسیده بود که بعضی از

رؤیای صالحه و منامات محموده مثل رؤیای رسول الله صلعم در باب النفاق و مانند این دلیل [سعادت]
آنکس میشود و مثبت فضیلت او بر کسی که چنان رؤیا او را نمیباشد باشد و کسی که چنان رؤیا
او را واقع نمیشود این دلیل شقاوت یا نقیصه او میشود باشد و نموده بود که کسی رسول [اسرا]
بخواب دیده و بر بالای سر مبارک زمین بریده بود و در و … مبارک آنحضرت را قصیر [یافته]
تعبیر این حدیث و معنی حدیث ثنا اکرم صلی الله … بعد ثلث و کما ورد … پرسیده بود
جواب رؤیای صالحه و رؤیا صالحه چون بنده صالح را دست دهد … خیرات [صحیح]
در رؤیای رسول الله صلعم که در حدیث آمده که من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظه و هم چنین
آمده که من رآنی فی المنام فلن یدخل النار اما متعین الدلاله نیست بر سعادت و معنی
حدیث مذکور چون بصحت رسد اینست که این از اسباب نجات از نار است مادام که سببی [دیگر]
اقوی از آنکه منافی آن باشد نباشد امر بوقوف … واقع شود و رؤیا جز نسبت است مکا[شفه]
کسی که او را رؤیا کم میباشد از برای آنست که این نوع استعداد مخصوص است قاصرست [اما]
دیگر استعدادات بفاصله است … لا هذا و لا ذاک برای آنست که مرتفعی او از حد
چنین مکاشفه گذشته و بمعانی کلیه و مکاشفات عقلیه معقوله است نزول نبوده
مکاشفات جزئیه و تمثیل صحیحه کم میکند اگر بر وجه اول است دلیل نقیصه او نیست
و اگر بر وجه دوم است دلیل نقیصه است بنسبتی معارض میباشد تا بداند که این نقیصه [داشته]
باشد و فضیلتی یا فضایل داشته باشد که آنکس که از نقیصه ندارد ندانسته باشد [بعد]
از تعارض ممکن که جانب این کس راجح آید و علی الجمله این صورت دلیل شقاوت نیست [و اگر]
بر وجه سیم است فضیلتی است تمام و بنا کار از در بدایت سلوک منامات بسیار دیده باشد
و در نهایت … رؤیا که آنکس را افتاده … و در …

شعف است و طلب والحمد لله و فی دان حضرت را قصیر یافتن نشان کوتاهی است در همت
این کس همت بلند دارد و از امور کلیه قاصر نباید و نهضتهای بزرگ کند والله الموفق
و معنی حدیث ثنا اکرم امام غزالی ره در کشف علوم الاخرة فرموده مراد از ثلث در این [حدیث]
ثلث عشر است که ثلثین و مراد ثلث از سنین است … سی سال بعد از فوت نبوی [آن]
حضرت در ارض بوده و این ایام بقاء خلافت که الخلافة بعدی ثلثون سنة از آن عروج
فرموده و این توجیه مقتضی آنست مجب ظاهر که اینجا مجب آن سی سال که در ارض شد
و بعد از آن عروج دست داد چون مستتر باشد و زوال آن که من احیا سنتی فقد احیانی
هر اینه چون سی سال سنت آنحضرت در ارض قائم بوده آن حضرت بحسب جبوه سنت سی [سال]
در ارض بوده بعد از آنکه سنت مرتفع شده آنحضرت نیز مرتفع شده و اولی آنست که
حدیث از ظاهر خود بگردانند و ثلث بر ثلث ایام حمل کنند و بر ثلث از ایام [نجم]
محب آنست عروج دست داده موت نبوی بجوده برزخ کبری کما هو المبادر و [محمل]
حدیث این باشد که سه روز بحکم موت و بقاء در تراب بر آنحضرت جاری باشد [بعد]
سه روز خدای عز و جل او را زنده سازد و پیش خود برد فی مقعد صدق عند ملیک [مقتدر]
و این منافی آن نیست که اگر مرقد مطهر بشکافند جسد مبارک او آنجا باشد برای آنکه [دام]
که عالم ملک باقی است احکام ملکوت چنان جاری شود که اندر معجزه ملکی چون بنگرند [امور را]
هم چنان بحال خود یابند و بحال خود باشد والله علی کل شی قدیر بلی اگر گویند [که]
این سه روز که آن حضرت در ارض مانده سی سال خبر و برکت در ارض مانده و آن ایام
خلافت بود از هر یک روز ده سال بود
باشد والله اعلم باسراره

۹۷ بسم الله الرحمن الرحیم

جواب سؤال السائل لا زال کاسمه عماد اعبد العزیز سؤال در علم تعبیر مقرر شده
که هر خوابی که موجب احتلام می باشد معتبر نیست لیکن این حیثیت ایا مخصوص همین است
یا کسی که غسل بر او فرض باشد با احتلام یا غیر احتلام حکم خواب او همین است یا فرق است
بیان وجوب غسل با احتلام و غیر احتلام جواب صور که در ضمیر مرتسم می آید مبدأ اثر گاه
داخل است گاه از خارج اینچه مبدأ اثر از داخل است صوریست که بر طبق عوارض نفسانی
انفعالات جسمانی بتخیلات اختیاری باز در پیکر بندد چنانچه کسیکه گرسنه باشد یا تشنه آب
نان و اسباب حصول آن بخاطر افتد و کسیکه خائف باشد صور امکاره که ترقب دارد
این پیش او متمثل شود و علی هذا القیاس و اینچه مبدأ اثر از خارج است صوریست که بر طبق امو
در خارج واقع در واحد الازمنه در ضمیر او باز در پیکر بندد و تصرف فکر بحکم صفائی معنوی که
ضمیر دارد همچون صور آینه که در آن باشند باز افتد و در بیداری چون عوارض نفسانی از غم
و شادی و امید و بیم و حب و بغض و غیر ذلک قائم و انفعالات جسمانی از جوع و شبع و ری و عطش
و جز آن حاصل است و قوه مفکره بر وفق آن بتخیلات اختیاری مشغول صور که در آن حین
در ضمیر آید از قبیل قسم اول باشد هر اینه از تعبیر نباشد و گر ساعتی لطیف اتفاق افتد
که شخص از این عوارض خالی ماند و ذهول و تعطیل او را دست دهد و قوه مفکره او را گاه
باز ایستد چنان صور که در دل بخاطرش افتد از قبیل دوم باشد اما این حالت نادر
سالکان و ارباب استغراق افتد و جماعتی که در عقل ایشان بعنوان قوه تفکر قید
ایشان ضعیف باشد مانند ساده کان و مجانین و ساده کان و سالکان امثال گرد این
دست مع له که هر دو مشترکند در اینکه فکر را کار نفرمایند اما ساده کان از آن فکر را

کار نفرمایند که فکر ندارند و سالکان از آن فکر را کار نفرمایند که بذکر گراشته اند
از فکر مشغول اند چون از مقام ذکر بمقام فکر آیند فکر ایشان از همه کس منتج تر باشد
و مستقیم تر ساده دلان چون این فرقه غیب اند چون از ساده یاد بوده مکاشف بیند
ابدال نامند و از اولیاء خدا دانند باز سخن آنیم اما در خواب چون عوارض نفسانی
شهوات جسمانی و هوش که بر طبق آن قائم بفکر بتخیلات اختیاری بیند زایل شده باشد
که در ضمیر آید از قبیل قسم دوم باشد هر اینه از تعبیر باشد و گر ساعتی لطیف در خواب
اتفاق افتد که شخص را چنان عوارض روی نماید و این گاه افتد و بگشتن ناتم از دست
در آن آن لطیف باشد صور که در آن دم بضمیر او آید از قبیل قسم اول باشد و تعبیر ندا
باشد و خوابیکه موجب احتلام می شود از این قبیل است چه مادام که شهوه نسازد او را
موجود نشود خروج ماء بر آن مترتب نگردد و گاه هست که چون تشنگی غالب شود در خواب
شخص عطش از خود ادراک کند و صور که بر وفق آن در ضمیر مرتسم چنانچه خود را در
کنار آب بیند یا کوزه در دست باید تعبیر نداشته باشد سبب معتبر نداشتن خوابی که
موجب احتلام است بنا بر خلو از طهارت کبری نامر کرده غسل بر وی لازم باشد
خواب او معتبر نباشد کسی که وی را احتلام دست دهد اگر غسل ناکرده ثانیا بخواب رود
هر خوابیکه در کره ثانیه بیند معتبر باشد و در عالم خواب که او را احتلام دست دهد
اینچه تعلق با احتلام دارد اگر خوابی بیند هم معتبر باشد و اگر کسی بغیر احتلام غسل بر وی لازم
و غسل ناکرده بخواب رود هم چنین خواب او معتبر باشد کذلک ذکره علماء التعبیر فی ذلک ما یقتضیه التجربة

۹۸ والدلیل بسم الله الرحمن الرحیم والله اعلم

من عبد الله قطب ابن محیی الی المنسلک فی سلک السالکین المنخرط فی زمرة السائرین

الی الله عز و جل ان شاء الله یجعله علینا و علی المسلمین سعداً و یجعل فیهم ذا لسان صدق و مجد حمداً
مر یعمان بهم پیوند نزند برای آنکه جستن کام مشترکست میان مردم و جانوران پس از تتمیم احکام
جوانیست جستن نام مخصوص بمردم پیر است مقتضی مردمی انسانیت است تا آنکه نام جویند
دو قسمند بعضی نام جویند در عالم ادنی خواهند که میان ملأ ادنی که بزرگان این جهانند
وجیه و نامدار و نیکنام باشند و بعضی نام جویند در عالم اعلی خواهند که میان ملأ اعلی
که بزرگان عالم ملکوتند وجیه و نامدار و نیکنام باشند تا آنکه نام در عالم اعلی جویند
عالی همت تر و بزرگ منش تر و زیرکتر و خردمندترند برای آنکه عالم ادنی در جنب عالم اعلی
بغایت بخس و حقیر است چنانچه در حدیث آمده که موضع سوط فی الجنة خیر من الدنیا و ما فیها
نیز عالم ادنی فانی است ایامی قلیل تحصیل آن متمتع گردد بعد از آن بعالم اعلی رود و آن ابد
الآباد آنجا باشد و با وجود شریف باقی بخسیس فانی پرداختن خلاف زیرکی و خردمندیست
اگر چه اکثر ناس این خردمندی و زیرکی ندانسته باشند کما قال سبحانه بل تؤثرون الحیوة الدنیا
و الآخرة خیر و ابقی اشارة بفناء او و بقاء عالم اعلی که محبت صحبت شریفه تر و خوبتر و جود
وجود دایم تر و باقی تر است و همچنین کذا ربند در عالم ادنی که محبت صحبت اخس و ادنی در معرض
عرضه زوال و فناست با او همچه بازیند زهی قلة بضاعت و خسارت تجارت فما ربحت
تجارتهم و ما کانوا مهتدین در سخن بعضی از مشایخ هست که اگر آخرة خزفی بودی و
و دنیا از ذهب بودی فانی عاقل خزف باقی بر ذهب فانی برگزیدی فکیف که حال بر عکس اینست
آخرة ذهبی باقی و دنیا خزفی فانی در بعضا آدمی چرا چنین غبین فاحش بر خود روا
میدارد با خود بر آنکه دنیا از فانیست این نکات ذو کلمات را او جاوید خواهد چنانچه
احد از طالبین سورة کهف گفت و ما القرآن ... ابداً ... این بزرگان بر ذکر دنیا با آخرة

خود ماندی با و نرسید زآنکه کشتی شادی بر کران شادی رسید الغرض دو جنت بعجوز بادیه شد
از تو هم مجید تو دل بروی منه پیش کو مجید تو خود از وی مجو جوانی با پیری کرده
و قوت با ضعف شود چنانچه با موت آید الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف
قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و شیبة یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر بحلول ما بآیتا
اشاره باطوار ما بعد الموت نشئه برزخ و آخرت خاک بندم که از احوال جهان نقلا
این بند کرده و عالم دیدن دخول در الذ العلم بالله که مقتضی اسم او است کرده چون تغیرات عالم
بیند باز وقت آنکه او را متغیر است غیر متغیر تعلق همت از این متغیر بگسلد و با آن
غیر متغیر پیوندد تا از عالم ثبات و دوام متیقن بود و شام جان او رسد که او را زنده
جاوید سازد و قوت و شباب او بخشد که ضعف و هرم منسوخ نشود لمثل هذا فلیعمل
العاملون و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون الله سبحانه و لیتم را ابلوا لنا اللهم اجعلنا
مناهج اولی الابصار و الابصار را عمود نی کتاد و بر پیمان جویش ثابت استوار کردانا
الله ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل و الختم بالصلوة علی محمد و آله و السلام

۹۹ بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی التماس بعضی از اخوان الهمین کرمهم
الله و بارک علیهم اجمعین این بود که از ابی نسخه ... بامر شده تبیین کرده اصول آداب
این باب از معامله موسی با خضر علیهما السلام ماخوذ است تفاصیل آن مشایخ ره بطریق
استنباط و قوانین فهم و براهین علم معلوم کرده اند و باز نموده ابتداء کار مرید که
بستن او در طلب مرشد از اینجا ماخوذ است که و اذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع
البحرین او امضی حقبا اشارت چون بطلب شیخ که واسطه است میان خلق و حق و مقام او مجمع

التحریر می‌بدی مرادی بیت جوهای خضر راهی شد که از علوم لدنیه او را آگاه کرداند تا باید که
بر خود ننهد که اگر سنین و اعوام باین مطلوب ظفر نکردد از طلب باز نایستد و تا جان دارد
در جستجوی کند تا مگر بیابد که راه بی راهنمای نتوان رفت و باید که او را اندیشه نیفتد که
چون کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم در میانست بمرشد چه حاجتست که این بان ماند که
مریض گوید چون کتب طب هست که طبیب الحاذق نوشته چرا با اطبا مراجعت میباید کرد از آن جهت
برای آنکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن نتواند کرد مراجعت با اهل آن
میباید کرد که و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب
حقیقی صدور اهل علم است که بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه سطور کاغذ
چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت و
نشان رسیدن سالک بمرشد خویش آنست که چون باو رسد در باطن خود هیجانی یابد و گشادگی
احساس کند از حجب ظلمانی و سکون یابد و شوق در عبادت حاصل کند و جان تازه یابد و این از بوی مرشد است
کز نشامه او رسیده که بوی مرشد چون بسالک رسد از بیهوشی جهل افاقه یابد برای آنکه
بوی از روح الله است و روح خدا روح بخشد نفحات دی که در ایام دهر میوزد این بوست
نفحه آمد رشمار ادید و رفت هر که را میخواست جان بخشید و رفت چون این حال رو نمود
سالک باید که دیگر میل بطرف دیگر نکند و ترک ارادت خود کند تا با مجاز رسد که جمال حقیقت
ببیند بیعت کند بعد از آنکه بوی او استشمام کرده باشد که سالک در اول حال باز رفت میخواهد
که باید او چه رفت که بجای بوی نشامه او رسید از آنجا تجاوز کند اما چون دلش خبر دار شد
از این بیشتر سیلان نباشد برای آنکه دلش با قفا میکشد قوت از قوت دارد که مکمل دل
اماده داشته طلب اگر دو باز نرود و بگوید لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا الزام

نباید اندیشه باز بار دیگر باید که دلش کجا ماند باز کردد و خود را بخدمت مرشد رساند و معتکف
آستان او گردد و اگر وسوسه تشویش دهد که آنجا که از اول است چه دانم که این مرشد کامل است
یا نقص گوید هیچ شک نیست مجرد متابعت غیر خود ثمره مبارک دارد که علیکم بالسمع والطاعة
وان تأمر علیکم عبد حبشی و مشایخ از اینجا گفته اند اگر در نظر فکر بر باشی به از آنکه
خود باشی [illegible] چون بخدمت مرشد رسید اول ادبی که او را باید نگاهداشت آنست که بر مرشد سلام کند
سلام کردن بر مرشد آنست که او را بسلامت اراده از خود با آنکه برا او در چیزی از چیزها اعتراض
کند چه معنی سلام اینست که امانست بسلامتی من لا جرم مرشد گوید انی بارضک السلام چه
میداند که تا ارض سالک باقیست بمعنی کمال نجاتی نتواند رسید و وجود خطرات شیطانی
و وساوس نفسانی او را از روی خواهد نمود و گیاه از زمین وجود بر خواهد دمید لیکن
سالک موفق دران نخواهد ایستاد و زود باستغفار و استغفار مشغول خواهد شد ان
الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و ادب دیگر آنکه
صحبت مرشد باجازه او کند در هیچ امر بی او معامله نکند و بجهل خود و دانش او معترف
شود و سخن او بتعظیم و بزرگ داشت گوید کما اجتمع للخضر فی قول موسی هل اتبعک علی
ان تعلمن مما علمت رشدا و بر شدا است که از ابتدای امر صعوبت سالک سلوک بوی باز
نماید و از ارشاد او استغنا کند و حرص بر استصحاب و نماید از سخن درشت گفتن بر حذر
کما قال الخضر انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا بس گفته گرد عشق
برزمین خود چرا دار دزد او اول عشق کیمن عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که
بیرونی بود مرشد مراد است و مراد باید که متمتع باشد نه مستبد و التماس ما دون
ممتع مراد باید باشد نه آنکه او باید که از درون شود و بیوستن مواسی و موافقت و متابعت

خاطر او را از مخالفت امر گردانند کما قال موسی ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لک
امرا و از جمله آداب طالب آنست که با شیخ ابتدا بسخن نکند و هرچه میخواهد که بداند و سر
افعال شیخ یا اسرار افعال حق یا حل اشکالات و شبهات و غیر ذلک صبر کند تا از زمان که
شیخ از آن شرح کند و بپوشد صبر کند و منتظر باشد که در مطاوی سخنان او همه اینها معلوم
بود و اتفاق باشد تا باز نماید کما قال الخضر فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث
لک منه ذکرا و اهل فهم را از اشارة ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم همین معنی
مفهوم است لفظ حتی در عمل با شکر کرده اند و هر ادب که اهل رابطه حلقه میکرد در بکند
در میر بخواست که بپرسد که این برای چیست بعد از امتناع شد از پرسش صبر کرد و هیچ نگفت
چون تمام شد او را از او پوشید و گفت نعم اللبوس للحریر غرض معلوم و ادب بجای و قطعه
سالک همین است که در همه ابواب آنچه لازم سالکانست علاوه من صحبت است همه مفقود
او بدان حاصل میشود هر باب در وقت خود و هیچ دیگر حاجت نیست علم امور طریقت
قولی است جزئی آموزی طریق فعلی است فقر بصحبت تمام است فی زبانه
کار مبنا بدین درست سالک باید با صحبت مشغول باشد با تامل و تذکر سخنان که در صحبت
گذشته با عمل مشغول باشد و از جمله آداب مرید آنکه بر تصرفات شیخ و اگر چه ظاهر امر منکر نماید
اعتراض نکند که اگر چه بحسب ظاهر بحسب ظاهر منکر باشد بحسب باطن تاویلی صحیح داشته باشد
چنانچه افعال خضر را بود و نظیر همه آن تصرفات که خضر فرمود در کار مشایخ باشد نظیر
شکستن آنکه کشتی طاعات مرید را و احوال مصبوغان او که بانه و رود بسوی اهل نجات
چشم میدارد بشکند چنانچه ذوالنون که بعضی مسترشد از گفت نماز خفتن بجز فریضه مگذار
مجود و بجواب رد و ابو یزید بسطام رضی بیکی از ایشان از گفت موی روی باز کن و توبه برکردن

برکردن آنکه روکودکان را میگویانست برکردنش بنهند و بعده هر یک کردکان بدهد برای آنکه
اهل بلد پادشاه صاحب ظالم بر بیش راه هر کشتی درست را بگیرد عیب میفرستد تا بغصب باقی ببرد
و نظیر قتل نفس آنکه بسیف مجاهده نفس را بکشد را که میل لذات عاجل داشته باشد و ذبح بکند
یکقت از آن لذات صبر داند که اگر چه این مباح است زاما تمکین بدان و نشو بر آن موجب احتجاب
عقل و روح میشود با سفل جهت استغراق در تدبیر حصول آن و از آن اخلاق ذمیمه که
عصیان و طغیان قلب است متولد میگردد پس چنان نفس را ذبح کند تا بجای آن جدی
و جمل نفس زکیه از آن کرامت فرماید که میل او بلذات معنویه باشد و تجلیات قدسیه
تا معین عقل و روح باشد در امر ایشان نزمانع و نظیر اقامت جدار بی اجرت آنکه مرید
مکلف دارد با تمام بیت و حفظ جوه بی اخذ حظی از حظوظ جوه برای آنکه دل و نفس
مطمئنه بکمال خود برسند و سر کنز مخفی که پیکر انسان تعبیه است استخراج نماید
آورده اند که یکی از سالکان بد نفس قبل از غزا یافت بعد از تامل بسیار او را معلوم شد
که باعث نفس بر این آنست که میخواهد کشته شود تا از مجاهدات خلاص شود نفس حیوة
برای لذات میخواهد کما قال بعض الحکماء الحکیم یاکل لیحیی والناس یحیون لیاکلوا چون از
لذات مطلقا باز ماند بار حیوة کشیدن برو صعب است و وظیفه مرید آنست که در
هیچ از این تصرفات و امثال آن بر شیخ اعتراض نکند که کثرت اعتراض و سوال موجب فراق
چنانچه موسی و خضر را واقع شد صبر کند تا مراد یابد که وجعلنا هم ائمة یهدون بامرنا
لما صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون والحمد لله رب العالمین

۱۰۰ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاهبین فهذه موعظة الهبه و حکمة خفیة

بجز لکم ان تسمعوا لها وتصغوا الیها ان الله تعالی اسار نطفه من الماء فنفخ فیها من روحه
فاصبح ذا سمع وبصر بعض من روح الله اما شاکرا واما کفورا معترفا بان سمعه وبصره فیض من
روح الله فیبصر بالله ویسمع بالله ولما کان ابیعة الله جاهلا بقدره غاصبا ناهبا
باهما ظانا ان السمع سمعه والبصر بصره وانه یسمع بسمعه ویبصر ببصره فیحجب عن الله عز وجل
ان یفیض عنه روحه فیتبعه السمع والبصر فیبقی الانسان لا یسمع ولا یبصر ولا یحیی ومختنما
علی ما فات رهینا للحسرات الا ان انما المومن الشاکر فاذا زال سمعه وبصره ابدل الله
من سمعه سمعا ومن بصره بصرا فان الله عز وجل هو سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر
به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها ای حافظ ذلک منهما والسمع لا الهتان لا یزول
ولا یبید ابدا فیحیی المومن ان لا یموت بل ینتقل من دار الی دار پارسی اکو کرچه از عمر
عشق خود صد زبانی بکرانت ادمی را چنین کار افتاده که انچه از املاک وکفته اند ملک
اوست لاجرم چنانکه کفته اند تصرف میکند و در هوای خویش بکار میبرد و در این غلط کرفتار
افتاده همه چیز ملک خدایست انچه از املاک کفته اند ما ادب کیا است تو از ما بر کنید
از املاک خود دانند ما الکانه دست بر روی این بر نکند یفعل فیه ما یشاء ویحکم فیه ما یرید
پنجه قهر الهی بعد از ان نداد که هان تو چه کسی باشی که ترا چیزی باشد چون تو خود از ان غیری
چگونه چیزی از ان تو تواند بود العبد لا یملک والعرض لا یقوم بالعرض از هیبت این صیحه
دست تن خشک شود و زبان فرولال کردد و پای از کار باز ماند و یکبار ساقط شود کانهم اعجاز
نخل منقعر وانچه غایت که او را دست و پای وامد شده بدان دست و پای وامد شده از ان
وی باشد که خدای عز وجل میان او و نفس او حایل شده که ان الله یحول بین المرء وقلبه نسوا
الله فانسهم انفسهم این دست و پای جهانست و زکر علاقه او بمیرانید از جهان کوتاه شود

باخاصه خود کردد بدست و پای او اشکار شود وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
در باید این سخن که از اسرار معرفتست اکر پای از کلیم خویش بیرون نکشد و خود بشناسد
و داند که وما بکم من نعمة فمن الله چیزی بتواند بود و انچه از املاک او نامیده اند با خدای عز وجل راجع
وکوید نامیست من بر من و باقی همه اوست تصرف دست خود را در این دست امانت شمارد و آنرا
برای خدا بامر خدا در کار خدا صرف کند و حظ و هوای خود را بکسو نهد و اکر چیزی از ان در
هوای خود بکار برد خود را دزد و غاصب داند چون خدای عز وجل این ادب از بنده ای
مشاهده کند دم لطف خویش در وی دمد نه که قضا بحجوی سر میش برید هلاک کشته
خود را کشد انکاه کشاند چو دم میش نماند دم خود دهد ش دم بنکر کار پس دانا
بجا هان نشاند وچون دم لطف حق او دمد او را با او نماید و او را با او دهد صوفیان
این را بقا بعد الفنا کویند انکاه دست دست وی باشد نه دست جهان و پای پای وی
نه پای جهان و مال مال او باشد نه مال جهان چنانچه اکر تمام جهان ویران شود و یکذره
از ان در وجود نماند و همان دست و پای و همان اموال و اسباب باشد باشد اکر سلطان
مار ابنده باشی همه کر بندد و تو در خنده باشی اکر چرخ و زمین از هم بدرد و در آن
هر دو جهانی زنده باشی وکر خالی شوی از خویش چون نی چو نی با ذکر اکنده باشی
در باید این سخنان که معرفت و کشف حقیقت و بران عمل کند تا از خود برخوردار شود
والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۰۱

من عبد الله قطب ابن محی الی الاخوان الاحبین هر که جز ماهی از این سر شد هر که
بیرون زدریا دریا شد یاد حق است دل ماهی ماهی از آب چکونه دل بکیرد
الا بذکر الله تطمئن القلوب باز کینم این سخن بر ماذکر آبا و دیکر چو ماهی باش در دریای محبت کم

که جز با این خوش همدم نکردد ملالی نیست ماهی را ز دریا که جز دریا خود او خرم نکردد
هیچ میدانید ای اخوان که فایده تکبیر در صلوة چیست قاطع اند ایشان از غیر هر چه بود لکن
آن خدای از آن بزرگتر است از آنکه دریابند و خدای را باز قل الله ثم ذرهم و معنی تسبیح داری عیب
بتو چون خدای را خوش کمان ما طرح چنین داری که بحظ خود از خدا دستگ خدای اجل است از آنکه
باو توان رسید عاشقان از بودن عشق خدا ره ندارند که بی وجود خدا پاکست خدا از آنکه
الوده است تعدیه کردد کل ما خطر ببالک او ظهر فی خیالک فالله وراء ذلک پاک
از انها که در خاطر عاقلان کفتند پاکتر از انکه عاقلان کفتند ما قدروا الله حق قدره ای
اخوان در چکونکی ذات خدای عز و جل تفکر کردن حرام است در چکونکی بعث و قیام تفکر
نشاید کرد تفکر در اول و اخر مکنید تفکر در این وسط کنید که نظام هستی و ترتیب حکمت
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع
الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف
الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لایات لقوم یعقلون چه کمان دارید که این سیر
سریع پیوسته نجوم چندان امر بیست عظیم ابا آن جهان را است بلی امریست بزرک قیام قیامت آن
جهان برای این کردان شده هیچ دانید که پنهان در کوش ایشان چه کفته اند که چنین سر کردان
در جهان میکردد ایا چه میجویند چه طفلان کم شده اند این جهان کوی و بازار ربی
کران باز ار و ان کوی را نمیدانم نمیدانم ایا این چه دردیست که در جهان افتاده که آرام
و قرار از جهان برده هر کس بزبانی سخن عشق تو کوید حافظ بسرود و قمری بترانه
وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم ترا نیز تسبیح کند اما تو انرا کوا ازان
آکاه نباشد ولله یسجد من فی السموات والارض الی قوله سبحانه و کثیر من الناس و کثیر

حق علیه العذاب جاهلان تابع فرمان شده غیر ایشان کاین چنین نادان شد خدایا
دلهای ما اوزند بیدار او میان که تو از فراموش کرده اند ذکر فهم و لب استماع سخن ایشان نمانده
بیکباره میبندد لا مانند سباع و وحوش اینکه میبینی همه سر بر همند اکثر ان کاو و خر
و دد مند ما راهم جنسی چند بخش که از یاد تو دلشان نکیرد بلکه جز یاد تو چیزی نپذیرد
اصوات بیکانکان تو که از صوت الحمیر باد لیکن بدتر است بهما و اخوان مانا دلپذیر سازنا ان
بکریم و در ذکر تو او نیزیم ندارم طاقت انفاس مردم کرد در خود نمه دارم چو داود
خدایا چون رشتی این بما نمودی ما را است او نامضطرب باشیم بصحبت ایشان و یکباره از
ایشان کناره تو ایم کرید کر در دنیا صحبت نا جنس عذابیست الیم خدایا این نیاز را
اجابت فرما و بزودی انوار لطف بر اخوان ما ظاهر کردان انک انت الکریم المنان سبحان ربک
رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

۱۰۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی ولی فی الله دعوتی الی الله محیی الملة والدین الشیخ محمد عزیزه
الله عنا ما بجری صد بقاعی صدیق هر بلا و تعب و مشقت که بنفس میرسد اکر دل با
خدا است موجب اضطراب دل نمیشود و اضطراب از اشتغال الفرق و دوزخ است این بلا
عذابیست اند و دوزخ که بسبب ان کس معجل شده نه انکه ظهر بیست تکفیر و اکر دل از نفس جدا
شده باشد نفس محل اطمینان دل نمیشود برای انکه چنین دل بشمر نفس است برای خدا و چو
مجاهده و مخاصمه نفس مشغول است چون نفس را بلائی رسید پاره سست شده و قوه او باکم
و در دو لعی او را السیلا نمانده لاجرم در آسکینه دل او را حاصل شد همچون کسی که از چنک دشمن
رهائی یابد و بلا چنین کس را طهور و کفاره است در جهان نیم و شادی این برابر است کم

کرسبینی بعد و هر دم شکست و بلا انواع است پنج نوع از آن در این آیه کریمه مذکور است
قال الله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
یعنی البته شما را خواهیم آزمود بچیزها از ترس و گرسنگی و نقصانی از مالها و تنها و میوها
چون چیزها از این بلاها بمومن رسد و نفس او شکسته شود دل او درست گردد و بصبر و
خوشنودی و استسلام پیش آید و گوید انا لله وانا الیه راجعون یعنی ما از آن خداییم هر چه با ما
کند حکم او راست ما از آن خود نه‌ایم و در خود حقی نداریم تا مناقشه کنیم و مضایقه نماییم
و ما بخدا باز میگردیم هر چه فوت شد بخدای باز گشت و نزد اوست و ما نیز از پی او میرویم
و ما و هر چه بما متعلق است بجای خواهیم شد اگر بعضی پیشتر رود دیگری بر که در ست و همه بر
که چون بجای رود ملاقات و اسباب فرستند آنگاه خود رود خدای عز و جل بدرستی
او گوید و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون عادت
سلف این بود که اگر باد آمدی و چراغ را کشتی انا لله وانا الیه راجعون گفتندی این کلمه را
مخصوص بموت نشناختندی اما جاهل چون بلائی باو رسد نداند که آن بخدای است از جزع
و اضطراب ناخشنود گردد و نداند که آن بلا در حق او وبال است و بال گردد زبان بشنا او خراب شد
از بلاهای خدا که در آن نقص اموال و ثمرات است ملخ است که بر ناحیه فارس مستولی شد
و ملخ جند خدا است هر ناحیه که خواهد فرستد و از ما بر خدا است و انقطع شد که کلا العنا
و رزق بود و کرا اعتماد بر رزاق است بر آن کمتر نباید بود زالکوکر بهشت بر نیفتد هفت
کنند خود چو خشک بد بکف کاه هم آن بود و هم این کی رزق روزی رسد هر چه خواهی کن
و بالله بسم الله الرحمن الرحیم المستعان ١٠٣
من عبد الله قطب بن محیی الی اخیه فی الله الامیر غیاث الدین محمد شفاه الله تعالی و عافاه آمین

فی الله الحافظ شهاب الدین زاد هر نعمت که از نزد خدای عز و جل بما بنی مقرر شده و عنایتی
معین گشته که تا بان نرسد نرسیم باید دانیم که این نعمت فرض گرمی ما و اکثر اخوان خصوصا
برسید الاخوان ابده الله و لخان واقع است خدای عز و جل انتهاء از آنکه مقدر فرمود در اینجا
از آن باب حکایتی چند واقع است که اعلام آن غیر ملال اینجانب فایده ندارد و در اینجا نیز
از آن باب حکایتی چند واقع است که چون معلوم میکنیم موجب ملال اینجانب است الحمد لله علی
کل حال مع ذلک نیم ملول که کارم نکو نشد بد شد شود شود نشود کو مشو هیچ جوا
سرای دنیا و اسان جز بنوشت که هر چه بر سر ما میرود از اوست قصه عجب
واقع است هسته میگوییم تا بلا نشود که جای خود خوش کند بلا نیست بلا آنچه عیب شود بو
از دارو بلا اکثر میشود چون ادیم طا بعضی خوش میشود که نه تلخ و نیز ما البته و کند
مانده کند و مردان بو اشد بلا الناس بلا الانبیاء ثم الامثل فالامثل از آنچه
برادر صبر بر فقر سخت است اما صبر بر غنا هزار بار سخت تر است فقیر صابر از شاکر بد
ابد که غنی شاکر ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی هر حال با اختیار خدای عز و جل خود
میباید بود که آنچه خدای ما خواهد اولی ما از آنچه ما خود خواهیم و تا دیگر این تنگ
سرامد از همه این غم و غصه رستگار شدیم اگر چه جمله ندیده و ندیدیم بغیر
دانم که آخر شاد کردیم باید که دل با خدای یکی کنی و در شکنجه خدای صبر کنی که
ان مع العسر یسرا ای برادر هم آنکه در حین الالام چون با خدای عز و جل کنیم
الالام بالذات گردد اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات که ما کرم منصور حسین
از اینجا گفته و کل ما یجی فی ذلک بینها سوی ملذوذ وجدی وجدی فی العذا
این صفت ما را باید این حکایت غایت خدا بر خواهانیم رسولات فرمود این هم

بکن بک علی غضب فلا ابالی ولکن عافیتک هی اوسع لی اللهم عافنا واعف عنا در این
مسکن چند بیت که اندیشه نقل این پیدا شده خوابهای خوب دیده میشود نوبتی چنین
میدیدم که بمکه رفته‌ایم و طواف میکنیم انجا منبری نهاده که منبر امیر حاجی کرد الدّین
که همراه است میگویم نگاه کنید که چند پایه است تا منبر که جهت مسجد خرقان سازیم همان
نوع بسازیم که این منبریست که پیغمبر ساخته باشد شمردیم پنج پایه بود نوبتی دیگر
میدیدم که ترددی داریم در نقل بانجا آن برادر امده و اظهار میکند که امیر عماد الدّین
جعفر مرحوم است اگر شما نقل میکنید برای آنکه کاری چند کرده که اگر شما بانجا نباشید آنها
ضایع میشود اظهار این میکند که توجه او زیارتهای خود است ظاهر و باطن یکسان نشده
در این حکایت این فقیر که این حکایت شنیدم خسپیده بودم برخاستم و از غایت اهتمام با این
نشستم و گفتم که اگر امیر عماد الدّین جعفر چنین است که تو میگوئی بانک کس مرکانی است و برای
خاطر او این میکنم و ذکر هیچکس دیگر بر این بنیان ثابت باشد که همین او کافیست سابقا با تو
گفتم ظاهر که اوی دیدیم که از کوه میامد بغایت صاف و روشن چنانچه گوئیا از ابتدای آنجا
بوده از بسکه نورانی بود گفتند این ابتدای ناحیت باغی خوب بیابان اباد کشته بود بسیار
مروح و اولاد و جا در این خود دیدیم بسته که از کشادن آن متعذر میشود تمامی بلسانی که شد
شد چون بیرون رفتیم این مذکور را دیدیم روانست هر گاه مکرر این بسیار بازیابیم میامد
صفا نور این خاطر باز میشود اصحاب چنین میگویند که استخراج این عمری تمام دارد استصفا
بجد میکنند و صعوبت خود ظاهر است تا بحدی که گاه توقفی در اصل عمارت دارد جهت آن
بخاطر میرسید و در صحبت امیر فاضل الدّین محمد اعلام آن موجب کرده شد اما اندک صفا و نور
این خاطر را مشاهده از شانست ان الله مفتح الابواب العالمین و اصعب از این هر چه باشد اصعب

ازان نیست که دیگر کم ما بان بی چیزی از مکه شبلی امدیم با سهل و جهل الطایفه بین
الهی ان ربی لطیف لما یشاء همان لطف کرد دیگر باره از کنند بسیار صعب است این کند
اگر در انجا این حکمت باشد فلله الامر من قبل و من بعد و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد تو خود دیده که تا غایت کار ما نه بحول ما گذشته و قوه ما نیست فقط لطف خدا
کرا از علم موجبی نتوان گفت مگر از استحقاق باشد که لا حول و لا قوة ما برای ما کرده امید
باور داریم جانور از جانی که طعمه خورد هر بار که گشته شد با انجا رود خدای عز و جل مارا بلطف خود
اموخته کرده طعمه خوش از انجا بجوییم که بوسه از آن در گاه این دلبر رسید هر که خواهد گو
بیا و هر چه خواهد گو بگوی کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست بنده بیچ
خرابات کرد مفضل شیخ دایم است ور نه فیض شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست از بیچ
خرابات در این مقام تو تیلی الهی خواهیم که بعد از خرابی قوای فتح و رنج نماید و از شیخ و
زاهد قوة اکتساب جمله آری فی همه تن همه مسلم بخرند هیچ برید گاه او هم بخرند
مرکبی را دست آوریز نیست آری بر ما الیست که هیچ دست آویز نداریم گفت چون سلطان جا
بردرود عین هر ای التی الث شود والسلام

۱۰۳ بسم الله الرحمن الرحیم

مرعبد الله قطب بن محیی الدین ولیرفع الله عماد الملة والدّین جعفر نادر ضمن این مفاوضت
چه بود المجروح فیما بفضل الله امید که خیر خیر باشد و طبقه انکه از شرطها کرد کرده اند بجای
نکنند و بعض مردمان از راه بروند و با طورهای ناخوش معاودت نمایند داعی خواب شدند
جز از جز خدای چیز نگویند و جز بر راه خدای نخوانند و جز در کار خدای نباشند که تا با
که مجرا از حصول این معانی باشد یوسف نویسند تا موجب خوشی بده کرده بر مفاد قرب

حزن هست بدل راه ندهید و مجموع و ریاد وظایف زینت اول تهجد بامعرضان از غفلت
داشتن و سخنان لغو گفتن خوب نیست مجلس بدستور اخوان دو هست باید داشت که لا
یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما ثانی مطالعهٔ کتب مشغول شوند مثل احیا و مثنوی و تصانیف شیخ عطار
و تذکرة الاولیاء و کتب حدیث و تفسیر و فقه فرمایند و اگر کسی را رغبت خواندن علوم
شرعیه باشد درس بگویند اما بمنطق و کلام و فلسفه مشغول نشوند ثالث مطالعه بنزدیک شام
تا پیش از بانگ قیام فرمایند و نماز تهجد گذارند و نماز ها در اول وقت بجماعت گذارند
و در مسجد اول بیت اگر مسجد واحد بودی که همه اخوان انجا جمع شدندی و نماز بجماعت
گذاردندی بسیار خوب بودی و اگر میسر نیست انچه از آن که میسر باشد رابع زبان را نگاه
دارندی و باز وقت باشد که من حیث لایشعر در دروغ افتند خامس مردمان را بر
خدای خواندن عملا بقوله تعالی و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این از اعظم امر معروف
نهی منکر سادس در وزه اشتر و حمیر اگر توان گرفت دست از آن باز ندارند
سابع جماعت اخوان که عبدالله کرده حفظی اشتغال بینما پند اگر با هم گاه بکوشند و فند که
موجب مزید الفت باشد خوب است اما اجتماعات عموما که از آکثر وصحبت تام است
تا پسندیده است ترک آن بفرمایند والله الموفق

١٠٥ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الارشد الانجب الامیر غیاث الدین محمد
خدای عزوجل آدمی را بصورت غریبه و صورت افضاء دستگاهی کند که بدان تصرف
کند لا فضاء ذی الصورة ذلک اذان بابن جهان امدنا ان دستگاه بدست آورد
و از همه خود ملکی فراهم آورد کما قال العطار قدس سره نطفهٔ ملک جهانها هست

بپر و بال مرغ جانها هست تا ملک کرد که با عبد اطعنی اجعلک مثلی لیس کمثله شیء
چون همت خود در امور خسیسه صرف کند و ملکی فراخور صورت خویش که از عظمت بشاید
که اگر خواهد سموات سبع را بلقمه سازد کما ورد ذلک فی وصف الروح بدست نیاورد
آدم که در سیکر خویش ظاهر شود معطل کرد و بر کجا بند داشته باشد حیف حالی که از تا ملک و
امور خسیسه بدست آورده فراخور نفس و نفس فراخور روح و دل الاجرم روح بدان
مجال بضیقی و فشاری عجیب مبتلا باشد هم چون بحریه که در بادیه سر نهد نی بابد گنجید
القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا اکنون تنبیها که ران باید داد و سایر اخوان
در علو همت تامل در کلیات هستی عمر صرف کنند و التفات بخود از تا مل در جزئیات حیات
و وقت خود را از صرف در جزئیات نگاه دارند و من الله التوفیق والتنبیه

١٠٦ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله المؤید بمحاسن من الاخلاق و معز الملة والدین
الملک اسحق روح ادمی عرشی است و جسم او فرشی اگر تا ملات تدبیر او غالب
و همت او مصروف معطوف بجنبهٔ اعلی است جسم او رنگ روح میگیرد و بالکلیه در جهان
قدس منخرط میگردد فی النعیم الدائم و اگر تاملات بجنبهٔ جسمانیه او غالب است و تعلق او
بامور سفلیه است روح راست داشتن لذات روح او رنگ جسم میگیرد و سرنگون رد
اسفل سافلین میشود و بالکلیه در جهان برزخ روح میگردد و بجسم میپیوندد فی
العذاب الدائم و تحریم فی الظلمات قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه
اسفل سافلین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون و اگر کسی انتظار میکشد
که کار جهان راست کند بعد از ان بذکر خدای عزوجل مشغول شود کار جهان هرگز راست

نخواهد شد چنین روز او را روزی نخواهد شد از میانه میباید بر بیکه بخدای عز و جل
و یاد او و تفکر در حکمت او در افرینش عالم و ادامه عبادات که از عالم قدس بدل ما
نیز نازل شده مشغول شوند در تمامی کارها چند بر مکوش جز بکاری که از نو
در دین مکوش غائب تو رفت خواهی تا تمام کارهای این ونان تو خام هر
زمان که جز خدای عز و جل و ذکر عالم قدس میکند و در ضایع میکند نهایة الکمالات الفضل
الغرض و غایة ما الهاتی و نوتها عوض من کان فی قلبه مثقال خردلة من حب الله تعالی علم
انه مریض و چون ذلعیة سلوک الی الله و رغبة اقبال بر خداوند سبحانه پیدا شده این
معنی را بسیار بیمار ساند ازند و چشم که کرم در دان او بزند که چشمه که کشود قوانین دل ان
میباید رفت که مبادا انباشته شود و آب منقطع گردد امر عزیز است چون یکبار و دند باد
در دل کوفت و باو ملتفت شدند دست او در کوفتن میباید دن دایم این حرارت و
طلب در شما خواهد بود که از نقل این نزدیک بر سید از اندم که بادی مبادا از دم هر جز
دل شما و زد و این اتش حرارت طلب فرو نشاند و دل چون سنگ فسرده و بسته گرداند
هم چنانچه باد الکثر خلو کرده و هم کا مجارده او اشد قسوة زبان از بیهوده کفتن بیند
که صمت مامور حکمت است و تعلل زبان خلو بطن است فضولات طعام با فضولات کلام شود
چون کم خورند کم کویند و چون سخن کویند نکته ور فوق کویند مجادله و مخاصمه بحدلا
مکنید که خدای عز و جل حاضر و ناظر است و در محضر ملوک سخن بسکینه و وقار باید کفت
داوان بلند بر نیابد داشت اگر بتوانید از صبحا ایام البیض نشنا زمدای بدو ذکر لا اله
الا الله قبل از طلوع شمس و قبل الغروب بسیار کنید باید که اغلب بر شما بر حالت ذکر
و بر حالت ذکر فرو روید و هر گاه که چشم شما بر اسمان افتد خاصه در میان شب که از خواب

بیدار شوید باید که از ایات اعتبار کیرید و در زینت ان تامل کنید و بر مبدع ان ثنا
کویید و مناسبت با ساکنان سموات و محرق با ایشان زخدای عز و جل بخواهید هر کاه که
نظر شما بر کوه افتد از سکینه و استقرار او و طول عکوف در استانه خود عز و جل یاد کنید
و از ذکر او ذکر بیاموزید و بر مبدع و مثبت او تسبیح و تقدیس کنید هر کاه که نکاه در
زمین کنید حالی او اثقال او و دلبرداری او و نزوع زا و تواضع او زاید بحث ادام علم
کنید و همه این معانی از وی بیاموزید هر کاه که نکاه در شتر کنید غلظه موقت و کثر معونت
او را یاد اورید اذا لم یکن له فکره ففی کل شیء له عبره والله هو الفتاح العلیم

١٠٧

بسم الله الرحمن الرحیم

زبند زلف چو زنجیر بار نکریزد مکر دلی که خرد نیست ترک کند مجنون الاخ الاعز قام
الله تنعم غیاثا محمدا باید که از این مرض وجع که واقع است بیاده اضطراب بخود راه ندهد
که خدا بنده از او مهربانتر است جز آنکه خدای حکیم است و بنده سفیه انچه صلاح بنده
در آنست خدای مهربان آن بیش میاورد لیکن بنده چون صلاح خود در غیر ان میداند
جزع و اضطراب مینماید عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم طالب غایت شرط سکینه و قصد
اظهار ذل عبودیت محمود است اما سخط و غلو و انزعاج مذموم است ای نیم جو کار
قضا همچون نکوی چپ مخود روا است صبر و هیچ مکوی انکه که تو را تکند اندک
بوی او را اند او را اند و او را اند تعالی ای برادر نه خدای شکوه از دیدی بخدای کرد خدا
شکوه بیب مبین این تقدیر کار زمانه بکوی این که تا باشی بکانه خدا را باش تا خدا
تو را باشد که من کان لله کان الله له چون خدای تو را باشد از فوت تا هیچ زبان نه سد
ان فی الله درکا من کل ما الفقه و بکوی لی برادر من کر بنا اما الحمد خدای بود چون نام خدای

بُرده می‌بندند مرا زهم جدا شد و مرغ در دام این قفس بُرد در هم شکستی و با نجا پرواز کنی بپیوستی
ای برادر من ولی برآنکه مرخدای را نشناخت و ایمان باو نیاورد و از برکه مجوس و محجوب
مغرور بود چشم بینش باز خود نکرد و دیگر با نیکوی وانتونی نیاورد لابد خدای را محجوب ماند
لاجرم حق تعالی او را بیان کرد که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ای برادر من
اول ایشان با خود چنین کردند اما کردار ایشان تا سجل حق بر ان نباشد لا شی است هر چه
از ایشان ختم کرفت انجه ایشان با خود کردند او نیز با ایشان کرد که نولّه ما تولّی دیگر جای
دیگر فرموده فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم چون خدای را زیاد کرده شد تا دیدن حق محروم
گشتند لیکن کرستی بودیت بر ایشان کار کردیم از مواهب معرفت ایشان کرد تکرد خدای
نکردکان کرده ایشان نیا کرده بود همه را بیان نمیکرد لاجرم عقاب بر ایشان قسمت نمیشد
خدای که نور سموات وارض است پرده ایشان بر ندرید و کردار ایشان را کرد نا هست داده
بان برده عذاب و عقاب ایشان مرتب کشت کر نکردی فضل او بود اما حکم عدل اشکارا کرد
وبالعدل قامت السموات والارض کرد اجمال [illegible] لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون
والحمد لله رب العالمین نوشته بود که بعضی از عزیزان خود را بیمار احوال است موقوف امدن
نو داشته اند سبحان این بیمار با خدای است خدای در همه جا حاضر است بکر و چه حاجت
مبادرت بعمل اشرف است عمل بیمار که امروز کند یکسان نیست انکه فردا کند و کر این نیا
کند یکسان نیست با انکه ساعتی دیگر کند بکجا از اصحاب از اندرون موضع از انکه
تا بلی بروز انداخت چند از صبر نکرد که بیرون آید در دلها خدا آتش بیاید بود این کار از
حکمان متمشی نیست عشق اتش بر همه عالم زند از ره بر فرق زنند او نیز زند غاقبت

اندیش بود یکزمان دیر کشد خوش خوش با اتش صد جهان با انکه بر عمر کوتاه اعتماد نتوان کرد
حافظا در عشرت امروز بفردا مکن تعلل زایام بقا کر ضمان خواهد شد اعشی شاعر قصد
کرد که بیاید نزد رسول الله صلعم و مسلمان شود کافران پیش وی رفتند و گفتند که خبر
نداری که محمد صلعم خمر و زنا را حرام کرده چه رغبت دارد در این میدان گفت رغبت نمانده
نمانده اما در خمر باقی است باز دم و یکسال بنوشم و بعد از ان باز گردم سال دیگر
بیایم و مسلمان شوم اتفاقا در همان سال بمرد و اسلام او را روزی نشد چنین حکایت به
خدایند ان مرد اتش صفت سراوار خدمت این مرد که هست که سر بر در مسجد میخواند که
باید درون در رود او از رسول الله صلعم راشنید که میخواند ان عذاب بلت او اتفاق صبر نکرد که
باید درون رود و همانجا گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله گفت
ترسیدم که تا در رفتن باید درون عذاب خدای بر لم شود از پی یک ذکر تو ای مرد ترا صفت
جان همه مردان عالم فدای تو باد رضی الله یا صاحب رسول الله با از ان دیگر باز گویم که
او زاد در روز احد بیار کشتکان اسلام یافتند گفتند تو تا غایت کافر بودی گفت از دیر
لیکن چون حرب قایم شد اسلام در دلم افتاد مسلمان شدم و بحرب امدم حال من با رسول
الله صلعم گفتند فرمود از اهل بهشت است از حنظله باز گویم که جنابت داشت که بنده
داند غسل نا کرده بحرب رفت و شهید شد لاجرم فرشتکان او را غسل دادند ملائکه
لعنت کی شد صلی الله علیهم اجمعین جان همه فدای شما باد ای یاران رسول خدای حق مرا از
دیگر بیش خدا با کر با شما حشر شوم

۱۰۹ بسم الله الرحمن الرحیم

از عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الاعز امیر غیاث الدین محمد مکتوب سیدی بر مضمون ان

اطلاع حاصل شد مجمله که در باب نامبرکرده قبل از آنکه تمام مکاتیب بخوانند با هفوه دیگر
که از مکتوب مستفاد شد خدای عزّ وجلّ برا و بیامرزاد و از شرّ هفو بین عباد محمی دارا د و علی
المجزة فیما یفضی لله تعم والله علی کل شی قدیر چنین بسیک بعضی از مردمان اینجا نقل میکنند
کرده که قطب باید قرشی باشد سبحان هذا بهتان عظیم کسی را در این چه بحث است که تا حجت نقل آن
مسلّم مسلّم خواهد لازم باشد که قطب قرشی باشد و خواهد نه کبرا با این چه مقتضا اگر
در امام بحث کنند لازم است که قرشی باشد باینده محتج است معتقد با اگر کسی دعوی امامت کند
معلوم باشد که راست میگوید یا نه اما در قطب این بحث فایده ندارد برای آنکه قطب دعوی قطبیت
نمیکند بلکه مشهور چنین است که قطب وقت معلوم است مگر کسی او را بقطبیت شناسد و این
معنی کتمان میکنند چون این مسئله اینست که در جمله این شیوه با این نیست غافل متوجه علم
چیزی که جمله این زبانی ندارد عنیت برای آنکه علوم مهمه ضروری بسیار واقع است اللهم
انی اعوذ بک من علم لا ینفع وقلب لا یخشع علم فرزا اهل را اموختن هم چون بقین در آن
بدست کا هر آن اگر کسی نسبت این ضعیف کرده که من برایم که قطبم سبحانک هذا بهتان
عظیم من بکی ام از اعاد امت رسول الله اقل واذل از همه اعاجم کرکس که تا از زمانی محمد که کفه
و اما می شود بگو تا از من خصم و بیم با نجه تو انم تا از زمان که توبه کنند باز کرید و دست او بر
نزد خدای عزّ وجلّ و مومنان همین است که فتاوی با ما خصوم میکنند نزد صلحا الحمد لله
علی ذلک در همین روز امیر مرشد الدین محمد رسید مکتوب آن برادر رسید الاخوان توشه
بود و در صحبت نوکر امیر شیخ حسن فیروز شاه در لب خندق و چهار امیر مرشد الدین خورد که
کشته همان مکتوب با این مکتوب میرسد برای آنکه همان مضمونات مقصود است باید که بدین
چند روز دیگر پیوسته خبر اینجا باشد و در شرح تفاصیل احوال تقصیر نکنند و در شرح

علی باید که در احوال اینجا و عمارت تنک اهتمام کنند تا هر چه بیشتر به جوانب اهالی تواند داد الیلا

۱۰۹ بسم الله الرحمن الرحیم

باذن الله عزّ وجلّ و قوته من عبد الله الفقیر الیه الخائف من بطشه الراجی الی رحمته قطب محمد
الی ولیّ فی الله الامیر مجیب الملة والدین الشیخ محمد جعله الله تعالی من المؤمنین المستبصرین اکثر
اهل عالم معتقد اند و مستبصر نیستند و معتقد عزیز باشد و بعضی از یک دیگر میشنوند که دینها تو
تقلید اما تمیز نباشد در بقوه مستبصر امیر نیست طریقه عمارة است که دوش دوستی
تا اخبار اهل تقلید دیر انکار اهل طریق لازم است بموجبات انکار جماعتی از جماعتی بکرد تا
حق فی ولذات محرم شد اعراض برانکار برای آنکه هر چند در نوع خود با فرا ایشان از فساد کسا
میکردی و نشر دعوی آن ظهور می باید و در بعضی فسوق هست که بی اجماعی باز لذت نمیدارند
میترسند که اندک اندک معاشران ایشان میل حق کنند و از باطل تا بر کنند انکار ایشان تنها
بمانند و عیش بر ایشان نکوار نباشد لاهنا الله عیشهم و بعد از نتیجه و فسوق این تواند بود
که موجب بعض حق شود و در حق و کسالت اهل حق جماعتی را حب عظمه و همی برای فرزندان و خویشان
دلعولیت با انکار که اندیشه میکنند که اگر این حق ظاهر شود فرزندان و خویشان ایشان میل
بآن کنند و ترک تنظمات هیبت بر ایشان نشان شود و جامه بی تکلف پوشند و از
خدمت خود کردن عار ندارند و مانا یشا کل ذلک و این بر چشم ایشان تحمل تواند
آنکه قلیل ایشان کسبدن از خود تاتم بیشند و قیام و انتعاش ایشان بقوه اسباب
بیرون از ذات ایشان هر اینه بر وند که این اسباب و اشیا با ایشان نماند که لقد جئتمونا فرادی
کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم خارج و فی ذل ایشان اشکار شود همچون
کل که کلاه او سر او سیفتد لاجرم امثال اقوام بحر شوند کما الخبر عن للدن نبینا صلی الله علیه وآله

بیکر خوب زشتی در حمام آشکارا شود بهیأت خویش که از همه لباسها مجرد شوند
و همه زینتها را از تن فرو شویند اگر چه در بیرون حمام بسا خوب صورتان خوبی ایشان
با وساخ جسد و فرع و دنائة ثیاب پوشیده شده و بسا بد صورتان بدی ایشان بحکم
و کلاه و نفاست ثیاب مستور گشته از قبیل بر نوافح جسم بدون آنکه هر چه بیرون از ذات نحو نماید
در عنایات ایشان فرو هشتی تا این پیکر زشتی نهاد بد سرشت ایشان چنانچه هست آشکارا
میکرد بسیار خدا پرکه متکبر این دعنا را بدیدیم امثال مورچگان که از خاری در پای ما
باز شده اند مصداق قول نبی علیه السلام یحشر المتکبرون امثال الذر یوم القیمة فی صور الرجال
یغشیهم الذل من کل مکان یسقون من عصارة اهل النار طینة الخبال چون نفوس ایشان
بود با فضال و التفات ایشان امروز تفوق بفضلات اجساد ایشان کنند که از طینة الخبال
گویند و جبال فنا عقل است ایشان کل خوران بعقل نفوت بجزیره میکنند که توت
نمیشناسد و قوت ذات و حاصل عمر [illegible] طول الدهر مقصود از این شرح آنکه
ابد الله تم بدانند که این طور از منکران هستند و خواهند بود مقصود از اخفاء آن نام
بود که منکران اولیا آگاه نشوند که از این نوع پیکرها گویند چون آشکارا شد لله الامر
من قبل و من بعد اندیشه ما نیز از انکار منکران و تخریبات ایشان است [illegible] آنکه جمعی
از اخوان بحکم سلامت قلب میل سلوک راه حق کرده اند و هنوز بمقامات موقنان و درجات
مستبصران نرسیده اند که خوی عزیمت نیک صید ایشان امیر باشد و قوت و استقامت
بکمال باشد که اهل انکار خلاف پیش گیرند و زبان دراز کنند و مکر و عداوة آغاز نمایند و
شبهات و تمویهات بنیان اندازند عیاذا و هر وسوسه ایشان راه یابد والعیاذ بالله
راه خدای عز و جل باز مانند و برجوع قهقرا مبتلا شوند مستحق قهر الهی چند شوند

بمداراة و مساواة میخواهیم که با اهل باطل [illegible] تا چنان نشود که پرده شرم بدرند و
[illegible] پوشند چندانکه اخوان را از شر [illegible] هر چه پیدا شود و بمقامات مستبصران
وصول حاصل شود بعد از آن حاجت هیچ از اینها نیست که انکار منکرین و شبهات [illegible]
از آن بیم که ایشان را [illegible] نیست ایشان از منزل [illegible] ساخت که هر از هبوب [illegible]
بر دل آنکه است که از [illegible] ایشان لرزان است اگر چه دانم که اخوان بقوت شوق گویند ما گوهیم
اما قوت شوق [illegible] یقین است که هر خود اعتماد نکنند و احتیاط مرعی دارند که
امتحانات خدای عز و جل بسیار است رحمه الله القاسم یکی از اخوان نوشته بود که محبوب
که بعضی از اخوان [illegible] و [illegible] پیدا شده از این خواطر و نیست مقصود [illegible]
که بر کشتن [illegible] اعتماد بر او از همه زیاده است [illegible] ممکن است که اینکار بصورت [illegible]
وجوده در خواب حاصل و موجود شد تا اعتماد بر خدا و فنا شد بر غیر او و مقتضی این [illegible]
قبول کردیم و اینکار شما را و ملائکه خدا را بر خود گواه کردیم اگر تمامه اخوان هر [illegible]
اعتقاد اعتقاد کردند اعتقاد چندان [illegible] بیش که [illegible] الحقیقه باشیم و از سلوک
خدای عز و جل و حسن ظن با او باز [illegible] ملائکه اعتقاد که ایشان از راه خدای [illegible]
کنند ما [illegible] بتوفیق خدا [illegible] همه ایشان [illegible] اگر خدای عز و جل آید
کند خدایا تو میدانی که ما [illegible] کشتن [illegible] الا ان تشاء شیئا اگر ما [illegible] میکند
افتاده این خاک راه هیچ ما را از [illegible] بشرط دل [illegible]
کرد تا جان [illegible] اگر ما را [illegible] همه جنس و هم [illegible] کار بر ما
کرده باشی [illegible] کار بر ما [illegible] کرده باشی [illegible]
بمدد تو خدایا [illegible] ضعیف ناتوان [illegible] شفاعت خواهم رسول الله

ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله الطاهرین اللهم ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی لکن عافیتک هی اوسع لی
اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا و الاخرة من ان تنزل بی
غضبک او تحل بی سخطک لک العتبی حتی ترضی لا حول و لا قوة الا بک و السلام علی سید الاولین
و الاخرین اجمعین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم ١١٠

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی الاهلین و احبائی الروحانیین الامیر فاضل الملة و الدین
محمد و الامیر افضل الملة و الدین محمد و الامیر عماد الملة و الدین و الامیر رکن الملة و الدین حسن
و الامیر مهین الملة و الدین محمد و السلام علی من هو لدیهم و المغفرة لمن هو لدیه آله دنیا
پلی است بر گذرگاه اینجا منزل نمیتوان کرد پای بردار تا پیشتر رویم مگر مجالی یابیم
منزل توان کرد بالک حولان در این راه بسیار است رفیق نیک باید راهی یافته باید جاده
از دست نهد نکند بکرات به بیابانی سرگردان میشوند اما جواب سؤال رکنی آنکه
شکر علم قدر نعمت دانستن است و شکر خاص حال حکمت منعم در نعمت دیدنست و شکر اخص نعمت را
با منعم راجع داشتن است در روزه او صرف کردن و خود را از تصرف در آن ندادن که تن نعمت
او هم او را شاید جواب دیگر اشتغال بامر عبادت ضروریات کردن و این چند روز دیگر
انجا صبر کردن بد نیست چون مقابل وصول قریبست و دفع فساده بذکر کنند و اگر حلاوت
تلاوت باشد آن نیز مفید است جواب سیم وظیفه زینب فی الدین جعلها الله من القانتات
آنکه است که نوافل صلوة در روز بی ضحی و اوابین و تهجد و قیام اسحار با این عبادت
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسئله التوبة انه هو التواب الرحیم
و سید الاستغفار نیز خوانند و اهل دار از صغار و کبار و عبید و احرار نماز دارند

هر شب این بیت اگر بتوانند هزار بار درود فرستند بدین عبارت صلی الله و سلم علی النبی الامی و آله
قوت باشد صبا ایام البیض شایسته و السلام ١١١

بسم الله الرحمن الرحیم

اخوان خود را در میان نبینند تا از آن امرا نباشند که ایشان از دست جسم عاجز اند
کسی از دست توان بستد که او از دست نباشد تیغ بهر او سکاو را کردنی است سابه
کا تکنند اما در اینجا نیست جماعت اخوان تمد الله لهم سبیل الصواب بدانند که خود را
نیست کردن طریق عورت و ساع است بسیار که از خودسری بگذرند و خوی باز رمان
بردار کنند بر ایشان پوشیده نیست که سرور و غم با یکسی نبوده اند و اگر چه هر یک
از شما را بدان نصیبی هست از آن کرده است که از بابت کسی او باشد اما اگر همه را از نصیب
خود بباید گذشت که بابت کسی بعینه مقرر کنند و همه نصیب خود را بدو بخشند اکنون
تمره تعبد اخوی را اگر شما مشورت سیف و صلاح بدان دیگران یک کس را پیر مجد الدین
شیخ محمد باشد با ایشان اگر بر همه پسندند خوب الاول فالاول را تابع اگر بیاید شد و بحمد الله
چنین شد و اول را اگر همه بر متابعت ایشان موافقت کرده بدکون که فقار را بکرد در شیخ
بباید ساخت که الانسان مربوط باللسان خودکی بعد از این فرمان بر داری کنند
تا نور جمعیت بر شما افتد و درگاه رد شما دمیده شود چنانچه عناصر متفرقه که جمع شد
مستعد فیضان روح انسانی شد باز از میان که جمع شده مستعد فیضان روح عدالت
که کمال انسانیت میشوند و الله الموفق و المعین

١١٢ بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عز و جل بر ولیی فی الله الجلیل مجد الملة و الدین اسمعیل مبشران که

سابقا اعلام فرموده بودند موجب امید واری شد بحکم تفسیر یکه رسول الله صلعم کرده لهم
البشری فی الحیوة الدنیا فرموده که هی الرؤیا الصالحة یراها المؤمن او یری له و صوفی
چند که در مکتوب جدید از آن استفسار فرموده بودند یکی در باب الطاعة فی الدین و کیفیة
معاشرت با اهل بیت و اولاد بود پوشیده نیست که اطاعة فی الدین لازم است حسن معاشرت
با اهل بیت و اولاد و تعلیم ایشان هم چنین لکن جانب خود نیز مطلقا از دست نباید داد
و اوراد و اوقات خویش را ضبط باید کرد دیگر طریقی می باید اختیار کرد که جلب خوشنودی ایشان
هم میسر باشد دیگر در باب وزن اعمال استفسار فرموده بودند مقتضی جمع میان آیات
مختلفه که در این باب وارد شده والعلم عند الله تعالی آن مینماید که در قیامت دو وزن باشد
یکی وزن جهة ظهور استحقاق و عدم استحقاق جهنم کبری که دار الخلد است و در این
وزن اعمال کفار سنجند و هر که نه که ایمان در آن باشد البته راجح آید و عدم استحقاق آنکس
مر جهنم کبری را ظاهر شود و وزن دیگر مؤمنان را جهة ظهور استحقاق جهنم صغری که حرم
دار الخلود است در این وزن غیر اعمال سنجیده نشود اگر سیئات راجح آید بدوزخ روند مدتی
معدود و اگر حسنات راجح آید به بهشت روند و اگر حسنات و سیئات یکسان باشد باعراف
روند مدتی معدود در آخر الامر در فریق بهشت روند و اگر عفو یا شفاعت ایشان را
دریابد شاید هم از اول بار به بهشت روند دیگر در باب تنعم مؤمنان در دوزخ حکایتی فرموده
بودند مؤمنان را در دوزخ احوال مختلف باشد بعضی مدتی عذاب کشند بعد از آن خلاص
شوند چنانچه در احادیث مشروح آمده و بعضی در دوزخ بمیرند بعد از آن ایشان را بیرون
آورند و زنده کنند و به بهشت برند چنانچه در حدیث آمده اما اهل النار الذین هم اهلها
فانهم لا یموتون فیها واما قوم یرید الله بهم الرحمة فاذا القوا فیها اماتهم الله حتی اذن

باخراجهم فیدخلهم الجنة بفضل رحمته اياهم و مقتضی حدیثی که این جا آن حدیث صحیح خواهند
آورده است که بعضی مؤمنان را استراحتی باشد زیاده از استراحتی که در دنیا داشته اند
مقصود از ادخال ایشان در دوزخ مجرد اهانت و تادیب باشد و حرمان از بهشت بر آنمدت
و مجاورت شیطان تعذیب جسمانی و ایلام و اخراج از آنجا بیرون آیند و به بهشت روند و ذلک الحمد
مما رواه عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال رجال من امتی یدخلون النار باعمالهم فیکونون
بشر مجهون فیها الطیبین کما یشر مجهون فی الدنیا لیقیهم و السلام

۱۱۳ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی ربه الکریم قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الکبیر الجلیل مجد الملة والدین اسمعیل
نامه مبارک رسید و بدان سینه روشن شد دوستی در دوستی این شغلکی کوشش
بیهوده بر از حقلکی نوعی دیگر از الزام لکنه گویند مارا و شما را انده است متفق علیه هست
که بر آن نزاع نباید بار دست این کبریم دع ما یریبک الی ما لا یریبک چنانچه رسول الله صلعم
با خصما گفت تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم نماز فریضه متفق علیه است خشوع در وی
قلب بدان متفق علیه است ترک تناول خمر و تناول لحوم مؤمنان بغیر حق متفق علیه است
کدام است ازینها که اداء تکالیف مشروط بوجود مرشد است سلسلة ابطال عقد آن بکلمات
از طرفیان شنیده اید میخواهید که حجة اورید و ساکتان را از راه باز دارید و خرسنگ این
راه شوید خدای بر ایشما راست نماید و در حجتهم داحضة عند ربهم اذهر راه که سوی
حق خدای بر شما غالب است قل فلله الحجة البالغة جا عنا خوانی از خدای عز و جل بیهات
تمویهات نادانان افسرده مکرر باد و از سایر وجوه افسردگی پناه خویش گرداند الله الکریم
الجواد الرؤف بالعباد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

١١٤ من الفقیر الی عفو الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله وخلیلی الامیر مجد الملة والدین اسمعیل
واصحابه ومن یتعلق به وفقهم الله تعالی اجمعین   التماس موعظتی فرموده بودند
در باب ترک دنیا دنیا خود پند وموعظه میدهد اما کو گوش شنود میگوید اگر
کار مرا ببینید و فریفته اول آن مشوید دو روزی چو گستاخ کردیت بخود از آن
پی ندارد ز تو هیچ بد اگر جوانیست پیری و رنجی دارد اگر زندگانیست مرگ در عقب
اول دندان بدهد تا نانش طعم فرو برد آخر بکلبتین پیری دندانش چنانک بر کند اگر
خردمند استی دندان از پیش بر کنده داشتی و با چرب و شیرین جهان کار نداشتی
جهان آن به که در اول تلخ گیرد که شیرین نداند کافی تلخ میرد این چند سخن که در این جهان
باد ببر باید برد و حسن سیرت بجهان آخرت باید برد تا چون جهان خود نبود بنیادت
بنیاد کند و نهاد این کس را ویران سازد جهان آخرت نهاد او را نیکوتر خواند در
جوار خود او را جای دهد و عقد تبدیل جهان ازوی نخواهد و غبار راه بآب رحمت از روی
او فرو شوید ادب چیست سر راستی نکردن و از تناول اموال مردمان بغیر حق خود دور
نگاه داشتن و فرمان جهان آخرت که پیغمبران دانند که چیست و بمردمان رسانند بجای
آوردن و دیگر ادب نگاه ندارد و لا ابالی و بیباک زید چون جهان نهاد او ویران کند
او را ویران سازد او را بدست موکلان قهار جهان که ایشان از بانیه گویند باز که دار
تا صد از او بر سید یاد که جهان در ظاهر با او کرد ایشان در باطن با او کنند و جهان آخرت
فریاد سودی نکند و هرچند فریاد و فغان کند هیچ کس بانگ ندارد که فریاد او بشنود
رحمانه پیرو رسد وای بر او وای بر او خدای عز وجل ولی امیر مجد الدین اسمعیل و اصحاب

اورا از این بکال محفوظ دارد امین امیر فصل تیری که مقصود از آن تأدیب باشد مادام که
ظن باشد که مفید است مباح است اما اگر در غضب و جوش طبع باشد مذموم است فصل در باب تجوید عیال
واطفال که سبب اشتغال معیشت باید داشت مطلع شود و از منافات احتراز باید کرد چون واقع
شود اعتدال در آن نگاه باید داشت و از عدل اعتدال نباید گذرد والله الموفق فصل پیران بحقیقت
و از اهل ارشاد و پیران سن بیرظلال ایشانند که الشیب وقار الله و قد این بشارت خاتمه والسلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته و علی اخوانکم واصحابکم ومن یتعلق بکم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

١١٥ من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله سید الاخوان الاطیبین الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد والی سائر الاخوان الاطیبین فی احد ابعد واحد سلام الله علیهم اجمعین فالله
یعظم اجرکم فی مصیبة الحکیم الواصل الی جوار ربه الامیر جمال الدین اسحق و جعل موته عبرة لکم و
تذکرة و عظة و تبصرة خدای عز وجل بحکمت چنین کرده که آدمیان بتدریج میرند و بعضی در نظر
بعضی تا موجب بیداری باقیان گردد اما آدمی بحیوانات گم ماند قصاب گوسپندی را خسته
و میکشد آن گوسپند دیگر از سر فراغت علف میخورد هر کس باید که خود را او ببیند زیرا که عاقبت
او خواهد بود و تأمل کند که اینهمه که آدمی برفت کار و بار این جهان برای چه خلق بود و از کرمها
کرد دارد گرده چه شرمنده و سرافکنده پشیمان شد آدم مگر یاد حق قوم که او را در آن دم دستگیر
میکرد ناچار تمنی داشته که کاش اگر مهلتی باشد ایکار نیکو کنم چون توانستم ندانستم چه سود
چون بدانستم توانستم نبود شما که هنوز مهلت یابید فرصت برخود غنیمت کنید پیش از آنکه شما
نیز همین باید گفت ای اخوان نعیمی که از آدمی یکبیند وطیفان بود که آدمی بنیت صدق بود تا او در
این جهان بصدق بود تا او در آن جهان ملاحظه کند و از عمر خود بازب نبید را بینها از جهان صرف کند

ومنها قال الشیخ [illegible]

مثلا اگر مدتی او در این جهان عشر مدتی بودن اوست در آن جهان عشر عمر صرف این جهان کند باقی
صرف آن جهان شماد امید که چنین نسبت در عمر نتوان یافت برای آنکه هر نسبت که در این ملاحظه کنند
نسبت متناهی است بمتناهی و نسبت مدة این جهان بمدة آن جهان نسبت متناهی بغیر متناهی
و هرگز نسبت متناهی بمتناهی مساوی نسبت متناهی بغیر متناهی نباشد پس هیچ زعم برای
کار دنیا نماند و عجب آنکه آدمی هیچ زعم برای کار آخرت نکند اشتباه ای اخوان این عجب است که
آدمی بنای خود را بر آخرت خود کرده اما از این عجب تر میکند که بنای دیگران بر آخرت خود
میکند بیچاره اکثر نهاده اران است که فروض مردمان بر گردن ایشان باشد و ترسند که
بعد از مرگ املاک که دارند از دست فرزندان ایشان بعلت فروض بیرون رود و املاک را وقف
بر اولاد کنند این وقف منعقد نیست الا ایشان بار زینت خبیث میکنند سبحان الله برای آنکه
فرزندان او در دنیا الذتی بخورد باشد مجوز میپسندد که او در دیگر بیواد برزخ دستگیر و عذاب
مبتلا باشد در دنیا بکمر چیزی ایشان را بر خود ایثار نمیکنند چون نیست که در کار آخرت چنین
ایثار پیش گرفته اند ایشان را است مکر در کار آخرت شکی دارند بل ادارک علمهم فی الاخرة بل هم
فی شک منها بل هم منها عمون ای اخوان بپناه خدای عز و جل رو و بیدار شو برین اهل دنیا
ابلع سن ایشان و بدانید که بازگشت ایشان بازگشتی بد است و کار بازگشت دارد
از پی سهل سخت بود آخر کار به که مخت بود والعاقبة للتقوی و لا تمدن
عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم الآیه ای اخوان از این طریقه که پیش گرفته اند باز گردید
و هر چه پیش آید مترسید که این راه بیجا بکام مرد عجب منازل دفعه گر دید پیش دارید والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۱۶

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد متعه الله من نفسه بجمیع

میدانی که این جهان دروازه‌ای هیچ شک نداری هم چنین بدان که بعد از امروز فردا
کرد ایا این انحاسر افراز باشد و نادانان سر نکون در عدل حقیقی امروز آشکارا شود و هرکه
شاید ایشان برسد که یکسر موی چیزهای بیموقع ناشایسته انجا واقع نشود چون وجود خالی
روز بدانستیم پرداخته امروز نماندند و شیفتگان حدیث شده ایم چنانچه اگر مشغله پیش
رو کهیما بدین معقله از آن دو رنج میشویم که اگر مثل این دیگر باره واقع شود از دست شود مردم بازآ
چنین مشاغل همین است برای آنکه ایشان همیشه نخواهند ماند جز آنکه جهان زمانی در کنند
با این همه روز ناشب میتوان کرد تا که کسی بخود همی دارد و میخواهد که از زمانه کروهی که چه در دو
ما بر حاصل کند که رنج آن سعادت جاوید باشد و دستکاری در یوم موعود صرف شدن عمر
امثال این اشتغال برآو اصعب است آری برادر چون چنان و زچنان جهان حادل است اینهم بکو
دل نماد و این جا ظالم نشیند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک
ولیا آری برادر تا هر کس موجود است روز این جهان نماند اگر چه بتقلید از این سخن را ند لکن تقلید
بی انشراح اثری ندارد و تقلید است که بود تقلید اگر کوه قوت دنیا مرد
نجنبد و انعمت و آخرت بتقلید بجا نمی‌جنبد مغلوب تقلید نخواهد شد هر اینه کاری که نگار آید
جز برای جهان نمیکنند و برای آخرت جز معامله پوچ که معرض نداشته باشد برایشان آسان
کردن ایجه میدانند که طاعل دارد برای کار جهان اماده مبدارند این معامله جمهور ناس
حقیقة ایشان دنیا است مجاز ایشان آخرت از حق خود هیچ بهره و نصیب ندارند چون
ناس چنین شدند ای اخوان ما انقذهم الله من النار قلیل مغمور در جمهور بر ایشان از هیچ جا
رسان نیستم که از مردمان چنان میدانم از مفارقت اخوان از اطوار ایشان بد خواهم
بود و این بد خود بیاتوانستند که داند بد اخراج اهار و اظهار کنند و لوایح انکار هم کوتک

تحایل احوال ایشان لا یحیی خواهد بود و هذا اشد فتنة یبتلی بها الاخوان ادهم الله و عافانا
لولا عصمة الرحمن باری موعد ما بر سر حوض رسول الله است انجا ببینیم که خود زاد رسانید
و که باز مانده و یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی بر خود
خوانده ای برادر اگر ما دیدار رسول الله را بر سر حوض ببینیم ما را چه زیان از هر بلا و تعب
که در جهان کشیده باشیم و اگر العیاذ بالله این میسر نشود ما را چه سود از هر خوشی و لذت
که در جهان یافته باشیم ای برادر خاصه تو را میگویم خود را در یاب و اندیشه خود کن
که عاقبت الامر اسان نیست ای نیفتد خود را از اندیشه زحمتی هائی چیزی مکن که فردا
بزحمتی گرفتار شوی که طاقت تحمل ان نرسد و برای اندک لذتی که بنا بی چیزی مکن که از
لذت بقا و بی محروم شوی به غفلت و نکار مکن ازان بد تر خود نبود و کذا زود آرام
مکیر هر گاه که آرام کرفتی بدانکه هلاک شدی همچون مرغ که هر گاه از پریدن باز ایستاد
افتاد ای برادر نامه با خر رسید اما سخن با خر نرسید والسلام علیک و رحمة الله

١١٧ بسم الله الرحمن الرحیم

از عبد الله قطب بن محیی لطف الله به و لیه فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید شیخ الاخوان
والی سایر الاخوان واحدا بعد واحد السلام علی ولیه فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد سید الاخوان حیث کان مردکان سعی کنند که تا شر زنده بود عمر در راه خدای کار
کردیمی چون شما زنده اید نعمتی شمارید کاری که نیکبختان عمر میکنند که
کاش درست بودیمی که به همین خدای خشنود میبودیم و برای فضولات و زوائد خود
رنجه نباشیم چونکه شما اند رسید آن وعده که ایشان میکنند بجای آوردید از
پی فضولات عیش و بود و نابود ان غصه مخورید دایم که بارها هر باب از شما خسته شد

و با خود گفته که اگر مرا نیمی درست باشد و نان جو و سفره که خورم از من خوشحال تر در جهان
کس نباشد اینکان نیمه درست و نان گندم و سفره از شما خوشدل تر باید که نباشد اذا اکلت
فرد خبز و شربت علیه شربة ما فعلی الدنیا الدمار ای اخوان کار جهان یکسان بنماند
و حال آدمی یکی نماند هیچ چیز را غنیمت باید شمرد زندگانی پیش از مرگ را غنیمت شمرد
پیش از تنگی چو آید پیش از پیری تو انگری پیش از درویشی فراغ پیش از شغل هر گرا که
این پنج نعمت دست داده کار خود ساخته ولی بر او چون روزگار بگردید و حال دیگر گون
شود و این نعمتها از وی سلب کنند چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم نتوانستم
ای اخوان زندگانی دری عظیم است انسان به هم نهاده از روزی که اسمان افریده شده و گردش
در آمده میکردد و تخم جوهر شخص که در نهاد زمین نهاده اند آبیاری میکنند تا درخت
هستی یکی نهال بر میکنند پیر چنان باید که چندین هزار سال در کار بوده اند تا یکی از شما
راست شده و خلعت هستی یافته اما این کار تمام نشده دیده شما بران گشوده اند ما
اشهدتهم خلق السموات والارض و لا خلق انفسهم چون تمام شده دیده ابد بینند ابد فتنه
که همین هم شده از انسان کرفته اند لا جرم قدر این نمیدانید و هر چند شما خود زمین باشید
شما انسانید قتل الانسان ما اکفره ای اخوان خلیفه بوده که در درج جواهر
پیش او نهاده بوده بر لب بحر یکیک جواهر در آب میانداخته و میگفته ای عجبی القلب
بخوشی این و از جواهر در بحر میانداخت خلیفه مکر آدمی است که انی جاعل فی الارض
خلیفة و جواهر ساعات عمر وست که در بحر عدم میاندازد برای چیز حظی هر نفس از انفاس عمر
گوهری است وان نفس که بغفلت بر میرود الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق خود مکر
این معنی دارد که هر نفس بجزیی از خدا راه میتوان یافت کران چیز چون در ان نفس باشد و چون که

نتوان یافت که کلّ یوم هو فی شأن چیزی هر دم که ضایع شد استدراک آن محالست و هر کجا جمع
کرده لازم بود باز نتوان یافت هر چه در دم وی یکی باید سر آن دم باشد نه مانند انقضاء نیست
دریغ از چنین نفیس چیزی که چنین هیچ از دست می‌برد ای اخوان در یابید خود را که چنین
نازنین عمری که چنین ضایع از دست برود و کروی از او نگیرد در یابید در یابید و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۱۸

من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثّرهم الله و بارک علیهم اجمعین
تامّل در نظام جهان کنید و حرکت پیوسته آسمان که بالضروره بشناسید که جهان در کار است
و معطّل نیست باری آنچه کار است فی کار دیگر بی کار فرمای نباشد با آن کار فرمای که هست
سر در گریبان حیرت فرو برده اید و جز از شغلهای بی ثمر نمی‌شناسید آیا نمی‌بینید افلم
ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء از کارها بر لب امر واقف شوید
تا این کارهای خود در خود بر حتمنا رحم شود پر دست آن خود و کار و بار خود بداید تا
هستی شما با هستی کلّ امری وی در جمع آن وقد محبوبان اعرابی که سبب اسباب زاید بر جهت خلیفه
سخن او رده بود که ادرش بجای افتاد که در در بخانه خلیفه می‌گذشت از نحه خوش می‌شنید
آب سبو داد و در جای بحث ای اخوان این همه قرآن میخوانید و نمی‌شنوید که چه مقدار از امر تفکر
و اعتبار پیغمبر و صحبت خدای عزّ و جلّ دانسته نمی‌شود به وی بر کشانید که من کان فی هذه
اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضلّ سبیلا اشارد آنست که مقصود از این اعمی کور نباشد که الوان
و اضوا که بر سطوح اجسام است در آن نیکرد مقصود آنکس است که زینت فایضه بر وجود و حسنه
مبذوله از منعم نبیند و نشنود و هر کسی که زینت نظامی که مقتضی تدبیر علی کبیر است ندیده باشد
که چشم او بدان زینت و شرح دل او بدان خورسند شود هست و مصروف انعام نظام و زینت باشد که

و هم او را

و هم او را از آن لذت بود و اختراع کند و انعام این موجب ابطال نظام و زینت الهی است که لو تتبع
الحق اهواهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن هر آینه جهان که زینت دارد بافساد در
مشغول باشد و اگر چه خود را مصلح پندارد و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن
مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون پس بر هر مومن فرض عین است که تامّل کند
در نظام هستی تا زینت فایضه بر آن و نعمت مبذوله در آن دریابد که تفکّر و اتی آلاء الله
و چون یاد داد آلاء الله در سید هم او و مصروف باشد جز با نعام آن انجا اراده او موافق اراده حق عزّ
و جلّ شود و تا او را از امر راضی باشد و او امر را از او و رضی الله عنهم و رضوا عنه و در این
مقام رخ نماید و رضوان در بهشت بر روی او بگشاید و در این مقام بعد الحقیقه موقوف صوره
کرد و فساد در ارض محو ماند راه صلاح پیش گیرد در بیت صالح علیه السلام که فرمود
اذکروا آلاء الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین ای اخوان بیتنه در یابید که تا کسی از
زینت هستی و انفع نشود راه صلاح پیش نمی توان کرد و واقف شدن از زینت هستی
بتفکر در خلق سموات و ارض و ما بینهما حاصل شود و موقوف علیه واجب واجب
پس تفکر واجب باشد و بر هر مکلف فرض عین آخر در قرآن مجید خوانده اید قل انظروا
ماذا فی خلق السموات و الارض و دانید که امر در وجوب حقیقت است و در غیر آن
مجاز و عدول از حقیقت بی ضرورتی روا نیست و ایجاز ضاری نیست پس وجوب متعین است
هم چون اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة ای اخوان چون چنانکه مردمان غالب کمّاها
جسم از سرقه و قتل و غصب و امثال آن پیش ایشان عظیم است که کسی بجزیها از انها موصوف
باشد او را فاسق گویند اما کاهلان را بچیزی نشمرند و موصوف بار داخل لحاظ
کنند و حال آنکه او افسق فاسقین است امام غزالی رحمه الله عنه گفته تعلّم علم از اخلاق ذمیمه فایده

فلمست

معاصی قابلیت آنرا ای اخوان جماعتی هستند که مردمان ایشانرا اصلحاء میگویند و در قباحت
ایشان از اینجا پیشتر دیگر فاسقان بجهنم بروند برای گناهان اندرون از حسد و کبر و عجب و
بصیرتی و حب ثنا کرد از کل خطیئات است و جماعت پنداشته اند که بیشتر و بهشتیان باشند
ندانسته اند که اکثر ایشانند بیشتر دوزخیان هم توان بود و بدا لهم من الله ما لم
یکونوا یحتسبون   چون کند جان باز گوشه بوستان   چند از او بیلا برآید از اهل زمین
ای اخوان دانشی بیاید که کار این راست بست که شما در دست دارید ای اخوان
برمراکبه بیشتر از آنکه مرا بر شما سبقت کرده پرده انداختم مراتب نیافته اید چرا
چنین بوده نشسته اید ای اخوان جمعیتهای بی شوار در پیش دارید کار سازی و قطع آن
چرا نمیکنید شما را گمان چنین افتاده که اگر دو روز مهمان خانه سازید و اینجا بذکر و
وحدت هم جنس و عزلت از نا جنس مشغول شوید این معنی معین شما است بی قطع از عقبات
پر حدید شما در این کار مرا دخند شما است در سلوک راه خدای و توانی و تهاون و تکاهل
تعلل در این منزل است تهاون و توانی بدان تهاون و توانی بخود راه مدهید اگر در دل
این شما را افتاده که مباد اما نیز روی نیاید از تعلل با اتحاد اینکارها که کرده اید در شما
ضایع باشد و این توهم در شما ساری در دید باشد که این کارها ضایع نیست و خواه
با اینجا افتد و خواه نروند و ما کان الله لیضیع ایمانکم هر چه برای خدای عز و جل کنند شخص
کردار برخوردار است آن کرده خواهد معطل باشد و خواهد مستعمل که کردار معطل
نیست و شما را سر کار با کردار خود است یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه
کردار شما از آن شما است کرده شما داخل جهات جهان از اجزای ضایع نیست با شما از
با آن چیکار هفت عماره میت اسم کرد در این چند سال در طرف مصلی شیراز کرده اند که

نظر به نام است که میگویند سی هزار لشکر خرج آن شده و باید و فانی و ضایع و معطل افتاده
و همچنین دیگرها ایشان در راه مولا ساخته اند فالبته شما و بود در راه خدا ساخته اید
ای اخوان ابر معز الدین طاهر ارشد شما بود در بی سبب آرزوی کار صبر کرد که مفضی شد با آنکه
همه کار دنیا او در هم شد و مضطر شد به مفارقت از اوطان و اخوان و از تکاپو کرد برای آخر
امر اگر یکی از شما در پی آخرت رود و این مفضی شود با آنکه چیزی از مال و دنیا شوبت
قصد واقع   عشق و بر آن شد و خانه را بر انداختن است   مثل خوبان هم کس از خانه بر انداز
قال النبی صلی الله علیه و آله من احبنی منکم فلیستعد للفقر تجفافا ای اخوان من علیم
که اگر این عمارت که شما پیش گرفته اید تمام شود به همان نوع که تصور کرده اید امر منتظم خواهد بود
یا نخواهد شد و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت رسول الله
بفرمان خدای عز و جل گفت لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء اینجا
موضع تمیز عبودیت است از ربوبیت تا آدمی از علم و طاقت خود مبتلا بیکر و العواقب الی
الله و المرء بنیته و قلبه و لن ینال الله لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی منکم
مبدا تمکن و طبقه شما این است که در این کار و در هر چه اسباب این امر است تقصیر نکنید
بکل طاقت خود تعدا کوشید بر شما پیش از این نیست شدن و ناشدن آن با شما دخل ندارد
انکار خدا است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید لا اله الا الله تصیر الامور کلها
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و السلام علی الاخوان اجمعین الحاضرین منهم و الغائبین

۱۱۹   ورحمة الله   بسم الله الرحمن الرحیم   و برکاته

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان ایدهم الله و اغاثهم   مسکین آدمی که بجهان
میاید و از جهان میرود همان ناید به اید صبح دیگر باز رجوع بدنیا نخواهد بود که هیچ

اینجا نهاده اند از کنار فرات تشنه لب باز گشتن عجب جرمانیست منا از عدم طی کردیم تا بخود را
برسر حد هستی رسانید چون اینجا رسید هیچ برا از هستی نخورد و جمیع هستی را دید چون خود
باز گشت ای یار شیدم سا فرای نادان تا بر جهان برتو میکرید چه خدای در نگر بد الوان هستی
در هوام نگر که از احقر حیوانات شد و انواع از این از زنبور و نحل و ذباب و پشه هر یکی متحیر
جداگانه در او از کار و باری علیحده هر یک بکار خود مهندسی و در کار خود افرید شد
الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی ای اعطاه خلقته اللائقة به ثم هداه لاستعمال ما اعطاه
من قوی الخلقة فیما اعطاها لاجله ای اخوان هر صنفی از اصناف حیوان بدانسته
کار و بار خویش و اندیشه نظام امر خود چنانستند که جز خود را کوفت نبیند استاد کوفت برادم
افریده شده اند میان اینهمه طنطنه ادمی حیف مامن دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون ای اخوان هر یک از خدای
خویش اگاهند خدای ایشان از ایشان اگاه کل قد علم صلوته و تسبیحه والله علیم بما یفعلون
نه اگاهی بشری اگاهی چنانچه خدا داند اگاهی بشری بشر را باشد ترا که زبان عرب ندانند
و حرف زبان ترک اما خدای زبان هر یک داند ای اخوان در هر سر ستر پست سر حیوان با
خدای ایشان و انداند بعلم السر واخفی ای اخوان بدیده بر گشا شد بر جمال هستی و بیند
کز این الوان هستی از کجا میاید و بکجا میرود هر چه از هستی نیز میرود بد بستی دوده خود
بخدای رسانید که مرا ساند ای اخوان کرتا بان صبر جایکه کنم چه اندیشه کنم بیطافتم از
شوق انجا که این هستان از انجا میاید و باز انجا میروند امتاد ایم که با کنافه جرم انجا
نتوان رفت جز بلطافت علم انجا نتوانیم رسید ربنا زدنی علما و من دنی اخانی فی سلوک
سبیل الصدق فاپیه میکویم کر خدا خواهد جرم را علم سازد و جسم را روح هکون زنده

کردیم انکاه مجلا زندکان کذار کنیم یلخود همانست که کفتم با کنافه جرم انجا نتوان رفت جز
جرم لطیف از خلقناهم مما یعلمون تا ننشئکم فیما لا تعلمون کردیم این حکم از وی بر خبر
ای اخوان خبر فرد کی شما میرسد ندانم چه چیز شما را افریده کرده کار خدای باز ماند
کهنه شده افریده چرا شید دانم که این نکاه شماست نکاه اینکه از خاک پست تر بند
کر دست انان باز داشتید از هم باز رفت و متفتت شد ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل
جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون خاک را باعالم پاک چه نسبت مکر انکه شید پاک
یا بدکه فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما
نحن بمسبوقین تا این تبدیل شما در نیابد کجا از شما امن توان بود والتوفیق من العزیز العلی

١٣٠ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاهیین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین والسلام
علی سید الاخوان جنتکان هر چیز از جهان که دست یابی که بهمه چیز بر این را بدیع
از این برون نیند خیمی عجب باشد ای جنین چیز هستی ولی بمو عز وجل جلاله و جهان وی
احد که سر رشته همه موجودات بفرمان او باز بسته است ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء
متشاکسون این مثل مطابق حال اهل بغر وهر است که دو یا سه یا چهار خداوند جانب هر کدام که نکاه
مید اید جانب دیکری فوت میشود هم چون بنده که مشترک باشد میان چند خداوند بد
خوی بد خلق که فرمان هر کدام که بجای اورد فرمان دیکر ضایع ماند و رجلا سلما لرجل
این مثل مطابق حال اهل جمعیت و وحدان که دو یا از همه چیز بکرد اینده اند و یکانه شده اند
و مر یکانه را اهل یستویان مثلا لا والله لا یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون
ای اخوان صبر بر توحید بصعبست و از اذکر الله وحده اشماز ت قلوب الذین لا یومنون

بالآخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون برای آنکه کثرة محسوس است و واحد
مغیب مردمان را چون از اسباب معولی پیدا شود منشرح گردند و چون از آن باب چیزی نباشد
و معول بر خدای عز و جل باید کرد وقت بر ایشان تنگ شود الا المتوکلین این نصیب الشان
از انس بر از و استبشار مذکور بین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشرک اخفی فی امتی اخفی من دبیب
النمل الحدیث و کما قال ای اخوان جانب حق تعالی است اما انسان بعنوان به سبب ملازم از ادب
باشید عکوف بر آستان خشوع و انتظار رحمت کشید با هیچ دیگر کار مدارید و فضولی مکنید
که فلسفیان از فضولیها در افتاده اند و اگر گشادی نشود ملول مشوید که در بست
از کارها باید که خدای عز و جل غنی است از بی مثال کردن و سوختن و ساختن که کار خلق
چاره نیست که غیر باید و بابی بودی کسی گفتی چون او منیک باید دست از آن بدارم و از آن
دیگر بگویم اما چون جز باب او بابی نیست جز کوفتن چاره نیست از مهر بود که اسلام کرا
دارد دوست و از کوی او بگذرد بجا تا نگذرد ای اخوان در این روزها نامها بنا بر نو ایام
اما این سخن نیست که آخری دارد اگر هزار نامه نویسم هزار دیگر میخواهد چون ذاکر زنده
روان بود میخواست که صحبت او را خالی گذارد ای اخوان از رمضان غافل مباشید حق او را
نگاه دارید که زود باز پیش خدای عز و جل میرود و احوال شما یک یک شرح خواهد
کرد ادای صلوة همانا دانید بر طریق سنت گذارید نه بر طریق معتاد این بلاد که هم محتاج
در شب از بیست رکعت و بیست رکعت تسبیح میکنند و این اصل معلوم نیست ای اخوان
نفقه درویشان بطعام کنید و بدانید که هر طعام که بدهد و پیش میدهد اول بدست
خدای عز و جل میافتد بعد از آن بدست درویش علی ما ورد به الخبر و دل علیه قوله
و یأخذ الصدقات والسلام علیکم معشر الاخوان و رحمة الله و برکاته

۱۲۱ بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبدالله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و نصیحه الی الله و حبیب قلبه و عونه علی
امر دینه الامیر محب الملة و المحبة و الدین الشیخ محمد نصره و اعانه و ایده و سدده نادانان
چون خلق وقتی مر خود و مر جهان را نمیدانستند بی پشت و ضعیف و ترسان و بدگمان
مر نامه ها می که رسید میبیند از آنکه لشکر نفس است که سر کرده و اینکان پیوسته افزون
خواهد شد این لشکر از هیچ و بی بی کند شیاطین هر دیگر اندیشه های بد بر ایشان جلوه کنند
و ایشان را بدل و ترسناک سازند که الشیطان یخوف اولیاءه اما مومن چون دانسته
که او را و جهان را خداوند هست که کار تمام در تدبیر او ست پشت او کرم است اعتماد دارد
و میداند که خداوند برای بنده غیر بجز صلاح او نیست هیچ خال نخواهد کرد پس فارغ البال
و مطمئن القلب است الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون کجا حال نادان و دانا
یکسان باشد هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون دانا بنده ای است رحمان
و کفایت بنده نادان را هاتف سر گردان بی یار و بی یاور ذلک بان الله مولی الذین
امنوا و ان الکافرین لا مولی لهم مومن را اگر نامه ها می پیش نباید میداند که برای مصلحتی و
حکمتی است که اگر او از آن واقف شدی عزیز برای خود همان نامها را اختیار کردی
تا که زیرک باشی نیکو گمان چون بینی واقعه بدنیا که همان دیگران کرده اند درد از
بیم آن توجه کار خدا دانند سود و زیان و اگر کسی سؤال کند که گاه هست که معصیت
پیش میاید چگونه اعتقاد توان کرد که صلاح بنده در آنست جواب آنست که این سر خدای است
کاوکاو در آن نباید کرد و از آن خاموش باید بود این سخن برای امور دنیوی گفتیم
نامه ها می پیش آن جهان که پیش میاید در آن چنین باخود باید اندیشید و دانست که همه خیر و

صلاح این کارست و اگر معصیتی رود والعیاذ بالله نادم شوند نظر بدان کنند که کناه عبادت
باید کرد و بعد خواهی دید ندامت سلامت خود مشغول نباید شد چه بنده باری تعالی و
و باید که حکمت خدای عز و جل پیدا از پیش از جست و حل نباید ساخت لاجرم هر چه خدای
کند چنان باید تا ما از ما بیع فرمان نباید بود ما را بدین فرموده اند که در معصیت
نظر بدین بداریم که صنع خدایست شاد زییم ما را بدین فرموده اند که کناه بندگانست
و برای غم خوریم اندیشه نباید نگاه داشت که در هر باب چنانکه فرموده اند عمل کنند اگر
میخواهند که نیکبخت باشند اگر از نیکبخت بی نیاز نداننکان ایشان و فضولی هر چه
خواهند کنند سلام رسول الله صلعم فرموده که در دین بکسی نظر باید کرد که بیشتر از تو
کن باشد تا لغبطه برد و در دنیا بکسی نگاه باید کرد که کمتر از او است تا شکر کند و در
دنیا بکسی نگاه کند که بیشتر از او شد در دین بکسی که کمتر از او است اگر چه خلاف واقع
نبیند پشیده اما بکرده هم چنین امر رسول الله صلعم است که چون طاعتی از کسی ظهور
رسد نظر بدان کند که صنع خواست تا بدان معجب نشود و اگر معصیتی ازو والعیاذ بالله
بظهور رسد نظر بدان کند که کناه بنده است بر آن نادم باشد اگر کسی عکس این کند
و در طرف معصیت نظر بدان کند که صنع خدای است و در طرف طاعت نظر بدان کند که کناه
عبد است نظر بدان امری کرد خلاف واقع برای آنکه در طرف طاعت و معصیت هر دو هیچ واقعست
که صنع خواست همین واقع که کناه عبد لیکن در هر باب نظر بکی از آن نباید کرد
که چون چنان بکند تا فرمان بردار کرده و زود دانسته که شقاوه او زاده باید والعیاذ
بالله اعاذنا الله جیبی و معشر الاخوان اجمعین من خلاف امر الله و رسوله صلی الله علیه و آله

و رحمة الله و برکاته

بسم الله

۱۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حسن الاصطبار بحضرة المخدوم الجلیل الامیر مبارز الملة والدین محمد و اعوانه
و حضرة المخدوم الکریم الامیر مبشر الملة والدین عیسی و اخوانه و وفقهم الله تعالی الامیر غیاث
الملة والدین عبدالله   خدای عز و جل آدمیزادکان مخلوقات برای خود کزیده تا او را
محل ظهور لطف و قهر خویش سازد و چند روزی که او را درین جهان کذاشته برای آنکه
تا با امتحانها ظاهر شود که شایسته کدامست از لطف و قهر آنگاه او را بایش خود برد تا انجم
شایسته اوست با او رساند و خدای عز و جل بنده خود را خواست پدر مرا خواست از ما
باسلام تلقی باید نمود بباید نا افضای مراتب در ساخت زحمت هر که بیشتر بحمد
سر ساخت و با خود باید اندیشید که او نه آخر کسی است که مرده دیکر از این یکایک همه
پیش خواهد آمد اما نادره از روز باید شد و خود را از آن کروه که شایسته لطف باشد
نه شایسته عقوبت که آنجا هیچ میل نیست حلوا و منشور و لماده کرده اند اگر کسی مطیع
روزه دارد و را حلوا اندر دهن نهند و اگر عاقی در دست بدهن زنند کار خانه عدلست بکرم
جور و میل آنجا نباشد ان ربک شدید العقاب و انه لغفور رحیم کار خود را از پیش می باید
ساخت هیچ یک از شما تواند که مرا برد از او باز دارید هیچکس نیز از شما باز نتوانند داشت
اکنون او را هیچ اندیشه مال و جاه است اگر در روزی کانقال او در افسوس با جاه و بر فقو رفت
نموده هیچ غم از آن نخورد بنا آنکه اگر فضول کرده عمل صالح داشته غم از آن دارد حال شما نیز چنین خواهد
بود اکنون خود را در باید یافت که از آنکه زنده اید و بدانید که مثل آدمیان مثل آن مرد
کرسنه که چندی یکی از ایشان را بکشتند کفتند چرا میکشید کفتند آن دیکری نیز بر سد
بدو هدکف تا بعد دیکر نامی بتر بیم هر ایشان از دنیا آنکه مرده بی او نیست آن دیگران پیکرنند

ممکن

ممکن بود که این بیکبار بردی تا او ببیند که نفعی چون چنین شد این حسنات بر خود ضایع نباید
کرد که گویند جز انا مر برای دفع تلخی است بر شیرینهای تلخ چسب برای آنکه جهان آن به کرد تا
تلخ کند که شیرین نتوان کرد تلخ مبر هر کام که بچشی شیرین نمیشود ما را چه مهم که انگار
شیرین کنیم و هر کام که بچشی شیرین میشود سخن حق تراز آنچه گفتیم ندیدیم چون عادت است او
شما باشیم شرط دوستی بجا آوردیم هر که او دانو دوست میداری از خویشتن دور مگذار
مبری با خود شریعا الدخویش که چه کردی دلش بغایت بپرس تا بدانکه از این نامه و امثال این
شما کمال وی دیده باشد مر که سر به تواضع و تعظیم باشد از آن بدگمان شوید که تا از شخص
نا امید نشوند باری یکباره صلح نتوان کرد چنانچه از اموات چون نا امید منقطع شد آمده که
لا تذکروا موتاکم الا بالخیر بما ذکر الله ان تکونوا ممن لا موت تا امید شما باقی است تقصیر و
تفریغ خواهد بود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۲۳

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیبی الامیر عماد الملة والدین جعفر عمده
ملاهی لا درستاباری ادبیه و بطعن طاعنان از جای مرو بچه خدای طعن کرد بجای طعنه
طعنه کردن تیغ میزند شمن زد دوستی نداریم هر چه باد اباد شنیده ام که بعضی میگویند
این عمارت که کرده اند ضایع میماند و آبادان نمیشود خدای عزوجل چنین میکند و اگر که
فرمان او بنا از بن و جان ما او لی است گفت یا مرحم اشراک نیست که بر بیز خوم
امر تو باک نیست واضیم من شاکرم من اعجیب انظر فی سود و بیر خود شریف تقاضا
خال سالکان با دیگران خود همین است که کار ایشان نه بر چیزی مستوی است که زوال پذیرد
و قابل تغییر است چون آبادانی این سرزمین امر رسیده که بمعه ذات خود ممکن است که نشود

وممکن است که نشود که چهار دل سالکان باز نبسته خواهد بود و سکون و آرام او بیان خواهد
قرار گاه سالکان مقعد صدق و آرام ایشان بذکر حق است که الا بذکر الله تطمئن القلوب
ایشان از در زمین مستقری نیست در غار الحدثان دامکاهی نه امید چنانست که این سر زمین
آبادان شود و چون اخوان تراباد آنی این قانع نکرده و سعی کرده که کرده اند ضایع نشود که هیچ
حال ضایع نیست ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم هر چه برای خدای
سازید بجا و بیکره باد در این جهان باد در آنجهان ای هم که تو غمی در تعلق که تو هم بانجاز آنجا
کرنا شوی از توجه محروم برادرم است بانجا موجب قبض خاطر اخوان پیش مرد کوی الحمله شد
باشد نفوی از کل او فرحنه تر باشد و هیچ باید که ایشان از پژمرده نشانده ورد کار خود
نکند که این کار که ما بدست داریم بکسر موی برای این نیست از جهان قبول نداریم هر چه که
از جهان میشود با عیب شود اختیار دارد و نیز بدانید که کار حق موی بمو میشود و بتدریج
واقات و خبر این جمله در دان نیست و چنین او لی است دولت انکه واقف و خبر بود در آن تغیر
و نخیر بود ای اخوان میپندارید که اگر من اینجا هم از شما جدایم المحبا عجبا کم والمهمات تکیا
واهلی فی یوم الهوی اهله ای اخوان اینکار که ما در دست داریم کرده ایم نه کاری که باز بست آنکار
که سموات وارض برای آن ساخته اند بچگونه از هیچ وسکبم و ایشان تب است آن باد
داریم اگرچه گمان اکثر مردمان نه از آن است که ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة
الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون ای اخوان ما را انا رمعی در این است که اینکار میکوشیم
و هر که از اخوان که با ما بیا بند مردمان بر هر چه میخواهند گو باشید آنچه ما میجوئیم این
عمر که داریم نذر آن کرده ایم بنده خود وفا میکنیم اگر آن شود فبها و اگر نشود آن بیا آرزو
که فاش شده است ای اخوان پیدا است که پنهان است و پنهان آنچه پیدا است هر چه میکنیم

خدای عز و جل از آن نزدیکتر است بلطف و کرم بر معقول برادر کتبید که خدای شما ۱۲۴
غایب نیست باید که طفل در کنار مادر آمن تر نباشد از شما در حجر لطف او ان الله رؤف

بالعباد   بسم الله الرحمن الرحیم   والسلام

من عبد الله الفقیر قطب بن یحیی الی الاخ العزیز الامیر غیاث الدین محمد طول الله عمره
کار دنیا و آخرت بیکدیگر ساخته اند چنانچه کردار مرغ المثل بخشیده و دست بر دیگر هم نهاده
او میرسد و کار آخرت با بیکسر باز بسته است هر انچه خود کسب میکند ندارد و لیس للانسان الا
ما سعی و باز گذاشتن کار آخرت باو نیز برای ضعف نفس خویشتن داریست تا همه کار او بخود باز
نخرید باشد برای اینکه حقیقت انکار منافات دارد با آنکه دیگری متکفل آن شود
آنکه کمال اخروی که کمال حقیقی است عبارت است از تشبه عبد برب در تخلق باخلاق او و خلق
رب عز و جل اختیار است که انچه خواهد کند و انچه نخواهد نکند و بلوغ عبد باین خلق
طریقی ندارد جز آنکه پیش راه او باز کنند و در میان مشیت و اختیار عنان او مطلق دارند
تا چنانچه خواهد کند و مثل این مثل ولد صغیر است که او را باز گذارند تا خود براه رود تا راه
رفتن بیاموزد و مرد گردد از مردمان اگر پیوسته او را بدوش کشد مومن بماند هرگز بآن
نرسد که خود براه تواند رفت همچنین اختیار عبد در سال عجایب است تا جانب رب عز و جل
و در مرتبه از مراتب سیر را بخود باز گذاشتن تا در فسحت رحمت او از بند جبر خلاص کردد
برای آنکه در محضر رب عز و جل هستی مطلق دنائت کمال است بکمال او راه در حیثیت اختیار با حجاب
و ارسال این حجاب از رحمت خداست تا از بهر آن توانی خود را باز بینند و بال اختیار بر کشند
اگر چه من حیث لا یشعر قوه الهی با فعال او قائم است اما چون من حیث لا یشعر است نیز کی
بروی مرة اختیار هیچ دانند و ممکن است فافهم اما مصالح دنیویه چون مقصود از آن

مجرد بقا است بنیه است مدتی معدود که در آن اکتساب کمالات حقیقیه کنند و بقاء بنیه بآن
مشروط نیست بآنکه آن با اختیار عبد حاصل باشد خدای عز و جل از آن کفیل فرموده که و ما من
دابة الا علی الله رزقها اکنون وظیفه خردمند نیست که کاری که دیگری متکفل آنست وی
سعی او مکفی است بر خود نهد تا باز از کاری که در عهده اوست و اگر او عمر بکند هیچ کار
میماند باز ماندن از کار از اشتغال بکسب معاش برای تعاون کرده اند چنانچه این نیز
داخل اعمال آخرت باشد از قبیل صلوة و صیام آنکه در کار خود را بازع و توقف مدد
و فتیلة این است اگر ابواب کسب بر ایشان مسدود شد هیچ اضطراب ایشان را پیدا
نمیشود کما قال بعض العارفین التوکل هو ان لا تکون فی یدک اوثق منک بما فی ید الله
بخلاف عامه ناس که اشتغال ایشان بکسب معاش نیست الا برای جهل بآنکه خدای عز و جل
ضمان انشده و اعتقاد آنکه اگر ایشان ترک کسب کنند ضایع مانند و هذا الجهل بالحقایق
ثم عدم الایمان بما اخبر به اهل الحقایق لانهم قلب یعقلون بها لا سمع یسلقون اعاذنا الله
یا اخی من ان یکون منهم و جعلنا من اهل السمع ثم من اهل القلب و السلام علیک و رحمة الله و برکاته

چنین رسانیده اند که بعضی گفته اند [illegible]

مناسب نیست که ایشان انجا بر جای بودن کزیده اند فی مبنی بآنکه از این بیابان اضعف
گفتم که زمین که از این جنس حکایات بر سر این گویند پیدا نمیشود مگر بر آنکه زمین کنند
در آسمان و خانه سازند برای آنکه زمین محل تغییر است و انقلاب است و مسجد بتمادی روزگار و
منطمس میشود و باز میگردد و مقبره خانه میشود و اوقاف از وقفیت می افتد
و داخل املاک میشود جهان تا بوده چنین بوده و چنین خواهد بود حکم خدای آنست
که بر انچه دانسته بنا نهند و انچه ندانسته اند بحث سر الهی باز گذارند و اگر این

بخود راه میدهند زمین را نیکو نرمک میشود هر کاسه و کوزه که مردمان استعمال
میکنند اگر باز بپرسی از کل [illegible] دکانست پس درست از همه باید داشت که مجلس شنبه ام
که شیخ علی [illegible] قدس سره این معنی داشت که [illegible] سال از آنگاه داشته بود خادم او را
بشکست شیخ جنگ با او کرد و بخشم رفت این معنی بچند فلس خرید و آورد که آن کاسه
عوض آن گفت ای نادان هر روز این پیغامبر [illegible] خود میتوان کرد همانا تو هیچ باین کرده که
از خاک آدمی ساخته اند والله اعلم با وجود این حال شیخ ترک وضو ساختن از ابریق
نمیکرد برای آنکه اینها اسرار خواست در پرده باز میباید گذاشت با اصحاب دین الله
سخن میگفتم که شهیدان کشته این همه خون بی کفنان گفت [illegible] تو محرم این
راز نه ایم از مو لعل حکایت کن و شیر بزده جان چون مانده بوده ایم که از [illegible]
ساخته اند مجلس نیست سخن نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر خدای عز و جل مارا
این محتسبها امر فرموده بلکه نهی کرده قوله تعالی عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم
و رسول الله صلعم فرموده فی طی بعض الاحادیث و سکت عن اشیاء رحمة لکم غیر نسیان فلا
تبحثوا عنها از این خبر او از معاد بارهٔ همه املاک خاله [illegible] یک مؤمن نجیب که از آن باز
گویند تا موجب [illegible] شود و در دعوی منصرفان و وقوع وسوسه در خاطر ایشان [illegible]
من الکذب ان یحدث بکل ما سمع [illegible] که ما را این صحیحه میکنی اگر میخواهی که ما انجا
ساکن نشویم برو بقاضی و اثبات کن که [illegible] موقف [illegible] این شریفین است بعد از آنکه
گوش ما از زبان قاضی نشنود اشهاد بر وقفیت آن ما انجا ساکن نشویم مگر آنکه
از متولی زمین از اجاره کنیم اما تا این مقدمه بسان شنفت و نا شنفت این حکایة
پیش ما یکسانست حکم خدای این است هر چه ما نمیدانیم بر ما نیست که تکلف دانستن کنیم

باستقبال واجب نفس قوت بخدا فرضی است رسول الله صلعم مواظبت بر تراویح از ترک فرموده
تا واجب نشود پس دانیم چیزی که او را تکالیف ما را مکلف نداشته اند و کرما از تکالیف این پس کنیم مطلقه
است که تکلیف موجب ماجرا شود بر ما نیست که از تکالیف ما ایم و خود را در معرض آن تکلف
اندازیم گویند شیخی را مرید بود حلوا هر قدر که در برای شیخ ورد و گفت از وجه حلال است
از ایشان و در نقش را بج صرف کن شیخ فرمود میگویند که چو حلوا هر [illegible] باشد
آن معلوم میشود فرضی که خدای عز و جل از ما اسقاط فرموده چه ضرورتست که این را
بسا نام تا بر من فرض شود از اینکه آدم چه حکم خدای عز و جل ثقیل است آدمی ضعیف
خود را بمعرض این بردن چه معنی دارد آنگاه چه آمد که از حمل این عاجز نباید که در دوزخ
افتد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

١٢٥ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الفقیر قطب بن یحیی [illegible] الی الله [illegible] الدین
الشیخ محمد هر کار که شخصی میکند او زاد دانیان [illegible] کار و قلم با نور میشود و آن
انوار بر لبی او میتر میکرد برای ایتساع که جان از تن بر آید فی الحال که جان از تن برآمد آن
قوافل انوار بر بار ازین بیشتر او دو میباید میگویم آن روشنی چیزی که کرا او زاد آن اندم [illegible]
اللهم لا تحرمنا [illegible] هر که او زاد خفته با املا [illegible]
[illegible] از آنکه باز نشکم [illegible] فی الحال که [illegible]
شد [illegible] و گفت [illegible] چه خوش [illegible] بیش [illegible] چون چنین است
کار خبر کردن نمیباید [illegible] که هر چیز که کرده نخبر و شده همه بیش نباید گویا که تحقیق کرد
خود را ازمیان کرفت [illegible] اما چه [illegible] کرد ما خبر کردیم اکنون تو هر چه میخواهی بکن کرد

ما را تا کرده بتوان ساخت که ما کی پیوسته در کمین باشیم و چون خبری در دست همی بدانیم جسم
و تا نیک گمره کرده‌ایم بعد از آن تو هر لحظه که گویی که خواهی ما را مسکین و حقا که دیگر باره اگر خبری
روی نماید همچنان باز جهیم که بار اول و از لحظه که گویی تو نرسیم و تا زنده‌ایم کار ما همین است
ما در کمین خبر تو در کمین اثر ما بر آن از تو که کوشی و از ما که کوشیم تو بیقین بدان که ما
دست از خوشی جهان شسته‌ایم و بجود که این بار عمر تلخی کرده‌ایم و امید خوشی بعمر دریغ بسته‌ایم
کرده ای خرما بایم چون ما بجود نهاده‌ایم که خوشی نبینیم اگر خوشی روی می‌نماید آن خبر است
که برایه باز یافته‌ایم لقا تا خوشی این بر اصل خود است بجهان ما کرده‌ایم دل و دیده بطور قالب
ایجهان کار آن که خوشی ایجهان خوشی کان … سر خوشی جهان از آن و از آن خوشی
آن رسانند ما جز این خوشی خوشی دانسته‌ایم و همواره ما را بر خاسته بوده و نابوده این خوشی
بر خود یکسان کرده‌ایم تو بسیار جمع مکن که جهان سر خرابی ما ناکامی است بود بر بده سگ
شیخ ما را روزی یکی بلائی رسید کم فرج ما بانان ما پنیم نان خورش میخواهیم تو این همه از بلای خود
مرساد و المسئول من الله عافیتک و نعم الاتفاق انه الرب جواد کریم و لا حبیب دل قوی دار
و دیگ انسوار که این ماه این همه بفت مجد این عمر گذشت که چه مقدار است بشر از این
پس با خبر ایم این چند سال دیگر که مانده هرچون که باشد بگذرانیم با بسیاری نسخه
کار کار آنست که دار القرار خود را که جاوید آنجا خواهیم بود معمور سازیم به سال یا بیست
سال دیگر یا بیشتر یا کمتر که ما زنده باشیم همان نوع که سالها گذشته گذرانیده‌ایم عمر
گذشت تا اسمان از گردش باز نماید و راه آدمی بسته نشود و اسمان بیشتر افتاده در مضیق
عدم راه میگشاید و کشاد زمان پیدا میکند و ما بر همین قرار و میرویم تا کشتی غلط در
بحر عدم غرق شده هیچ غم نیست فرمان اختیار بدست خداداد ایم ما من دابة الا هو آخذ

بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ای ولی و حبیب من حیف است که اشتغال بجهان
تحصیل از صفا احوال باز دارد به هر حال ما بناشید ما تمنی کنیم که شرکت ابدان دو مذهب … جمع
دولت کار خیر از شما و صفا وقت از ما و ما حصل منهما یکون بیننا و الله ولی التوفیق

١٢۶ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة و الدین محمد نامه
شریف که مشتمل بود بر شکایت از توقف رسید و بر مضمون آن وقوف افتاد سالکان
و فقان میباشد میان طلب فراق ضرورة است که در آن ماده شیر بر دوم کردن باید و
باید مهلت یا بیست تا خون شیر شد گوسپند چون باره شیر داد زمانی بیاید تا در خانه …
تا دیگر باره پر شیر شود چنین انقطاع را وقفات سلوک گویند از آن نگرانی نبایست اگر
اگر فعل شیر منقطع شده قوة آن منقطع نشده اما اگر والعیاذ بالله قوة آن منقطع شود
محل و شیر مرغوب آنگاه باشد چنان این دو مرتبه مرتبه دیگر هست که گویند صحیح باشد
قوت شیر در او باقی اما چون از خارج مدد غذا نرسد یا کم رسد ناچار شیر نده اکنون
این باده محوف غیب بر اینکه تحصیل ماده غذا خارج توان کرد الحکم جنود الله تقوی
بها ابدان المرید … باستماع سخنان حکمت و مطالعه تذکره سالکان اعمال توان باز یافت
ابو علی من کار خدای خواست حضور منیر باشد هوی و نو دبر آید مثل آن مثل شجرة طیبة
نخلست بر رسد آمد چون بشیند باید است اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها حین باذن ربها و مثل باطل مثل درخت گردو بست و در بلند شود ثبات نباشد
و زود ساقط گردد ما لها من قرار ابو علی من کیمیا گر صبر باید مس وجود را چون نخواهد
کرد زر ساز ندید هیچ توان تاب و بیتاب بود که دل بدبنگند و دست از طلب بازندید

گر طلب هست ندارد که مرید غافلست لامر باید مراد از جستجوی دل که شد خوش بر
تخت در چاه بر افتاده از آنجا بدست قوی نفسانیه باسپهر رفته باز نمی باید ابداد
از هبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا
القوم الکافرون ای ولی من هر کس که رخسار دل خود باز بیند جمالی بیند که تمام حسنها جهان
از آن عکسی باید که تو نیز باز بینی که چه جفت نیابد او شخص باز ماند خصوصا که ازین عالم
بیماند بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی ای ولی من چون چوب بر زمین زنی
و از آن آواز برآید عارف مستبصر از آن ذوقی یابد که اهل عیش از چنگ و رباب چنان
ذوقی نیابند چون طیبه عارفان است اهل دنیا را معیشت ضنک و دلتنگ حوله آ
اما جعل برایشان عکس این نیابد حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات عارفان
ندیسه نیابند از بیرون سیاه و ... خود و اهل ... اند از بیرون ... خود
بیا چشم بندی سحر از بیرونست گور جمهور بدبختان بپا پوشیده چه شوکه در درون
آتش است درود و گور مؤمن فرو رفته و خواب چه باکه درون روز است نور پاک
دلهای اهل دنیا در ... بر غصه و اضطرابست چنانش ... که ازین اضلاع
در هم میرود از اسباب غاشیه کباب و ... و دلهای عارفان ... رسد
آسوده و فارغ همچون ماه بازی است اگر تن برهنه و شکم گرسنه باشد چه زیان بدل عارفان
سینه مشتاقان سوز طالبان با ماه مهجوران که چنین است که گفتیم و درین همه هیچ
دروغ نیست کوشید تا خود را داخل زمرهٔ عارفان سازید که اهل دنیا را خبری
نیست و چنین دست ندارند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بازگشت آنجا
بازگشتی است بازگشت ... العاقبة للتقوی والسلام اهل ولی ... رحمه الله

۱۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

الله لا اله الا هو الحی القیوم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله دعو علی ...
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد جهان بداشتن ایست و داشتن را از دادن ...
نیست که هر چیز از انجای خود او داشته باشد جهان سر بسر کار دگر است کار دگر
نباشد بالاتر خداوندی که اثر بفرمان و دگر نیاکرده وخاک بفرمان او ...
آسمان بازندا دیر ... زمین کردان گشتن روز و شب ... او بر جهان ... لطف
او سبب ... ساخته همه او ... یاد کرده باد خداوندی که فرمان او به همه ...
و نور فعل او همه چیز پایان گشته سبحنه بنده که یاد این خداوند ... زبان و مهر سکه
جان خویش ساخته نیم شب که همه مست خواب اند هشیار مهر او ... افتاده ...
دیدگان او بر بود لحظه چون شمع بپا ایستاده سوزان و اشک ... لحظه ...
چوب کشاده بالله خداوند خویش ... طلب حاجت گذاری مشغول ...
دیده او ست چون مناجات و ... و مضافات ... تضرع و ... گذاری او با خداوند
او آنم ... نیم شب که همه مست خواب خوش باشند مرد ... خیال
تو ... الهای ... آوخ ای ولی من هیچ شب چنین باز ... صبح سحر ...
حاجات خویش بخداوند برده ای ولی من خداوند تو ... در انتظار است ...
آفریده ... این پرده ... از خداوند خود بیگانه بودن زهی ... که تو ای
من باید ... که خداوند بنده ... پیش خویش خواند و حجاب از میانه بردارد اما
هر بنده که امروز مهر او بورزیده و با ذکر او انس گرفته و شناخت او حاصل کرده
امروز از لطف او بر خورداری باید و زبان حال این گوید آی ...

برمن وی را خود دیگر این عذاب برمن واو را از اشراق نور الله آن رسد که خفاش را
رسد از اشراق آفتاب ابو علی من تو دانی که توفیق تو داده خدایست بداده او و معنی ما
نشاید کرد خودی خود را مرا و مبند ولیکن باید داشت ابو علی من هر کس که چیزی بعینه
خیال بسته که البته باید که چنان شود کویی که دست خدای سبحانه را میخواهد که در بندد
کند که نکند چنان دو ولی بر آنکه کر این کسانی که کنند وای بر او خدای دست او را در بندد کند
تا با آتش حرمان و نامرادی بسوزند قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ابو علی من
خدای از بنده آن خواهد که ما از بندگان خود میخواهیم ما از بندگان خواهیم که
هر چون که ایشان را داریم باشند و فضولی نکنند خدای عز و جل ما را از آن بنده خود خوانده
تا چنان عمل که ما چشم داشت از بندگان خود داریم که با ما کنند ما با خدای عز و جل کنیم
آخر بندگی ایشان مر ما را از باده از بندگی مر خدای عز و جل را انتهاء ولی من هر چه ترا
پیش آید اگر ملایم باشد شکر کن و اگر ناملایم باشد صبر کن و هیچ خیال خشم آلود مشو
و صفاء مهر خود را با خداوند خود بکدورت بدل مکن که بازگشت تو بخداوندانست عزوجل
جهان چیزی ناپایدار که در آنست پیوند میان خود و خداوند مکن که بگسلد بیکبارگی همه
غم نیست الله الموفق و بر المستعان حیث کانوا لیتم و سایر اخوان از رحمت خداوند رحیم
برساد وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم والسلام علیکم و علی الاخوان
اجمعین اخوان بدانند که مثل تمسک بکار خود کالقبض علی الجمر است هر چند دست سوزد بایم
پای فشرد که دست از آن نداریم و ناصر که علی امرکم و بکم ان شاء الله و حسبنا الله و نعم الوکیل

١٢٩ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الثابتین والاحبة الساکنین سلام الله علیهم اجمعین

چنین معلوم شد که شمارهٔ اخوان باید تمام یا قریب بتمام است چون اداء العبادة خدای عز
و جل را است که درو تمام شد که چون وقت عبادة است وظیفهٔ اخوان آنکه اول اوقات نماز را
مضبوط سازند و ساعات شبانه روز را توزیع کنند بعضی را جهت کسب ضروریه تعیین
کنند هر کس بطوری که تحصیل معیشت را از آن طور باشد و بعضی را جهت اداء حقوق بنی
نوع از عبادت مرضی از بار تصدیعی با امثال آن و بعضی را جهت قرائت درسی علمی و بعضی را
جهت مطالعه آن و بعضی را جهت تفکر که ضروریه باشد هر کس که اینها میسر باشد و باقی
اوقات جهت اداء وظائف طاعات از صلوة و تلاوة و تسبیح و تفکر و غیر ذلک چنانچه
تمام اوقات شبانه روز مستغرق آن باشد و هیچ وقت باز نماند که در آن بیکار باشند و
اگر نوعی کار که همه وقت توان کرد برای خود تعیین کنند برای همین که اگر بیکاری روی
نماید در آن حین این کار کنند چنانچه آن کار زمان بیکاری باشد پسندیده است شنیده ام
که حسین منصور را در کشتی بود پیوسته عرقچینی که داشت میدرید و باز میدوخت تا
بیکار نباشد و از سخنان اوست هی النفس ان لم تشغلها شغلتک و صحبت امیر حیات الدین
محمد که باز کرده ان شاء الله اشارتی بضوابط این باب و اوراد اوقات کرده خواهد شد اما
بیشتر ایشان یکدا و در حال خود مشغول شوند تا چون آن برسد تمام مستعد آن شده
باشند و الله المستعان علی اتمام هذا الشان ای اخوان بدانید که الله و اعان جزء را اقتدا
بکل باید کرد کل شما که جهان است پیوسته در کار است یک نفس آرام ندارد شما نیز اقتدا
باو کنید آسمان پیوسته در جنبش است هر چه زیر آسمانهاست پیوسته در تغیر هوا پیوسته
در مراتب حرارة و برودة حرکت کند هیچ دو ساعت هوا یکسان نباشد از ابتداء طلوع آفتاب
در یک هر ساعت گرم تر گردد تا ابتدای جدیه و هم چنین است حال سایر اجسام سفلیه و انجم

مرکبات پیوسته در مراتب کون و فساد و استعدادات متحرک باشد یا در وی رشد بود تا تمام
باشد یا پوسیدن پذیرد چون کاشته در مراتب نمو افتد تا آنزمان که خشک شود بعد از آن
روی بکهنگی آورد تا آنزمان که جامه از بر افکنند و ما بعد ذلک و میوه ها از خامی حرکت کند
بپختگی و باز از پختگی بپوسیدگی ساعتی وقوف نداشته باشد مگر بحسب حس همچون آنست
افتاب و از اینجاست که گفته اند که تمامی هر کاری که از کارگاه فرو گرفتند بنیاد کهنگی کرد
طبیعت جوان پیوسته در حرکت باشد از صفوت به شباب و از شباب بکهولت و از کهولت
بمراتب شیخوخت و اگر بدین حرکت نو گردد به پیدا نشدی که یکی را بیست سال بودی و مرکبات
چون پوسیده نیست که از این حرکت دست بداشته اند و این بدان پوسیده که حقیقت
نوعی است و بتمامی مدت آنجا نیز فساد است و کون پیدا میکنند اگر چه اسماء معتبر نه آن
تا آنزمان که باز مادۀ نوعی معتبر گشت مثل آنکه میوه بپوسید باز خاک شود انگاه از آن
خاک درختی بروید و اگر نیک تامل کنند جسم مفرد در زیر فلک نتوان یافت الا ماشاء
الله همه مرکبات اند فی الحقیقه و آنها در مراتب ترکیب مزاجهای گوناگون مفرد گشت و ذات
اجزاء آن مفرد گویند مفرد بالنسبه باشد که ماده دیگر مرکبات گردد اگر چه در حد
خود مرکب باشد والله اعلم بحقایق خلقه باری چنین دانید که جهان تمام در حرکت
و هیچ ذره نیست از زمین و فلک تا بحت الثری الا که از اشیاء که هست شده تا آنستا
که نیست شود پیوسته در جنبش است آرام ندارد و زمان عبارت است از مقدار این
جنبش چون میبینید که امتداد زمان را بریدن نیست باید که بدانند که این جنبش را
باز ایستادن نیست نه بدین معنی که آخر ندارد بدین معنی که آنچه هست سبیل انقطاع آن
نیست که متخلل بسکون گردد که اگر سکون در میان در آمدی زمانه بگسستی و نه فی ذلک

لا ولی لا بعضا اما این جنبش بدوام و این حرکت بی آرام را هیچ غایتی نباشد و ضایع
و عبث باشد لا والله از غایتی خواهد بود و عبث و باطل نخواهد بود قال الله تعالی
ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لا
یعلمون لحظه دل را صافی دارید و تامل کنید تا باز وقت یابید که چه در ذات این
جهان افتاده که چنین بی سر و پا بالست الا هیچ چیز از جوانب است تا خود گمان ندارید که جهان
جانی است با آنکه میخوانید یسبح له السموات والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده
آری ولکن لا تفقهون تسبیحهم چند شما را خواسته که این گمان دارید از این گمان باز آیید
و جهان از خود کمتر شناسید که لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر
الناس لا یعلمون شما تا غایتی نبینید نشنید حرکتی مکنید چرا این جهان بیجان بینداید
تا شما را جانی در تن نباشد آمد شد میسر نگردد چرا آمد شد کل را بی جانی میسر شناسید
گر هر که آمد شد بیجان میسر است چگونه گفت و شنید بیجان میسر باشد فقال لها و
للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اگر این نیز ممکن است پس در بارۀ
یکدیگر نیز شک نباید کنید که جان دارید تا نیز برای آنکه شما جان یکدیگر بچشم نمی بینید
از آمد و شد و گفت و شنید بر آن استدلال میکنید و ما بدین جان که جهان را اثبات
کنیم جان عام خواهیم که ما و همه هستی است نه آن جان که حکیمان از اثبات کرده اند
آسمان و اختران نوری بدانسته اند آمدیم با سر سخن چون جهان که کل است پیوسته در
کار است شما نیز که جزئید پیوسته باید که در کار باشید که اگر کار نه چیزی که بی تو
کل شما از آن گرفتنی ای اخوان هر کار را پاداشتی است کار جهان شما باشید تا پاداش
کار شما چه چیز باشد چنان دانیم که جهان پوشید تا شما یافت گر شما پوشید چند آن یافت

که خلقت الاکوان لاجل الانسان و خلقت الانسان لاجلی و مرادم از این شما کاملانی
شما است که ثمرهٔ شجرهٔ هستی را شایند بود ای اخوان باید که غایت شما اشرف از
غایت جهان باید که جملهٔ شما افزون باشد از جملهٔ جهان لاجرم شیخ ابو الحسن خرقانی
که خرقان منار اینها از خرقان او نصیبی بایدی فرمود بر حرمش طواف کردم تا فرشتگان یک
نوبت طواف کرده بنده من چهل نوبت طواف کردمی از کرم عشق مرحبای شیر مرد
راه حق و جانباز کسوار میدان اراده رضی الله عنک تو از سید این راه رفتن بر افزد کان
پژمرده و ناتوانان باز مانده را اما در همه قافله که پیشینه سواران بر اسبان تازی کش
پیش روند باز ماندگان بر شترهای لنگ بجوب سنگ از پی ایشان رانند لنگ
لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او میغیژد و او ز اسپ طلب سایه خورشید سند
بود غایت جو بنده پاینده بود ای اخوان همان دم ان رسته از این سلوک اید دهم
که فلک هزار دیده کشوده و بشما ناظر است که چکار از پیش خواهید برد و این بار را
تا بر جدا انسانیت سانید بیش از این پیش نمیتوانید امد اکنون نوبت شما است که این
بار را از اینجا بدرگاه برید انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین
ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان ای اخوان شنیده اید که ماهیان دریا
برای مردم دانا استغفار کنند قرة العین جهان شما اید چگونه جهان برای شما استغفار
نکند از آن شما را انسان گفتند که مردم ملت سید جهانید اما نه هر کس شایسته این اسم
باشد اینکه میبینی همه نه مردم اند اکثر ان کالو و خریده اند ای اخوان قدر
خود بشناسید و احسن تقویم خود را مبدل باسفل سافلین مسازید الزموا فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله شنیدید ای اخوان دیو مهر بان شما

سر بر زمین فرود مبارد و بند که و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه که انگاه داخل حیوان
باشید یاکلون کما تاکل الانعام ای اخوان شما دانسته اید که خداوند سبحانه ابلیس را دستوری داده
که بسبب هر چه تمامتر با سوار و پیاده خود بر سر شما راند و شما را از جای برکند اگر
تواند قوله تعالی و استفزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک
یقین دانید که چون این اذن یافته از جانب او تقصیری نخواهد بود پس جزم دانید که
اسباب این که به وعده او جلا شما دارد مردانه باشید و پای دار باید و از جای مروید که
الصبر عند الصدمة الاولی خدای شما را یاری کناد و بر مقاومت شیاطین قوت بخشاد

وحسبنا الله و نعم الوکیل

۱۳۹ بسم الله الرحمن الرحیم

از عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی و اخوانی فی الله جمع الله لهم حسنات الدارین
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الفقر الی من یحبنی منکم اسرع من السیل من اعلی
الوادی او الجبل الی اسفله و مردی یا رسول الله گفت یا رسول الله من ترا دوست میدارم
فرمود بنگر که چه میگوئی گفت بخدای که من ترا دوست میدارم فرمود اگر تو مرا دوست میداری
فاعد للفقر تجفافا اکنون چون شما محبت رسول الله ص و اقتدا او نیست او را
پیش گرفته اید باید که تجفاف برای فقر اماده کنید و اگر موجبات زوال اید
شود دل بد مکنید بلکه قوت و یقین شما باید که افزاید که نشانه انکه محبت
شما محل قبول افتاده که آثار و خواص آن بود در گرفته و نیز در حدیث امده که اشد
الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل و همان چون کسی را دوست دارند اموال
و اسباب او زاد هند و مرادات او حاصل کنند خدای عز و جل چون کسی را دوست دارد

اموال و اسباب اندوخته یا ذکر کرده و در مرادات برتری بجویند که بر ایشان که مردمان
ظاهر بینند و خدای عزّ و جلّ ظاهر و باطن ایشان را [illegible] و لکن در عاقبت اوّل
و آخر مردمان چون فانیند فکر ایام فانیه کنند و خدای عزّ و جلّ چون باقی کرده بند
والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا ای اخوان اعزکم الله و اعلم
این جهان دار امتحانست یکی نگذشته که دیگری رسیده تا امتحان آخر که اشدّ امتحانات است
در رسد و آن مرگست یقین دانید که هر کس که در این امتحانها که اهون آنهاست پای
ندارد و متزلزل گردد امتحان اعظم را تاب نتواند آورد و در دم مرگ صفای مهر او
با خدای عزّ و جلّ بر جای نماند و نعوذ بالله من مرد السوء و خسران العاقبة مقصود
از این امتحانات آنست تا رسوخ بنده در محبت خدای عزّ و جلّ معلوم گردد و آنکه محبت
او بهیچ سبب متبدّل بکدورت نشود و کمون مردانه باشد و سخن ابی حارث یشکوا
خود سازید که والله لو قطعنی اربا اربا لما ازددت له الا حبا ای اخوان مردان
ما کردوح و وردان ما فدای ایشان باد مگر نشنیده اید که در جهان چگونه بسر
برده اند سیدة نساء العالمین با ذیر که آسیا بدست گردانیدی بود دستش افگار شده
بود و تمام خدمات خانه او را بدست مبارک خود می بایست کرد از این معنی رنگ
بود و خبر شنید که کنیزی چند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورده اند رفت که
یکی از ایشان را درخواهد تا بوی بخشد مگر بعضی مشقات از او کم شود رسول الله
اجابت نکرد و کنیزی بوی نداد ابو هریره گوید که گرسنگی بر ما افتاد چنانچه
که بر من گذشت که نقوس مجنونست [illegible] ما چنین که دانسته اید انا لما احد فتا
که چنین ناز و نازکی در سر داریم از اینها که ایشان از دست کفار کشیده اند یاد

آورید و اگر از ظلمه بر شما ظلمی وارد شد ناشکیبائی مکنید امم سابقه چون گناه کردندی
خدای عزّ و جلّ فرشتگان را بر ایشان گماشتی تا عذاب ایشان کردندی از برای حرمت
وجود رسول الله صلی الله علیه و آله در این امت چنان بفرماید هم بعضی از ایشان را بر بعضی مسلط
کند که او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض اگر بیگانگانند آن تعذیب باشد
و اگر آشنایانند تأدیب و تنبیه که فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما
اصابکم و امید که شما آشنایان باشید که هر چه بر شما رسد تأدیب و تنبیه باشد
و نشانه این است که مصائب بر شما موجب تنبه دل شود نه موجب ناراضی و
و موجب یادی اقبال بر حق عزّ و جلّ شود نه موجب ادبار خلق و با نوادان بد کند
تا نوراً تا چار روی آن سو کند ای اخوان یکدیگر و اعان ابن مسعود فرمود الفقر
والغنی مطیتان لا ابالی ایهما رکبت اگر فقر روی نماید گو بیا مرحبا بلطف الله
بشکران قیام نمائید و دیگر از ادراک آن هدیه با خود شریک سازید که الهدایا
مشترکة اما اکثر مردمان بر خلاف اینند چون نباشد جزع کنند و چون باشد
بخیلی نمایند قال الله تعالی ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا
و اذا مسه الخیر منوعا ای اخوان تنافس مردان بر سر جیبن اخلاق و حسنات است
فقر و غنی بر ایشان یکسانست سابق بیش ایشان آن کس است که در این اخلاق بیش تعالی
چون مردمان بر سر متاع دنیا مسابقه کنند شما بر سر این اخلاق و ملکات
مسابقه کنید قال ربکم و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات آری هر کرد
کار دیگر هر خر و باری دیگر هر دل و باری دیگر بند و سودای او و السلام
علی الاخوان و رحمة الله و برکاته

۱۳۰ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر ا
انار ازان انسان کفته اند که انس با چیزها کیرد و سبب این جامعیتی است که در
نشئه او هست که از هر چیز با او سوی نسبتی هست هر چه او را پیش میاید جزء او است و او را
با جزء خود متحد شدن حجاب او است از کلیه او پس واجب که انسان را از همه
چیزها بکیرند مکر یکی اند و چیز یکی انسان که بکلیه خود رسیده باشد که دیرا
صحبت زیان نمیدهد بلکه بکلیه خود میرساند برای آنکه صحبت با او انس با
او میآورد بحکم انسانیت و انس باتحاد میانجامد و اتحاد با کل کلیت میبخشد
دویم صحبت با کل ازین که خدای عز و جل است بمواظبت بر ذکر او که انا جلیس من
ذکرنی هر صحبت که غیر یکی ازین دو صحبت است ضار است ضار است ضار است جز
بقدر ضرورت از آن اجتناب می باید کرد و صحبت با الکمان با یکدیکر خوب است فاما
که بنور انسان کل با هم صحبت دارند با آنکه سخنان انسان کل که نبی صلی الله علیه
و آله است میورزند او در میان باشد بی تصرفات خود اما بنور افکار خود با یکدیکر
صحبت داشتن زیان است برای آنکه آن انوار منقطعه است که بحقیقت شعاع نار
دنود اکر نور الهی از آن بخواهد برد کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت
ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون آری لی من چند
کویم بیدار شو که کاری بزرک در پیش است باور نمی آید که میکویم
بخدای که آدمی را کاری بزرک در پیش است و چکونه کاری بزرک نباشد و
برای کشیدن بار آن همه کار فرا چندان خلقت عظیم دهند که از کوش تا کوش او

هفت ساله راه باشد و هر دندان وی چندان کوه احد باشد بخدای که اکر انسان کل
نبودی از هوش روی چنانچه هرکز با هوش نیامدی کیرا میشناسم که طفلکی از آنجا
دیده بیم آن بود که زهره اش بشکافد آری و لی من الدهشة اثر وزعظیم کرد و دل از دیکر
اندیشه ها خالی کرد و سخنان خلا بود باد شما را که مینداشند چه قصه واقع است از آن سخن
بیهوده ها میکویند باش تا شر قیامت بغرد و نهیب دوزخ بسامعشان رساند که
سمعوا لها شهیقا و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ آنکاه دانند که آن بیهوده ها که کفته
بودند بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقین والسلام علی ولیی و رحمة الله

۱۳۱ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی لله الامیر شمس الملة والدین
ابو سعید در زمان مرک یاد و یاوری نیست جز ایمان ایمان شخص را آنکاه میباید
از مرک که المؤمنون لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار و هر کس که دارند
ایمان وی بغارت نمیبرد مرک ابد قال الله تعالی و لا تصل علی احد منهم مات ابدا
قال بعض المفسرین ای مات موت الابد این بنده هر چند تامل کرده هیچ راه چنان معین
نکرده ام بر حفظ ایمان که ربط قلب بمعلم خیر هر چند ربط قلب اعتقاد و انقیاد است
آندم ایمان ایمن تر است از زوال و بعد در باب بدعتی که از آن توعید نام است اصحاب
شما را بود و طیفه اخوان الهم الله الصواب فی جمیع الابواب آن بوده که اقامت
عادت دیکر نفرمایند و چنین سنتی را بعد از بر پای دارند و در جستن رضای
خدای عز و جل بنا رضائی دیکران مبالات نکنند که اخر هم خدای عز و جل آن بنا
راضی سازد و شاکر و منت پذیر برای آنکه چنین عادات بلیه و عذاب بر همه کس

اما چون معتاد شده لذتی عرضی پیدا کرده و الم ذاتی آن پوشیده گشته اگر کم دفع شد
و آن لذت عرضی باطل گشت و از آن الم ذاتی او خلاص شد بعد متنبه شد که بعد از آنکه
از الم سر ایشان یاد کرده چه لذت کبیر که فرض باید کرد که مخرج توحید کنند و صید
نفر قهر بر خود باید نهاد تا اثر بتب ثمره کند لذت در فراغت اگر کسی می کشد و در آن
طمع ثواب دارد غم نیست هر چند میکشد گو بکش اما سعی کشیدن که در آن طمع ثواب
نباشد بلکه عقاب مترتب باشد وظیفه خردمند نیست چگونه مومن از آن خوشنود
باشد نباید که حظ اخوان از فقاهت جرئت بر نا و بلا باشد و دین تابع هوای نفس
شامخ انما یخشی الله من عباده العلماء عالم ترسناک تر باید که باشد این دین که
شما محکم ایمان از آن روز که بس تمیز در آمده اید گرفته اید و محکم بصیرت مجدد از آن
امضا کرده اید دین محمد است و دین همه پیغمبران نه چیزی خود داسته و نه امری بسبک
باز وی و شمر دید و گمان مبرید که امری است اعتباری که هر چون که خواهید از اعتبار
کنید چیزی که ثمره آن امری است که برای آن سموات عشق گردد و جنان امثال چگونه
امری اعتباری باشد ای جماعت اخوان ندانم شما را چه افتاده است که نشسته اید مجتهد
و اگر میگوئید نمیدانیم که چه میباید کرد من این سخن از شما باور ندارم مدت بیست
سی سال محمد در جهان باشد بعثت رسالت و اتمام دلالت و اخبار از او و تابعی
ما متواتر شد هنوز شما ندانسته اید که چه میباید کرد همانا تجاهل میکنید اگر
گوئید دانسته ایم که طاعت میباید کرد نشاط طاعت در خود نمییابیم گویم خود بکار
بهانه بسیار است ای بی دردان با نشاط و بی نشاطی کار در مدار باید اگر بر جمع در کار
نبینید تجربه بدن خود فاد [illegible] چند بتربت معقول خواهید که کار کنید بنیا

درآتشد چند خواهی نفس مرا اندر آتش عقل بر هم شود و بتو اندر ای
یکی از سالکان دید یکه طواف تمام کردی گفت تو این همه دل خود را حاضر میداشتی
که پیوسته طواف میکردی گفت نه دل هیچ آشنا نبود نه حضور بتمامی پس گفت این همه که کردی
مفید است میکردم و دیگر چکنم که دست هیچ دیگر ندارم ای سبحان الله اگر آدمی دست
هیچ ندارد دست بر سر خود دارد که بر سنگ زند که سری که از سر خدای غافل است
سزاوار سنگ است سنگ ندارد که بر سینه زند سینه که از مهر خدای تهی است سنگ
او را در خور است چرا افسرده دمهای شیطان آمد وقت است که آتش درد آن در
جان شما شعله زند دریغا ای چه بی دردیست

١٣٢ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد ایشکه بعضی
مردمان در کسی گماشته میشوند که زیادتی و ظلم کنند چیزی است که عمداً واقع میشود
از جانب خدای عز و جل برای امتحان آنکه تا مقدار صبر او مشاهده شود قال الله تعالی
وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا یعنی گردانیدیم بعضی از شما
مر بعضی را آزمایش تا صبر میکنید و خداوند تو بینا است یعنی میبیند که ظالم
که مظلوم چگونه صبر میکند لاجرم زود که جزای صبر مظلوم بمظلوم دهد و جزای
ظلم ظالم بظالم ای ولی من چون کسی ظلم کند اگر انسان در مقابل ایستاد خدای
عز و جل کینه خواه اوست گر بداند فردا روز بنیت هر چه ابید [illegible] برابر
ای ولی من خدای عز و جل عفو است عفو را دوست میدارد اگر کسی با تو بدی کند
چه باشد اگر تو او را عفو کنی و خدای خود را از خود خوشنود سازی بنده را

جز بخدای نباید که باشد و جز بجستن رضای او مشغول نگردد چون عفو موجب
خوشنودی خداوندست پس اگر کسی تقصیری میکند حقی بر اینکس دارد برای آنکه بجهت تقصیر
عفو صلحی نشد بود و عفو وسیله رضای خدایست عز و جل پس اگر او تقصیر نکردی
مادا این وسیله بدست نیامدی ابوالحسن آنکه جماعتی گویند ما جمعی بودیم کشته
نفوس شیطانیست حیف میباید کشید تا هم خدای عز و جل بر اینکس جوشید نگیرد که
خدای و رحم او بر آنکسانست که از مردمان بر ایشان جفا میرود آری ولی من دقیقه
میگویم از اسرار عارفان از ایشان و نگاه هذا ازهر کس که بر کسی غالب میشود بقوت الهی
که باوی همراه میکند غالب میشود برای آنکه خلق را قوت غلبه نیست و مغلوب قوت
الهی شدن هیچ عار نیست در باب اینکه اگر گوید حکمتست که خدای عز و جل
بعارفان نداده ابوالحسن اما سبب الله بر این جا دیگر چون از طرف دیگر بلطف الهی
خبر کند و اگر بیند که او از مقهور شدن عار نداشت و هم بکشد که وصف خاص
عبداست از آنکه کردند بکبر او جبروت که وصف خاص الهیست ابوالحسن من خلق را
در میان میبین حکمت خدا را این که از وراء حجب در جلوه این سببها بر نظرها پرده ها
کرده هر بیدار صنعش را روانست دیده باید سبب سوز کن تا سبب را بر
کند از بیخ و بن ابوالحسن وصیت خدا را بشنود الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
خشم را فرو خورد و از مردمان عفو کن ابوالحسن رسول الله فرموده المومن الذی یخالط
الناس و یصبر علی اذاهم خیر من الذی لا یخالط الناس و لا یصبر علی اذاهم یعنی مومن که
با مردمان آمیزد و بر اذیت ایشان صبر کند بهتر است از مومنی که با ایشان نیامیزد
و بر اذیت ایشان صبر نکند وفق الله حبیبی لصلاح الدارین

١٣٣ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالله قطب بن محیی الی اخی الامیر غیاث الدین محمد صرف الله وجهه عن اللغو
الی الحق و نجاه عن اسر الشهوات و هداه الی الباقیات الصالحات محب ابتدأ انا
بالکتابة کانت العزیمة الاقتصار علی واحدة منها ثم وقع التغییر فحثنا علی اخرها
فخذها و طالعها و بلغها مبالغها و اما ما تختص به الوصیة فان تکون دقیق القلب
شیقا حارا خفیفا لا کثیف القلب منجمدا باردا ثقیلا و کن کثیر الذکر لربک لا تکون
طرفة علی غفلة منه والله یوفقک فی ذلک و بعد فقد رأیت البارحة ان
رجلا قد زار اخوان ابادیر کانت ابره و بات هناک لیلة فرای فی منامه ثلث الکتاب
فلما استیقظ سئلت عن ذلک فلما عدت نائما رایت سبعة فعددته سرورا
کثر الله فی الاخوان من اولی الالباب فی مکتوب الامیر مجد الدین اسمعیل بلغه کما
هو لا تغفه والسلام علیک
١٣٤ بسم الله الرحمن الرحیم
قال الله تعالی نسوا الله فانسیهم انفسهم من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهیین زادهم الله انسا و وفاء و صفاء دوش نامه نوشتیم بعزم آنکه بهمان
اقتصار کنیم برای جمعی دیگر بدان نامه مذکور گشته باز امروز این نامه دیگر خدای
عز و جل آسان کرد و بنوشتن آمد باید که نامه ها گوش با آن دارید و متوجه شوید
که ان الله یلقی الحکمة علی السنة الواعظین بقدر همم المستمعین برادران بدانید
نیست که هر چه آدمی با آن ملتذ است و از آن خواهان است نیست الا برای آنکه آن چیز
ملایم اوست و ملایم شیء چیزیست که مناسب است پس روشن میشود که هر چه آدمی
جویان آنست برای مناسبتی است که آن چیز با ذات وی دارد و چیزی که اشیاء برای مناسبتی

با او محبوب و مرغوب گردد از آن چیز خود بطریق اولی که محبوب و مرغوب باشد بلکه محبوب
و مرغوب بالذات نباشد جز آن چیز و چیزیکه مناسبت با آن داشته باشد بالعرض محبوب
گردد و محبت رحمن حیثیت محبوب بالذات بآن چیز تسلی جوید همچون تسلی مجنون بخط محبوب
و ثوب او و دار او یا صورت او که بر جای نقش کرده باشند از حیثیت محبوب و چون محبوب
حاضر گردد از آن استغنا افتد چنانچه بعین ذات مستغنی شوند و بعیان از خبر پس دوش
شد که محبوب و مرغوب آدمی نیست جز ذات و سعادت و لذة او نیست جز ادراک
ذات خود و التذاذ بهر چه باشد ملتذ است برای آنست که ذات او از او پوشیده گشته
و مشتاق ذات خویش است و در آن چیزها لوایح ذات خویش میابد و بوی خود از آن
میشنود ساعتی سر در پای ایشان مینهد بوی خویش چنانچه مجنون رو که در پای سگ
کوی لیلی میمالید و در و دیوار او بوسه دادی آدمیان از همه این قصه و لغت و اما
نمیدانند همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت کشف تر انسان گردم برای
کسی که بداند و دریابد ای اخوان اگر چه آدمی باشیاء تسلی فی الجمله میابد اما
اثر شوق او تمام فرو نمیرود چه هنوز اگر چه بهوس ما است مهتاب لیسند اما آب
نیاورد با اینکه این مهتاب نیز تا دیده فرو رفت چون بساط هستی طی کنند و در میعاد
و اسمان در نوردند و مرتبات نقد قامت قیامت انگاه بچه تسلی جوید نیز خود را
یابد و نه چیزی که بوی خود از آن شنود آه از آن وحشت که او را روی نماید وای از آن
آتش که در دل دود او افروخته گردد

عشق از پی شدی چه پیشه کنان | کاری نبدت چو عشق آسان
این ست بلا که عشق جانی است | و این درد که هست جاودانی است

درد است

دردیست هوا که رهنمی نیست | سری که بجز بخویش گفتنی نیست
در خاک ببین که تا چه غمهاست | در پرده او چه جان شیداست
این عشق که در جهان فانی است | نوباوهٔ درد آن جهانی است
در معرکه است آتش اکنون | ناگاه آرد همه شبیخون
بر تربت عاشقان ز بی تاب | از دود گشاید از چشم آب
هر سنگ که آتشی در آن است | از سنگ نه خاک عاشقان است
هر گل که بجز غذا تر کرد | آن آب ز چشم عاشقان خورد
خاک از سر غصه ها گشاید | فریاد ز جا نهان برآید
خاک از دم آتشین گدازد | دود از سر آسمان برآرد
مگشای درش که دود از سوز | ترسم که جهان کند سیه روز

جانم فدای آنکه بیاد که معنی این ابیات دریابد که هر بیتی گنجی است که گوید عرفان
ای اخوان حقیقت حال را برای شما باز نمودم و برهان روشن از امثال سلختم تا
در کار خویش مستبصر باشید اکنون بر خبر باید و تدبیر کار خود کنید بیش از آنکه آن
آتش سوزناک از معدهٔ وجود شما برون جهد و ناگاه شبیخون آورد هل ینظرون
الا الساعة ان تاتیهم بغتة و تدبیر کار آنکه خود را از اینجا که خود باید دریابید
بی پردهٔ اکوان و الوان تا چون این حجاب از میان برخیزد نابینا نمانید خوی کن
بی شیشه دیدن نور را تا چو شیشه بشکند نبود عمی هر کس که اینجا بالحق نپیوندد رسید
و هر کس که اینجا با خود نرسید محروم جاوید باشد من کان فی هذه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی و اضل سبیلا حقیقت حال با شما گفتم و شما را آگاه گردانیدم و چون

مرا

مرا بر شما مشفق نباشد و ان کاهلی که شما را بر من متنبه نیست در این کار کردن اگر که
خود را از عذاب جاوید رهانیده باشید و اگر نکنید عذاب خود از دیگری شرم نمیکنید
و ادب را چنانچه شرط است فرو میگیرید چه غم است اگر که تو مهر عمر گذرانید واتقوا یوما ترجعون فیه
الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و السلام علی الاخوان و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۳۵

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبیبی الذی قوی الله به ظهری و شد به ازری
الامیر محب الملة و الحق و الدین ابن الشیخ محمد نصره الله و ایده چنانچه گوشت خام جز بیش
آتش پخته نشود و تا پخته نشود شایسته خوان ملوک نگردد هم چنین آدمی خام جز
با آتش مصائب و بلیات پخته نشود و تا پخته نگردد شایسته بساط ملک الملوک جل جلاله نشود

این بلاها دوست تطهیر شماست | علم او بالای تدبیر شماست
پوست از دارو بلاکش میشود | چو ادیم طائفی خوش میشود

ازین جهت بر اهل عنایت بلا و مصیبت بسیار افتد که اشد الناس بلاء الانبیاء
ثم الامثل فالامثل عالم نه برای آن آفریده اند تا کسی دران خوشی بیند اگر هیچ
مومن را در جهان خاری در پای نرفتی عالم برای امتحان آفریده اند گاه خوشی فرستند
تا مرتبه مومن در شکر ببینند گاه ناخوشی فرستند تا مرتبه او در صبر ببینند نه خوشی
او برای خوشی است نه ناخوشی او برای ناخوشی مقصود از هر دو برای امتحان است تا بی
دار بود در محل امتحان ملغز بود و مهری که شما راست با خدای هیچ حال بکدورت بدل مکنید
گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله هذا و آنچه استفسار فرموده
بودند که کوشش در دفع ظلم از خود و از دیگران باید کرد یا معتقد آنکه دست ستم باید شد

اما اگر کوشش مفید نیفتد و آن ظلم واقع شود چنانچه است دران تدبیر نباشد در نهان
دران صورت جوش و خروش در باطن پیدا شود و جزع و اضطراب روی نماید که هیچ حال
تسکین نیابد جز آنکه بر ظالم دست یابد و عوض آن ظلم با او باز کند اگرچه این عوض
آن ظلم را از این کس باز نگرداند مقصود از آن مجرد انتقام باشد آنچه در مکتوب سابق ثبت
شده برای آن است که در چنین صورت عفو کند و کینه نکشد و بجای بدی بدی نکند
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین اما قبل از آنکه ظلم واقع شود
پسندیده است مومن دران ماجور است و از ادعیه نبوی است اللهم انی اعوذ بک
ان اظلم او اظلم مگر آنکه بی صبری و غضب مفرط از خود فهمد چنانچه اگر متوجه دفع
آن ظلم شود حرکات شنیعه از او صادر گردد که آن هنگام در صبر کردن بر ظلم معذور
تواند بود و مباد که کس چنین بی صبر و غضوب باشد و السلام علی ولی و رحمة الله

۱۳۶ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة و الدین ابن سعید اعانه
الله و ایده و هداه و سدده مقصود از نفی خواطر نه آنست که خاطر بالسرها منتفی گردد
تا غافل روی نماید شبیه به بیهوشی مقصود آنست که آنچه دفعی است برود و آنچه نیکست
بماند و شرح این آنست که خاطر بر دو قسم است بعضی مثل غیبت است که از معادن نفس الهی
میتابد و در وی نقاوتی از وجود نی و بعضی خاطر از نفس است که دل بان مشغول میدارد
چنانچه دایه طفل را با افسانه مشغول کند و این هر دو نوع بهم ممزوج است اما قسم اول
نه این است منی و قسم دوم خفیف است واهی همه را در هم بباد میباید داد آنچه
دانا است زین بلند میشنید و قرار میگیرد و آنچه کاه است سبک بباد میرود و

تا چیز نهی کردد و قسم اول بازد و قسم دوم است برای آنکه با از معاندان لطف منبعث شده
و دعوی است مخبر با از معاندان قهر منبعث شده و دعوی است شر اگر اول است از نفس برد طلاقه
استقبال می باید کرد و بعضی از معارضه کردن اگر دوم است بخوف و تضرع پیش باید
رفت مکرم او که فرستاده از بار خواند قوة بشر طاقت مقاومت آن ندارد فلولا اذ
جاءهم باسنا تضرعوا اعوذ بك منك اینجا باشد اینجا محل اظهار توفیق و خذلان است اگر
توفیق در کار آید خاطر معارض از معاندان لطف انبعاث یابد که دافع آن کردد
و اگر فرو گذاشته شود آن خاطر بهر حکم خویش بر او براند و هیچ دست پیش آن نتواند
او در دو من یضلل الله فما له من هاد و در همین تذکر ملاحظه معنی لا اله الا الله که نفی
شرک است باید کرد و هیچ دیگر با آن ضم نباید کرد اما تا الف باید که شرک خفی که
شامل جلی و خفی هر دو باشد چنانچه محصل لا اله الا الله این باشد که هیچ کس و هیچ
چیز سزاوار آن نیست که رکون دل بسوی او باشد خدا عز وجل سلام برسید اخوان باد
هر جا که باشد دیرست اخوان بنابر بعضی اعذار دیدنی که مانع سهولت کتابت است اذ
مکاتیب همین یک قناعت نمی تواند و فراغت قلت شوق محمول ندارند نه از آن باب
که جوش شوق از دل دلیل دوستی است بلکه شوق از بی الفتی است که الفت بقا یافتست

مسلم باد والسلام علی اخوان اجمعین

١٣٧ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محی الدین ولی الله و نصیره و حبیب قلبی لا امر محی الملة و
الحق و الدین الشیخ محمد نصر الله وابده جد جد بدانکه در فرمانبرداری خدا
عز و جل و سلوک سبیل او از جانب خدای عز و جل کرامت شده و تنبیه بر آنچه که

بخاطر افتاده خدای عز وجل بر آن عطا شکر گذارد و طلب تثبیت و از دیاد کرد
مثالیکه بخاطر مبارک آمده که بعضی در امور دنیا نادان در دخیل اند و بعضی ماهر
و حاذق و طایفه اول دارای باستقامت و انتظام امور دنیا نسبت جز متابعت طایفه دوم
مثال مطابق است کار آخرت نیز نسبت همچنین است حکمت خدای چنین اقتضا کرده که بواسطه
بینائی در کار آخرت بعضی باشند از بنی آدم و دیگران هر کس که با او پیوندند بواسطه بینا
کردند و الا نابینا و بیراه بمانند چنانچه در تن آدمی همه اعضا نابینا اند مگر چشم بینا باشد
اما دیگر اعضا چون با چشم پیوند دارند همه بینا اند و بینا باشند اگر دست بینا نبودی
بکو اثر نمی کرد پای بینا نبودی بخاک رفتی اما چون از دست میخ نیابیم که بکیرد و اثر
نکیرد و از پای نیز بایم که بر زمین رود و بخاک نرود دانیم که دست و پای بینا اند اما بینا
چشم نیز بینا است چون بیش هم چنین بنی آدم بعضی بمثابه دیده اند بینائی کار آخرت با آیات
قائم باشد و بعضی دیگر که با ایشان پیوندند و با ایشان متحد شوند المجموع مجموع چون شخصی
واحد باشند او بجای دیده و دیگران بجای دست و پای بینائی او بینا باشند این دو
طایفه رستکاران و اهل بصیرت و تمیزند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشاره
بطایفه اول است او القی السمع و هو شهید اشاره بطایفه دوم است و طایفه سیم
باشد که نه دیده باشند و نه با دیده پیوند کنند ایشان از در کار آخرت هیچ تمیز نیست
و اثر و بر انجاد از هم جدا نتوان کرد و نسبت فرزند ایشان از هم نشناسد لاجرم کور
در تباه اند و بر اند هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا
الالباب کشتم از وانما یذکر که در قران مجید مذکور است اشاره باین سه کروه است
اول که بمثابه دیده دیده اند ایشان را سابقین گویند و مقربین و عباد الله و طایفه

دویم کہ عنایت بر دست و پای ایشان است و بفرمان ایشان در کار، ایشان را اصحاب یمین
اصحاب میمنه و ابرار گویند و طایفهٔ سیم کہ نہ دید و نہ یاد بدو پیوسته ایشان را اصحاب
شمال و اصحاب مشئمه و ضالین گویند و خدای عز و جل در بهشت سه چشمه آفریده است برای
اولی یکی چشمهٔ زنجبیل و آن ایشان را از آن جهت باشد که سابقین اند و یکی چشمه کافور و آن
ایشان را از آن جهت باشد که سابقین اند و یکی چشمه کافور و آن ایشان را از آن جهت باشد که
عباد الله اند و یکی چشمه تسنیم و آن اشرف چشمه‌هاست آن ایشان را از آن جهت باشد که
مقربیند و طایفهٔ دویم را از صرف آن چشمه‌ها آشامیدن نباشد اما نصیبی از آن
بایشان رسد بحسب آنکه با طایفهٔ اولی رسد چنانچه فرموده ان الابرار یشربون
من کأس کان مزاجها کافوراً عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیراً یعنی ابرار می‌آشامند
از کاسه که آمیخته باشد بکافور که چشمه است که عباد الله از آن آشامند برای آنکه و
یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً و نفرمود که زنجبیل چشمه است که عباد الله
از آن آشامند برای آنکه بقیاس با سابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم چون کرد سوم
دیگر است و لیکن باین معنی هم تصریح فرموده اند که مزاجه من تسنیم عیناً یشرب بها المقربون
والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم ١٣٨

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی حفظ الامیر رکن الدین حسن
لنک دلوک راه خدای رفتن بهتر است که جست و چالاک و اهی بکار از بی نشاطی
نترسند که بی نشاط این راه رفتن اعتماد را نمی شاید از نشاط رفتن برای آنکه نشاط
موافقت نفس سلوک میکند و نفس سریع الملال است مر عنوان بود که تقاعد کند

چون بقوت او میرفت از سر باز ایستد اما چون بی نشاط سیر میکند و اشتغال او از
مدد نفس و این نشاط نیست برای آنکه اگر نفس مدد میکند فیها و نعمت و اگر مدد نمیکند
دل بمجرد قوت خویش متمکن است از سیر پس شایسته چنین کس مرحوانست ابولی من مرقع
با باو ایج ریح   گفت پیغمبر که چو کوبی بدی   عاقبت زان در برون آید سری
ابولی من   سایهٔ حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود
ابولی من   گر ز طلب دست ندارد مرید   عاقبت الامر بیابد مراد
ابولی من صفا و بی صفائی بر طرف بباید کرد شایسته قدم شیوهٔ مردانست صفا
نستطیع سالک نشود بالفعان آهار زر عونات معدود داست ابولی من محب تا جویای
وصلست هنوز در محبت خام است سر و کار محب با محبت است نه با وصل محبوب اند آن
حال محب این باشد که خواهی بوصال گوش و خواهی بفراق من فارغم از هر دو مرا
عشق تو بس ابولی من مرد نبوده که سی سال سلوک کرده و یک ذره صفا در خود
نیافته اما چنان دان که صفاها همه برای و ذخیره شده و یک بار پیش او خواهد آمد
صفا را مان و وفا دکیر صفا حظ تو است از محبوب و وفا حظ محبوب است از تو
امروز تو او و او باش که فردا او ترا خواهد من کان لله کان الله له کان الله تو
در ما مضی تاکه کان الله پیش آید جزا ابولی من خدای تو شکور است و ما
کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤوف رحیم ابولی من کسی در معامله
با خدای زیان نکرده مترس و دل قوی دار و از جای مرو ابولی من بخدای تو که
اگر تمام لذات جهان مرا دهند با عمر جاوید که یک ذره درد او از من بخرند نفروشم
درد او بهتر است از دوای دیگران و مرده او بودن به که زنده جهان در عشق

اگر بجان شوی جان جهانت من بیم   گردد ز دست رنت برکه من بسم دنشاد کنیم
ای ولی من ما اساس کار دل بر مراد نهاده ایم بر نامرادی نهاده ایم اگر مرادی پیش آید
چیزی که بر راه باز افتاده ایم و اگر نامرادی باشد آن خود بر اصل واقع است ای ولی من ما
این راه باعتماد خدای میرویم و بقوة او مستظهریم نه بقوة خود چشم داریم تا فرج او
چه میکند انتظار الفرج عبادة گفته اند انتظاری میکشیم تا چه پیش آید ای ولی من
دروی میگر نداریم که اگر این در بگشایند آن در بگوییم بهمه حال دری میکوبیم ای ولی
من جمعی جز کوی نداریم که سر باز از ان بجوییم یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله
هو الغنی الحمید بنیاز مند و محتاج و در دمند و بیعلاج افتاده ایم ای ولی من ما بنده ایم
بنده را بنده گی باید کرد کار خداوند خدای داند وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

١٣٩ من عبد الله قطب بن محی الی ولیی و حبیب قلبی الامیر رکن الدین حسن جعله الله من [illegible]
بخدای که چون در راستان نگرم و ابر و باران بینم مرا از ان آن روی نماید که ملوک
در لذات خود چنان چیز هرگز نیابد ای ولی من قدر شناسی نعمت پیداست ای که
نه بسیاری نعمت که بر هر کس چندان نعمت خدای هست که اگر قدر شناس آن باشد
او را کافیست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در شان همه افراد ناس است حتی گدائی
که بر لب جوی بها گدائی کند ای ولی من چون نعمت فوق احصاست کسی نعمت بر خود شناسد
مستغرق آن میشود چنانچه نعمت بالای ولست و چون نعمت بر او افزون چه تعالی
که ان الله افزاید اینبا چون ابا الای تر در آمد خواهد یلت نیز با لا باشد خواهد
هزار نیز نیز در این مقام کثرة و قلة نعمت یکسان میشود برای آنکه اگر کثرت دیگر

قلیل که بالای این ادراک احصاست در باب این دقیقه که از مواهب حکمت است
ای ولی من اگر مرد صحیح است بگرم چرا بود و اسیر بکند و اگر مستغنی است هم مثلک او را
او را کفایت نکند پس طبیعت مستغنی است که علاج کند تا صحیح شود نیز کوشش کنند
که آب بسیار بدست آورد اما چه گویند که با آنکه مستغنی است مجنون نیز باشد
که ما هندی این بدبیر خواهد شد ابناء دنیا آن مستغنی اند که با استسقاء جنون
نیز دارند جز استکثار نعمت طریقی پیش نمیگیرند و هیهات لا یملأ جوف ابن آدم
الا التراب   کاسه چشم حریصان پر نشد   تا صدف قانع نشد پر در نشد
ولی من نامه نوشته بودی که مدتیست تا صفا در خود نمی یابم چون از خدای
تکی با خود آورند از صفا با کدورت آید پشت بخود کن و روی با خدای آر که
در انجانب غیر صفا نیست کدورت بیگر بفرست و صفا بیکر لطف خدای
چون روی بخدا کنی صفا بینی و چون روی بخود کنی کدورت یابی ای ولی من
خدای تو را هیچ در بایست هست پس شادزی که کسی که چنان خدای باشد
نشاید که غم خورد و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

١٤٠ من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الاحبین بارک الله علیهم اجمعین هر کرا
اسبابی است که اسباب این بهم افتادن کار رغبات ایشان میشود و الا بجائی نمیرسد
و اسباب عبادت اجتماع است و انفراد اجتماع شرکاء در سلوک که نیت ایشان و
وجهه ایشان تقرب بخدای عز و جل باشد در سلوک سبیل و انفراد از ضد
و جماعتی که روی بدنیا دارند اگر این اجتماع و انفراد دست دهد عبادت بغایت

می‌شود چنانچه هیچ عشر دران نمی‌ماند و اگر میسر نشد بسبب صعوبت یا معذور

گر تنهائی تو بنشینی بسی — راه نتوان رفت بی‌همراهی کسی

پس بر هر یکی از اخوان لازم است که بانچه مقدور او باشد جهد کند که این اجتماع و انفراد
منتظم سازد بحمد الله که این حصول اجتماع خیلی قریب بوقوع شده و کثیری از مقدمات
آن بهم افتاده در اتمام آن کوشش کردن لازم است و بعد از آن فرایض خمس علی فاضل
اذان نیست یقین دانید که چنین است هر تعب و نصب که بر خود نهند جهت اقامت این اجتماع
چنان دانید که فضیلت جهاد دارد بلکه رسول الله صلعم جهاد با نفس را جهاد اکبر فرموده
و این اجتماع برای جهاد با نفس است و مرابطه اکبر اینست یا ایها الذین آمنوا اصبروا
وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون حب وطن و بودن در میان اقارب و
رفاهیت و فراغت باید که شما را از اقامت این اجتماع و انفراد و ذهاب الی الله باز ندارد
یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم
بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل ای اخوان قرآن همه
نه برای اصحاب نازل شده برای تمام امت نازل شده و چنانچه ایشان بان مخاطب بوده اند
شما نیز با ایشان چه گفته اند قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم
و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله
و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره اگر ایشان مکلف بودند بجهاد
اعدای خارجه شما مکلفید بجهاد اعدای اندرون که آن نفس است و شیطان ای اخوان
قرآن خواندن برای عمل کردنست بآن چه سود که صباح و شام قرآن خوانند و تامل
دران نکنند و عمل بدان نکنند کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر

اولوا الالباب هر چه صحابه بدان مکلف بوده اند نظیر این چیز واقع است در هر روزگار
که مومنان این روزگار بدان مکلف‌اند پس خطابهای قرآن همه با خود بباید دانست
بحسب الحال که ایشان را واقع است ای اخوان بیکبار از خود بیرون تابع شد باید که گوید
ما مومنیم و تقسیم که کار مومنان کند مردانه قدم درین راه گذارید و از گرماها
سرماها و گشنگی و تشنگی و سختی و تشنیع و تفریع مردمان مگریزید که مطلبی عظیم باشد
تحمل مشاق جهت وصول بآن کردن لازم باشد که چیزهای بزرگ آسان بدست نیاید
ای اخوان چند شنیدم از شما که سختی گوید چه در باب عهد و سلوک راه خدای
یاد دارید خدای بار کسی بر سر بسید جز از خدای با امید بکسی دارید جز بخدای خدای
شما را بس است نعمت که همه چیز بدید و اعتماد بر او کنید ای اخوان و نباید که هیچ
شما را از سلوک راه خدای باز دارد کاشکی ای اخوان خوشی که شما را در راه
خدای پیش آید یقین مانع شما نخواهد شد از راه خدای اگر چیزی مانع میشود مگر
ناخوشی باشد که پیش آید و ناخوشی بضاعت سالکانست از آن نباید که محنت کم آید
که هیچ مانع نباید که باشد والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۴۱

من عبد الله قطب بن محیی الحی و لیوفی الله عماد الملة و الدین جعفر تاب الله علیه
این جهان وحشت‌آباد و ظلمات است برای آنکه دیده آدمی بر هر چه می‌افتد غیر
او است هر شیء ضد او است تضاد بنفس هویت که اشد تضادی است برای آنکه
تضاد ذاتی است و چه باشد حال کسی که همین دنیا و فوق و تحت و پیش و پس او
اضداد او گرفته باشند چنانچه هر چند چشم او دو برد جز ضد خویش نبیند

وعجب آنکه این هیئت موحشه که از اشیا باید برای آنکه چون در معرض ضد افتاد
او نیز بر روی ضدیت ایشان نمود و ضدیت هیئتی موحش است مثل این مثل
شخصی است که بر دیگری غضب میکند که چنانکه از وی اگر آزرده میشود خود نیز
از خود آزرده میشود پس روشن شد که آدمی در این جهان باشد عذاب گرفتار
و در غایت خبث و خرابیست و راضی شدن او باین چون و آرام کردن او بآن از دیگر
همه رذالتست و قوموا بکی همچون راضی شدن رذال اسیران بقید است
وتن در دادن اعیاء عبودیت را از آن عجز دانستن که در معرض خلاصی خود
در آیند و رهائی خود را از آن بند تدبیر کنند اما از اسیران آنها که نهاد بغیر تر
شریف دارند و گوهر منیف داشته باشند هرگز بآن حالت مستر زله خوشنود
نشوند و در تدارک آن وادی موحش لنگر ننهند از آنند البته جوشند و کوشند که خود را
از آنجا خلاص کنند و ارباب همم نظر ایزد عزّ وجلّ با ایشان باشد که انّ الله یحبّ
معالی الامور و یکره سفسافها توفیق و تیسیر در کار ایشان کند و مددها
ایزدی بایشان رسد و راه خلاص ایشان بنماید تا از آنجا خلاص شوند
و با ملک و ملک خویش پیوندند آری ولی من آدمی نخست در جهان یگانگی بوده که همه
نور است و انس و سرور و ظلمت و وحشت و عذاب آنجا راه ندارد و ارباب همم از
بنی آدم قرار نگیرند تا آنگاه که خود را بآنجا رسانند و پیوسته در جوشش و کوشش
باشند و گویند یا خیمه زنند وصال تو اندر بر من یا در سر این هوس رود این
سر من ابو علی من جهان یگانگی جهانی است که اشیاء آنجا همه از خود بیرون
آمده اند و خدا را شده پس آنجا نه من هستم نه تو نه تو نه تغایر و تضاد باشد که هم

بنده خدایم و گر تو نیز هم بنده خدائی بقیت آنجا از عبودیت باشد نه از خودی که هیچ کس را
نظر بر خودی که مثار تغایر و تضاد است نباشد همه را نظر بر خدا باشد دیگر گر
او نظر بر دو رنگی ناظر بود مثال این حالت آنچه گفت در مقامی که بنا دلیل
می نویسند نمودست که باشد خبر از خویشتنش ابو علی من راهنمایان حق
ارشاد خبر باین فنا نکرده اند اما این فنا در مقامات سلوک شعوری باشد در مقامات
آخرت وجودی گردد که حصّل ما فی الصّدور ابو علی من مغز حکمت و جان معرفت که
جیوه است ابو گفتم و از تو دریغ نداشتم اما دریغ که تو گرفتار دستارهائی که گرد
ایشان باز گذارند خود را و مراد گرد را هلاک کنند ابو علی من خدای تو گفته قوا
انفسکم و اهلیکم نارا ایشان را با خود از آتش بیرون آرد نگفته خود را با ایشان با آتش
بر و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما ابو علی من اکثر
مردمان ظاهر به از جیوه دنیا مید اند از کار آخرت غافلند و انکار کاری مکرند
مکر زبان و ان بر چند آنکه بخشم رفته اند چون بخشم رفتند آن تکلف نیز از میان
بر میدارند اگر تو نیز مردمان میکردی نزد راست که تو را از راه بیرون برده اند
و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ابو علی من آدم که صورت بعث
پیوندها و نسبتها که بدان جهان اعتبار کرده اند هیچ ثمانند هر کس خود است و خود
فکر کن و غم خود خور که بخدای که از روز هر چند برادر و پدر خوانی هیچکس تورا جواب
ندهند لکلّ امرئ منهم یومئذ شان یغنیه ابو علی من ساعت باخر رسید اما پند باخر
١٤٣ نرسید — بسم الله الرحمن الرحیم — والسلام
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ و حبیبی و خلیلی الامیر شمس الملة والدین

ابی سعید این عمر طرفه که هست سر خواهد آمد اگر بنوعی باشد که متمم خوشی
باشد در عمر دوم ولی باشد بتجربه حال این بندگان ما را افتاده و دانسته ایم که بر کسی
کوار[؟] نمیشود کوشش کردن که او را بصلاح دارند همین مرد کوفتن است اذیت بار دیگر [illegible]
کر بصلاح و فساد آن زیاده مبالات ندارند کار دیگران ندارد آغاز مکن باصلاح
عمر دوم میباید گرفت که صلاح پذیر است مگر از اینجا کشاده شود کار جهان [illegible]
و دانسته ایم که وجود اینجای بی نوعی عدم نیست و گر لذتی بود نبی صد الدنیا
چون چنین است شاد [illegible] و کار دیگر کنیم از خرد دور است لا یلدغ المؤمن
من جحر مرتین چندان که آزمودم از تو نبود سودم من جرب المجرب حلت به الندامة
هر کس که با این همه جفا که از جهان میبیند از پی آن باز شود فکر کاری هم از آن بکند
بدون همتی و دنائت بر او حکم باید کرد و در ذلک فرموده اند هر کرا یکذره همت
داد دست کرد عالم را از آن یک ذره پست اهل دنیا بی همتان بی شانند دنیا
مرده است بر سر آن مرده [illegible] حلوا است [illegible] از حرص [illegible] حلوا
این همه خواری قبول میکنند و با این در ذلک فرموده اند بزرگان جهان همه اند
تف بر این بزرگی بین که بر عکس ابر این جهان نام خود کرده امیر این جهان
تخته بند است آنکه تخت شه خواند صدر بند است وی بر صدر ماند بزرگ جهان
آنکس است که از غم جهان آزاد است غم و شادی جهان را بپولی نمیخرد و بگوید [illegible]
اللهم اجعلنا منهم ابولی من جهان [illegible] همه از این [illegible] که اگر طلبکار [illegible]
زخم [illegible] برای آنکه دست [illegible] جان [illegible] از این جهان است
و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی تن را بدست جهان باز میباید داد [illegible]

خواهد باری کند که آدمی خراب تنست جان از آن بیتن آمد تا بوسیلت تن آیات خدا ببیند
و از آیات با سوی او رود که اول در شهود نور ذات غرق بوده و حظ از آن نیافته
اما چون دیدیم بار از آیات با سوی ذات رود حظ بیابد اکنون باشد دیدیم و بدولت [illegible]
محمدیه بنور ایمان رسیدیم و از آیات بذات آمدیم تن اگر خواهد باش و اگر نخواهد مباش
عطیه جهان [illegible] این [illegible] نیست [illegible] بی این عطای خورد
کو باز ستان [illegible] احتیاج [illegible] تا از زمان که خدا [illegible] این جهانی سازد
١٣٣ با ما دهد   بسم الله الرحمن الرحیم   والسلام
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کثر الله فی الصالحین امثاله
طلب رخصت کرده بود جهت خود و جهت امیر رکن الدین حسن که [illegible] ما امر الجوار
و صحبت ایشان آنجا با منتظم نیست ملول شده سرمای زمستان مگر شما [illegible]
افسرده کرده ای برادران الهی العبادة حرفة و حانوتها الخلوة و آلاتها الجماع [illegible]
ای برادران الهی تا شما بهم پیوسته و از مردمان گسسته نمیشوید کار عبادت بر شما
آسان نمیشود از هر کار که شما بدست گیرید بکوشید تا شما در نظم این اجتماع و انفراد
فاضل تر همه این کارها است زیاده چه نویسیم الامور مرهونة باوقاتها والله ولی
التوفیق و التیسیر ای برادران الهی در کتاب الله خوانده اید و کذلک جعلنا لکل
نبی عدوا شیاطین الانس و الجن الآیه چون شما را اعدا و مخالفان پیدا شد دلیل
صحت نسبت شما است بنبی ان شاء الله از آن غمگین مباشید اگر کسی مانع عبادت شود
از آن مسکن که دارید [illegible] عبادت خدای کنید بی آنکه با و ضرری رسد فلیأذن بحرب
من الله و رسوله صبر کنید ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده ای برادران الهی

چون خدا خواهد که پرده کس درد   میلش اندر طعنه پاکان برد

چون آن بقوة این ما الکتب که دارد قوة مجد امیفرستد زود باشد که خدای آن قوة
باز گیرد صبر کنید که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون
ای برادران الهی از اجتماع در بقعه مبارکه اخوان باید و تردد بدان بقعه مباشید حدیث
نبوی صلعم یاد آورید که بنی سلمه را دیارکم تکتب آثارکم گامها که مینهید بسوی آثار
شما مینویسند مقصود عبادت است بهر صفت که باشد عبادت همه نه نماز و روزه است
هر گام که در راه خدا نهند در وی ثبت صالح عبادت است چون بانجا میروید شما را چنان صفا
که میروید که آنجا عبادت کنید حال آنکه در نفس زمان رفتن عبادت میکنید برای آنکه
این رفتن نیز عبادت است ای برادران الهی تردد ما از دهها باشد که هر روز به آنجا روند یا در
هر چند روز یکروز روند و اگر چه راه دور باشد مثل چهل مقام مر اهل شیراز مجدی
سو کند که با خوان باد که جمعه مبارک است شما را رفتن آنجا افضل است و ثواب در آن
بیشتر از راه دور میرسد ای برادران الهی هر یک از شما با یکدیگر معهود داشته که جهد
نکنید در نظم این اجتماع بر خود ستم کرده اید تا معلوم باشد ای برادران الهی سلام
خدای بر شما باد و رحمة و برکاته انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم ١٤٤

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر ثبته الله
فی الثابتین بعد قال الله تعالی ان تکفروا انتم فان الله غنی عنکم ولا یرضی لعباده
الکفر وان تشکروا یرضه لکم وقال تعالی حکایة عن موسی ان تکفروا انتم ومن فی
الارض جمیعا فان الله لغنی حمید وفی الحدیث القدسی یا عبادی لو ان اولکم و

آخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم ما زاد ذلک فی ملکی شیئا
یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم ما نقص ذلک
فی ملکی شیئا فرمانبرداری گاهی مظنه منتی باشد که فرمان برای استکمال آمر
باشد اما گاهی که فرمان برای تکمیل مأمور باشد محل منت پذیرفتن حق است که منت
نهادن و اوامر الهیه از قبیل ثانی است برای آنکه از عبادت خادم اثری بخدای معبود
معبود نمیرسد که خدای عز وجل برتر از آن معبود است ازلی است که لم یزل ربا ولا مربوب
ولم یزل خالقا ولا مخلوق قیام این نه بعابدیت عابد است گردش حال در لا عابدیت
وعابدیت بعابد آن عابد است که حرکه میکند از نقصان بکمال اما ذات خدای
عز وجل در ازل هیچ تغیر عارض نمیشود خوشنودی او از مقبلان و ناخوشنودی
از معرضان بحکم وکالت هو بآیات ایشان است مقام چو اگر نیکی کنند ایشان آن
واگر بدی است بدان ایشان نیکی و بدی بخدای عاید نیست ان احسنتم احسنتم لانفسکم
وان اسأتم فلها اما خدای عز وجل بحکم جود کفیل و وکیل وجود است تا هر چه در
ستر اشیا است در جهه خود آشکار کند و اگر بنای فرد تر از این خواهند گوییم منت
در طاعت گاهی ثابت شود که موازی نعمت باشد و افزون بر آن و جهان تنه ذخیره امید
که در قیامت یکی از عباد را فرمایند که به بهشت برید او را بفضل ما او را در خاطر
گذرد که با این عبادت بسیار که من کرده ام میفرمایند که بفضل ما خطاب آید که بدو
باز گردانید و حساب کنید چون حساب کنند تمام عبادات او بازاء یک شربت آب که
١٤٥ خورده بنا بود و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحبیب الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ابده الله عصمه

عمر بغایت عزیز و گرانبها است و مال نیز عزیز است عمر تمام بدست میاید ندانم که مردمان مال را
چرا افتاده که عمر و مال خویش صرف میکنند در چیزی که با ایشان باقی نمیماند عجب
و نادانند و اکثر مردمان را باقی نمیماند حیث حظوظ عاجل است هرچه بدان صرف کنند
و اگرچه اندکی باشد اسراف است لا خیر فی السرف و هرچه برای خدای صرف کنند در آن
بیش الهی داشته باشد خطر است اگرچه بسیار باشد ان الله لا یضیع اجر المحسنین ای حبیب من
هرچه برای خدای بکنی بکن و مترس و اگرچه بذل نفس باشد بسکون فاء و هرچه نه برای
خدا کنی و اگرچه بذل نفس باشد بفتح فاء و بدان که اکثر مردمان عکس این افتاده اند
بسیاری که در راه هوا صرف کنند اندک شمارند و اندکی که در راه خدای صرف کنند
بسیار دانند اکثر خلق در ضلالت اند بگواهی خدای عز و جل و ان تطع اکثر من فی الارض
یضلوک عن سبیل الله و جای دیگر میفرماید و لکن اکثر الناس لا یعلمون و بگواهی
داود علیه السلام که فرموده الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم ای حبیب من
امید دارم که تو و جماعت اخوان مکرر از آن قلیل باشید اما خواست من چه سود مگر شما
خود خواهید و خواست من و شما چه سود مگر خدای خواهد ای اخوان اگر دل این راه
رفتن دارید بتنها روی دل بنهید که این راهیست که سالکان آن قلیلند و کمیاب

روی بر روی خود آر ای عشق کیش   نیست این مقصود تر از خویش خویش

ای اخوان بوعده های خدای دل شاد دارید و نشاط این راه میبرید ان الله لا
یخلف المیعاد بخدای شما سوگند که تا پیغمبران صفت عالم الهی کرده اند تا نمود آن جهان بر کام
من تلخ شده و عیش و لذت این عالم بر من منغض شده دلم در سینه طپانست برای آن
همچون مرغ که در قفس و نان و آب میخورد و خواب بجا بر من حرام تا خود را بانجا رسانم و شما

برادران الهی نیز همین عزیمت مصمم دارید چنانچه هیچ شما را از آن باز نتواند داشت و باید
و یار و رفیق و همدرد باشید تا این راه بپایان رسانیم بتوفیق خدای سبحانه و التسلیم

مکـ ۱۴۷ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من التائبین چون در آن
شب بدانکه شبد لطف خدای تعالی و تقدس نزول جلال بجهان میفرماید از آثار قدم
مقدس عن التشبیه هر گل و شکوفه در باطن بدید لهای بیداران شگفته میشود
اما جهان برین وجود و کمال نیز که دارد ظهور آن از آثار او موقوف مینماید بقضا آن فصل و دخول
ربیع فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها طیبت بحر و طراوت گل در آن
و بوی بهار و نضارة و خضرة اشجار همه از برکات قدم مقدس ست در دیده ما لیده
برکات این فصل شریف که شما از آن بیدار اند که دل شما از این حکایت خبر دارد من فتح
در بجان گل و سنبل و شقایق شکوفه میکردند باز باری اگر بیداری حقیقی نیست ندارید
از بیداری مجازی دست باز مدارید و اگر ورد شجری ندارید و صیحه سحری نگاه دارید
در نازی لیالی اشعار اغتنمت شمرید و اندرون در زمین مجاهده چند روزی سر در
خود کشید تا درختی سر سبز گردید چندی بستان مشاهده کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها خدای شما نزدیک است و دور مدانید
و حاضر است غایب مپندارید دانم که بسیار شنیده اید که خدای حاضر است اما از شنیدن
چه حاصل بکوشید تا بجای شنیده ها رسید لیک چیزها بجوئید تا از اولو الالباب
باشید باقی هرچه میبینید قشر قوت دوابست انسانید آدمیزاد انید دانش بدست
باید آورد از مولانا روی بشنو که چه میگوید

ما ز قرآن برگزیدیم مغز را　　　پوست را پیش خران انداختیم

خران چه کسانند حشویان جامد و قشریان مقلد از دانش بجز دانش ساخته
و از معنی بدعوی چون بی مغز نخورند که ما زاهدیم اما بر شما و لحوم ناس از سباع
جری تر باشند در هیئت جامه و رعایت سنن آن از رسته باریکتر در پسند اما
از لبس ثوب زور که دعوی بی معنی است اجتناب نمایند قال رسول الله صلعم
المتشبع بما لم یعط کلابس ثوبی زور در طهارت بدن سبوهای آب بزنند
اما از تطهیر نفس دست شسته باشند حجاب ایشان از خدای عز و جل عجب باشد
و حجاب دیگر فاسقان ذنب و این احدهما من الاخر کجی کردند که شیخ ابو سعید رح فرمود
حجاب ظلمت و راهبر نور ز ظلمت آدم اوراصد بعد شد ز نور ابلیس ملعون
ابد شد همان انانیت که ابلیس شد این طایفه را در دل است اهل
اهل الله در هر دو روزگاری از این طایفه باشند چنانچه ابلیس عدو آدم علیه السلام بود

کبر بر خویشان زد شیخ آن　　　از حسد گردن ابلیس زد
هر که دید او کمال از چپ و راست　　　از حسد قولنج آمد درد خاست
زانکه هر بدبخت خرمن سوخته　　　می نخواهد شمع کس افروخته

چون طایفه پیوسته در اطفای نور الله جهد کرده اند اما

چراغی را که ایزد برفروزد　　　هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

جماعت اخوان ایدهم الله را خاطر قوی دارند و بدانند که اهل صراط مستقیم
که طریق اهل السنة هستند میان اهل تفریط وجود که مغضوب علیهم هستند و اهل
افراط و غلو که ضالین اند که گرفتار بوده اند صحابه رضی الله تعالی عنهم بانکار یهود

ونصارا

و نصارا که گرفتار بودند و در هر روزگار در امت طایفه باشند که بر قدم صحابه
باشند و گرفتار انکار جماعتی باشند که خالی از ذوق مشرب و حصول نسبت باطن
نباشند و قرائت فاتحة الکتاب مخصوص صحابه نبود تا از امر قیامت در میان امت مغضوب
علیهم و ضالین هستند و در سال الکال هر روزگار فرض است که طلب نجات از سیر
ایشان کنند و دخول در حزب منعم علیهم که اهل السنة طلبند هر چند در آن
روزگار بوده نظیری در این روزگار دارد و اگر آنجا مشرکان شرک جلی بودند اینجا
مشرکان شرک خفی هستند و اگر آنجا الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون
هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا بوده اند اینجا مقبلان باشند که رشوه
سحر از دین بوسانند و فتوی بنا حق دهند اگر آنجا یهودان بودند اینجا اهل
جمود باشند و اگر آنجا ترسایان بودند اینجا ملحدان باشند کلام معجز نظام نبوت
که لتتبعن سنن من قبلکم حتی لو انهم دخلوا جحر ضب لدخلتموه قیل الیهود و
النصاری قال فمن صدق رسول الله صلعم و السلام علی الاخوان و اینجا دقیقه دیگر است
که معنی فاتحه متغیر نگردد در هر روزگار مقصود از اهدنا تا آخر طلب منعم علیهم
و نجات از طریق مغضوب علیهم و ضالین علی الاطلاق تا اهل هر عصر را امر بکار
نظر بسوی نجات از غضب و ضلال باشد که در حق ایشان قریب که واقع شود
که مترجم طلب نجات از آن واقع است نه غیر آن فلیفهم و لیتدبر و السلام معا

۱۴۷　　　بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محب الله ولی فی الله و حبیب قلبی الامیر محب المله و الحق و الدین
الشیخ محمد نصره الله و ایده و قومه و سدده　　نزد فساد زمانه دفع ظلم از خود ممکن

نیست

نشستن بار بکار ظلم برای آنکه دفع ظلم بنشستن بحکام میشود و از اعوان ایشان شدن
و حکام در این بود کار ظالمند هر کس که از اعوان و کسان ایشان شد لازم است که وسیله
ظهور بعضی ظلمهای ایشان گردد پس اگر شخص خواهد که مظلوم نباشد طریق بیان نیست جز
آنکه ظالم باشد و چون امر دایر شود میان آنکه مظلوم باید بود یا ظالم اولی آنکه اختیار
مظلومیت کنند برای آنکه مضرت مظلومیت در دنیاست و مضرت ظالمیت در عقبی و
مضرت عقبی اشد و ادوم است از مضرت دنیا این است که مؤمنان دست بسته و بکنج تنها
و اگر بنابر این شد که ظالمان دارند و بار خود را متمکن ساخته‌اند ظلم بر ایشان کردن
و کار خود از میان ساختن مؤمنان بر دارند اما از ترس خدای و عذاب آخرت نمیکنند و کم
ایشان این شد که کار او و بندد و کوتاه دست و محروم و مغبون بکنج نشسته‌اند خود شان مغلوبان
مغلوبیت لیک در اشکست مؤمن خوب است سلمان رض فرمود الناس اربعة اسد
و ذئب و ثعلب و ضان فاما الاسد فالملوك يفترسون و يأكلون واما الذئب فالتجار
واما الثعلب فالقراء الخادعون واما الضان فالمؤمن ينهشه من يراه يعني مردمان چهار اند
بعضی شیر اند و بعضی گرگ و بعضی روباه اند و بعضی میش اند شیر پادشاهانند که
همچون سبع در یابند و میخورند و گرگ تاجرانند و روباه قرآن خوانان فریبنده اند
و میش مؤمن است که هر کس او را ببیند گزد و بخورند ابو علی بن ابی حبیب همین گوید و دون
امروز بود بهبود اما در زحج این روز دعقبت است که ظالمان الحال ظلم نتوانند کرد
و دست بسته و خوار و نگونسار باشند و مؤمنان که امروز دست بسته و خاطر بغم
نشسته چون امروز دست گشاده و سرافراز باشند برحمت خدای و اگر ظالمان امروز
دست خود باز کرده‌اند و هرچه میخواهند با مؤمنان میکنند هم نه باسود ندچون

امروز دست بسته و در سلاسل و اغلال در خزی و نکال خواهند بود و لا تحسبن الله
غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار ابو علی بن حبیب رضی گفته است
مارا که خدای عز و جل اینان را بر ما مسلط سازد تا بر ما ستم کنند و بدان سبب ایشان
سزاوار جهنم شوند و ما بعوض این ستمهای ایشان سزاوار بهشت شویم سبب کار
دوزخ آبادان شود و هم بهشت معمور ان الله عزیز حکیم ابو علی هر ستم که از ایشان بر ما
میرود بعین خدای ماست یعنی خدای ما میبیند پس هیچ غم نیست ان الله عزیز ذو انتقام
ابو علی بن مسعود رض گفته الدنیا کلها هموم فما کان منها من سرور فهو ربح یعنی دنیا
همه غم و اندوه است اگر چیزی از آن شادمانی است سود است باید بر مایه مؤمن
خود نهاده که این بندگانی تسلی میکنند و کیمیا عبادان قرینه بالاثر ابیات
رنگی دیگر نباشد ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد
ببر کار مرد کافران بحقیقت است که جز این بندگانی دیگر گمان نبرند و هم
امید که دارند باین بندگانی دارند لا جرم نا امید و پژمرده باشند و در لحد گور سوار
ذلیل و درمانده اما مؤمن اینها او زنی ننهد و اگر چه او را بمقدار بخر پاره پاره کنند
زهی داغ که مؤمن بر دل دنیا مینهد که هر چند با وی بیداد میکند ظلم دائم و نمیشود
و سر پیش او فرود نمیآورد و آن بیداد او را وزنی نمینهد ای دنیای بنده پرور یکی
کافران که بندگان تواند از لطف تو بر افروزند و از قهر تو فرو میرند مظهر لطف
و قهر تو ایشان باشند مؤمن تو را وزنی ننهد نه بلطف تو بر افروزد و نه از قهر تو فرو
میرند او بنده خداست و کار با لطف و قهر خدای دارد و هیهات که خدای

او جز لطف نفرماید ان الله رؤف بالعباد والسلام

۱۴۲ بسم الله الرحمن الرحیم

سیجعل الله بعد عسر یسرا

اگر چه جمله در اندوه دردیم / یقین دانم که آخر شاد گردیم
چو دردی هست درمان نیز باشد / چو خاری هست ریحان نیز باشد

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین الالهیین تولاهم الله بما یتولی به عباده الصالحین مومنان که پیشتر از شما بوده اند محنت که بسلوک راه خدای مشغول شده اند چه محنت و بلا که نکشیده اند آری عشق از سرکشی و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود اما بعد از تحفه تحیات نامه مقتضی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا استقامت حال و فراغت بال و جمعیت خاطر مرجو است ان الله لا یخلف المیعاد ای برادران الهی چو شما پیرو سلف و سنت صحابه میخواهید که سلوک کنید یاد آورید که صحابه چه رحمتها و محنتها کشیدند و بران چه صبرها میکردند و چه ثابت قدمیها مینمودند شما نیز دست یاری کیرید

عشق چون دعوی جفا دیدن گواه / چون گواهت نیست شد دعوی تباه
چون گواهت خواهد این قاضی مرنج / بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج

الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ای برادران الهی یاد کنید محن و مصائب شما تسلی ورد نباید که نومید در کار خود واعیذکم بالله العظیم که

اذان و سوسه که در زمان قحط که برد افتاد نزد بعثت رسل تا گفتند انا تطیرنا بکم شما را افتد با طور خود وان چنان بود که در آن سال باران منقطع شد ایشان گفتند این از شومی طور رسل است که با ما بیان آورده اند و بدعت که میخواهند که بنهند حال انکه آن امساک باران از رحمت خدای برای انکه نفوس تند بلا شکسته میشود تکبر از باد سر میرود و انقیاد فرمان خدای و اقبال برادر آماده میکردد اگر انقطاع باران در خوان مدبران متمرد معتقد انقیاد اما انانکه کرویدند و ایمان اوردند انکرویدن ایشان نتیجه آن انقطاع باران بود که دلهاشان نرم گردید و قساوة وفظاظة از آن بر دنامر بود ایشان منشرح شد یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الایة ای برادران الهی کار خویش با بصیرت باشید و در یقین خویش بگمان میافتید و بدانید که پیغمبران خدای گفته اند و اهی کم بوده اند که ادراست است لی زیر و بیم بدانید که خورشید شما بیش عبادت و نجاة و فلاح شنیده ام که کسی نماز میکذارد روزی قضا اورا تکلیف کردند و با خود بمسجد بردند کبوه اثر بد زدیدند گفت میبینید که نماز بر من مبارک نیست ای نا مبارک شوم کبوه آت از آن دزدیدند که خدای عز و جل نماز کسیکه نماز کذاردی و بشرط بعبادت کبوه باشد قبول ندارد پس کبوه اش دزدیدند تا اگر از جنابت کسانی دیگر نماز نباشی و بساط عبادت را با قدام پلید خویش ملوث نسازی و اگر نه چنان کسانی این خود مانع تو نمیشود از نماز و صدق و اخلاص تو اشکارا میشود ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم امتحان بر امتحانات که پیوسته میرسد از خدای عز و جل جماعت اخوان مارا در مواقع امتحان بسوخ قدم

گر امن کناد تا نلغزید و پیمان خدای بپایان رسانید و ما ذلک الا بتوفیق الله تعالی
و فضل رحمته و هو العاصم و هو العلی الکبیر

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۴۹

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوین الاعزین الغائبین الکریمین المحمدین کان الله لهما
انچه عهد شخص کند جز خدمت رب العالمین نباید که باشد که دیگر چیزها که ضرورت
قوام است بی تعهد واقع میشود و از ان جهة فوتی لازم نباید و اگر در جهان شیئی
میرسد ان نیز بر اصل است برای انکه بناء جهان بر تعب و نامرادیست اگر شادیی روی
نماید چنان دانید که بلا بازیافته اید ای برادران من و شرم دارید که با وجود
خدای عز و جل شما بچیز دیگر ملتفت باشید و چیزی دیگر جوئید ملازم استانه حضرت
عبادت باشید و اگر چه کار شما بر مراد نبود ای برادران من حالی که از خدای یافته اید
اگر برای خدا برود چه غصه است خدای بان اولیتر همان چیز که در کار خدای رود شما
چه میخواهید که از میان طرفی بربندید ای برادران من جان و جهان برای انکه
خدای عز و جل صرف شود اگر نشود ضایع باشد و چیزی که غایت ان بر ان مرتب
نشده همچون قلمی که هرگز بان چیزی ننویسند و کاردی که هرگز بان چیزی نبرند
به پناه خدای روید از انکه شما در وجود از ضایعان باشید والسلام علیکما و
رحمة الله و برکاته در این چند شب بخواب دیدم که کسی که سابقا تابع یکی از
ائمه ضلال بود توبه کرده و داخل الهیین و حزب با ایشان شده و در مجلس رسول
الله صلعم حاضر شده و بر سر سفره آن حضرت و وضع مجلس چنین است که این ضعیف با ابو
رسول الله صلعم نشسته ام و از یمین این ضعیف ابو بکر رض نشسته و از بالا رسول الله

جماعتی از صحابه بر نشسته بودند و شبهات که از ان امام ضلالت القا میکرد در ابطال عبادت
و نبوت مثل ساختند در کنجی کرده اند و حاضر کرده از جمله ان شبهات یکی اینست که از دین
ان یخوفکم الموت و جواب این ضعیف مر ان شبهه اینکه موت هست ما را موت نفوس ما است
ربنا حی لا یموت و انما یحیی نفوس ما باید که شیخ کریم الدین جعفر این شبهه جواب
در یابد که چیست باری تاکید الهی چیزی معلوم شد که هرگز نشود مثل این قاسم
درباره او نبود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و کان که خادم سفره او ابو بکر صدیق
عدا رقیه چون از طعام خوردن فارغ شدند او بقیه طعامی که مانده بود برداشت
وایشان متوجه قبله شدند و دست برداشته ابتدا کرد اللهم اغفر لنا و عافنا
واعف عنا خدای عز و جل این دعا را در باره سایر اخوان الهیین مستجاب گرداند و عافیت
داد برکاته بسم الله الرحمن الرحیم کناد آمین ۱۵۰
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم الله و بارک علیهم
با مساکین متواضع باشید که من تواضع لله رفعه الله و با متکبران تکبر که التکبر مع المتکبر
صدقه و با منافقان بپرهیزید که یخادعون الله و هو خادعهم و با صادقان صادق
که من غشنا فلیس منا و اخوان باید که محبت و زندگانی از وحشت جهان آمن شوند و ترس
و اندوه بشما راه نیابد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و چون
مردمان بعداوت شما برخیزند دل قوی دارید و پناه بخدای برید که الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل جز ایمان
ایشان افزود برای انکه مثل مؤمن مثل نعامه است که چون باد از پیش روی بجهد برود
خاصیت محبت صادق انست که هرچه برای اطفاء ان کنند سبب زیادتی اشتعال ان شود

همچون آتش گردد که هرچه در آن برند که از افروخته شدند آتش در آن افتد و آنرا
نیز با آتش سانند لاجرم سبب تابش مادهٔ او باشد مزید قوة و اشتعال او گردد محبت
مادام قرد در این باب خاصیت آتش دارد اکنون اگر محبت شما صادقست نشانش اینست
که ملامة لائم و عداوت عدو نیفزاید از آن افروخته و ازدیاد و حدت اشتعال کما قال

سخت تر شد بند من از پند تو　　　عشق را نشناخت دانشمند تو

و یکسبب دیگر مر افزودن ایمان ایشان این بود که هر کس که بجوی راه خدای میرود البته
جماعتی بعداوهٔ او بر میخیزند سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا
چون مریدان بعداوهٔ خود مشاهده کردند این معنی دلیل شد بر صدق طریقه ایشان
و آنکه بجوی راه خدای میروند هر آینه ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بدین
طریقه خوش موکد گشت و در امر خود ایشان زیادتی یقین و استبصار و وثوق اعتماد
حاصل شد همچون کسیکه او را نشان راهی بدهند و بنشانه چند کردن آن راه
دلالت کنند چون در آن راه خوض کند هر آن نشانه از آنها که یابد دلیل بر رکود
بر سلوک آن راه و اعتقادش موکد گردد بانکه این همان راه است که نشانش داده
راهی دیگر است همچنین نشان داده که هر کس که براه خدای میرود مریدان بعداوت
بر میخیزند و مصائب شدائد او را پیش میآید چون سالکان در سلوک خود اینها
پیش میآید میدانند که این همانست که نشان داده اند و یقین ایشان بطور خود میافزاید
و ثبات و عقد او زیاده میشود سبحان الله و همین که سبب قوة صادقان میشود سبب
ضعف و سستی نامرادان که نه براستی قدم در این طریق نهاده اند میشود یضل
کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد

میثاقه

میثاقه واعاذکم الله جماعة الاخوان ان یکونوا من الناقضین عهد الله من بعد
میثاقه وجعلکم من اهل الاستقامة والثبات برحمته انه حمید مجید والسلام علیکم
ورحمة الله بسم الله اعظم الله اجر الاخوان فیما نالهم من المصیبة وصبرهم و
وجعل موت البعض تذکرة وعبرة للباقین ولا یجعلهم من الغافلین

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۵۱

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی لامر محب الملة والدین الشیخ محمد
نصره الله وایده　　در بعضی از این شبها بخواب میدیدم که شما ابتدای عمارتی کرده اید
و پیشگاهی از آن ساخته اید واسع و عالی جماعتی میگویند که این را همچنین نوع
تمام کردن بهتر بنشسته پاره از این کوچکتر میباید کرد این ضعیف هرچند تامل میکنم
در آن پیشگاه چنم میباید که از تعبیر کنند از بس که خوش ابداع است این صورت
خواب و سخن بندگی نیز همین است آنکه اولی من المحبین عمر ادی میگذرد است که چه مقدار
و از آن بیشتر بگذشته این اندکی که مانده بدست خود دادن خود را میباید کرد که
هرچون که باشد از آن اندک در راه خدای صرف کنند و از هیچ بابت و این نهاد زندگی
هیچ باز نخورند و عوض آن عمر فانی ابد در جوار خدای عز و جل و سعادت ابدی
بیابند اولی من اگر مریدان موافق نباشند و گویند این بقیه نیز بهمان نوع
صرف میباید کرد که گذشته عجب نیست برای آنکه اکثر ناس کمال همت و غیر انجهان
برده اند اگر چه بزبان نام آخرت برند دل ایشان از آن خبردار نباشد قال الله تعالی
ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم
غافلون　　اولی من مریدان نادانند جهل خود ما که رحمة خدای دانسته ایم که امر

نه

نه چنین است و جز این هستی هست و دانسته ایم که چون از طبیعت مردیم بحکمت زنده
میشویم و جهان حکمت اوسع و اعلی است از جهان طبیعت و نسبت جهان طبیعت بجهان
حکمت نسبت شکم مادر است با این جهان و نسبت موت تحویل است اِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوَانُ
چگونه تابع این نادان شویم و چگونه دنیا را وطن سازیم وَرَضُوا بِالحَيَوةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا صفت ما باشد وَأَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ طریقه ما معاذ الله که ما دانسته خود را
نادانسته سازیم عهدی با خدای عز وجل تازه کنیم تا جان در تن داریم جز راه خدای نسپریم
واگرچه تمام عالم بخلاف این گویند و بخلاف ما برخیزند بشرط وفا بکوشیم و فرو
که تا جان بر نیاید بر نیاید ابو علی من رضا این بسیار بود و مضلین بسیار و شبهات ایشان
بسیار پای ما باید فشرد که انجای برود که کار سخت است و خدای عز وجل الهام
ابلیس را از انبیا فرید الابرار امتحان تا قدر قوت و ثبات ایشان معلوم شود رَبَّنَا
أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا ابو علی من سحره فرعون چون بحقیقت ایمان رسیدند
تهدید فرعون ایشان را لَأُقَطِّعَنَّ و بدار کردن و بسوختن بردار در ایشان هیچ اثر
نکرد و زندگانی این جهان چنان بر ایشان خار بود که بود و نابود از ایشان هیچ در نهاد
گفتند فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الحَيَوةَ الدُّنْيَا ابو علی من امر ایشان فرعون چون
بکشف حقیقت رسید از عذاب فرعون هیچ باک نداشت و رفتن از این سرای فانی هیچ
گران نبود و دلش جز بمجاورهٔ خدای عز وجل و سکون نگرد از مقعد صدق متعلق نبود
گفتند رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا ابو علی من مومنان که پیش از شما بوده اند و چنین فهمها ایشان
از خدای باز نبریده امروز هیچ از ایشان و نه هیچ از مومنان از چه فتاده که باید ما چیزی
در پژمرده شویم آخر ما نیز مومنانیم ابو علی من بخدای که وعدهٔ خدای حق است انّ الله لا يخلف

المیعاد ما دل در آن وعدها بسته ایم و شر این جهان بر ما تلخ شد دل در رحمت آن
جهان تو صبر کرده ایم تا از آن تا بدان رحمت رسیم رحمت خدای ابو علی من ما چنین مردمان
چنان که دل ایشان از اجزاء لذت این جهان تا افتاده ما و ایشان را هم چون بسیر بدیم این
معامله ایست که بهم عبر رسید ... و ایشان بهم ... رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الفَاتِحِينَ أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَلَكُمْ مجموع جهان طبیعت
جهانی باشد که درک و نطق بهیکل او نرسد همچون این جهان که مردم بروی دل در آن بسته ما دکوبا
نباشد و همه مردمی بر دانا و کوپا باشد و لیکن نباشد و جهان حکمت جهانی باشد که
درک و نطق بهیکل او رسد همچون آن جهان که أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ و در آن آمده
وَيَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ هر طبیعت قوتیست که تا اثر بر بدن است
کند و حکمت قوتیست که تا اثر بر بدن ترک کند

٢٥٣ بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه الله تعالی فی جسمه
نفسه و طهر قلبه و سره محبت در زمینی باید بود که ان لذت و حظ که مر دمان را از طعام
و شراب و سایر تمتعات می باشد از محبت باشد و جهات لذتها که اگرچه حلوا که ... که
محبت بخشیده است لذت محبت لذت حق است و ان لذات لذتهاست ابو علی من بعضی
از مشایخ گفته اند هر چه در بهشت هست خود آری و در دنیا هست خود آر لقاء الله لقاء
الله خواست پس چنانچه لقاء الله در آخرت مطلوبست و اجل حظوظ هر انسان باید که لقا
الله در جهان لذت مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما چنین دیدار جز نظر
محبت حقیقیه یعنی محبت خالی از غرض که رابطه الهی باشد خالص ایشان را در دیدار

یکدیگر لذتی حاصل باشد حظ ایشان لذتی از شهوات حیوانیست باشد از اکل و شرب و نکاح
و تغلب و امثال ذلک هرکس را که دوست دارند برای زر و سیم دارند که وسیله بنوعی
بیکی ازین حظوظ باشد و هیچ کس نباشد که لذت دیدار و حظ ایشان باشد و هیچ
ایشان بجانب ایشان محبت انسان باشد که مخلوق علی صورة الرحمن است جز مردمان
شایسته بکسی نباشد که آدمی حظ ایشان باشد بولی من چنانچه هر جانور قوت علیحده
دارد مرغ گوشت میخورد و ستور دانه میخورد هم چنین هر جنس آدمی را قوتی و حظی باشد
عارفان و اهل الله آدمی قوت ایشان باشد حظ از دیدار آدمی یابند یعنی آدمی که
محقق آدمی باشد و النظر الی العالم عبادة در شان وی است باید و عامه ناس
نفوت باین قوت ممکن نباشد اکنون صلاح محبت در مید هم در میان جماعت اخوان
همان مهر با یکدیگر تازه و محبت یکدیگر را بجان بجای خرید دارید و بورزش محبت
مشغول شوید تا شما را بدان یکدیگران سرور حاصل باشد که هرچند حوادث
مصائب روی نماید شما بروی یکدیگر تلخی ان شیرین خواهید کرد و هرچند دشمنان
بکینه شما برخیزند شده عداوت ایشان در نرمی محبت شما نماید بیت

هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک　　　گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در ورزش محبت سیر سلف
و اتحاد اخوان از شمائل اسلام است اعاده این دو رکار ابتغی مندرس شده هان
شما این سنت را تجدید دست آرید تا داخل امان باشید که مصداق من احیا سنتی عند
فساد امتی له اجر مائة شهید مردمان دوستان خواهند اما برای آنکه در کار دین
بوصل ایشان نشینند نفس دوستان ایشان را مطلوب نیست شما دوستان که برای

نفس دوستی

نفس دوستی همه چیز بهره دارید محبت باید نهاد محبت وسیله خیر جامع نیست کردانند الله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۵۳ [illegible]

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی حقا الامیر رکن الدین والملة احسن الله
الیه و الی فی الدنیا　از ادب قدرشناسی نعمت پرسیده بودند ادب آنست که وجود الهی
قائم دانند و حاضر شناسند افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت هر ایشان خاشع و مطرق
باشند و چون نشینند اطراف فراهم گیرند و چون تکیه کنند و پای فرو کنند بترک
نعم و فراغ کنند بروی اظهار عجز بیشتر باشد ناتوانی کنند و در خنده از تبسم نگذرند
و بحضور او آواز بلند نکنند و چون روز بر دستی خشم گیرند زیر دستی خود را که حاضر
یاد آورند و عقوبت جز بقدر حکمت نفرمایند برو جهی خالی از هوا و چون طعام خورند
چندان دست فراهم آورند که در نماز میآورند و نعمت خدای عز و جل دران بر خود شناخته
هیچ لقمه بی حضور تام و تعظیم جلال خدای فرو نبرند برای آنکه این لقمها است که با
آدمی میشود هر لقمه که بغفلت خورند بدن خبیث از وی متولد گردد و هرچه با حضور
و تیقظ خورند بدن طیب از ان متکون گردد و چون سخن اینجا کشید بیان قدر شناسی
نعمت اتم قدرشناسی نعمت آنست که خود را بحسب ذات جز عدم مطلق حالی نیم زندگی
بر خود نیابند عطای خدای عز و جل شناسند که محض جود با ایشان بخشیده و ایجاد
آن حال اصلی ذاتی خود دانند پس اول زبان شکر و ثنا بگشایند و از دو هم زبان شکر
و کلمه در کنند چون این دانند خود را برین ملاحظه ثابت دارند و مراقب دل
کنند تا از این غافل نشود از شاکران شدند رزقک الله حبیبی این الحضرة و کتبک فی
عباده　الشاکرین　والسلام　علیک

بسم الله

۱۵۴

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید
ادام الله تاییده بر اغنیا و اهل دنیا لازم است که بخدمت اهل فقر شتابند و از آنکه
خاک راه ایشان را سرمه پاک کنند باک ندارند و مادام که چنین نکنند عبادت ایشان
خدای را عز و جل مشکوک نیست و صدق ایشان مشکوک است چنانچه ابلیس لعنه الله که با وجود
که چهار صد هزار سال بعبادت خدای عز و جل مشغول بود و هیچ قطعه از زمین نگذاشت
که در روی طاعتی نکرد عبادت او اعتماد را نمی شاید و صدق و اخلاص آن معلوم نمیشد
تا صورت صفی الله آدم علیه السلام واسطه ساختند و او را بتکلیف سجده مراد امتحان کردند
تا اگر بر گزیده خدای عز و جل را سر هند سر نهادن و خدای را بطالع صدق بنگرند
معلوم شود که خدای را از آنجا که خدا است میپرستیده و الا معین گردد که آن پرستش خیال
بازی بوده و انقیاد خیال خویش و هیچ کس از انقیاد خیال خود سر نمیپیچد برای آنکه آن
با انقیاد خود راجع است لکن چون محصل از خارج بوی فرمایند انقیاد و عدم انقیاد
خود است خروج است از خود از آن معلوم توان کرد که او سر بندگی دارد یا هوای
خداوندی پس صفی الله خدای وی امتحان کبر او است خدای پرست و خود پرست چون
خواهد که از هم جدا کند بدان سجده و بر آن محک زند او لعلی که بر این محک سیه شود
و عبادت چندین هزار ساله او هباء منثور گشت و خود پرستی که او در صورت خدا
پرستی میکرد بر همگنان اشکار شد و پرده از روی کار او برخاست تا بر خودش و همه کس
ظاهر شد که او خود را بوده نه خدای را عزازیل بود لعنه الله و همچنین ادامی قوتیا
اصفیا خدای عز و جل امتحان مدتها اند که بزبان گویند مومنیم و بار کاری بر عبادت دل

چند

چند کنند اما اسرار قلوب ایشان از خودشان و از دیگران پوشیده باشد مگر از علام
الغیوب که عالم السر و اخفا است و پوشیده نیست امتحان صدق و کذب مدعیان اشکارا
میگردد اما حساب این حکایت موقوف تا روز قیامت عزازیل هم در این جهان رسوا
کردند و نام بگردانیدند رسوائی عزازیلیان موقوف تا یوم تبلی السرائر انجا نام همه
ایشان بگردانند رسول الله صلعم مگر از اینجا فرموده ما ادری ما انتم عند حقیقه حال آنست
که گفتم اما دریغ که اغنیا بحقیقت اغنیا اند و از این حال غافل و پوشیده در مقام امتحان
نفران باشند خواهند که بر دوست توانگری بر اهل فقر جنبانند هیهات هیهات

ای توانگر مفروش اینهمه نخوت که ترا — سر و زر در کنف همت درویشانست

تلهم للذین امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات جهان برای اهل فقر
آفریده شده دیگران بطفیل ایشان از آن لطف محظوظ میگردند نشاید که بحیر تکبر بصورت
ایشان با فتنه اند یا ایشان تفاخر کنند که اهل فقر در جهان نباشد ایشان بچه بینند که
چه بر سر ایشان میاید هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم ضعفاء حقیقی ایشانند
که قوه خدای را عز و جل مشاهده کرده و نزد آن هستی ایشان ضعیف و ذات کسیر و همچنین
فقرای حقیقی ایشانند که غنای خدای عز و جل دیده اند و تهی دستی خود معروف شده
ضعفا و فقرای صوری بحسب مناسبت که مجاز راست با حقیقت از این مقام فی الجمله بهره مند
هستند ایشان را نیز نیکو باید کرد بسوی ضعفا و فقرای حقیقی ایشان را نیز
دوست باید داشت اما آن فقر که فخر انبیاء است و آن ضعف که وسیله حقیقی نزد دل
ذوق از سماء است جز این ضعف و فقر است آن ضعف با قوة جسمانی و آن فقر با
غنای منافات ندارد والله الهادی الی سواء الطریق

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم ١٥٥

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی لی الله حبیب قلبی حقاً الامیر
محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله وایده وقومه وسدده انجح الله بلطفه
امر بیان میکند چیزیست که ثمره آن در حال ظاهر میشود وانچه انبیا علیهم السلام بآن
میفرمایند چیزیست که ثمره آن بعد الموت ظاهر خواهد شد وخردی بغایت قوی شاید
که شخص کاری بکند که بعد از عمری بفایده آن رسد وهمت وحوصله بزرگان این کار
در خور هر کس نیست خدای عز وجل هر کس که برای کاری آفریده از ابتدا او را چیزی
میفرمود عالی همت وخردمند وواسع الحوصله ودور اندیش وصبور وقوی آفریده تا
بدین صفات مناسبت با انبیا علیهم السلام داشته تا چون ایشان سخن بر او عرضه
دهد ابزار اعداد کرده گوش استماع سخنان ایشان وانشراح قبول آن وعمل بمقتضی آن
بوده اما جماعتی که تنگ حوصله ودون همت فرومایه آفریده شده اند چنین کسان
سالاری چون ابلیس در خود است که او هم حقیقتی است فرومایه که جز بر دوام حال نظر
نتواند بود واندیشه مال بیش از طرف او باشد خصوصاً مال بعید که بعد از عمری
بآن توان رسید علت انضمام مناسبت است کی پرد مرغی مگر با جنس خود
صحبت ناجنس گورست و لحد انها که جنس انبیا بوده اند با انبیا پیوسته اند
وانها که جنس ابلیس بوده اند با ابلیس پیوسته اند در جهان اهن هست و کاه هست
واهن ربا هست و کاه ربا هست چون اهن ربا بمیان آید هر جا اهنی است بسوی او شتابد
اما کاه هیچ از جای نجنبد و چون کاه ربا بمیان آید هر جا کاهی است بسوی او رود اما
اهن هیچ از جای نرود اهن ربا انبیا اند واهن دلهای مومنان وکاه ربا ابلیس

و نعم ما قال
ذره ذره کاندرین ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست
١٣٣١

وکاه دلهای خبیثه جاهلان الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین
والطیبون للطیبات هم چنانکه اقبال مومنان بر انبیا دلیل صدق انبیا میشود اقبال
جاهلان بر ایشان هم دلیل صدق ایشان میشود برای آنکه جاهل بجاهل میل میکند پس میل
جاهل بشخص دلیل جهالت او میشود ونفور جاهل از شخص دلیل دانش او اکنون چون شما
جماعه اخوان ایدکم الله واعان میل بجانب انبیا کردید وبر آثار سنت ایشان اقتفا
سیرت ایشان از سر بصیرت پیمان بستید بعد از پیمان تقلیدی که از اول تربیت
در گهواره بستر بود دید مژده باد شما را که همانا جان شما از پرتو جان انبیا آفریده شده
تا بحکم کل شئ یرجع الی اصله با ایشان باز کشید پای در دید وازجای مروید باید که
طریقه جماعتی که بنا بر آنکه جان ایشان از جان ابلیس آفریده شده میل با ابلیس میکنند
وسیرت انبیا مستصوب ایشان نیست شما را از کار خود باز ندارد که اصل ایشان
جز اصل شما است هر کس میل با اصل خود میکند طریقه خود از دست نباید داد
وسیره خود را بسیره دیگران خلط نباید کرد قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم
بمن هو اهدی سبیلاً والسلام علیکم

١٥٦ بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیب قلبی وعونی علی امر دینی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله وایده اگر زندگانی بسلامت
بودی جای آن بودی که صاحب همت بهمان قانع شود وچیزی دیگر نجوید از برکه
زندگانی پر تنغیص مشوب بانواع الآلام وسیر همه تنغیص فقد دلست که دل
نه در قبضه اوست نه در خود وخواهش وموافق هم نیستند نه هر چه بدل است که مبا

خواست همچو ابهمه و نه هرچه همچو اهمه بر افتد که میباید خواست در نفس وجود او
اختلاف واقع است که پوشیده از ان دخان وحشت واقع است ظلمات تکاره بر هم بر
واشد ظلمت و وحشت آن تواند بود که منبع ان عین ذات اینکس باشد چون بر نفد
انکه جاوید بودی حال ان این بود چگونه مجال ان باشد که بان تماشا کند حال انکه
نه جاوید است و زود که بسرامده ادمی زانچه گشتی شاد بس کس شاد شد آخر
از وی جسته همچون باد شد از تو هم بجهد تو دل بروی منه پیش کو بجهد
تو خود از وی بجه ای ولی من الحبیب من تدکان دنیا نور امفرد باد برحذر باش
که بر کس از فریفته هر یک از دنیا و اخرت را حلاوتیست مرارتی دنیا حلاوت خویش پیش
داشته و مرارت بادم و اخرت مرارت خویش پیش داشته و حلاوت باقیها مثل دنیا
مثل نحل است نوش عسل در دهن دارد و نیش لسع در دنبال و مثل اخرت مثل
گل است چاوش خار از پیش باشد و عروس گل از عقب حفت الجنة بالمكاره وحفت
النار بالشهوات ظاهر بینان میل بدنیا کنند اخر بینان میل باخرت ای ولی من
الحبیب من اکثر خلق ظاهر بین باشند چنانچه از بهر کار ایشان بر ایشان گواهی
داده که ولكن اکثر الناس لا يعلمون يعلمون ظاهرا من الحیوة الدنيا وهم عن
الاخرة هم غافلون اگر کثرة ترا از راه ببرد البته میل بدنیا خواهی کرد زینهار
زینهار که بکثرة سالکان راه دنیا از راه مرو که خود را فرد می باشد نجر راعداد
و زود است که این کثیر بر سر خود زنند و واویلاه و اثبوراه و واهلکتاه گویند و
با ایشان گویند لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا كثيرا ای ولی من الحبیب من
وصیت خدای خود که اینکس را فریبه و باو از مادر مهربان تر است ناشنودن

خدای خود را منهم داشتن و گوش بسخن دشمن قدیم ابلیس کردن باجماعتی که
ابلیس بر ایشان غالب شده و استحوذ عليهم الشيطان فانسیهم ذكر الله صفت
ایشان امده نه وظیفه خردمندانست ای ولی من الحبیب من خلق دشمن انکسند همچو
که این کس را وسیله انتظام امر دنیای خود سازند و اخرة این کس را باین کس تباه کنند
در لذة دنیا شریک باشند اما چون عذاب اخرت وی بیاید پهلو با خود کیرند
و هیچ بار از این کس برندارند و او را با عذاب باز گذارند قال الله تعالی ولا تزر وازرة
وزر اخری وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء ولو كان ذا قربى ای ولی من
الحبیب من دوستان دنیا را وفا نباشد و فردا روز هر کس که تو او را دوستر بینی
دشمن تر باشد مکر دوستان الهی قال الله تعالی الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقين ای ولی من ای حبیب من اینکار تو را دوستان پیدا شده اند این رابطه
توانی استوار دار که از این ممر در اخرة ترا نفع خواهد رسید این اجتماع و انفراد که
در وی بوده است از رحمت خدا است و حبل خدا است که فرو فرستاده در ان دست زدن
و از ان دست مدار اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم
اذ كنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم على شفا حفرة من
النار فانقذكم منها مکوی که ما پیش از این دوستان بوده ایم برای انکه دوستی طبع
دشمن است و دوستی حقیقی دوستی بقوی است که اکنون روی نموده ای ولی من الحبیب من
دنیا سبب این امر و نظم ایشان کوش که این امر دیست که اگر منتظم شود دنیا خبر که ضمن
ان باشد و بساکس که بواسطه ان بسعادت خویش رسند و اجر همه ایشان دیدند بتو
تو نویسند در یاب که فرصتی بهتر از این نمی باید و کاری بهتر از این ترا پیش نباید غم

خویش زاید بیند از سازچه هر کس که بنظم چنین خیری و بناء چنین بقعهٔ موفق
شد تا اثر آن در جهان باقی است هر طاعت که در آن میشود حکم آن دارد که او زنده است
و آن طاعت بجای می آورد قال الله تعالی ونکتب ما قدموا وآثارهم و بسا غبن و حیف
باشد که کسی تواند عمر خود را دویست سال سیصد سال سازد که همه در طاعت صرف شود
و خدای داند که هر ساعت طاعت چه اجر عظیم دارد و مع ذلک اینکار نکند حیف و صد حیف
بعضی از مردگان را بخواب دیده اند که میگفتند واضیعتاه در دنیا بودیم و دیدیم روز و
در دیده این کس کشتی و یکبار کفتی لا اله الا الله چون این کس میتواند که در زیر خاک شب
خسپیده باشد هر روز هزار بار لا اله الا الله کوید با نکه لا اله الا الله کویان باشد
از پیر تو او در جهان باشند چه غنیمتی باشد در باب برادر الوقت سیف و العمر
ابو علی بن احیب سن برادر کذشته تو حاضر است با تو میکوید اکر بشنوی و پند بکیری هر
اکر دنیا بی چه میکوید ای نور دیده من از راحت لعب ای برادر بیزار از من که در تنها
که جز کار بکه بعد از مرگ تو داد سود دهد نکنی که من نیز چون تو بودم همین هوسها
و رغبتها و املها که تو داری داشتم مرا همه آن مرغ آنها حایل شد و اکنون مرده کار
با کردارهای خود است در زیر دیوار برزخ تنها بمانده ام و دیگر کار خویش مشغول
فرزند بکام خود در کار شد کسی را از من یاد و نه کسی مرا بفریاد میرسد جز عملهای
من مرا مونسی نیست چه سود مرا که برادر در دو کار و فرزند بکام چون من اینجا بخود در
مانده ام ایکاش هر چه کردمی برای خود کردمی تا اکنون آن بر خود دیدمی ایکاش ای دریغ
اید بغا کرد دریغا نیست سود اکنون تو برادر من فرزند کافی خود را در یاب و همه
آن در کار خویش کن حال مرا وسیلهٔ اعتبار خویش سازی بعد یقین دان که چون من کی از تو

کوچکتر بودیم بمردم تو هم جاوید نمانی نصیب خود را از دنیا فراموش مکن
نصیب تو جز آن نیست که در قبر مونس تو و ندیم عرصات و دستکیر تو باشد باقی
نصیب دنیا است ای تو نه نصیب تو از دنیا این است پندهای برادر مرحوم علیه الرحمة
والغفران که شما را میدهد اکر بشنوید چون ترجمان بشما رسانیدم همان است
بان عمل کنید تا رستکار شوید و السلام علیکم

۱۵۷ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین والحزب الربانیین هداهم الله
سبیل السالکین و ثبتهم فی الثابتین بالغم و اندوه جهان چند روزی
بکذرانید که این غم جاوید بدنبال ندارد برای آن آفریده اند برای شادی آفریده الله
و این غم وسیلهٔ آن شادی ساخته اند آن خواهد آمد که نه هر که از او محصل شود
و نه دوی قرض خواه ببینید خدای عز و جل رسل برای این شربه فرستاد تا آدمیان
دل بانجای خود نه بندند که از طول مکاندهٔ آخر آن در مجاهده جهان بیم است که همه
تا امید او را از دست ببرد و از پای در افکند اما این شربه را نازل رسید که این شربه را
باور کنند برای آنکه از راه باور دیده ها آنجاکه این شربه ها از آن جهت نتوان رسید هم کس
که این را باور نکند و بان کافر کردند در حجاب کفر خویش بماندند و در این حکایت بشنید
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه دریغ عظیم که کسی از جمالها مرد
مبارک محروم ماند بشومی تکذیب تسلیم نا شده است و سر کشیدن و خود را در بر کلف
چه بعضی نهادها چنین فرو افتاده است که زام کرم نکردد و برای خود معجب باشد و کردن
البته ننهد از این جهت رسول الله صلعم فرمود لا یدخل الجنة الا کل نفس مسلمة و کمال

ذای برچنین نهاده‌ای برایشان که از چنین خبر نهاد محروم کردند نفوذ در ملکوت
ایشان امیسّر نگردد لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
در حضیض این ضیعه بمانند و بوا حسبتی ایشان از دو باید نوبل لهم ثم ویل لهم بر معکوس
که سیر همه خبری مسکنت و استسلام و نادری و انقیاد است لا جرم دعاء ما ثور است
اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین و در یک خبر است
اکثر اهل الجنة البله ساده دلان نیکو کمان مسکین نهاد بهشتی اند نیز کان کرنجیج
انکیز نهانند کثر جهنم خوشا کو لئی که ما را بهشت رسانند و نا مبارک ترین که ما
بدوزخ برد خدای عز و جل جماعة خوانند از چنین کوی رسانادکی بحرمة مکرمانادو بحنین
ذبکه صلا اسانادو کر اما نعوذ از ایشان بدریغ مدارد انه الکریم الجواد الرؤوف بالعباد

۱۵۸ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله طیب ابن یحیی الی ولدی فی الله و حبیب قلبی و عونی علی امر دینی الامیر مجد الملة و
الحق والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی وعصمه از الحجر المهمه امروز روز کار است فرصت روز رما
وکار مبتدی مشغله این نفسا وضروری این دار است هر کسی از بوسیله
و بنوعی این پیش می باید رفت این نشسته است نعمت زحمت بخود می باید
خوش و آسایش از عقب است محروم تر آنکس است توان گفت که دنیا بمراد او نباشد برای
آنکه بمراد کسی نمی باشد محروم آنکس که در دین بمراد او نیست آخر جهت و اکر همه نزدیک پانان
روز جزاء داده روز می بینند اگر اتفاقا خدای عز و جل بر زندکی انکو اهی می دهد قال الله تعالی
انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا اکنون شما نکو اهی خدای را بر زندگی باید و همکی همت
و اندیشهٔ خود را صرف این کنید که در دار دنیا دوستکاران باشید و بدانید که منشا

ترین ادمی الفت و عادتست که بطوری معین از گرفته می بیند او دیگر اکر آن طور دیگر هم
شود وجود او باطل می شود و این غلطست هیچ نیست که از او عوض نیست اگر زبان را بود مثلاً
بر بود با خواب می توان کرد و اگر برنج و گوشت نباشد نان و سعتر می توان خورد دو دلیل بر آنکه
بیاد کسی در عالم هست که چنین بسر میبرد و او دل بسر میبرد و او نیز بسر میبرد و همچنین بر مرتبه
خود چنانش خوش است که ما را در مرتبه خود و اگر این تفاوت نیست که او را است ما را نماند اولیٰ
برادرم می باید بود بر ما از ادام می باید بود برای آنکه در بهشت او در جنب بهشت ملوک
همچون دوزخ است که گذشت در جنب بهشت او ملوک را ادام باید بود برای آنکه بالا
هر مرتبه‌ای است که ما سازگاری می‌کنند با هیچ مرتبه نمی‌توان ساخت و اگر سازگاری
میکنند با هر مرتبه میتوان ساختن هم اولی آنکه سازگاری کنید و خود را از رنج اضطرار
خلاص سازید و از احکام مراتب بیرون باشید و جوابی فرو نهید که حال و مرتبه یکسانی
آن فارغ من عوض و التوفیق من الله العلی العزیز والسلام علیکم و علی جماعة الاخوان

۱۵۹ تنبیهم بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی

من عبدالله طیب ابن یحیی الی الولدین الوحیدین الامیر شمس الملة والحق والدین سعید
والامیر رکن الملة والدین حسن ایدهما الله وآنسهما اوقات غفلت بشنیدکه شما
کفته اند العبادة حرفة وحانوتها الخلوة و هم نشینی از ذکر خدای عز و جل بهتر ندانند
قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی زینهار که از آن فریق نباشید که اضاعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات یعنی بر شما این امده ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة رسول
الله صلعم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم را ساین شما باید که در نماز
و تلاوة و ذکر باشید و مادام که با بینها مشغول باشید چنان باشید که نا می برید آنکه الحق

فی الجحیم کالحوت فی الماء دل را باینها از امید و سایر آن ابنها جو بینه از صحبت ایشان حق بپ
دنیا که از ذکر و وظائف عباده ملالت و سامت یابد منبعان شهوات هر چند بیشتر
منکر می شود از ان ملول تر می شوند همه روزه طعام میخورند و باز همچنان بدان تازه اند
و در غبت ایشان فتره نمی یابد مقیمان صلوة نیز باید که اگر همه روزه نماز و تلاوة
ذکر ایشان کنی ملال نیابد همچنان بدان تازه باشند فالذین عند ربهم یسبحون له باللیل
والنهار وهم لا یسئمون ای جماعت اخوان حجابی فرو گذاشته اند و مردمان در روز آن
حجاب آسوده و فارغ نشسته اند اما نور دانسته که این حجاب بر دارند و بجزئی و کلی جا
شد بکند خود را در نیابید پیش از آنکه شمار اندر یابند باجزئیات چند خود را نشناخته اید د
جزئی می سازید بجز بازگشت شما بالجبار جلیل است کلیت بود زید تا کلی الوجود شوید
مگر تا بتجلی جبار جلیل آورید و الا لا ال و دنات کورید هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن
لهم فیعتذرون ویل یومئذ للمکذبین از شما تا انکشاف این حجاب نیست مزنان
نفد قامت قیامت حجاب چون دنیا است چون این حجاب بر داشتند فی الحال دیده شما
بر جهان کلی گشوده شود و اشخاص کلیت را ببینید اما یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ
للمجرمین بیشتر از نیست که فکر آن روز کنید که دنیا هر چون که هست خواه بسختی خواه
باسانی بسر خواهد آمد و ما بکلیت که اشخاص نخواهیم از آن صفت کینیم ملالت و اما طمع
خواهیم بر آن معنی که منقلبان خواهند و السلام علیکم جمیعا

بسم الله الرحمن الرحیم ١٦٠
از بنده ضعیف قطب ابن محیی بسوی برادران و یاری گیر سالکان الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد ابده تعم دنیا اگرچه نزدیک چون رفتنی است دور است وآخرة

اگرچه دور است چون آمدنی است نزدیک هر کار که بعد از مرگ سود ندی شخص
رساند آن کار شخص نیست هر چه جز است سبب پشیمانی و ندامت و حسرت و دست
بدندان گزیدن بود در مرگ اینکار آدمی افتاده و میمیرد آن حرزه و آشوب که او در آگر
کار جهان کرده بود بسر دی مرگ افسرده شد تمام عمر خود چنان می باید که در بیگانگی
و بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی ابید بیغ الحسرت کفتی اما دریغ که کار برادر
از آن بسته تر است که گشاد سخن داشته باشد و بگفتار پاره دل خود را سبک کند
هذا یوم لا ینطقون آری ستید برادران در این دو برابر جهان در نزدیک کرم مردمان
رانند که جهان باد آنی است باری بدید من خرابه مینماید بر خراب بابنا بانی
ابو نان پر سوز و تاب ای سید برادران همه می میباید و همه رنگی که آینه باشد
خویش را در آن توان دید یا کوهی که صدائی از آن باز توان شنید مگر باد و حشت جهان
پاره کم شود که نور جهان سالکان از ضد دیگر ظلمات بعضها فوق بعض ابید
برادران چنان مکرم این محبت باشد که هر چه نام او بنقش بران افکند سر او بان فرو نیاید
مگر از محل نسبتی که با او رید کار داشته باشد ابید برادران چنان همه بدیگر کر
تن او در آتش زنند و خاکستر او را بباد دهند بر او بر آن کاهی نباشد بیت

زمانه گر بزند آتشی بخرمن عمر بگو بسوز که بر من برابر کاهی نیست

رحمت خدای و رضوان او بر سالکان گذشته باد جنید و ابو یزید و شبلی و عین القضاة
همدانی در دولح پاک ایشان در جهان به بوم چشم امید انتظار در راه سالکان آینده
دارند ابید برادران اهل آگروه ایشان در بیدار خرابی ایشان هر که در حشر با عقبه
و شیبه ابو جهل و ابو لهب قرین کردید که احشروا الذین ظلموا و ازواجهم اینها المانما مند

که بیدار خوانند و آنان را اموات دانند که بیکار خوانند تابع دعوی کار او بودند تا تابع دین
نار ایشید اخوان کار او چه کار او کار دین پر انوار و روشن بود جبار نعم الدار و نعم
الجبار و خسران اهل النار ایشید اخوان در دو بیسر طیبان است ذا دردی آن همه کسان
بالیت شعری للوصول امکان و بالله المستعان و علیه التکلان و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۸۱

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی و اخوانی و احبتی سلام علیکم و رحمة الله
ندانم که شما را چه پیش آمد که در جستن راه خدای شما را افسرده شکل نشان میدهند
بخدای که جز خدای باطل است و روز خواهد آمد و معرضان و اهل الجمع در آن روز
نادم و پشیمان خواهند بود هر کس که امروز کرمی آتش طلب ورزیده بود از اندرون او را
منکدر اند کرمی آتش دوزخ باوی ابتکار خواهد کرد فاختاروا اتقوا النار بین شئتم
اما بعد محمد بحق مخلوق آمد و جز گفتار و کردار او باطل است پس پی او گیرید تا رستگار
شوید و دل از محبت او مملو دارید تا بوی رسید برخیزید و منتشر نشوید که عذاب خدای
بر این نازل خواهد شد یوم ینفخ فی الصور و هر کس که اخلاد بارض کرد از عذاب
بیرون نخواهد بود تمام شوید کامل شوید نورانی شوید فعال شوید راضی باشید
جزئی مباشید ظلمانی مباشید منفعل مباشید تشوید پیشه از آنکه شوند شوخ
ندهد اما بعد در بنای بیوت عباده ندانم که چه هوی در دل بدن است آنها بر آن
کرده اید و خالی بماند این جهان لنکر اند اخته اید و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا
بها صفت شما آمده وای بر آنکس که بدین حیوة راضی شود وای بر او این بنده ضعیف
برهمان عهد و پیمانم که کرده ام و در این جانب که هستم شغلم آنست که بعضی مردمان مقصود

این جانب مکر برحمت و فضل و منت و تیسیر خدای عز و جل نوعی راست شود که من در اینجا
کرده ام بفراغت که خدمت معبود خویش تعالی و تقدس توانم بست اگر شما در آن جانب در مشغل
این کار بید و بنظم بیوت عباده مشغول شید و برهمان همت و صفت که بود ید اعلام کنید
تا خدای را عز و جل شکر کنم و اگر خبر بیشتر هم اعلام کنید تا یکشنبه در این راه قدم که مرا روی در گشتن
و بازگشتن از این راه نیست و هر ساعت انتظار آن است که در من جانب قدیم بی آرامم میدارد در ساعتی
ساعت آتشی در سینه ام میکیرد که بیم است تا اوصال و مفاصلم از هم فرو ریزد و خرمن ارزوی
که اینهمه مدعی مینمایند از آن در هجران بسوخت بر بندم و از این که در بی عزیمت خلاصی یابم هر
کس از شما بر همان صفت سلام من بر او باد و هر کس که شر بیابد هم سلام بر او که رو در پیرا
دراه دور و انتظار بمنوان برد که اگر امده اید در راه افتد و اگر ایستاده بی آید

من جان باد و خود در مانده ام کز همه اوقات دست افشانده ام

دیده پر آب جگر کباب دل در اضطراب ام اگر دل سوخته دارید بیاید ما از آن اخشک
دارویی دل خویش سازم و ساعتی دل آرام یابم و اگر چون ابخنک بید از من بد و رکه خرابه دارد
اب بیان میدارد اگر چه با جماعت دنی موجب من دل اطمینان است اما اینها در من بیزارند
اگرهم اهل کنید هم راهیم و ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها
و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله
پس اینکار ما نیست ما بی روی شما از خواب خوش ایجاهد ایجا خوان محمد است و اخوان او از پیغمبر ان
محقق حال نرسیده محض نگفته دیگر از همه در غلطید همه گرفتارند مگر آنکس که در آن
پیغمبر آن آورده از عالم حیوة و حقیقت غیر قرآن در این جهان نیست شد قرآن را
و از اهل قرآن باشید و از اهل دنیا مباشید که دنیا ملعون است و اهل آن ملعون اند

الامر امر بالله وعلی صالح اعمالکم الله وایای من المؤمنین العالمین انه بعباده لطیف
خبیر والسلام علی الاخوان الالهیین اجمعین ورحمة الله وبرکاته برادر عزیز حافظ شمس
الدین دارد میرسد که کیفیت حال اخوان ومعامله ایشان مشاهده کرده خبر از آن
وحال عمارات وانکه در چه مرتبه است نیز مشاهده و خبر مفصل در هر باب بیاورد امید
که خبرهای شاد باز آورد والله ولی التوفیق

١٦٢ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر جعل الله مقتدا
بهمته سالکان راه، بر حقیقت چون پرده اند از میان اهل عالم دیگران بد عزت مشغول
بکوشید و دست شوید که عافیت با اهل ذکر است نه با اهل غفلت و اگر بعضی از اهل غفلت
عافیتی حاصل است که بعضی از اهل ذکر را حاصل نیست بدگمان مشوید که از عافیت
تن ایشان فهمان ایشان را از عافیت خبر هیچ ندارد و اهل ذکر را بی عافیتی بر نفس جان
ایشان در عین عافیت است اهل غفلت بی درد ایشان کالشی است و درد دل ایشان کلهن اگر
بظاهر ایشان نگری هم در بهشت اند اما جانشان در آتش باشد و اهل ذکر اگر بظاهر
در تنغیص و سختی باشند چنانکه گوئی در دوزخ اند اما ستر جان ایشان در راستی و نعیم
مقیم است حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات کاشف حقیقت حال فریقین
در یوم تبلی السرائر که لیکن یکبارگی هم شوق این شبهه نماند و هر چیز از حقیقت خود
آشکار گردد چشم سالکان بآن روز روشن است ولله الحمد که چنان روز خواهد بود و مکو
نباشد و تمیز حق از باطل چیزیست لازم و بعد شکایت از نفس کرده بودند که مایل
آسانی است و از مشغلت وطاعات گریزان با وی بکوشید ای نفس اگر از بهشت و حور خدا

و نعیم مقیم بی بازی و از عذاب دوزخ و عذاب الیم پروا نداری تن آسانی کن ور نه
خواب کوراتکی و از عجب شکایت کرده بودند سبحان الله چون آدمی نیز خود است عجب
چه معنی دارد کفوخ کیست ما فی تلدة اولست القصب ابرانا فی فه وخبر آن در طریق پیدا گردد
اگر دست از سلوک ندارند و پای فشارند عاقبت گشادی حاصل شود شاید خود
سر بسته بود عاقبت چون بسته بود والسلام

١٦٣ بسم الله الرحمن الرحیم

طال شوقی الی لقاء الولیین الوحیدین العزیزین الامیر شمس الملة والدین ابی بکر
والامیر رکن الملة والدین حسن خوشا آن روز که در جوار رب غفور از دنیای غدار
رهیده باشیم و نقدا خوشا آن دم که در دار العبادة اخوان باد از مکاید صحبت
دنیا و مجاهده دیدار ایشان و شنیدن گفتار شان خلاص یافته باشیم ابو الیمین
مومن را آسایش نیست جز آن روز که بجزای رسد سخنی خود بشنید اگر مومنید اما
چیزیست که حق مومن برتن اوست جان شد رغایت آسانی است و آسایش ابو الیمین و حید
دای یکیست که جان و دنان پر در راه او بنشاند ابو الیمین و حید بن یاسر مخدای کرد ما
محبت او و محبت رسول او راه نمودی کرد والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا
صلینا الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و بمشیته تنزل البرکات اللهم کما انعمت فزد
کما بدأت فتمم انک انت العزیز الحکیم و لیکن امیر رکن الدین حسن در مکتوب که مجددا
رسید شکایت از وساوس کرده جهت تعلق قلب بامر توام عارض میشود نموده بود دل
مومن در دو عالم هست یکی مملو از ایمان و حکمت جز ذکر خدای آنجا در نرود و از خدای
خالی باشد و همه محل حوادث و تامل در جزئیات وساوس تا بانجا بیشتر نرود و هما

جز از دغا، ثانی بداشتند باشد و از جوکر و لئیم از قسم اول باشد و اعوذ بالله ان یکون من الجاهلین ١٦٤

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخوان الاحبین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین رسول الله فرمود
خدای عز و جل میفرماید یعنی بعد از ما بهمان قوت و شدّة که ما ابتدا میبردیم بروید که اگر کسی
قوت و صولت ما باو نیست فی نصرة و اغاثة ما ازو است با فتنة لاجرم صد بوده در یوم واقعه
رسول الله فرمود الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات الا من کان یعبد رب محمد فان رب محمد
لا یموت و کما قال اکنون شما امل کنید که کسانیکه بمضادّة شما ایستادند کی مینمایند مضادّة
ایشان صدبار در مضادّة که اضداد با صحابه میکرده اند هیهات کلا والله نیست برای
آنکه ایشان ساعی در قتل صحابه بوده اند و کسی گمان نمیبرد که با شما تا اینجا هم رسیده است
ضعف داشت کار بجود داده مدد میدهد و طریق چنین و بدینه لی میسر بوده هرچه از قبل
ایشان شما را پیش آید مانع سلوک شما نباید و از رجوع قهقری پرهیز باید که
هرچند از ایشان آثار عداوت و مضادّة زیاده بظهور آید شما را در طریق خود و نظم
اسباب اجتماع و انفراد جد افزاید مقصود از شدّة و قوّة نیز آنست که با اضداد غیر طریق
حلم و اعراض چیزی سلوک کنند مقصود شده و قوت در طریق خود و اجتماع بر ذکر و
عبادت و اتمام بیوت عبادت و نظم جمعیت بدانید که هر یک از شما که آغاز سعی کرد
دیگران نیز نگاه بدارد میکنند دوی نیستی ما آوردید از آنان نباشید که مجلو بوده اند ام
و اوزارا مع اوزارهم چون بتجربه معین که بسیار با اخوان یاد خاطر شوید و اجتماع دهد
دهد قوّتی قلوب حاصل میشود در امید و از میکردند در آن تقصیر کردن بسیار بعید است

انجبرها

انجبرها که صحابه برای اعلاء کلمة الله و با انتظار طریق و التزام میکرده اند باد آورید یا ابن مقداد
سعی شما همین کرده چه عظیم دارد بیم فرسخ راه رفتن در مدد اطیار ای حفظ صحبت
در دوام حرکت کرده اند گرچه کسی باشد که حفظ صحبت و روح هر دو در آن باشد که کردن
اولی است چنین میشنوم که اعداء آغاز شماتت کرده اند و احباء آغاز ملال که اخوان
کار خود فسرده شده اند اعاذکم الله من تفرق الجمع و تشتت الشمل انه ولی النعمة و الفضل

١٦٥ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله و حبیبه الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد
دام امم سابقه چون گناه کردندی حق عز و جل از فوق یا تحت بر ایشان عذاب فرستادی
مثل صاعقه ثمود و خسف قوم لوط در این امت برکت نبی ایشان همچنان عذاب نازل نکرد
اما بعضی را بر بعضی مسلط سازند تا بر یکدیگر ستم کنند چنانچه در قرآن مجید فرموده
او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض و بامراض و محن و آفات مبتلا سازند چنانچه فرمود
ولنبلونکم بشیء من الاموال و الانفس و الثمرات پس این بلا و محنت که شدید نیست از آن که گریزی
نیست که بری میسر نیز و جز صبر چاره نیست تا آن زمان که زمان محنت سر آید یعنی موت که تحفة
مؤمن است در رسد و چگونه از این محنت توان رهید موجب این گناه عام است که چون
جمهور مردمان بفسق مشغول شوند عذاب عام در رسد و صالح و طالح همه را شامل شود
اگر موجب این گناه خاصه بودی کریم که شخصی سعی کردی و خود را از گناه نگاه داشتی
این نیز هیهات اما چون گناه عامه است چاره از اصلاح خلق است و این مرجو و مفقود
نیست جمهور از آن مغرورترند که این از ایشان طمع توان داشت پس ماند که صبر کنند و تن
در دهند تا قضا حکم خود آشکارا کند اگر آفة ملح رسد و اگر آفت بکاست و اگر ظلم

حکام

حکام و اگر ابتلای قرض و اگر غیر اینها چیزی که شاید کان هر چه باشد صبر می‌باید
کرد و جزع نمی‌باید نمود اما چنین صبر جز بخدای نتوان کرد چنانچه با رسول خود فرمود
واصبر وما صبرك الا بالله دیگر ضعیف است اگر با او افتد وای بر وی و خدا با چون ضعیف مشتی
ناتوان مهیمن از قوت خویش ایشان از قوت بخش خدا با ایمان که عزیمت سلوک نو کرده‌اند
ایشان را ثبات دل کرامت فرمای و شیطان را بر ایشان تسلط مخور که از راه تو باز دارد
و دشمن کام سازد خدایا بنده تو لطیف شیخ محمد چون از همه سخن را و نار است تعالی او را یار
باش که چون تو یار باشی این بار او را زیان نه دهد خدایا اسباب ذکر و اجتماع بر خیر ما
انسان کرداد خدایا شنیده‌ایم که شخصی را بهشت می‌برند و یاران او را بدوزخ او در یک کشد
گوید ایشان را که در بهشتیان بود گوید من برای خود ایشان عمل می‌کردم و فرمان آید
که همه را به بهشت برید ما امت محمدیم اگر ما بدکرداریم خیلک کرداری محمد را بر ما
رحم کن جمله در کار او کن تو مکر ورنه روی خلاص نیست مکر و بذکر محمد صلی الله
علیه واله نختم الکلام وعلی ولیه والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۶۴ من عبد الله قطب بن محی الحی ولی فخر الله الامیر رکن الدین حسن ما دام که
شخص را با دو کس علاقه باشد و یکی علاقه از آن اقوی باشد از علاقه دیگر چون
ترجیح علاقه اضعف بر اقوی کند ظالم باشد مثل آنکه او را پدری باشد و عمی
شک نیست که علاقه با پدر اقوی است از علاقه با عم چون پدر را عم برگزیند ظالم
باشد و قاطع و بعد از تقریر این مقدمه معلوم باد که علاقه آدمی با خدای عز وجل
اقوی است از علاقه او با خود برای آنکه این خودی خدای با او داده و بواسطه خدای

عز وجل او را حاصل شده و واسطه اقرب باشد از ذی الواسطه و با آنکه علاقه او با خدای
عز وجل اقوی است علاقه او با خود ایثار جانب خود می‌کند و همیشه در کار خود و نصرت
خود است و بکار خدای و نصرت خدای مشغول نشود اما سالکان طریق حق اصلاً در کار
خود و نصرت خود نباشند بکار خدای و نصرت خدای مشغول شوند ان هذا لهو حق الیقین
فسبح باسم ربك العظیم و بعد از آنکه دل بیاد خدای عز وجل مشغول دارند و چون بر ذکر
ظفر یافتند از تاملات بهای جهان دل فارغ دارند مانند کسی که بوصال محبوب مظفر
شود نقد آنچه تمتع بآن مشغول است دیگر مبین و بسیار هزار نفر قهر واقع است اشتغال
بآن لذت مانع او است از ادراک آن نفر فقها و چون خدای عز وجل نفر بمنازل رسید دور
دوی او ترش روی نباشد و با مهمان خدای بدخوی نکند بلکه گوید مرحبا بشعار الصالحین
و با هر ضیف ضیفی باشد و ضیفی اتباع ضیف است که کرم مقتضی آنست که از ضیف ضیف
خدای هم بجنگ نباید ضیفی فقر ذل آنست که ترش روئی مردمان جاهل با اینکس و بدخوئی
عیال با اینها نیز در سازند و صبر کنند ان مع العسر یسرا و بعد اگر نه اهتمام با تمام
بوی عبادت و دیگر آنکه شیخ الاخوان بهمان بهمانند بود که خاطر بسیار بآن میکشید که
در این رمضان ملاقات جسمانی با او میسر دست دادی لیکن بنابر این موانع ملاقات دو
نناحت دست داد و آن نیز ملاقاتی است لذیذ و مناجات سری که از مشاهده جسمی نیست
بلکه ادق و اصفی است از خدای عز وجل مسئولست که اسباب سلوک سبیل او انتظام
یابد و ابتکار در سالکان انسان شود و از خود بعد الکونین همه انکار هذا زرد و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام علیکم وعلی الاخوان الطیبین اجمعین وعلی شیخهم
خاصة والله المسئول لان يتم شفاءه ويهب له قوة في جسمه ونفسه ويمتعنا به . تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الاحبین کثرهم الله وبارک علیهم اجمعین چون ١٥٧
خدای عز وجل مطر جریان وجود بندگان بمجاری اسباب مقرر فرموده و فعل خاص اشکار
نمیفرماید اینمعنی سبب ابتلای غفلت شده بر خلایق تا بحدی که کبری با انکار و نفی صریح
کرده اند و باقیان عملشان عمل منکران باشد الا من شاء الله و قلیل که بنور یقظه در
افتد چون بر پوسته اهل غفلت و قساوة بینند بیم است که آن نور در دل ایشان منطفی گردد
واکر زادی از ایشان هم دیکر جویند خوف هست که بر ایشان وحشت عدد بجوع تهمتی دست دهد
پس طریق منحصر است در انفراد از اهل غفلت بشرط اجتماع با اهل یقظه و خدای عز و جل
از مقتضیات این طریق بر شما اخوان راست آورده و بر مبنی شما را راه نموده که در آن خانها
سازید و انجا بعبادت و ذکر مشغول شوید و بعروة و ثقی تمسک جوئید و بتعاون بر و
تقوی شعار خویش سازید و مرجع باشد هر سالک منقطع که از نوع فیض در غربت
مانده باشد و از بیکسی بر پا گیر مشرف شده اکنون نیز بنهاد این قلعه راه خدای که راز بکار کر
متفرق شوید که این امر اهم است اعدا و لصوص بسیارند دیگر که جماعتی انبوه هم شوید
دفع مشکل است و رهنمون کنید و حظوظ جسمانیه سریع الزوال و از بر پای دار بید
همچنین امر جزئی از جهان امر کلی باز نماید و سیرة صحابه در بخود بعد نقریبا داد و
سبق الفقر دون در این چند شب جماعت صحابه رض بخواب میدیدیم همه کلاهها بر سر
جامه‌های دیبه وصله زده پوشیده بودند اما از تمام اهل عالم چنان ممتاز که
کواکب از دیگر اجزای آسمان شرح آن نتوان داد بعضی اکر ایشان را بود بزبان مبشر نیست
این ضعیف را از مشاهده آن حال ایشان اندیشه رو نمود تا سعی دیگر نمود که چه باشد حال

عالم رود که این قرن منقضی کردد و صحابه در جهان نباشند و از این حزن درگریه
افتادم در رویای منام خادم حضرت رسالت صلعم حاضر شدند و دست مبارک بسوی
این ضعیف دراز کردند که این ضعیف را از زنده دارند و در کنار مبارک خویش جای دهند و بوسه
و تسکین فرمایند در این حال بیدار شدم و خدای داند که دلم از شوق ایشان و آن سیما
و سیرت ایشان چگونه بیقرار است کو شد جماعت اخوان تا خود را با ایشان رسانیم که حضرت
حشر شدن ما غنیمتی عظیم است چون تصور این ضمیر هم آمد که ما با ایشان حشر شویم دلم
بیم است که از هم بشکافد خدایا بحق آنکه خاکپای ایشان است بدیکان ما را با انجا رسان که
تا ابد الاباد بهمین خود رسیده ایم   انک   بالجود العمیم علی العالمین یامنان

١٥٨ بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر محمد الملة والحق والدین الشیخ
آدمی بفطرت از جهان الهی است و بخلقت از این جهان اگر خلقت او رنگ فطرت بگیرد چون
فطرت باز گشت با … در آسایش و نعمت است و اگر خلقت او رنگ فطرت نگیرد چون با انجا
سراسیمه و مضطرب است و رنگ فطرت ایشان سیره و سیما است که پیغمبران داشته اند
میبایدکرد و اصحاب ایشان تا برهند و الا در هاویه غیبت … اگر چه مصالح جهان بهم است اما
نزد این همه بزرگ که اندیشه نجات در جهان ابدا را بهمی نتوان نهاد هم تمام کلیه
نموده اما بعد از انکه همی کلی دوری نمود وجود و عدم همه تمام جزئیه یکسان میشود
شیرین از جامه کردن همی باشد اما اکر از جوانب جهات اهمال بیکر کنند …
کردن منسی کرده و از اهمی نتوان کرفت همه منحصر باشد در اندیشه نجات از …
حقیقتی که انجا در آدمی را در پیش است اهوال و احوال بعد الموت نیز آن با مضار جهان زیاد

از نسبت حیات باشیش پس مؤمن را بهتر نماند جز اندیشه نجات آخرة ابو علی من درین
ساعت که آدمی فرو رفت چنان دان که در دریائی فرو میرود اگر ماهی آن دریا شده اورا
آن بیش باید راحت که ماهی را از دریا و اگر ماهی آن دریا نشده او را بیش میباید از اضطراب
که حیوان بری را بیش میباید از غرق در آب که در باب آدم مرا اتباع آدم کرده می عجب است ابو علی
مردمان همه حیوانات بریند بطبع اما بیری در شرع منقلب گردند و ماهی آن بحر شوند
وای بر آنکه بری را طبع کرد نه بر وی شرع از و دنکه دریا او را بدم در کشد انا لله
وانا الیه راجعون خردمند آدمی که اندیشه این کار کرد پیش از آنکه باز بستد که زمان
مهلت و امان نیست ابو علی من آدمی بجهان نه بهر نشست آمده و نه بهر نشستن از جهان میرود
بتوانگری که در ابتهان یافته اگر دل نهد او لی باشد ابو علی من آدمی بجهان دست بسته
آمده دست بسته میرود و در ابتهان دست وی باز آن کشودند تا در کار مرغ بر آن
از آن کشودند تا در مقام ادب با اختیار دست در بندد ابو علی من چنانکه شنیده و هستی کم
حرث حرث آخرة است ابو علی من اگر کسی جز شنیدن نخواهد که از تو باز گیرد قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون ابو علی من انجه ستمکاران با
مؤمنان کرده اند در جهدهای پیشینه باد او رنا چنین کنند هاد اعظم نعمتی ابو علی من
مؤمن در این روز بس است که چون بمرا جان از وی باز گیرند درهم نباشد مال
چه باشد انکاه بعضی مال ابو علی من مال و ملک مؤمن ایمان او است و قوت دل است ابو علی من
که بکرم خداوند سبحانه ندارد اگر ایمان را از وی باز نمیگیرند هیچ دیگر غم نیست ابو علی من
خدای نیکو گمان باش و اندیشه را مقصور بر کار آخرة خویش ساز که کار دنیای تو خدای
ساخته است ان الله بعباده لرؤف رحیم

۱۶۹

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی فی الله الامیر معز الدین الملک اسحق و الامیر
عماد الدین جعفر و الامیر عماد الحق محمد و الامیر الشیخ نور الدین محمد و الامیر نظام
الدین درویش محمد جمع الله شملکم و بدل الرحمة شملکم محفوف ان بیوت ان لا
یکن الی البیوت و حرمی بن ینقل عن قریب الی العبور ان لا یصعب علیه مفارقة الفه من
الدور ای هر یک از اخوان دنیا بمرادخواهی و دین درست این قدر باشد که دنیا منزلک
بنده نیست ای هر یک از اخوان تا کار جهان را سکنی پر شود آخر اگر موقوف
خواهید شد تا خانها که ساخته اید بکمال عمارت رسد انگاه نقل کنید حال این کار
حال صحابه یاد کنید که از مکه بهجرت بمدینه میکردند و در ظلال جدران و تحت
اشجار بسر میبردند چون شما سر باید یافته اید بکرچه میخواهید شما بخشیند که خانها
بر شما راست شود لازم نیست که اول خانه راست شود انگاه شما بخشیند و اگر از
شفقت عمر رسید شما خود دانید که راه خدای بر شفقت مبنی است الکان زینا
اختیار بر خود مینهاده اند ضعفا اگر شما را باصفی لازم اید این همه با آن عذاب ید
پند نه امان از موت بکدام از شما رسیده یا خود حال خود اگر شما را موت در راه وطن
رسد باید دانست که برای خدای راه هجرت کرده باشید یکسان میدانید لا و الله
نیست ای اخوان اهل قبور را در ان غریبستان عذاب و غصه میباید کشید الا
من رحم الله آدمی که در معرض امکان چنان تکالیف اگر این همه خود را باز گیرد
ندارد اولی باشد ای اخوان مکر محبت که خدای عز و جل شما را شیفته ساخته که
قبل بکثرت میکنید و در میان اخلاد ناس بودن هرکه محبت خدای او را شیفته ساخت

پیوسته

پیوسته بگوش شما نخواهد گزید و محلهای خالی ای اخوان هر گه حج ما عند الله شما از فرزند گرفته
کرد و سوسهٔ امور معاش و راست داشت جواب امر دنیا شما غالب است ای اخوان باید که اگر
یکی از شما در مغاره باشد که ندان بر فرو گرفته باشد و گم کرده باشد اطبیان و همان مقدور
باشد که بردانند درین بلدهٔ معمور در میان اهل این دیار ای اخوان شما الله الله که
از نوال اخوان ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی نا امید نباشید والسلام علی اولیائی

بسم الله الرحمن الرحیم ١٧٠

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیه فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد اگر مومن
عاجز است از آنکه دست ظالمان از خود کوتاه کند خدای را عاجز نیست چگونه عاجز باشد
او است که ظالم را زبردستی بخشیده پس خردمند باید که اضطرار بکند و خواری بکشد
بخود راه ندهد و بداند که تسلط ظالمان برای حکمتی و مصلحتی است و بعضی از آن حکمت
آنست که ولیم در نامه نوشته بود و جز آن حکمتها است فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون

خود دشمنان مومنان مغلوب است   لیک چه را شکست مومن خوب است

ای ولیم مردمان رشید کسی را گویند که کار دنیای خود بسامان دارد و چون کسی چنین کرد
بدانست که تمام خوش خود نگذارده و از خود مستوجب شکر گشت ای رشید تو هم کردی شد
که محصل محصل تدبیر تو همانا احسنت یا هیچ تدبیری کرده که ملالت که علاط شد
بار از خود باز گردانی اگر گوئی خدای از آن رحیم است که بنده را چنین عذاب کند گویم
در جهان ندیده و نشنیده که بعضی را زنده پوست از تن باز میکنند و بعضی را بر تیغ میزنند
و بارتر میگردانند و بعضی را پیش چنگال سباع میافکنند که جلود و امعاء ایشان از هم
بر میدرند الی غیر ذلک من انواع العذاب اینهمه را خدای میکند از آن خدای آمرزنده

فی معروری اندیشه بهتر از این در کار خود بکن ای رشید اسلاف در بیت بر خود راست
کردگان و جامهٔ در تنگ پوشیدگی احسنت اما این را هیچ بیان خواری نما اندکه بر تغافل شوی
و کفن بر بر کرده و بگورستان میفرمائی الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف
تعلمون ای مرد اندرو داکردی سری ای باکار زود کردی باقی ای بهدار زود کردی
ای بیدار بخود آکردی دهی ای نام دار زود که بعد ما می فقطع دابر القوم الذین ظلموا و
الحمد لله رب العالمین سپاس این خدای را که خوار کردن ظالمان از معدلت داشت و عزیز
ساختن پرهیزکاران از رحمت او است عبارت است از آنکه انبیاء خدای با پیروان خویش بجنات
نعیم فرود آیند و ابالسه با اتباع خویش در جهنم بیرسکرتر و یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا شفاء صدور مومنان و ذهاب غیظ قلوب ایشان
آن روز روی نماید فقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین ای ولی من صبر کن که صبر
کردن شعار صدیقان است فاصبر وما صبرك الا بالله ای ولی من در راه خدای سختی چند
بر خود ببینه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و علیك یا ولیی بلزوم الجماعة
الاجتماع علی الطاعة فی بیوت العبادة وترك الرکون الی مجالسة اهل العادة والله ولی
العصمة   بسم الله الرحمن الرحیم   والسلام ١٧١

من عبد الله قطب بن یحیی الی المخدوم الاجل الاکرم المؤید الامیر اشرف الملة والدین محمد
فاعظم الله اجرکم فی موت ولدکم الاعز علیکم وعلینا وغفر له ورحم شبابه واکرم مآبه
ومنحکم صبرا جمیلا واجرا جزیلا چون پدر که از آن سبب ظاهر است بر وجود فرزند دارد
با او چنین مهربانست خداوند تعالی که او پدیدکار حقیقی او است با او چگونه مهربان باشد
تفاوت میان مهربانی خدای عز و جل و مهربانی پدر بقدر تفاوت باشد میان آفریدگار

خدای عزّ و جلّ و مطلب بدرد در وجود او و ذلک تفاوت لا یتناهی بل لا یقال هذا
الی الاخر اصلا پس چون خداوند که مهربانی او با بندهٔ مؤمن بدین حد است و چنین رحمت از
او در حق مؤمن که گناهی بکشند و محو نکند بر بندهٔ مؤمن قضائی کند چه محل آن باشد که
دیگری با این قضا یعنی نماید و چه کس باشد که میان بنده و خدای او کجد و میانجی شود
خدای که بر بندهٔ مؤمن چنین مهربان بلطف او چنین نزدیکتر از کسی بکسی از
کسی نزدیکتر نباشد میان خداوند و بندهٔ او دخل نتوان ساخت چو پدر و حتی نفس شخص را
انکه خدای بنده نزدیکتر است از نفس او با و چنانچه آن عارف فرموده دع نفسک
تعال فیها بفعل بها ما یشاء لا تدخل فی البین جزع مکنید و اضطراب منمائید و خدا را
بخود از او با او از خود اولی شناسید و لله الحمد که همه این خصال از آن شما بوده باید صبر
مردانه نموده باید جزاکم الله عن نفسکم خیرا و زادکم صبرا و اعظم لکم اجرا و جعل الولد المرحوم
لکم ذخرا و لقاه برحمته و لجمیع المؤمنین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان
ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

١٧٣ بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المجدوبیة العمادیة المحتشم الحمد لله لا اقبال علیه التوجه با الکلیة الیه
با مضی ما یعود من هذه دبیر و بتوقی الی الاستعمال بامر نفسه اما بعد در بعضی مکاتیب مرقوم
داشته بودند که مجوز شده در آنکه توان که بعضی از انبیا در بعضی از کمالات فوق خاتم
النبیین باشند باید جواب است که نتوان و امام سنة ابو الحسن اشعری تصریح فرموده
که کل نبی اوتیها نبی من الانبیاء علیهم السلام فقد اوتی مثلها نبینا و خص من بینهم
التفضیل الروییه اگر کسی سؤال کند که بعضی احادیث دال است بجواز آن جواب است که پیغمبر ما

صلی الله علیه و آله قطب الاقطاب علی الاطلاق است و قطب در مقام باشد یکی مقام باطن
سر او دیگری مقام ظاهر نفس او و او در مقام اول فرد باشد و هیچکس از مقربان بجا مشارکت او
نباشد خدای باشد عزّ و جلّ و او و او بندهٔ خدای و خدای خدای او و در فضائل کردگار شان
بدین مقام است مقام مقربان از رسل و غیرهم اتحاد در او مندرج باشند و بواسطهٔ او
در محضر الهی که ما انبی یوم مند آدم و من دونه تحت لوائی و در این مقام سلام خدای عز و جل
اول بر او باشد و از او منبسط شود و هر کس بهره از آن رسد خدای عز و جل با او گوید
سلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و او آن سلام در بخش برای خود دیگران
و گوید سلام علینا و علی عباد الله الصالحین هکذا جری لیلة المعراج و ترکت فی الصلوة
تذکرة للامة و در مقام دوم او با ایشان بشمار آید و واحدی باشد از ایشان و این
مقام او ایمان او در مقام و لهذا که دیگر رسل با و ایمان آورند و اذ اخذ الله
میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به
و لتنصرنه قال المفسرون المراد بذلک الرسول هو محمد فهو رسول الرسل هر آینه
در نماز فرماید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله چنانچه دیگران باو
ایمان آورند او هم ایمان بخود آورد و این مقام از مقام اول فروتر گشت چنانچه همه
رسل از آن او فروتر شده اند چنانچه در اخبار آمده که نور محمد مصطفی چون در عرق
شد در بحر رحمت که نزدیک عرش است چهار صد هزار سال غوطه خورد و چهار کلمه
تسبیح میکرد و چون از آن بحر بیرون آمد از او صد و بیست و چهار هزار بال بود از هر بال
قطره چکید و از آن قطره پیغمبری مخلوق گشت و معلوم است که عدد پیغمبران که صد و بیست و
چهار هزار است با پیغمبر ما است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین پس او از حیثیتی داخل

ایشان وهو الحجبة الوصفیة النفسیة واز حیثیتی مهیمن بر ایشان که فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا ای علی الشهداء وهو الحجبة
الحقیقیة الربیة وانچه وارد شده در تفضیل بعض رسل در بعضی معانی بر حضرت حبیب
در حدیث جبرئیل گذشت که فرمود فضل علمه بالله علی حکایة مقام تنزل است در آن
حین که از آن فرموده اند در آن پرده جلوه کرده بوده اند و حقیقة که در حجاب عود
برنگ حجاب می نماید چنانکه سید الطایفه جنید قدس سره فرمود لون الماء لون انائه
پس این تفضیل بر حجابی از حجب او و پرده از پرده های نمایش او است بر حقیقت او و مقام او
هرگاه در حجاب بشریت باشد تاب دیدن جبرئیل نیارد و بیهوش شود اما گاهی که
از ذروه حقیقت خویش نماید جبرئیل را تاب دیدن نباشد که لو دنوت انملة لاحترقت

که نماید مصطفی پر جلیل تا ابد بیهوش ماند جبرئیل

وهکذا قیاس سایر الرسل من ابرهیم وموسی وغیرهما علی نبینا وآله وعلیهم السلام
هرگاه که در حجاب مشارکت نماید ممکن که یکی از ایشان ازو بهتر باشد که او در لباس
چنانچه او را از ایشان باشد که تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
منهم من کلم الله ورفع بعضهم فوق بعض درجات قال المفسرون هو محمد ص اما
که هرگاه از ذروه تعزز جلوه کند هیچ کس را در هیچ معنی با وی برابری نباشد چه جای
افزونی لاجرم فرماید لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و دعای موسی
این باشد که اللهم اجعلنی من امة احمد ص و بلاغ عیسی اینکه مبشرا برسول یاتی
من بعدی اسمه احمد و خطاب بآدم ع اینکه لولا محمد ص لما خلقتك و هیچ مستبصر در
حقیقت این سخن شك نکند برای آنکه بلکه چنین البته خواهد بود که محل نظر الا

الهی او باشد چه حکم ان الله در تجلی الوهیت جز بلکه چنین نتواند بود که محل نظر الهی
باشد بی واسطه وقد ورد فی حدیث الوسیلة انها اعلی درجة فی الجنة لا ینالها الا
رجل واحد و معلوم است که چون آن کس جز حضرت محمد نخواهد بود اللهم صل
وسلم علیه وعلی سایر اخوانه من النبیین والمرسلین
والکل وسایر الصالحین والحمد
لله رب العالمین
تمت بالخیر